توضيح المسائل

مطابق با فتاوی حضرت آیة الله العظمی آقای حاج شیخ قربانعلی محقّق کابلی "مدّ ظله العالی"

مشخصات

رساله توضیح المسائل

حضرت آیت الله العظمی قربانعلی محقق کابلی "مدّ ظله العالی"

ناشر: دفتر معظم له

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۷۹ ـ ۱۴۲۱ قمری

قطع و تعداد صفحات: رقعی/ ۶۵۶ صفحه

لیتوگرافی: اسماعیلیان

چاپخانه: اسماعیلیان

نوبت چاپ: چاپ هفتم

تیراژ: ۱۰۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

فهرست

احکام تقلید ۱۶

"احکام طهارت" ۲۷

"آب مطلق و مضاف" ۲۷

۱ـ آب کُر ۲۷

۲ـ آب قلیل ۲۹

۳ـ آب جاری ۳۰

۴ ـ آب باران ۳۱

۵ ـ آب چاه ۳۲

۶ـ آبی که از زمین می جوشد ۳۲

احکام آبها ۳۳

احکام تخلّی ۳۴

استـبراء ۳۷

مستحبّات و مکروهات تخلّی ۳۸

نجـاسات ۴۰

۱ـ ۲ـ بول و غائط ۴۰

۳ـ منی ۴۱

۴ ـ مردار ۴۱

۵ ـ خون ۴۲

۶ و ۷ـ سگ و خوک ۴۳

۸ ـ کافر ۴۳
۹ـ شراب ۴۴
۱۰ـ فقاع ۴۵
۱۱ـ عرق شتر نجاستخوار ۴۵
راه ثابت شدن نجاست ۴۶
چیز پاک چگونه نجس می شود ۴۷
احکام نجاسات ۴۹
مطهرات ۵۲
۱ـ آب ۵۲
۲ـ زمین ۵۸
۳ـ آفتاب ۵۹
۴ ـ استحاله ۶۰
۵ ـ انقلاب ۶۱
۶ـ انتقال ۶۲
۷ـ اسلام ۶۳
۸ ـ تبعیت ۶۳
۹ـ برطرف شدن عین نجاست ۶۵
۱۰ـ استبراء حیوان نجاستخوار ۶۵
۱۱ـ غائب شدن مسلمان ۶۶
۱۲ـ رفتن خون متعارف ۶۷
۱۳ـ سنگ و کهنه استنجاء ۶۷
احکام ظرفها: ۶۸
وضـو: ۶۹
وضوی ارتماسی: ۷۳
دعائی که موقع وضو گرفتن مستحب است: ۷۴
شرائط صحت وضو: ۷۴
احکام وضو: ۸۲
چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت: ۸۴
چیزهائی که وضو را باطل می کند: ۸۶

احکام وضوی جبیره: ۸۷
غسلهای واجب: ۹۰
احکام جنابت: ۹۱
چیزهائی که بر جنب حرام است: ۹۲
چیزهائی که بر جنب مکروه است: ۹۳
غسل جنابت: ۹۴
غسل ترتیبی: ۹۴
غسل ارتماسی: ۹۵
احکام غسل کردن: ۹۶
استحاضه: ۹۹
احکام استحاضه: ۱۰۰
حیـض ۱۰۸
احکام حائض: ۱۱۰
اقسام زنهای حائض: ۱۱۵
۱ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه: ۱۱۵
۲ـ صاحب عادت وقتیه: ۱۲۰
۳ـ صاحب عادت عددیه: ۱۲۲
۴ ـ مضطربه: ۱۲۴
۵ ـ مبتدئه: ۱۲۵
۶ـ ناسیه: ۱۲۶
مسائل متفرقه حیض: ۱۲۶
نفـاس: ۱۲۸
غسل مس میّت: ۱۳۱
احکام محتضر: ۱۳۳
احکام بعد از مرگ ۱۳۴
وجوب غسل و کفن و نماز و دفن میّت ۱۳۴
کیفیّت غسل میّت ۱۳۵
احکام کفن میّت ۱۳۸
احکام حنوط ۱۴۱

احکام نماز میّت ۱۴۲
دستور نماز میّت ۱۴۴
مستحبات نماز میّت ۱۴۵
احکام دفن ۱۴۶
مستحبات دفن ۱۴۸
نماز وحشت: ۱۵۲
نبش قبر: ۱۵۲
غسلهای مستحب: ۱۵۴
"تیمّم" ۱۵۸
دوم از موارد تیمّم: ۱۶۱
سوم از موارد تیمّم: ۱۶۱
چهارم از موارد تیمّم: ۱۶۲
پنجم از موارد تیمّم: ۱۶۳
ششم از موارد تیمّم: ۱۶۳
هفتم از موارد تیمّم: ۱۶۳
چیزهائی که تیمّم به آنها صحیح است: ۱۶۴
دستور تیمّم بدل از غسل یا وضو ۱۶۷
احکام تیمّم: ۱۶۸
احکام نماز: ۱۷۳
نمازهای واجب: ۱۷۴
نمازهای واجب شبانه روزی: ۱۷۴
وقت نماز ظهر و عصر: ۱۷۵
نماز جمعه و احکام آن: ۱۷۶
وقت نماز مغرب و عشاء: ۱۷۹
وقت نماز صبح: ۱۸۰
احکام وقت نماز: ۱۸۰
نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود: ۱۸۴
وقت نافله های یومیه: ۱۸۶
نماز غفیله: ۱۸۷

احکام قبله:..... ۱۸۸
پوشانیدن بدن در نماز: ۱۹۰
شرائط لباس نمازگزار:..... ۱۹۱
مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد:..... ۲۰۰
چیزهائی که در لباس نمازگزار مستحب است:..... ۲۰۳
چیزهائی که در لباس نمازگزار مکروه است:..... ۲۰۴
مکان نمازگزار: ۲۰۴
جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است: ۲۰۸
جاهائی که نماز خواندن در آنها مکروه است:..... ۲۰۹
احکام مسجد: ۲۱۰
اذان و اقامه:..... ۲۱۳
ترجمه اذان و اقامه: ۲۱۴
واجبات نماز:..... ۲۱۸
نیـت:..... ۲۱۸
تکبیرة الاحرام:..... ۲۱۹
قیام ایستادن:..... ۲۲۱
قرائت: ۲۲۴
رکـوع: ۲۳۱
سجـود: ۲۳۵
چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است:..... ۲۴۰
مستحبات و مکروهات سجده:..... ۲۴۲
سجده های واجب قرآن: ۲۴۳
تشـهد:..... ۲۴۵
سلام نماز:..... ۲۴۶
ترتیب:..... ۲۴۷
موالات: ۲۴۷
طمأنینه (آرامش)..... ۲۴۸
قنوت:..... ۲۴۸
ترجمه نماز:..... ۲۴۹

۱ـ ترجمه سوره حمد: ۲۴۹
۲ـ ترجمه سوره قل هو الله احد: ۲۵۰
۳ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آنها مستحب است ۲۵۰
۴ ـ ترجمه قنوت: ۲۵۱
۵ ـ ترجمه تسبیحات اربعه: ۲۵۱
۶ـ ترجمه تشهد و سلام کامل: ۲۵۱
تعقیب نماز ۲۵۲
صلوات بر پیغمبر: ۲۵۳
مبطلات نماز: ۲۵۴
چیزهای که در نماز مکروه است: ۲۵۹
مواردی که می شود نماز را شکست: ۲۶۰
شکیات: ۲۶۲
شکهای باطل کننده: ۲۶۲
شکهای که نباید به آنها اعتنا کرد: ۲۶۲
۱ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است: ۲۶۴
۲ـ شک بعد از نماز: ۲۶۶
۳ـ شک بعد از وقت: ۲۶۶
۴ ـ کثیرالشک و کسی که زیاد شک می کند: ۲۶۷
۵ ـ شک امام و مأموم: ۲۶۹
۶ـ شک در نماز مستحبی: ۲۶۹
شکهای صحیح: ۲۷۰
دستور نماز احتیاط: ۲۷۴
سجده سهو: ۲۷۹
دستور سجده سهو: ۲۸۱
قضای سجده و تشهّد فراموش شده: ۲۸۱
کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز: ۲۸۳
نماز مسافر: ۲۸۵
مسائل متفرقه: ۳۰۰
نماز قضاء ۳۰۳

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است: ۳۰۷
نماز جماعت: ۳۰۸
شرائط امام جماعت: ۳۱۷
احکام جماعت: ۳۱۸
وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت: ۳۲۱
چیزهائی که در نماز جماعت مکروه است: ۳۲۲
نماز آیات: ۳۲۳
دستور نماز آیات: ۳۲۶
نماز عید فطر و قربان: ۳۲۸
اجیر گرفتن برای نماز: ۳۳۱
احکام روزه ۳۳۴
نیـت ۳۳۴
چیزهائی که روزه را باطل می کند: ۳۳۸
۱ـ خوردن و آشامیدن: ۳۳۸
۲ـ جماع: ۳۴۰
۳ـ استمناء ۳۴۱
۴ ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر: ۳۴۱
۵ ـ رسانیدن غبار به حلق: ۳۴۲
۶ـ فرو بردن سر در آب: ۳۴۳
۷ـ باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح: ۳۴۵
۸ ـ اماله کردن: ۳۴۹
۹ـ قی کردن: ۳۴۹
احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند: ۳۵۰
آنچه برای روزه دار مکروه است: ۳۵۱
جائی که قضا و کفاره واجب است: ۳۵۱
کفاره روزه: ۳۵۲
جاهائی که فقط قضای روزه واجب است: ۳۵۶
احکام روزه قضا: ۳۵۹
احکام روزه مسافر: ۳۶۲

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست: ۳۶۴
راه ثابت شدن اول ماه: ۳۶۵
روزه های حرام و مکروه: ۳۶۷
روزه های مستحب: ۳۶۸
مواردی که مستحب است انسان از کارهائی که روزه را باطل می کند خودداری نماید. ۳۶۹
احکام خمس: ۳۷۱
۱ـ منفعت کسب: ۳۷۱
۲ـ معدن: ۳۷۹
۳ـ گنج: ۳۸۱
۴ـ مال حلال مخلوط به حرام: ۳۸۲
۵ـ جواهری که بواسطه فرو رفتن بهدریا به دست می آید: ۳۸۳
۶ـ غنیمت: ۳۸۵
۷ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد: ۳۸۵
مصرف خمس: ۳۸۶
احکام زکاة: ۳۸۹
شرائط واجب شدن زکاة: ۳۸۹
زکاة گندم و جو و خرما و کشمش: ۳۹۱
نصاب طلا: ۳۹۷
نصاب نقره: ۳۹۷
زکاة شتر و گاو و گوسفند: ۴۰۰
نصاب شتر: ۴۰۰
نصاب گاو: ۴۰۲
نصاب گوسفند: ۴۰۲
مصرف زکاة: ۴۰۵
شرایط کسانی که مستحق زکات اند: ۴۰۸
نیّت زکاة: ۴۱۰
مسائل متفرقه زکاة: ۴۱۱
زکاة فطره: ۴۱۶

مصرف زکاة فطره: ۴۱۹
مسائل متفرقه زکاة فطره: ۴۲۰
احکام حج ۴۲۳
امر به معروف و نهی از منکر: ۴۲۷
احکام دفاع: ۴۳۷
احکام خرید و فروش: ۴۴۰
مستحبّات خرید و فروش: ۴۴۰
معاملات مکروه: ۴۴۰
معاملات باطل و حرام: ۴۴۱
شرایط فروشنده و خریدار: ۴۴۷
شرایط جنس و عوض آن: ۴۴۹
صیغه خرید و فروش: ۴۵۱
خرید و فروش میوه ها: ۴۵۱
نقد و نسیه: ۴۵۲
معامله سلف و شرایط آن: ۴۵۳
احکام معامله سلف: ۴۵۵
فروش طلا و نقره به طلا و نقره: ۴۵۶
مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند: ۴۵۶
مسائل متفرقه: ۴۶۱
احکام شرکت: ۴۶۲
احکام صلح: ۴۶۶
احکام اجاره: ۴۶۹
شرائط مالی که آن را اجاره می دهند: ۴۷۱
شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند: ۴۷۲
مسائل متفرقه اجاره: ۴۷۳
احکام جعاله: ۴۷۸
ملحقات اجاره: احکام سرقفلی: ۴۸۰
احکام هبه (بخشش): ۴۸۲
بخت آزمائی (لاتری): ۴۸۴

احکام مزارعه: ۴۸۶
احکام مساقات و مغارسه: ۴۸۹
کسانی که از تصرف در مال خود ممنوعند: ۴۹۲
احکام وکالت: ۴۹۳
احکام قرض: ۴۹۵
احکام حواله دادن: ۴۹۹
احکام رهن: ۵۰۱
احکام ضامن شدن: ۵۰۳
احکام کفالت: ۵۰۵
احکام ودیعه (امانت): ۵۰۶
احکام عاریه: ۵۰۹
احکام نکاح (ازدواج): ۵۱۲
احکام عقد: ۵۱۲
دستور خواندن عقد: ۵۱۳
شرائط عقد: ۵۱۴
عیبهائی که بواسطه آنها می شود عقد را به هم زد: ۵۱۶
عدّه ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است: ۵۱۷
احکام عقد دائم: ۵۲۲
متعه (ازدواج موقت): ۵۲۴
احکام نگاه کردن: ۵۲۶
مسائل متفرقه زناشوئی: ۵۲۸
احکام شیر دادن: ۵۳۱
شرائطی شیردادن که علت محرم شدن است: ۵۳۴
آداب شیر دادن: ۵۳۷
مسائل متفرقه شیردادن: ۵۳۸
احکام طلاق ۵۴۰
عده طلاق: ۵۴۲
عده زنی که شوهرش مرده: ۵۴۳
طلاق بائن و طلاق رجعی: ۵۴۴

احکام رجوع کردن:..... ۵۴۵
طلاق خلع:..... ۵۴۶
طلاق مبارات:..... ۵۴۷
احکام متفرقه طلاق: ۵۴۸
احکام غصب: ۵۵۰
احکام تشریح:..... ۵۵۷
احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند: ۵۶۰
احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات:..... ۵۶۴
دستور سربریدن حیوانات:..... ۵۶۵
شرائط سربریدن حیوان:..... ۵۶۶
دستور کشتن شتر:..... ۵۶۷
چیزهائی که موقع سربریدن حیوانات مستحب است: ۵۶۸
چیزهائی که در کشتن حیوانات مکروه است:..... ۵۶۹
احکام شکار کردن با اسلحه:..... ۵۶۹
شکار کردن با سگ شکاری: ۵۷۱
صید ماهی و ملخ:..... ۵۷۳
احکام خوردنیها و آشامیدنیها: ۵۷۵
آداب غذا خوردن:..... ۵۷۷
چیزهائی که در غذا خوردن مذموم است: ۵۷۹
آداب آشامیدن: ۵۷۹
چیزهائی که در آشامیدن مذموم است:..... ۵۸۱
احکام نذر و عهد: ۵۸۲
احکام قسم خوردن:..... ۵۸۷
احکام وقف:..... ۵۸۹
احکام وصیت:..... ۵۹۳
احکام ارث: ۶۰۰
ارث دسته اول: ۶۰۰
ارث دسته دوم:..... ۶۰۲
ارث دسته سوم: ۶۰۸

ارث زن و شوهر: ۶۱۱
مسائل متفرقه ارث:..... ۶۱۳
احکام حدود ۶۱۵
(اول ـ حد زنا) ۶۱۵
(دوم ـ حد لواط)..... ۶۱۷
(سوم ـ حدّ قذف) ۶۱۸
(چهارم ـ حدّ شرب خمر و مست کننده ها)..... ۶۱۸
(پنجم ـ حدّ سرقت "دزدی"):..... ۶۱۹
(ششم ـ حدّ محارب)..... ۶۲۱
(هفتم ـ حدّ مرتد)..... ۶۲۲
احکام تعزیرات:..... ۶۲۵
احکام قصاص: ۶۲۵
اقسام قتل:..... ۶۲۷
احکام دیه: ۶۲۹
احکام سفته:..... ۶۳۴
مسائل بانکی: ۶۴۱
قراردادهای بیمه ای: ۶۴۵
مسائل متفرقه:..... ۶۴۸

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

الحمد لله رب العالمین والصّلاة والسّلام علی محمّد وآله الطّاهرین واللّعنة الدّائمة علی اعدائهم اجمعین.

احکام تقلید

(مسأله ۱): بر هر مکلّفی، به حکم عقل واجب است که در عبادات واجبه و معاملات، بلکه در هر فعلی که، احتمال وجوب ویا حرمت در آن باشد، مجتهد، یا مقلّد، و یا محتاط باشد. ولی اگر احتمال وجوب و یا حرمت در فعلی نباشد، عقل حکم به وجوب اجتهاد یا تقلید و یا احتیاط نمی کند.

(مسأله ۲): اگر مکلّف کیفیت احتیاط را بداند، اقوی جواز عمل به احتیاط است، مثلاً اگر نداند که هنگام روئیت هلال دعا واجب است یا نه؟ می تواند احتیاطاً دعا بخواند.

(مسأله ۳): اقوی جواز عمل به احتیاط است، اگر چه مستلزم تکرار باشد، مثلاً مسافر نداند که وظیفه اش نماز تمام یا شکسته است، می تواند یک مرتبه نماز را شکسته، و یک مرتبه تمام بخواند. اگر چه برایش اجتهاد و یا تقلید ممکن باشد.

(مسأله ۴): مکلّف در جواز احتیاط در عبادات باید مجتهد، یا مقلّد باشد، و اما احتیاط در غیر عبادات، اگر موارد احتیاط را بداند نیاز به اجتهاد، یا تقلید ندارد، مثل اینکه نداند کشیدن سیگار حرام است یا نه، در اینجا بدون اجتهاد و تقلید، می تواند احتیاطاً آن را ترک کند.

(مسأله ۵): در ضروریات: وجوب نماز، و روزه ماه رمضان، و حج و زکاة و امثال اینها، نیاز به تقلید نیست، و همچنین در یقینات مثل حرمت زنا، و شرب خمر.

(مسأله ۶): عمل شخص جاهل بدون تقلید و احتیاط باطل است، مگر اینکه مطابقت عمل با واقع، یا با فتوای مجتهدی که وظیفه وی رجوع به او بوده کشف شود، و اگر عمل عبادی بوده قصد قربت از او تحقق یافته باشد.

(مسأله ۷): تقلید عبارت از عمل به فتوای مجتهد است پس اگر اخذ فتوی نموده باشد، و عمل نکرده باشد، تقلید تحقق نیافته است، اگر چه ملتزم باشد که عمل به آن فتوی، بنماید.

(مسأله ۸): اقوی جواز بقاء بر تقلید میّت است، بلکه اگر میّت اعلم باشد، مقتضای احتیاط واجب بقا بر تقلید اوست.

(مسأله ۹): اقوی عدم جواز تقلید میّت است، ابتداءً مگر اینکه در احیاء مجتهد جامع الشرائط پیدا نشود، که در این صورت اگر عمل به احتیاط ممکن نباشد، یا موجب عسر و حرج باشد، تقلید از اعلم اموات جائز است.

(مسأله ۱۰): اگر از میّت به حی عدول کند و هر دو مساوی باشند

مقتضای احتیاط این است، که دوباره به میّت رجوع نکند، و اگر میّت اعلم باشد نمی تواند به حی، عدول کند و اگر حی اعلم باشد، عدول متعیّن است.

(مسأله ۱۱): هر گاه از مجتهدی تقلید کند، مقتضای احتیاط این است; در مسائلی که به فتوای او عمل نموده، به مجتهد دیگری، که مساوی با اوست عدول نکند، و امّا در مسائلی که به فتوای اول عمل نکرده است، می تواند به فتوای دوم عمل کند، و در اینجا تبعیض در تقلید، تحقق می یابد. و اگر دومی اعلم باشد عدول به سوی او، به تفصیلی که می آید متعیّن است.

(مسأله ۱۲): در اینکه تقلید اعلم واجب است یا نه؟ چند صورت دارد:

"اول": این است که غیر اعلم با اعلم در مسائل محل ابتلأ، اختلاف در فتوی نداشته باشند. در این صورت تقلید غیر اعلم جائز است.

"دوم": این است که بین اعلم و غیر اعلم، اختلاف در فتوی است، ولی قول غیر اعلم موافق احتیاط، و قول اعلم مخالف احتیاط است، در اینجا نیز تقلید غیر اعلم جائز است.

"سوم": این است که بین اعلم و غیر اعلم، اختلاف در فتوی است، ولی فتوای غیر اعلم موافق با فتوای میّت اعلم است در این صورت نیز، تقلید غیر اعلم جائز است.

"چهارم": این است، که اختلاف در فتوی بین اعلم و غیر اعلم باشد، و فتوای غیر اعلم موافق احتیاط، یا موافق فتوای میّت اعلم نباشد، و عمل به احتیاط نیز ممکن نباشد تقلید اعلم متعیّن است، مثلاً فتوای اعلم وجوب نماز ظهر در روز جمعه، و فتوای غیر اعلم وجوب نماز جمعه باشد، اینجا اگر جمع بین نماز ظهر و جمعه ممکن نباشد، تقلید اعلم متعیّن است، و همچنین است مثلاً اگر فتوای اعلم در رأس چهار فرسخ وجوب تمام باشد، و فتوای غیر اعلم وجوب قصر، که در اینجا نیز با عدم امکان جمع، تقلید اعلم متعیّن است. از

بیان فوق ظاهر شد، که تقلید اعلم فی الجمله واجب است نه مطلقا. ولی چون عوام تفصیلات فوق را متوجه نمی شوند، احتیاط واجب آن است که از اعلم تقلید کنند.

(مسأله ۱۳): اگر اجمالاً بداند که یکی از مجتهدین اعلم است، ولی مشخصاً نداند کدام است، مقتضای احتیاط فحص و جستجو است، اگر چه عدم وجوب آن بعید نیست. ولی اگر علم اجمالی داشته باشد، در موارد اختلاف، فتوائی اعلم موافق احتیاط است، باید به احوط القولین عمل کند و اگر بداند هر دو مخالف احتیاط است، فحص و جستجو لازم است.

(مسأله ۱۴): هر گاه دو مجتهد در علم و فضیلت مساوی باشند، ولی یکی اورع از دیگری باشد، با عدم علم به اختلاف در فتوی، اقوی تخییر است. اگر چه رجوع به اورع، اولی و احوط است. و با علم به اختلاف در فتوی به احوط القولین عمل شود، اگر چه مطابق با فتوای غیر اورع باشد.

(مسأله ۱۵): هر گاه برای اعلم فتوی در مسأله ای نباشد، اخذ حکم آن مسأله از غیر اعلم جائز است، اگر چه احتیاط ممکن باشد.

(مسأله ۱۶): هر گاه از مجتهدی تقلید کند، که بقاء بر تقلید میّت را جایز می داند، و آن مجتهد فوت نماید، بقاء بر تقلید وی در همین مسأله جائز نیست، بلکه باید به حی رجوع کند. پس اگر حی بقاء بر تقلید میّت را تجویز نماید، می تواند بر تقلید میّت باقی بماند، و اگر بقاء را تجویز نکند، باید در تمامی مسائل به حی رجوع کند.

(مسأله ۱۷): عبادت جاهل مقصّر ملتفت، اگر چه مطابق باشد با واقع یا فتوای مجتهدی که تقلید وی از او صحیح بوده، به جهت عدم تحقق قصد قربت باطل است. ولی اگر عبادت را به رجاء امر انجام داده باشد و بعد کشف شود که امر موجود بوده، عمل محکوم به صحت است.

(مسأله ۱۸): عبادت جاهل قاصر، یا مقصّری که هنگام عمل غافل است، و قصد قربت از او حاصل شده باشد، و بعد از عمل کشف شود، که مطابق با واقع، یا فتوای مجتهدی که از او تقلید می کند، باشد. صحیح است.

(مسأله ۱۹): اعلم کسی است، که در استنباط احکام شرعیه از کتاب و سنت و اجماع، و عقل، از مجتهدین دیگر استادتر باشد، و به عبارت دیگر اجود استنباطاً باشد، و طریق شناختن آن، اهل خبره و استنباط است.

(مسأله ۲۰): تقلید در اصول دین، جایز نیست زیرا در اصول دین: (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد) علم و معرفت مطلوب است، و تقلید، موجب علم و معرفت واقع نیست.

(مسأله ۲۱): تقلید از غیر مجتهد اگر چه از اهل علم باشد، جائز نیست، بلکه تقلید از مجتهد جامع الشرائط یا عمل به احتیاط، در صورتی که موارد آن را بداند واجب است.

(مسأله ۲۲): اجتهاد مجتهد، به چند طریق شناخته می شود:

''اوّل'': علم وجدانی.

''دوم'': شهادت عدلین از اهل خبره، و اگر عدلین از اهل خبر نباشند، و احتمال برود که از اهل خبره شنیده اند، به شهادت آنان نیز اجتهاد ثابت می شود. و اگر دو نفر عادل از اهل خبره شهادت به اجتهاد کسی بدهند، و دو نفر عادل دیگر غیر از اهل خبره، نفی اجتهاد او را نمایند، شهادت عدلین از اهل خبره مقدّم است، و اگر بیّنتین، اهل خبره باشند، اجتهاد ثابت نمی شود.

''سوم'': شیاعی که مفید علم، یا اطمینان، به اجتهاد کسی باشد.

(مسأله ۲۳): اعلمیت مجتهد به بیّنه ای که معارض نداشته باشد، و به شیاعی که مفید اطمینان باشد، ثابت می شود.

(مسأله ۲۴): هر گاه دو نفر مجتهد باشند، و علم و یا بیّنه قائم به

اعلمیت یکی از آنها نشود، اگر علم به اختلاف فتوی بین آنها نباشد، مکلّف در تقلید یکی از آنها مخیّر است و ظن به اعلمیت یکی، اثر ندارد. و اگر علم به اختلاف فتوی باشد، باید به احوط القولین عمل نمود، و ظن به اعلمیت یکی مؤثر نیست، چه رسد به احتمال اعلمیت، و اگر احتیاط ممکن نباشد، باید از محتمل الاعلمیّه تقلید کرد.

(مسأله ۲۵): شرائط مجتهد، چند چیز است:

''اوّل'': بلوغ.

''دوم'': عقل.

''سوم'': دوازده امامی بودن.

''چهارم'': عدالت.

''پنجم'': رجلیّت.

''ششم'': مجتهد مطلق بودن، و با وجود آن، تقلید از متجزی جائز

نیست، مگر اینکه در موردی که اجتهاد کرده، اعلم از دیگران باشد.

''هفتم'': زنده بودن، پس تقلید میّت ابتداً جائز نیست. ولی بقاء بر تقلید میت، جائز است چنانچه گذشت.

''هشتم'': حلال زاده بودن، و اما اقبال به دنیا تا حدّی که مضر به عدالت نباشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶): عدالت عبارت است، از حالت راسخه در انسان که از آن در کلمات فقهأ تعبیر به ملکه شده است، و آن حالت برای انسان از ادامه اتیان واجبات، و ترک محرّمات، حاصل می شود، و گاهی از آن به استقامت در جاده شرع تعبیر می شود، ولی استقامت در جادّه شرع در بعضی احیان، کاشف از عدالت نیست، زیرا شخص فاسق نیز گاهی استقامت در جاده شرع، پیدا می کند. پس مراد از عدالت، استقامت غالبی در جادّه شرع است، که از آن

تعبیر به حالت راسخه و ملکه نیز می شود، و عدالت مجتهد به حسن ظاهر، که کاشف علمی، یا ظنی، از آن باشد ثابت می شود و مراد ظنّ نوعی است، نه شخصی، و همچنین عدالت شخص، به شهادت عدلین، و بشیاعی که مفید وثوق باشد ثابت می شود.

(مسأله ۲۷): هر گاه برای مجتهد چیزی عارض شود که موجب فقدان بعضی از شرائط جواز تقلید شود، مثل جنون، و فسق، و نسیان، بر مقلّد لازم است، به مجتهدی که جامع الشرائط باشد عدول کند.

(مسأله ۲۸): هر گاه از مجتهدی تقلید کند که جامع شرائط فتوی نباشد، و مدتی از زمان بگذرد، مثل کسی است که اصلاً تقلید نکرده باشد. پس اگر در تقلید خود قاصر بوده حکمش حکم جاهل قاصر است و اگر مقصّر بوده به جاهل مقصّر محکوم است و حکم هر دو مسأله (۱۷ و ۱۸) گذشت.

(مسأله ۲۹): هر گاه از مجتهدی تقلید کند، که بقاء بر تقلید میّت را جائز نمی داند، و آن مجتهد فوت کند، و از کسی تقلید نماید، که بقاء بر تقلید میت را جائز می داند، باید در مسأله حرمت بقأ، باقی بماند پس باید عدول به حی کند. چه میت اعلم باشد، یا حی، و یا مساوی باشند زیرا در عدول، جمع بین قولین، و هم اخذ به احوط القولین، شده است.

(مسأله ۳۰): علم به اجزاء، و شرائط، و موانع، و مقدمات، عبادات، بر مکلّف، واجب است تا حین امتثال برایش یقین به فراغ ذمه حاصل شود. واگر تفصیلاً نداند، ولی اجمالاً بداند که عبادتش واجد جمیع اجزاء و شرائط، است و مقرون به موانع نیست، عملش صحیح است.

(مسأله ۳۱): تعلّم مسائل شک و سهو محل ابتلأ واجب است، تا یقین بفراغ ذمه حاصل شود، ولی اگر کسی مطمئن باشد که مبتلی به شک و سهو نمی شود، عملش صحیح است، اگر چه علم به احکام شک و سهو نداشته باشد.

(مسأله ۳۲): هر گاه دو مجتهد، یکی اعلم در مسائل عبادات، و دیگری اعلم در مسائل معاملات باشد، مقتضای احتیاط واجب تبعیض در تقلید از اعلم در هر دو مورد است، و همچنین است اگر یکی اعلم در بعضی عبادات، و دیگری اعلم در بعض دیگر باشد.

(مسأله ۳۳): اگر بداند فلان عمل واجب نیست، ولی مردّد بین حرام و مکروه و مباح باشد، می تواند آن را به جهت احتمال مبغوضیت، ترک نکند. و اگر بداند که حرام نیست، ولی مردّد بین واجب و مستحب و مکروه باشد، می تواند آن را به رجاء ثواب و مطلوبیت انجام دهد.

(مسأله ۳۴): هر گاه رأی مجتهد عوض شود، برای مقلّد بقأ به رأی اوّل او جائز نیست، ولی اگر رأی اول او، موافق احتیاط باشد، و رأی دوم او، مخالف احتیاط، عمل به رأی اول به عنوان احتیاط جائز است.

(مسأله ۳۵): هر گاه مجتهد از فتوی به سوی توقف، عدول کند بر مقلّد احتیاط، یا تقلید از اعلم بعد از او، لازم است.

(مسأله ۳۶): هر گاه دو مجتهد در علم مساوی باشند، مقلّد می تواند از هر کدام تقلید کند، ولی در مورد اختلاف فتوی، باید به احوط القولین عمل نماید، و اعدلیت و اورعیت یکی، باعث ترجیح او نمی شود.

(مسأله ۳۷): هر گاه از مجتهدی تقلید کند، که قائل به حرمت عدول است حتی بسوی اعلم، عدول به اعلم جائز است بلکه در صورت اختلاف در فتوی، و عدم موافقت فتوای او با احتیاط، عدول متعیّن است.

(مسأله ۳۸): هر گاه از شخصی تقلید کند به خیال اینکه زید است، پس ظاهر شود اینکه عمرو بوده است، تقلید و اعمالش صحیح است، اگر چه تقلیدش از زید به عنوان تقیید باشد، زیرا معیار در صحت عمل استناد آن به فتوای مجتهد جامع الشرائط است. و آن تحقق یافته و تقیید در شخص

خارجی اثر ندارد ولی اگر زید اعلم از عمرو بوده حکم آن مفصلاً در مسأله (۱۲) گذشت.

(مسأله ۳۹): به دست آوردن فتوای مجتهد، شش راه دارد:

''اوّل'': شنیدن از خود مجتهد.

''دوم'': شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

''سوم'': شنیدن از کسی که انسان به گفته او اطمینان دارد.

''چهارم'': دیدن در رساله مجتهد، در صورتی که انسان به درستی آن رساله، اطمینان داشته باشد.

''پنجم'': گرفتن فتوی را به استفتاء، به نحوی که اطمینان حاصل شود، که جواب را خود مجتهد نوشته، یا آن را ملاحظه و امضاء کرده است.

''ششم'': شیاع مفید اطمینان.

(مسأله ۴۰): هر گاه از کسی که اهلیت فتوی را ندارد، تقلید کند و بعد ملتفت شود، عدول به مجتهد جامع الشرائط واجب است، و حال اعمال سابق وی حال عمل جاهل غیر مقلّد است. پس اگر موافق باشد با واقع، و یا فتوای کسی که از وی فعلاً تقلید نموده است، حکم به صحت آن اعمال می شود و الاّ فلا و همچنین است اگر از غیر اعلم، تقلید کرده باشد بنا بر اقوی عدول به اعلم به تفصیلی که گذشت واجب است. و اگر از اعلم تقلید کند. و بعد از آن غیر او اعلم شود، واجب است عدول به سوی اعلم، به تفصیلی که در مسأله (۱۲) گذشت.

(مسأله ۴۱): اگر اعلم منحصر بین دو نفر باشد، و مکلّف علم به اختلاف در فتوی بین هر دو نداشته باشد، مخیّر است، که از هر کدام تقلید کند، و اگر علم به اختلاف داشته باشد، و احتیاط ممکن باشد، احوط القولین را اخذ کند و اگر احتیاط ممکن نباشد، از مظنون الاعلمیه تقلید نماید، و اگر

ظن به اعلمیت یکی نداشته باشد، از محتمل الاعلمیه، تقلید کند و اگر محتمل الاعلمیه نباشد، مخیّر است بین هر دو.

(مسأله ۴۲): اگر شک در فوت مجتهد، یا تبدیل رأیش، یا عروض فقدان بعضی شرائط اجتهادش کند، بقاء بر تقلید او تا کشف حال، جائز است.

(مسأله ۴۳): هر گاه بداند مدتی در عباداتش بدون تقلید بوده، اما مقدار زمان آن را نداند، پس اگر اعمال گذشته او مطابق با واقع، یا با فتوای مجتهدی که وظیفه اش، رجوع به او بوده و یا با فتوای مجتهدی که فعلاً رجوع کرده است بوده، حکم به صحت آن می شود، و امّا اگر علم به موافقت نداشته باشد و احتمال آن را بدهد، در این صورت فرق است بین عبادات موقته، و غیر موقته، که در اول بعد از خروج وقت قضا لازم نیست، و اما در دومی و یا اولی قبل از خروج وقت، اعاده لازم است، زیرا اشتغال یقینی برائت یقینیه لازم دارد و معلوم المخالفه و محتمل المخالفه، اعاده اش لازم است، تا یقین به برائت پیدا کند. و اگر علم داشته باشد که اعمال گذشته، موافقت با واقع و یا فتوای مجتهدی که از او باید تقلید می کرد نداشته، و امر دائر باشد بین اقل و اکثر، مقتضای احتیاط این است، که مقداری قضاء انجام دهد، تا اطمینان به برائت ذمه پیدا کند، اگر چه اکتفأ به مقدار متیقّن، بعید نیست.

(مسأله ۴۴): هر گاه بداند اعمال سابقه اش با تقلید بوده، ولی شک کند که تقلیدش صحیح بوده یا باطل، بنا را بر صحت بگذارد و امّا در اعمال آینده خود، باید تقلید صحیح نماید.

(مسأله ۴۵): اگر از مجتهدی تقلید کند، و بعد شک کند که آیا جامع الشرائط است یا نه، فحص واجب است، و امّا اگر تقلید کند و بداند که جامع الشرائط بوده، ولی نمی داند که حالا بعضی شرائط را فاقد است یا نه، فحص لازم نیست، و تقلیدش صحیح است.

(مسأله ۴۶): کسی که اهلیت فتوی را بجهت عدم قدرت بر استنباط ندارد، فتوی دادن بر او حرام است، و امّا اگر قدرت استنباط را دارد، ولی فاقد بعض شرائط است، فتوی دادن بر او حرام نیست.

(مسأله ۴۷): کسی که اهلیت قضاء را ندارد، قضاوت بر او حرام است و حکمش نافذ نیست، و مرافعه و اقامه شهادت نزد وی جائز نیست. و مالی که به حکم او اخذ شده دو صورت دارد:

۱ـ حق متقاضی کلّی باشد، در این صورت اخذ و اکل مال، هر دو حرام است.

۲ـ حق متقاضی شخصی باشد، مثلاً مدعی باشد که این گوسفند مال من است، در این صورت اخذ حرام، و اکل آن حرام نیست، و اگر گرفتن حق، هیچ راهی جز مرافعه نزد او ندارد، در این صورت اخذ و اکل مال هر دو، جایز است.

(مسأله ۴۸): در مرجع تقلید و قاضی عدالت شرط است و طریق ثبوت آن سه راه دارد:

۱ـ معاشرتی که مفید علم یا اطمینان باشد.

۲ـ شهادت عدلین.

۳ـ شیاعی که مفید علم یا اطمینان باشد، ولی ثبوت آن به شهادت ثقه نیز، خالی از قوت نیست.

(مسأله ۴۹): در مسأله وجوب تقلید اعلم و عدم وجوبش، باید مراجعه به اعلم شود و تقلید غیر اعلم ـ هر گاه فتوی دهد، به عدم وجوب تقلید اعلم ـ جائز نیست. اما اگر اعلم فتوی دهد که تقلید اعلم واجب نیست. برای عامی تقلید غیر اعلم جائز است.

(مسأله ۵۰): اگر مجتهد وفات کند، وکلا و مأذونین از ناحیه او عزل می شوند، و اما کسانی را که به حیث متولّی بر وقف یا قیّم بر صغار نصب کرده باشد انعزالشان معلوم نیست. مقتضای احتیاط، مراجعه به حی و تمدید تولیت و قیمومیت است.

"احکام طهارت"

"آب مطلق و مضاف"

(مسأله ۵۱): آب یا مطلق است یا مضاف: آب مضاف آبیست که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه، و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به قدری گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است و آن بر شش قسم است: "اوّل" آب کُر "دوم" آب قلیل "سوم" آب جاری "چهارم" آب باران "پنجم" آب چاه "ششم" آبی که از زمین می جوشد و جریان ندارد.

۱ـ آب کُر

(مسأله ۵۲): آب کُر مقدار آبیست که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب است بریزند، آن ظرف را پر کند، و وزن آن تقریباً (۳۷۷) کیلوگرم می شود.

(مسأله ۵۳): اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس، به آب کُر برسد، چنانچه آن آب، بو یا رنگ یا مزه

نجاست را بگیرد، نجس می شود و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

(مسأله ۵۴): اگر بو یا رنگ یا مزه آب کر بواسطه غیر نجاست تغییر کند نجس نمی شود.

(مسأله ۵۵): اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کُر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کُر باشد تمام آب نجس می شود. و اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است و بقیه پاک است.

(مسأله ۵۶): آب فواره اگر متصل به کُر باشد، آب نجس را پاک می کند ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی کند، مگر آنکه چیزی روی فواره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و بهتر این است که آب فواره با آن آب نجس مخلوط گردد.

(مسأله ۵۷): اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کُر است بشویند آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به کُر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است.

(مسأله ۵۸): اگر مقداری از آب کُر یخ ببندد و باقی آن به قدر کُر نباشد چنانچه نجاسات به آن برسد نجس می شود، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

(مسأله ۵۹): آبی که به اندازه کُر بوده، اگر انسان شک کند از کُر کمتر شده یا نه مثل آب کُر است، یعنی نجاست را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود، و آبی که کمتر از کُر بوده و انسان اگر شک دارد بمقدار کُر شده یا نه حکم آب کمتر از کُر را دارد.

(مسأله ۶۰): کُر بودن آب، به دو راه ثابت می شود:

"اول": اینکه خود انسان یقین کند.

"دوم": آنکه دو مرد عادل خبر دهند، و بعید نیست که قول یک مرد عادل بلکه قول کسی که مورد وثوق و اطمینان است نیز کافی باشد.

۲ـ آب قلیل

(مسأله ۶۱): آب قلیل آبیست که از زمین نجوشد و از کُر کمتر باشد.

(مسأله ۶۲): اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد نجس می شود، ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس است و مقداری که به آن چیز نرسیده پاک است.

(مسأله ۶۳): آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است، و آب قلیلی که بعد از برطرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزند و از آن جدا می شود در صورتی که محل بمجرد شستن با او پاک شود آن آب پاک است، مثلاً اگر محل نجس چیزی باشد که به یک مرتبه شستن پاک شود و عین نجس هم نداشته باشد غساله آن یعنی آبی که از او در وقت شستن جدا می شود پاک است. و اما چیزی که دو مرتبه شستن آن لازم است از غساله اوّل بنا بر احتیاط واجب اجتناب لازم است، و غساله شستن دوم پاک است.

(مسأله ۶۴): آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج شرط پاک است.

"اوّل": آنکه بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد.

"دوم": نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

"سوم": نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

"چهارم": ذره های غائط در آب پیدا نباشد.

"پنجم": بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ـ آب جاری

آب جاری آبیست که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

(مسأله ۶۵): آب جاری اگر چه کمتر از کُر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

(مسأله ۶۶): اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش بواسطه نجاست تغییر کرده نجس است. و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کُر باشد پاک است. و آبهای طرف دیگر نهر اگر به اندازه کُر باشد یا بواسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل

باشد، پاک وگرنه نجس است.

(مسأله ۶۷): آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوریست که اگر از آن بردارند باز می جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه اش بواسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

(مسأله ۶۸): آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، در صورتی که به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند نجس نمی شود.

(مسأله ۶۹): چشمه آبی که مثلاً در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد.

(مسأله ۷۰): آب حوضچه حمام اگر کمتر از کُر باشد، چنانچه بخزینه ای که آبش بضمیمه آب حوض به اندازه کُر است متصل باشد و بملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند نجس نمی شود.

(مسأله ۷۱): آب لوله های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می ریزد اگر به ضمیمه حوضی که متصل به آن است بقدر کُر باشد حکم کُر را دارد.

(مسأله ۷۲): آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود. اما اگر با فشار جاری باشد و مثلاً نجاست به پائین آن برسد، طرف بالای آن نجس نمی شود.

۴ ـ آب باران

(مسأله ۷۳): چیزی که نجس است و عین نجاست در آن نیست بهر جای آن یک مرتبه باران برسد پاک می شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید.

(مسأله ۷۴): اگر باران بر عین نجاست ببارد و به جای دیگر ترشح کند چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد، و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذره خون در آن باشد، یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می باشد.

(مسأله ۷۵): اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن، عین نجاست باشد، تا وقتی که باران ببام می بارد، آبی که بچیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است. ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد بچیز نجس رسیده است نجس می باشد.

(مسأله ۷۶): زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن بجای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند.

(مسأله ۷۷): خاک نجس که بواسطه باران گل شود پاک است.

(مسأله ۷۸): هر گاه آب باران در جائی جمع شود، اگر چه کمتر از کُر باشد چنانچه موقعی که باران می آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب بو یا

رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود.

مسأله ۷۹): اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد، و بر آن زمین نجس جاری شود. فرش نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد.

۵ ـ آب چاه

(مسأله ۸۰): آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کُر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده پاک است. ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند.

(مسأله ۸۱): اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاک می شود و بهتر اینست که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد.

(مسأله ۸۲): اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کُر باشد، پس از بریدن باران برسیدن نجاست به آن نجس می شود.

۶ـ آبی که از زمین می جوشد

(مسأله ۸۳): آبی که از زمین می جوشد و جریان ندارد در حکم آب جاری است یعنی به ملاقات نجاست نجس نمی شود مگر اینکه رنگ یا بو یا مزه آن تغییر کند و اگر تغییرش خود بخود و بدون اتصال به کُر و جاری زائل شود پاک می شود چنانچه در مسأله (۶۷) گذشت.

احکام آبها

(مسأله ۸۴): آب مضاف که معنی آن در مسأله (۵۱) گفته شد، چیزی نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

(مسأله ۸۵): آب مضاف هر قدر زیاد باشد، اگر ذره ای نجاست به آن برسد نجس می شود ولی چنانچه با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است و مقداری که نرسیده است پاک می باشد، مثلاً اگر گلاب را از گلاب دان روی دست نجس بریزند آنچه به دست رسیده

نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

(مسأله ۸۶): اگر آب مضاف نجس طوری با آب کُر یا جاری مخلوط شود، که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود.

(مسأله ۸۷): آبی که مطلق بوده و معلوم نیست که بحدّ مضاف شدن رسیده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند، و وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه مثل مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند، و وضو و غسل هم با آن باطل است.

(مسأله ۸۸): آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، و معلوم نیست که قبلاً مطلق یا مضاف بوده نجاست را پاک نمی کند، و وضو و غسل هم با آن باطل است. و چنانچه نجاستی به آن برسد نجس نمی شود اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد.

(مسأله ۸۹): آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگر چه کُر یا جاری باشد نجس می شود ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب، بواسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلاً

مرداری که پهلوی آبست بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود.

(مسأله ۹۰): آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کُر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد یا باد، باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان هنگام باریدن در آن جاری شود در تمام این صور چنانچه تغییر آن از بین برود پاک می شود ولی بنا بر احتیاط مستحب باید آب باران یا کُر یا جاری با آن مخلوط گردد.

(مسأله ۹۱): اگر چیز نجسی را در کُر یا جاری تطهیر نمایند در شستنی که با آن پاک می گردد آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد پاک است.

(مسأله ۹۲): آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

(مسأله ۹۳): نیم خورده سگ و خوک و کافر غیر کتابی نجس و خوردن آن حرام است. و اما کتابی، مثل یهود و نصاری اقوی طهارت آن است و احوط اجتناب است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاک، و خوردن آن مکروه است ولی نیم خورده مؤمن و گربه مکروه نیست.

احکام تخلّی

(مسأله ۹۴): واجب است انسان وقت تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلّفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند و همچنین از دیوانه و بچه های ممیز که خوب و بد را می فهمند بپوشاند، ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هستند مثل کنیز و مالکش که مرد باشد لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

(مسأله ۹۵): لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشاند کافیست.

(مسأله ۹۶): موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو بقبله و پشت به قبله نباشد.

(مسأله ۹۷): اگر موقع تخلّی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت خود را از قبله بگرداند کفایت نمی کند، و اگر جلو بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آنست که عورت را رو به قبله ننماید.

(مسأله ۹۸): احتیاط مستحب آن است که طرف جلو بدن در موقع استبراء که احکام آن بعداً گفته می شود، و موقع تطهیر مخرج بول و غائط رو بقبله و پشت بقبله نباشد.

(مسأله ۹۹): اگر برای آنکه نامحرم او را نبیند، مجبور شود، رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند، احوط پشت به قبله است و نباید رو به قبله بنشیند، و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو بقبله یا پشت به قبله بنشیند احوط پشت به قبله است.

(مسأله ۱۰۰): احتیاط واجب آنست که بچه را در وقت تخلّی رو بقبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری از آن واجب نیست.

(مسأله ۱۰۱): در چهار جا تخلّی حرام است:

"اول": در کوچه های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

"دوم": در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است.

"سوم": در جائی که برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه ها.

"چهارم": روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد و همچنین هر جایی که تخلّی موجب هتک حرمت یکی از مقدسات دین یا مذهب شود.

(مسأله ۱۰۲): در سه صورت مخرج غائط فقط با آب، پاک می شود:

"اول": آنکه با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

"دوم": آنکه نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

"سوم": آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد و در غیر این سه صورت می توان مخرج را با آب شست و یا بدستوری که بعداً گفته می شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

(مسأله ۱۰۳): مخرج بول با غیر آب پاک نمی شود، و در کُر و جاری اگر بعد از برطرف شدن بول یکمرتبه بشویند کافیست، ولی با آب قلیل بنا بر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست و بهتر آنست که سه مرتبه شسته شود.

(مسأله ۱۰۴): اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر دفعه اول طوری شسته که ذره ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

(مسأله ۱۰۵): با سنگ و کلوخ و پارچه ومانند اینها اگر خشک و پاک باشند می شود مخرج غائط را تطهیر کرد، چنانچه رطوبت کمی داشته باشد که بمخرج نرسد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۶): احتیاط واجب آنست که سنگ و کلوخ یا پارچه ای که غائط را با آن برطرف می کنند سه قطعه باشد، و اگر با سه قطعه برطرف نشود، باید بقدری اضافه نماید تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندن ذره های کوچکی که دیده نمی شود اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۷): پاک کردن مخرج غائط با چیزهای که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران و امامان بر آن نوشته شده حرام است و پاک شدن مخرج با استخوان و سرگین محل اشکال است.

(مسأله ۱۰۸): اگر شک کند که مخرج (بول) یا (غائط) را تطهیر کرده یا نه، لازم است تطهیر نماید اگر چه عادتاً همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می کرده.

(مسأله ۱۰۹): اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، در صورتی که احتمال بدهد که پیش از شروع بنماز ملتفت حالش بوده نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید تطهیر کند.

استـبراء

(مسأله ۱۱۰): استبراء عملی مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند، برای آنکه یقین کنند بول در مجری نمانده است، و آن دارای اقسامیست و بهترین آنها اینست که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند، و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

(مسأله ۱۱۱): آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن با زن از انسان خارج می شود و به آن (مذی) می گویند پاک است و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید و به آن (وذی) گفته می شود، و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید و به آن (ودی) می گویند اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است. و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند. که بول است یا یکی از این سه آب پاک می باشد.

(مسأله ۱۱۲): اگر انسان شک کند که استبراء کرده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد، و چنانچه وضو

گرفته باشد باطل می شود ولی اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

(مسأله ۱۱۳): کسی که استبراء نکرده اگر بواسطه آنکه مدتی از بول کردن او گذشته یقین کند که بول در مجری او نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

(مسأله ۱۱۴): اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند و وضو هم بگیرد ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافیست.

(مسأله ۱۱۵): برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که بول است یا نه پاک می باشد، و وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبّات و مکروهات تخلّی

(مسأله ۱۱۶): مستحب است در موقع تخلّی جای بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن بجای تخلی اول پای چپ، و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است که در حال تخلّی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

(مسأله ۱۱۷): نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است ولی اگر عورت خود را بوسیله ای بپوشاند مکروه نیست و نیز در موقع تخلی نشستن روبروی با دو در جاده و خیابان و کوچه و در خانه و زیر درختی که میوه می دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می باشد، و همچنین است حرف زدن در حال تخلی ولی اگر ناچار

باشد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۸): ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب خصوصاً آب ایستاده مکروه است.

(مسأله ۱۱۹): خودداری کردن از بول و غائط مکروه است، و اگر برای بدن ضرر کلی داشته باشد حرام است.

(مسأله ۱۲۰): مستحب است انسان پیش از وضوء نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجـاسات

(مسأله ۱۲۱): نجاسات (۱۱) چیز است: "اول" بول، "دوم" غائط، "سوم" "منی"، "چهارم" مردار، "پنجم" خون، "ششم و هفتم" سگ و خوک، "هشتم" کافر، "نهم" شراب، "دهم" فقاع، "یازدهم" عرق شتر نجاستخوار.

۱ـ ۲ـ بول و غائط

(مسأله ۱۲۲): بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است. و بول و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند مثل ماهی حرام گوشت و همچنین فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارد پاک است.

(مسأله ۱۲۳): بول و فضله پرندگان حرام گوشت پاک و بهتر اجتناب از آنها است.

(مسأله ۱۲۴): بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است و همچنین است بول و غائط گوسفندی که شیر خوک خورده به تفصیلی که خواهد آمد یا حیوانی که انسان با آن نزدیکی نموده است.

۳ـ منی

(مسأله ۱۲۵): منی انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

۴ ـ مردار

(مسأله ۱۲۶): مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است چه خودش مرده باشد یا بغیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند و ماهی چون خون جهنده ندارد اگر چه در آب بمیرد پاک است.

(مسأله ۱۲۷): چیزهائی از مردار مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان که روح ندارد پاک است.

(مسأله ۱۲۸): اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس است.

(مسأله ۱۲۹): اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را که روح حلول نکرده باشد بکنند پاک است.

(مسأله ۱۳۰): تخم مرغ که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

(مسأله ۱۳۱): اگر بره و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیرمایه ای که در شیردادن آنها می باشد پاک است. ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

(مسأله ۱۳۲): دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می آورند اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

(مسأله ۱۳۳): گوشت و پیه و چرمی، که احتمال آن برود که از حیوانی است که بدستوری شرع کشته شده پاک است، ولی اگر از دست کافر گرفته شود یا این که دست مسلمانی باشد که از کافر گرفته و رسیدگی نکرده

که از حیوانیست که بدستور شرع کشته شده یا نه خوردن آن گوشت و پیه حرام است، و نماز در آن چرم جائز نیست و نجس است. و اما آنچه از بازار مسلمانها یا از مسلمانی گرفته شود و معلوم نباشد که از کافر گرفته شده یا اینکه احتمال آن برود که تحقیق کرده اگر چه از کافر گرفته باشند نماز خواندن در آن چرم و خوردن آن گوشت و پیه نیز جائز است.

۵ ـ خون

(مسأله ۱۳۴): خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی: حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند نجس است پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد پاک می باشد.

(مسأله ۱۳۵): اگر حیوان حلال گوشت را بدستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن بمقدار معمول بیرون آید خونی که در بدنش می ماند پاک است ولی اگر بعلت نفس کشیدن یا بواسطه اینکه سر حیوان در جای بلند بوده خون ببدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

(مسأله ۱۳۶): بنا بر احتیاط واجب از تخم مرغی که ذره ای خون در آن است باید اجتناب کرد، اگر بداند با زرده ملاقات کرده است و اگر احتمال بدهد اینکه غلاف نازک دارد و با زرده ملاقات نکرده زرده پاک است ولی اگر خون مثلاً در زرده باشد تا پوست نازک روی آن پاره نشده زرده و سفیده

پاک می باشد.

(مسأله ۱۳۷): خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند.

(مسأله ۱۳۸): اگر خونی که از لای دندانها می آید، بواسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود اجتناب از آب دهان لازم نیست.

(مسأله ۱۳۹): خونی که بواسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک و اگر به آن خون بگویند نجس است، و در این صورت چنانچه ناخن یا پوست سوراخ شود اگر بیرون آوردن خون و تطهیر، محل جهت وضو یا غسل مشقت زیاد دارد باید تیمم نماید. و بنا بر احتیاط وضو هم بگیرد، بنحوی که وقت وضو گرفتن آب وضو نجس نشود.

(مسأله ۱۴۰): اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت بواسطه کوبیده شدن به آن حالت درآمده پاک است.

(مسأله ۱۴۱): اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود. و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

(مسأله ۱۴۲): زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است پاک می باشد.

۶ و ۷ـ سگ و خوک

(مسأله ۱۴۳): سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است ولی سگ و خوک دریائی پاک است.

۸ ـ کافر

(مسأله ۱۴۴): کافر یعنی کسی که منکر خدا یا معاد است یا برای خدا شریک قرار می دهد، و همچنین غلاة یعنی آنهایی که یکی از ائمه ((علیهم السلام)) را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است و خوارج و نواصب یعنی آنهائی که به ائمه ((علیهم السلام)) اظهار دشمنی می نمایند نجسند و همچنین است.

کسی که نبوت یا یکی از ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است منکر شود. و اما اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) که پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله ((صلی الله علیه وآله)) را قبول ندارند نیز بنا بر مشهور نجس می باشند و این قول موافق احتیاط است.

(مسأله ۱۴۵): تمام بدن کافر حتی مو، ناخن و رطوبتهای او نجس است.

(مسأله ۱۴۶): اگر پدر و مادر و جدّ و جدّه بچه نابالغ کافر باشند آن بچه هم نجس است. مگر در صورتی که ممّیز و مظهر اسلام باشد، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است.

(مسأله ۱۴۷): کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک می باشد، ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد مثلاً نمی تواند زن مسلمان بگیرد و باید در قبرستان مسلمانان دفن نشود.

(مسأله ۱۴۸): شخصی که به یکی از دوازده امام ((علیهم السلام)) از روی دشمنی و یا غیر دشمنی دشنام دهد نجس است.

۹ـ شراب

(مسأله ۱۴۹): شراب و نبیذی که مسکر است نجس است، و بنا بر احتیاط واجب هر چیزی که انسان را مست می کند، چنانچه به خودی خود روان باشد نیز نجس است، و اگر مثل بنک و حشیش (چرس) روان نباشد پاک است. اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود. ولی خوردن آن جایز نیست.

(مسأله ۱۵۰): الکل صنعتی که برای رنگ کردن در و پنجره و میز و صندلی و مانند اینها بکار می برند تمام اقسامش پاک می باشد. مگر اینکه مست کننده باشد که در این صورت نجس است.

(مسأله ۱۵۱): اگر انگور و آب انگور بخودی خود یا بواسطه پختن جوش بیاید، پاک، ولی خوردن آن حرام است.

(مسأله ۱۵۲): خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

۱۰ـ فقاع

(مسأله ۱۵۳): فقاع که از جو گرفته می شود و به آن آب جو می گویند نجس است و غیر فقاع مانند آبی که بدستور طبیب از جو می گیرند و به آن ماء الشعیر می گویند پاک می باشد.

(مسأله ۱۵۴): عرق جنب از حرام پاک است و بنا بر احتیاط واجب نماز با آن نخوانند، و نزدیکی با زن در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.

(مسأله ۱۵۵): اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است مثلاً در روز ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

(مسأله ۱۵۶): اگر جنب از حرام عوض غسل تیمّم نماید و بعد از تیمّم عرق کند، حکم آن عرق حکم عرق قبل از تیمّم است.

(مسأله ۱۵۷): اگر کسی از حرام جنب شود، و بعد با حلال خود نزدیکی کند، احتیاط واجب آنست که در نماز از عرق خود اجتناب نماید، و چنانچه اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

۱۱ـ عرق شتر نجاستخوار

(مسأله ۱۵۸): عرق شتر نجاست خوار و هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده بنا بر احتیاط واجب نجس است.

راه ثابت شدن نجاست

(مسأله ۱۵۹): نجاست هر چیزی از سه راه ثابت می شود:

"اول": آنکه خود انسان یقین کند که آن چیز نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید، بنا بر این غذا خوردن در قهوه خانه ها و مهمانخانه هائی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد، غذائی را که برای او آورده نجس است اشکال ندارد.

"دوم": آنکه کسی که چیز در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسر یا نوکر یا کلفت انسان نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است بگوید نجس می باشد.

"سوم": آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، و نیز اگر یک نفر عادل بلکه، شخص موثق ـ اگر چه عادل هم نباشد ـ بگوید چیزی نجس است، باید از آن چیز اجتناب کرد.

(مسأله ۱۶۰): اگر بواسطه ندانستن مسئله نجس بودن و پاک بودن چیز را نداند، مثلاً نداند، فضله موش پاک است یا نه، باید مسئله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مسئله را می داند، در چیزی که شک کند که پاک است یا نه مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می باشد، و وارسی کردن یا پرسیدن لازم نیست.

(مسأله ۱۶۱): چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است، و چیزی پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

(مسأله ۱۶۲): اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی

آنها استفاده می کند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند. ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباس که از تصرف او خارج بوده و مال دیگری می باشد لازم نیست از لباس خود اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می شود

(مسأله ۱۶۳): اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها بطوری تر باشد که تری یکی بدیگری برسد، چیز پاک نیز نجس می شود، و همچنین اگر به چیز سومی با همان رطوبت برسد نجسش می کند، و مشهور فرموده اند که متنجس بطور مطلق منجّس است، ولی این حکم در غیر واسطه اول محل اشکال است، اگر چه بنا بر احتیاط واجب اجتناب از او لازم است (مثال) در صورتی که دست راست به بول متنجس شود، آنگاه آن دست با رطوبت با دست چپ ملاقات کند این ملاقات موجب نجاست دست چپ خواهد بود. و اگر دست چپ بعد از خشکیدن با آب قلیل ملاقات کند آب نیز نجس می شود، ولی اگر با چیز دیگری با رطوبت ملاقات کند نجاست آن چیز محلّ اشکال است، و احتیاط واجب در اجتناب از آن است و اگر تری بقدری کم باشد که به دیگری نرسد چیزی که پاک بوده نجس نمی شود اگر چه بعین نجس برسد.

(مسأله ۱۶۴): اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد، و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنهاتر بوده یا نه آن چیز پاک نجس نمی شود.

(مسأله ۱۶۵): دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک و کدام نجس است اگر چیز پاکی با رطوبت بعداً بیکی از آنها برسد نجس نمی شود مگر در مورد که حالت سابقه هر دو نجاست باشد.

(مسأله ۱۶۶): زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد،

هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود، و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

(مسأله ۱۶۷): هر گاه شیره، و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند، همین که یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می شود، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند، اگر چه بعد پر شود، فقط جائی که نجاست به آن رسیده نجس می باشد پس اگر فضله موش در آن بیفتد جائی که فضله افتاده نجس و بقیه پاک است.

(مسأله ۱۶۸): اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند، و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می شود و اگر نداند پاک است.

(مسأله ۱۶۹): اگر جائی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا بجای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود، و اگر عرق بجای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

(مسأله ۱۷۰): اخلاطی که از بینی یا گلو می آید اگر خون داشته باشد جائی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می باشد.

(مسأله ۱۷۱): اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می شود، ولی اگر آب آفتابه جریان داشته باشد نجس نمی شود.

(مسأله ۱۷۲): اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در

صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده بنجاست نباشد پاک است پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود بعد از بیرون آمدن بنجاست آلوده نباشد نجس نیست و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل بخون برسد و بعد از بیرون آمدن بخون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

(مسأله ۱۷۳): نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد بی اشکال حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند. بلکه بنا بر احتیاط واجب در غیر فرض هتک نیز نجس کردن آن حرام و آب کشیدن واجب است.

(مسأله ۱۷۴): اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی بقرآن باشد باید آن را آب بکشند.

(مسأله ۱۷۵): گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حکم نجس کردن آن را دارد.

(مسأله ۱۷۶): نوشتن قرآن با مرکب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حکم نجس کردن آن را دارد و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

(مسأله ۱۷۷): در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد، حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

(مسأله ۱۷۸): اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است. و اگر

بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است، و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده اند، که بکلّی از بین رفته به آن مستراح نروند.

(مسأله ۱۷۹): خوردن و آشامیدن چیز متنجس حرام است، و همچنین است خوراندن آن بدیگری، و در خوراندن آن بطفل یا دیوانه احوط اجتناب است و اگر خود طفل یا دیوانه غذای نجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد بی اشکال لازم نیست از او جلوگیری کنند.

(مسأله ۱۸۰): فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را بطرف بگویند اگر چه از قسم خوراکی باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۸۱): اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد احوط اعلام کردن است و اگر با لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست باو بگوید.

(مسأله ۱۸۲): اگر جائی از خانه یا فرش کسی نجس باشد، و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت بجای نجس رسیده است، و در معرض این باشد که نجاست بمأکول و مشروب سرایت کند، باید بآنان بگوید.

(مسأله ۱۸۳): اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به میهمانها بگوید، اما اگر یکی از میهمانها بفهمد، احوط این است که بدیگران خبر دهد. ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است بواسط نجس بودن آنان خود او هم نجس شود، باید به آنان بگوید.

(مسأله ۱۸۴): اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنانچه صاحبش آن چیز را در کاری که شرط ان پاکی است استعمال می کند، مانند ظروفی که در خوردن و آشامیدن استعمال می شود واجب است نجس شدن

آن را باو بگوید، و اما مثل لباس، نجس شدن او را لازم نیست بگوید، اگر چه بداند صاحبش با او نماز می خواند، زیرا که پاک بودن لباس در نماز شرط واقعی نیست.

(مسأله ۱۸۵): اگر بچه بگوید چیزی نجس است، یا چیزی را آب کشیده نباید حرف او را قبول کرد، ولی بچه ای که تکلیفش نزدیک است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، در صورتی که آن چیز در تصرف او باشد یا آن بچه مورد اطمینان باشد حرف او قبول می شود، و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهرات

(مسأله ۱۸۶): سیزده چیز نجاست را پاک می کند، و آنها را مطهّرات گویند:

"اول" آب "دوم" زمین "سوم" آفتاب "چهارم" استحاله "پنجم" انقلاب "ششم" انتقال "هفتم" اسلام "هشتم" تبعیت "نهم" برطرف شدن عین نجاست "دهم" استبراء حیوان نجاستخوار "یازدهم" غائب شدن مسلمان "دوازدهم" خارج شدن خون متعارف از ذبیحه "سیزدهم" سنگ و کهنه استنجاء.

۱ـ آب

(مسأله ۱۸۷): آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:

"اول": آنکه مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمی کند.

"دوم": آنکه پاک باشد.

"سوم": آنکه وقتی چیز نجس را می شویند آب مضاف نشود، و در شستنی که بعد از آن، شستن دیگر لازم نیست، باید بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد، و در غیر آن شستن، تغییر ضرر ندارد. مثلاً چیزی را بآب کُر یا قلیل

بشویند، و دو دفعه شستن در او لازم باشد، در دفعه اول اگر چه تغییر کند، و در دفعه دوم بآبی تطیهر کند که تغییر نکند پاک می شود.

"چهارم" آن که بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد، و پاک شدن چیز نجس به آب قلیل یعنی آب کمتر از کُر شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می شود.

(مسأله ۱۸۸): ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، و در کر و جاری یک مرتبه کافی است، ولی ظرفی را که سگ از آن آب یا چیز روان دیگر خورده، باید اول با خاک با ریختن مقداری آب پاک خاک مالی کرد، و بنا بر احتیاط، خاک باید پاک باشد سپس آب بریزند، که خاک، او زائل شود و بعد یک مرتبه در کُر یا جاری یا دو مرتبه با آب قلیل شست. و همچنین ظرفی را که سگ لیسیده بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مالی کرد و اگر آب دهان سگ در ظرفی بریزد احتیاط مستحب خاک مالی است.

(مسأله ۱۸۹): اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد، باید خاک را در آن بریزند و مقداری آب ریخته با شدت حرکت دهند تا خاک به همه آن ظرف برسد و بعد بترتیب که ذکر شد بشویند.

(مسأله ۱۹۰): ظرفی را که خوک بلیسد یا از آن چیز روانی بخورد یا اینکه در او موش صحرائی مرده باشد، با آب قلیل یا کُر یا جاری باید هفت مرتبه شست و لازم نیست آن را خاک مالی کنند.

(مسأله ۱۹۱): ظرفی را که بشراب نجس شده، باید سه مرتبه بشویند. و فرقی بین آب قلیل و کُر و جاری نیست.

(مسأله ۱۹۲): کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند، بهر جائی آن که آب برسد پاک می شود، و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید بقدری در آب کُر یا جاری

بماند که آب بتمام آن فرو رود، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب بباطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند، و بعداً در آب کر یا جاری بگذارند.

(مسأله ۱۹۳): ظرف نجس را با آب قلیل دو قسم می شود آب کشید: یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند دیگر آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که بجاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

(مسأله ۱۹۴): اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاک می شود، و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند، بطوری که تمام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند و واجب است که در مرتبه دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند آب بکشند.

(مسأله ۱۹۵): اگر مس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند، ظاهرش پاک می شود.

(مسأله ۱۹۶): تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند، بطوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاک می شود. و در غیر بول اگر با برطرف شدن نجاست یک مرتبه بدستوری که گفته شد آب در آن بریزند کافی است. و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند و بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

(مسأله ۱۹۷): اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کُر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می شود.

(مسأله ۱۹۸): اگر بخواهند چیزی را که ببول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در

صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه فشار دهند تا غساله آن بیرون آید. (غساله آبیست که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود، خود به خود یا بواسطه فشار می ریزد.)

(مسأله ۱۹۹): اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذاخور نشده نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ولی احتیاط مستحب آنست که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند. و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

(مسأله ۲۰۰): اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنانچه با برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می گردد ولی لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله بیرون آید.

(مسأله ۲۰۱): اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند آب بکشند، باید بهر قسم که ممکن است اگر چه به لگد کردن باشد فشار دهند تا غساله آن جدا شود. و اگر در کُر و جاری فرو برند که آب به تمام اجزاء آن برسد پاک می شود و فشار لازم نیست.

(مسأله ۲۰۲): اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود، بفرو بردن در کر و جاری پاک می گردد. و اگر باطن آنها نجس شود تطهیر آنها مثل تطهیر کوزه نجس است که در مسئله (۱۹۲) گذشت.

(مسأله ۲۰۳): اگر انسان شک کند که آب نجس بباطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

(مسأله ۲۰۴): اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد چنانچه آن را در کاسه و مانند آن بگذارند و سه مرتبه آب روی آن

بریزند و خالی کنند پاک می شود، و آن ظرف هم پاک می گردد. ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید در هر مرتبه ای که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله که در آن جمع شده بیرون بریزد.

(مسأله ۲۰۵): لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کُر یا جاری فرو برند، یا با آب قلیل بشویند، چنانچه موقع فشار دادن آب مضاف از آن بیرون نیاید پاک می شود.

(مسأله ۲۰۶): اگر لباسی را در کُر یا جاری آب بکشند، و بعد مثلاً لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

(مسأله ۲۰۷): اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گل یا اشنان در آن دیده شود پاک است. ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل و اشنان پاک و باطن آنها نجس است.

(مسأله ۲۰۸): هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی شود. ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد، پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می باشد، اما چنانچه بواسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست، در آن چیز مانده نجس است.

(مسأله ۲۰۹): اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاک می شود، و بیرون آمدن و دو مرتبه در آب رفتن لازم نیست.

(مسأله ۲۱۰): غذای نجس که لای دندآنهامانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد پاک می شود.

(مسأله ۲۱۱): اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند، لازم

نیست فشار دهند که غساله آن جدا شود. ولی در صورتی که مو متراکم و زیاد باشد باید فشار دهد تا غساله جدا شود.

(مسأله ۲۱۲): اگر جای از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آن جا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می کند، با پاک شدن جای نجس پاک می شود، به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلاً لازم نیست. بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاک می شوند، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس، تمام انگشتها پاک می شود.

(مسأله ۲۱۳): گوشت و دنبه ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

(مسأله ۲۱۴): اگر ظرف یا بدن نجس باشد، بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را اب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

(مسأله ۲۱۵): آب شیری که متصل به کُر است حکم کُر را دارد.

(مسأله ۲۱۶): اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین کند که عین نجاست برطرف شده است.

(مسأله ۲۱۷): زمینی که آب در او فرو می رود مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، اگر نجس شود با آب قلیل نیز پاک می شود.

(مسأله ۲۱۸): زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب

در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود.

(مسأله ۲۱۹): اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کُر هم پاک می شود.

(مسأله ۲۲۰): اگر شکر نجس آب شده را قند بسازد و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

۲ـ زمین

(مسأله ۲۲۱): زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن نجس شده پاک می کند

"اول" آنکه زمین پاک باشد.

"دوم" آنکه خشک باشد.

"سوم" آنکه اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، بواسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود. و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

مسأله ۲۲۲): پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمین که با چوب فرش شده محل اشکال است، اقوی بقاء نجاست است

(مسأله ۲۲۳): برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع دست یا بیشتر راه بروند، اگر چه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین نجاست برطرف شود

(مسأله ۲۲۴): لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس تر باشد، بلکه اگر

خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود

(مسأله ۲۲۵): بعد از آنکه کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل آلوده می شود پاک می گردد

(مسأله ۲۲۶): کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، پاک شدن آن با راه رفتن محل اشکال است. و همچنین است ته عصا و ته پای‌مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها و احوط بقاء نجاست است.

(مسأله ۲۲۷): اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره های کوچکی از نجاست که دیده نمی شود، در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آنست که به قدری راه بروند که آنها هم برطرف شوند.

(مسأله ۲۲۸): داخل کفش به واسطه راه رفتن پاک نمی شود. و پاک شدن کف جوراب بواسطه راه رفتن محل اشکال است. احوط شستن با آب است

۳ـ آفتاب

(مسأله ۲۲۹): آفتاب، زمین، و ساختمان و چیزهائی که مانند در و پنجره در ساختمان بکار برده شده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند با پنج شرط پاک می کند:

"اول": آنکه چیز نجس تر باشد، پس اگر خشک باشد باید به وسیله آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند.

"دوم": آنکه اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از خشک شدن به تابیدن، آفتاب آن را برطرف کند.

"سوم": آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند آن چیز پاک

نمی شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیر نکند، اشکال ندارد.

"چهارم": آنکه آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی گردد، ولی اگر باد بقدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

"پنجم": آنکه آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید فقط

روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند.

(مسأله ۲۳۰): پاک کردن آفتاب حصیر نجس را محل اشکال است، و اما درخت و گیاه که در زمین است پیش از چیدن آن، بواسطه آفتاب پاک می شود.

(مسأله ۲۳۱): اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یاتری آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه آن زمین نجس است، و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن برطرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

(مسأله ۲۳۲): اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، و به وسیله آن طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشک شود مقتضای احتیاط واجب اجتناب است.

۴ ـ استحاله

(مسأله ۲۳۳): اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآید پاک می شود، مثل آنکه چوب نجس بسوزد و

خاکستر گردد، یا سگ در نمگزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود، مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود.

(مسأله ۲۳۴): کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده و ذغالی که از چوب نجس درست شده نجس است.

(مسأله ۲۳۵): چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

۵ ـ انقلاب

(مسأله ۲۳۶): اگر شراب به خودی خود یا به واسطه ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود، پاک می گردد.

(مسأله ۲۳۷): شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، چنانچه در ظرف دیگری که پاک باشد بریزند سرکه شود، پاک شدنش محل اشکال است. و همچنین اگر نجاست دیگری به شراب برسد و مستهلک شود، و در صورتی که به ظرف رسیده یا نرسیده باشد بعد از سرکه شدن، احوط در هر دو مورد اجتناب است.

(مسأله ۲۳۸): سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

(مسأله ۲۳۹): اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن اگر چه پیش از سرکه شدن باشد نیز اشکالی ندارد.

(مسأله ۲۴۰): آب انگوری که به آتش یا به خودی خود جوش بیاید، حرام می شود، و اگر آن قدر به آتش بجوشد که ثلثان شود، یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند، حلال می شود.

(مسأله ۲۴۱): اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود

چنانچه باقیمانده آن جوش بیاید حرام است.

(مسأله ۲۴۲): آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه. حلال است. ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده، حلال نمی شود.

(مسأله ۲۴۳): اگر مثلاً در یک خوشه غوره مقداری انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته، می شود آب انگور نگویند و بجوشد خوردن آن حلال است. ولی این در صورتی است که بر همه آب غوره صدق کند عرفاً و اگر گفته شود آب انگور و غوره است حلال نیست.

(مسأله ۲۴۴): اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می جوشد بیفتد و بجوشد و مستهلک نشود، فقط خوردن آن دانه حرام است و اگر مستهلک شود همه آن حلال است.

(مسأله ۲۴۵): اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند جائز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگی که جوش نیامده بزنند.

(مسأله ۲۴۶): چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید حلال است.

۶ـ انتقال

(مسأله ۲۴۷): اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند ـ به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود ـ و خون آن حیوان حساب شود پاک می گردد. و این را انتقال گویند، و همچنین است حکم در سائر نجاسات، و اما خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است نجس می باشد.

(مسأله ۲۴۸): اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد، و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد، پاک است و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزء بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد، که بگویند خون انسان است یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان نجس می باشد.

۷ـ اسلام

(مسأله ۲۴۹): اگر کافر شهادتین بگوید یعنی به یگانگی خدا و نبوت خاتم الانبیاء، ((صلی الله علیه وآله)) شهادت بدهد، به هر لغتی که باشد مسلمان می شود. و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است، ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید برطرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

(مسأله ۲۵۰): اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد، بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

(مسأله ۲۵۱): اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه پاکست، و اگر بداند قلباً مسلمان نشده است ولی چیزی که منافی با اظهار شهادتین باشد از او سر نزند، مقتضای احتیاط واجب اجتناب است.

۸ ـ تبعیت

(مسأله ۲۵۲): تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاکی چیز دیگر پاک شود.

(مسأله ۲۵۳): اگر شراب سرکه شود ظرف آن هم تا جائی که شراب موقع جوش آمدن به آنها رسیده پاک می شود و کهنه و چیزی هم که معمولاً روی آن می گذارند اگر با آن نجس شده پاک می گردد. ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شده باشد، احتیاط واجب اجتناب است.

(مسأله ۲۵۴): بچه کافر به تبعیت در دو مورد پاک می شود:

۱ـ کافری که مسلمان شود طفل او در پاکی تابع او است، و همچنین اگر جد طفل یا مادر یا جدّه او مسلمان شوند.

۲ـ طفل کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد، و پدر یا یکی از اجداد او همراه نباشد. در این دو مورد پاکی طفل به تابعیت مشروط به این است که طفل در صورت ممیز بودن اظهار کفر ننماید.

(مسأله ۲۵۵): تخته یا سنگی که روی آن میّت را غسل می دهند، و پارچه ای که با آن عورت میّت را می پوشانند، و دست کسی که او را غسل می دهد تمام این چیزها که با میت شسته شده است، بعد از تمام شدن غسل پاک می شود.

(مسأله ۲۵۶): کسی که چیزی را آب می کشد، بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم که با آن چیز شسته شده پاک می شود.

(مسأله ۲۵۷): اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، آبی که در آن می ماند پاکست. بلکه آبی که از او جدا شده نیز پاکست اگر شستن اخیر باشد.

(مسأله ۲۵۸): ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته اند، آب کمی که در آن می ماند به تفصیلی که در مسأله (۶۳) گذشت پاک است.

۹ـ برطرف شدن عین نجاست

(مسأله ۲۵۹): اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس آلوده، شود چنانچه آنها برطرف شود، بدن آن حیوان پاک می شود، و همچنین است باطن بدن انسان، مثل توی دهان و بینی. مثلاً اگر خونی از لای دندان بیرون آید، و در آب دهان از بین برود آب کشیدن توی دهان لازم نیست، ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود بنا بر احتیاط آن را آب بکشند.

(مسأله ۲۶۰): اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده و یا بعد از رسیدن زائل شده پاک است.

(مسأله ۲۶۱): مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می آید، و نیز جائی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود بنا بر احتیاط باید آب بکشد.

(مسأله ۲۶۲): اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد، و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی شود.

۱۰ـ استبراء حیوان نجاستخوار

(مسأله ۲۶۳): بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاک شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی نگذارند نجاست بخورد، و غذای پاک به آن بدهند، که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آن نگویند، و بنا بر احتیاط واجب باید شتر نجاستخوار را چهل روز و گاو را بیست روز، و گوسفند را ده روز، و مرغابی

را هفت یا پنج روز، و مرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست جلوگیری کنند. و اگر بعد از این مدت باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود، باید تا مدتی

که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند، آنها را از خوردن نجاست جلوگیری نمایند.

۱۱ـ غائب شدن مسلمان

(مسأله ۲۶۴): اگر بدن یا لباس مسلمان، یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است نجس شود، و آن مسلمان غائب گردد، با شش شرط پاک است:

"اول": آنکه آن مسلمان چیزی را که بدن یا لباسش را نجس کرده، نجس بداند پس اگر مثلاً لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده و آن را نجس نداند، بعد از غائب شدن او، نمی شود آن لباس را پاک دانست.

"دوم": آنکه بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

"سوم": آنکه انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند، مثلاً ببیند با آن لباس نماز می خواند.

"چهارم": آنکه احتمال برود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می دهد پاکی است. پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند نمی شود آن لباس را پاک دانست.

"پنجم": آنکه انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است. پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده، نباید آن چیز را پاک بداند، و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد، پاک دانستن آن چیز محل اشکال است، و باید از آن اجتناب کرد.

"ششم": آنکه آن مسلمان بنا بر احتیاط، بالغ باشد.

(مسأله ۲۶۵): اگر انسان یقین کند چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو مرد عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است. و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاک شده یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه، و بعید نیست که خبر دادن یک نفر عادل یا شخص موثق، به پاکی آن نیز کفایت کند.

(مسأله ۲۶۶): کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند آن لباس پاک است

(مسأله ۲۶۷): اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی کند، می تواند به گمان اکتفاء نماید

۱۲ـ رفتن خون متعارف

(مسأله ۲۶۸): خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن بطریق شرعی باقی می ماند، چنانچه خون به مقدار متعارف خارج شده باشد، پاک است.

(مسأله ۲۶۹): حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت جاری نیست بلکه بنا بر احتیاط استحبابی، در اجزاء محرمه از حیوان حلال گوشت نیز جاری نیست.

۱۳ـ سنگ و کهنه استنجاء

(مسأله ۲۷۰): مخرج غائط، با سه سنگ یا سه کلوخ یا سه پارچه کهنه که ازاله عین نجاست را از مخرج کند، پاک می شود. و اگر به سه سنگ پاک نشود باید تکرار کند تا پاک شود. ولی مخرج بول بجز آب بچیزی دیگر پاک نمی شود.

احکام ظرفها:

(مسأله ۲۷۱): ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده آشامیدن و خوردن چیزی از آن ظرف در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهای که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کنند و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

(مسأله ۲۷۲): خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره، بلکه بنا بر احتیاط واجب مطلق استعمال آن حرام است و همچنین زینت نمودن اطاق و مانند آن و نگاه داشتن آن احوط ترک است و همچنین است ساختن ظرف طلا و نقره و خرید و فروش آنها برای زینت نمودن یا نگاه داشتن.

(مسأله ۲۷۳): گیره استکان، که از طلا یا نقره می سازند اگر بعد از برداشتن استکان ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد و اگر ظرف به آن گفته نشود، استعمال آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۷۴): استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۷۵): اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند چنانچه مقدار آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۷۶): اگر انسان غذائی را که در ظرف طلا یا نقره است، به قصد اینکه چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می باشد در ظرف دیگر بریزد، خوردن غذا از ظرف دوم در صورتی که عرفاً نگویند از ظرف طلا یا نقره غذا می خورند مانعی ندارد.

(مسأله ۲۷۷): استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که عطردان و سرمه دان طلا و نقره را استعمال نکند.

(مسأله ۲۷۸): خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار دفع ضرورت، اشکال ندارد ولی زیاده بر این مقدار جائز نیست.

(مسأله ۲۷۹): استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر، اشکال ندارد.

وضـو:

(مسأله ۲۸۰): در وضو واجب است، صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

(مسأله ۲۸۱): در ازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می آید، تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد، باید شسته شود و اگر مختصری از این مقدار نشویند، وضو باطل است، و برای آنکه انسان یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده، باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

(مسأله ۲۸۲): اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را می شویند، او هم تا همانجا بشوید و نیز اگر پیشانی او مو روئیده، یا جلوی سرش مو ندارد، باید به اندازه معمول پیشانی را بشوید

(مسأله ۲۸۳): اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری، در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست، که نمی گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو، وارسی کند که اگر هست

برطرف نماید.

(مسأله ۲۸۴): اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد، باید آب را به پوست برساند. و اگر پیدا نباشد، شستن مو، کافی است و رساندن آب به زیر آن، لازم نیست.

(مسأله ۲۸۵): اگر شک کند، پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه بنا بر احتیاط واجب باید مو را بشوید، و آب را به پوست هم، برساند.

(مسأله ۲۸۶): شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم، که در وقت بستن دیده نمی شود، واجب نیست ولی برای آنکه یقین کند از جاهائی که باید شسته شود، چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید و کسی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید اگر نداند در وضوهای که گرفته این مقدار را شسته یا نه، نمازی را که با آن وضو خوانده و وقتش باقی است، با وضوی جدید اعاده نماید و قضای نمازهای که وقتش گذشته واجب نیست.

(مسأله ۲۸۷): باید صورت و دستها را از بالا به پائین شست و اگر از پائین به بالا بشوید وضو باطل است.

(مسأله ۲۸۸): اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد، که بواسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافیست.

(مسأله ۲۸۹): بعد از شستن صورت، باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها، بشوید.

(مسأله ۲۹۰): برای آنکه یقین کند آرنج را کاملاً شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را هم، بشوید.

(مسأله ۲۹۱): کسی که پیش از شستن صورت، دستهای خود را تا مچ شسته، در موضع وضو باید تا سرانگشتان، بشوید و اگر فقط تا مچ بشوید،

وضوی او باطل است.

(مسأله ۲۹۲): در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب و مرتبه دوم مستحب و مرتبه سوم و بیشتر از آن، حرام می باشد، و این که کدام شستن اول یا دوم یا سوم است، بعضی فقها گفته است مربوط به قصد کسی است، که وضو می گیرد، پس اگر به قصد شستن مرتبه اول مثلاً ده مرتبه آب به صورت بریزد، اشکال ندارد و همه آنها شستن اول، حساب می شود. ولی این نظریه محل اشکال است، بناءً اگر یک کف یا دو کف بریزد، و تمام صورت را فرا گیرد یک شستن محسوب است و اگر یک کف دیگر بریزد و با معونت اِمرار کف دست تمام عضو را فرا گیرد، شستن دوم تحقّق یافته است، و از ریختن آب دیگر بپرهیزد. و اگر به قصد اینکه سه مرتبه بشوید، سه مرتبه آب بریزد، مرتبه سوم آن حرام است.

(مسأله ۲۹۳): بعد از شستن هر دو دست، باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و احتیاط واجب آن است که با کف دست راست مسح نماید و مسح را از بالا به پائین انجام دهد.

(مسأله ۲۹۴): یک قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است، جای مسح می باشد، و هر جای این قسمت را، به هر اندازه مسح کند کافیست، اگر چه احتیاط مستحب آنست، که از درازا به اندازه درازی یک انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته، مسح نماید.

(مسأله ۲۹۵): لازم نیست مسح سر، بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلو سر او به اندازه ای بلند است، که اگر مثلاً شانه کند، به صورتش می ریزد، یا به جاهای دیگر می رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید، و

اگر موهای را که به صورت می ریزد، یا به جای دیگر سر می رسد، جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده، مسح کند، چنین مسحی باطل است.

(مسأله ۲۹۶): بعد از مسح سر، با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها، تا برآمدگی روی پا مسح کند و احتیاط واجب آن است که تا مفصل، مسح نماید، همچنین احتیاط واجب آنست که پای راست را، با دست راست و پای چپ را، با دست چپ مسح نماید.

(مسأله ۲۹۷): پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافیست، ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته، بلکه تمام روی پا را، با تمام دست مسح نماید.

(مسأله ۲۹۸): احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد، و بعد به پشت پا بکشد، یا آنکه دست را به مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بکشد نه آنکه تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد اگر چه اقوی کفایت آن است.

(مسأله ۲۹۹): در مسح سر و روی پا، باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد، وضو باطل است. ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۰): جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح، باطل است، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد، که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است، اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۱): اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد نمی تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از ریش خود رطوبت بگیرد و

با آن مسح نماید. و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محل اشکال است، و اگر ریش نداشته باشد مثل زن و بچه گرفتن رطوبت از بقیه اعضاء مثل حاجب کافیست.

(مسأله ۳۰۲): اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از ریش خود رطوبت بگیرد و اگر ریش ندارد، از حاجب بگیرد.

(مسأله ۳۰۳): مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ولی اگر بواسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها، نتواند کفش و یا جوراب را بیرون آورد، احوط مسح بالای جوراب و کفش، بعد تیمم است چه تقیه باشد یا نباشد، اگر چه در مورد تقیه تنها مسح بالای جوراب و کفش کافیست.

(مسأله ۳۰۴): اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد باید تیمم نماید.

وضوی ارتماسی:

(مسأله ۳۰۵): وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد، بنا بر این، دست چپ را نباید ارتماسی شست.

(مسأله ۳۰۶): در وضوی ارتماسی هم، باید صورت و دستها، از بالا به پائین شسته شود پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می برد، قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی، و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

(مسأله ۳۰۷): اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی، انجام دهد، اشکال ندارد.

دعائی که موقع وضو گرفتن مستحب است:

(مسأله ۳۰۸): کسی که وضو می گیرد، مستحب است موقعی که نگاهش به آب می افتد بگوید (بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ الماءَ طَهُوراً وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً): و موقعی که پیش از وضو، دست خود را می شوید، بگوید: (بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّهُمَّ اجْعَلنِی مِنَ التَّوابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ المُتَطَهِّرِینَ): و در وقت مضمضه کردن بگوید: (اَللّهُمَّ لَقِّنِی حَجَّتِی یَوْمَ اَلْقاکَ وَاَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ): و در وقت استنشاق، یعنی آب در بینی کردن بگوید: (اَللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ رِیحَ الجَنَّةِ وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشُمُّ رِیحَها وَرَوْحَها وَطِیبَها،) و موقع شستن رو

بگوید: (اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الوُجُوهُ وَلا تَسوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الوُجُوهُ): و موقع شستن دست راست، بگوید: (اَللّهُمَّ أَعْطِنِی کِتابِی بِیَمِینِی وَالْخُلْدَ فِی الَجِنانِ بِیَسارِی وَحاسِبْنِی حِساباً یَسِیراً): و موقع شستن دست چپ بگوید: (اَللّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابِی بِشِمالِی وَلا مِنْ وَلاءِ ظَهْرِی وَلا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً اِلی عُنُقِی، وَاَعُوذُ بِکَ مَنْ مُقَطَّعاتِ النِّیْرانِ): و موقعی که سر را مسح می کند بگوید: (اَللّهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَبَرَکاتِکَ وَعَفْوِکَ)و در وقت مسح پا بگوید (اَللّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الأَقْدام وَاجْعَلْ سَعِیِی فِی ما یُرضِیکَ عَنِّی یا ذَا الَجَلالِ وَالاِکْرامِ)

شرائط صحت وضو:

شرائط صحیح بودن وضو، چند چیز است:

"اول" آنکه آب وضو، پاک باشد.

''دوم'' آنکه مطلق باشد.

(مسأله ۳۰۹): وضو با آب نجس و آب مضاف، باطل است اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند، یا فراموش کرده باشد و اگر با آن وضو، نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند اگر چه وقت گذشته باشد.

(مسأله ۳۱۰): اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است، باید تیمم کند و اگر وقت دارد، باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

''سوم'' آنکه آب وضو و فضائی که در آن وضو می گیرد مباح باشد.

(مسأله ۳۱۱): وضو با آب غصبی و یا آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه، حرام و باطل است و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد، چنانچه در غیر آنجا نتواند وضو بگیرد، تکلیف او تیمم است. و اگر در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد، لازم است که در غیر آنجا وضو بگیرد ولی چنانچه در هر دو صورت معصیت کرده و همانجا وضو بگیرد بنا به وجهی وضویش صحیح است ولی مقتضای احتیاط، بطلان آن وضو است.

(مسأله ۳۱۲): وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند، یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آن حوض وضو می گیرند اشکال ندارد.

(مسأله ۳۱۳): کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند، یا برای کسانی که در آنجا نماز می خوانند، نمی توانند از حوض آن مسجد وضو بگیرد. ولی اگر معمولاً، کسانی هم که نمی خواهند در آنجا نماز بخوانند از آن حوض وضو می گیرند،

می تواند از آن وضو بگیرد، مگر اینکه بداند کسانی که وضو می گیرند اشخاص لاابالی و بی باک می باشند.

(مسأله ۳۱۴): وضو گرفتن از حوض تیمچه ها یعنی کاروانسرای کوچک و مسافرخانه ها و مانند اینها، برای کسانی که ساکن آنجاها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آنجاها نیستند از آنها وضو بگیرند و نداند که اشخاص لاابالی است و الاّ صحت وضو محل اشکال است.

(مسأله ۳۱۵): وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است اشکال ندارد ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند، یا اینکه انسان بداند که مالک راضی نیست، وضو باطل است، و امّا اگر مالک صغیر یا مجنون باشد یا اینکه آن نهرها در تصرف غاصب باشد در آن دو صورت وضو گرفتن با آب آنها به قولی محل اشکال است، ولی بعید نیست سیره متشرعه بر تصرّفات اندک از قبیل خوردن و وضو گرفتن جاری باشد، بنا بر این وضو از آنها صحیح است، و اما نهرهای که در دهات و مانند دهات، سیره مردم بر استفاده از آنها جاری است، وضو گرفتن و سائر استفاده ها از آنها اشکال ندارد جزماً، اگر چه مالک آنها صغیر یا مجنون باشد و نیز مالک آنها حق منع استفاده مردم را ندارد.

(مسأله ۳۱۶): اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، صحیح است، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده، اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد، وضوی او باطل است.

"چهارم" آنکه ظرف آب وضو، مباح باشد.

"پنجم" آنکه ظرف آب وضو، بنا بر احتیاط واجب، طلا و نقره نباشد. و تفصیل این دو شرط در مسأله بعدی ذکر می شود.

(مسأله ۳۱۷): اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا و نقره است و غیر

از آن، آب دیگری ندارد، در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگر خالی نماید، لازمست خالی کرده و بعداً وضو بگیرد، و چنانچه میسور نباشد، باید تیمم کند، و اگر آب دیگری دارد، لازم است با آن وضو بگیرد. و در هر دو صورت اگر معصیت کرده و با دست و مانند آن آب را بر اعضاء وضو بریزد وضویش صحیح است و اگر وضوی ارتماسی بگیرد بر علاوه معصیت وضویش هم باطل است.

(مسأله ۳۱۸): حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است، در صورتی که برداشتن آب در عرف، تصرّف در آن آجر یا سنگ، نباشد اشکالی ندارد. و در صورتی که تصرّف باشد برداشتن آب حرام، ولی وضو صحیح است.

(مسأله ۳۱۹): اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان، که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند، که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر، اشکال ندارد.

"ششم" آنکه اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن، پاک باشد.

(مسأله ۳۲۰): اگر پیش از تمام شدن وضو جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود وضو صحیح است.

(مسأله ۳۲۱): اگر غیر از اعضاء وضو، جائی از بدن نجس باشد وضو صحیح است ولی اگر مخرج را از بول یا غائط، تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

(مسأله ۳۲۲): اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو، شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو، ملتفت پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده، وضو باطل است، و اگر می داند ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه، وضو صحیح است و در هر

صورت جائی را که نجس بوده، باید آب بکشد.

(مسأله ۳۲۳): اگر در صورت یا دستها، بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید بعد از شستن اجزاء صحیحه آن عضو، با رعایت ترتیب، موضع زخم یا بریدگی را در آب کُر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد، که خون بند بیاید و انگشت خود را روی زخم یا بریدگی، در زیر آب از بالا به پائین بکشد، تا آب بر آن جاری شود وضو صحیح است.

''هفتم'' آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

(مسأله ۳۲۴): هر گاه وقت بقدری تنگ است، که اگر وضو بگیرد، تمام نماز یا مقداری از آن، بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند. ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت، لازم است، باید وضو بگیرد.

(مسأله ۳۲۵): کسی که در تنگی وقت نماز، باید تیمم کند، اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی، مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است، و اگر با علم و عمد فقط برای خواندن آن نماز وضو بگیرد، باطل است.

''هشتم'' آنکه به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری، وضو بگیرد، باطل است.

(مسأله ۳۲۶): لازم نیست نیّت وضو را به زبان بگوید، یا از قلب خود بگذراند بلکه اگر تمام افعال وضو، بداعی امر خدا بجا آورده شود کفایت می کند.

''نهم'' آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد، بجا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید، و باید بنا بر احتیاط واجب پای چپ را بعد از پای راست مسح کند، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

''دهم'' آنکه کارهای وضو را پشت سر هم، انجام دهد.

(مسأله ۳۲۷): اگر بین کارهای وضو، به قدری فاصله شود، که وقتی می خواهد جائی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهای که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند، خشک شده باشد، مثلاً موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید، رطوبت دست راست خشک شده باشد، و صورت تر باشد وضویش صحیح است.

(مسأله ۳۲۸): اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد، ولی بواسطه گرمای هوا، یا حرارت زیاد بدن، و مانند اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۲۹): راه رفتن در بین وضو، اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را، مسح کند وضوی او صحیح است.

"یازدهم" آنکه شستن صورت و دستها، و مسح سر و پاها را، خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد یا در رساندن آب، به صورت و دستها و مسح سر و پاها، به او کمک نماید، وضو باطل است.

(مسأله ۳۳۰): کسی که نمی تواند وضو بگیرد، باید نائب بگیرد، که او را وضو دهد و چنانچه مزد هم بخواهد در صورتی که بتواند و مضر به حالش نباشد، باید بدهد ولی باید خود او نیت وضو کند، و با دست خود مسح نماید و اگر نمی تواند باید نائبش دست او را بگیرد، و به جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید نائب از دست او رطوبت بگیرد، و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کند.

(مسأله ۳۳۱): هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهائی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

''دوازدهم'' آنکه استعمال آب برای او، مانعی نداشته باشد.

(مسأله ۳۳۲): کسی که می ترسد که اگر وضو بگیرد مریض شود، یا اگر آب را به مصرف وضو برساند، تشنه بماند، نباید وضو بگیرد، ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد، وضو بگیرد اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر بحدی که شرعاً حرام است، نبوده باشد، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۳۳): اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقداری کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد باید با همان مقدار، وضو بگیرد.

''سیزدهم'' آنکه در اعضاء وضو، مانعی از رسیدن آب نباشد.

(مسأله ۳۳۴): اگر می داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه؟ باید آن را برطرف کند یا آب را بزیر آن، برساند.

(مسأله ۳۳۵): اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرد، باید برای وضو، آن چرک را برطرف کند و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است، برطرف نماید.

(مسأله ۳۳۶): اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها، بواسطه سوختن یا چیز دیگر، برآمدگی پیدا شود شستن و مسح روی آن کافیست، و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب بزیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را بزیر قسمتی که کنده نشده، برساند ولی چنانچه پوستی که کنده شده، گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود باید آن را قطع کند یا آب را بزیر آن، برساند.

(مسأله ۳۳۷): اگر انسان شک کند، که به اعضای وضوی او، چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آنکه بعد از

گل کاری شک کند، گل بدست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند، یا به قدری دست بمالد، که اطمینان پیدا کند که اگر بوده، برطرف شده، یا آب بزیر آن رسیده است.

(مسأله ۳۳۸): اگر جائی را که باید شست یا مسح کرد، چرک باشد ولی چرک آن، مانع از رسیدن آب به بدن نباشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن، چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید، بر دست بماند ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب ببدن می رسد یا نه، باید آنها را، برطرف کند.

(مسأله ۳۳۹): اگر پیش از وضو بداند، که در بعضی از اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب هست، و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه؟ چنانچه احتمال بدهد که در حال وضو ملتفت بوده، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۴۰): اگر در بعضی از اعضاء وضو مانع باشد، که گاهی آب بخودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد، و انسان بعد از وضو شک کند، که آب زیر آن رسیده یا نه؟ چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب بزیر آن نبوده، احتیاط واجب آن است، که دوباره وضو بگیرد.

(مسأله ۳۴۱): اگر بعد از وضو، چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببیند، و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو، ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است، که دوباره وضو بگیرد.

(مسأله ۳۴۲): اگر بعد از وضو شک کند، چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضو بوده یا نه؟ چنانچه احتمال بدهد که در حال وضو ملتفت بوده است، وضو صحیح است.

احکام وضو:

(مسأله ۳۴۳): کسی که در کارهای وضو و شرائط آن، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، خیلی شک می کند، چنانچه به حد وسوسه برسد، باید به شک خود اعتناء نکند.

(مسأله ۳۴۴): اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه؟ بنا می گذارد که وضوی او باقیست ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو، رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر؟ وضوی او باطل است.

(مسأله ۳۴۵): کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه؟ باید، وضو بگیرد.

(مسأله ۳۴۶): کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده مثلاً بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند، و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است، نمازی که خوانده صحیح است، در صورتی که احتمال التفات در حال شروع به نماز را بدهد، و برای نمازهای بعد، باید وضو بگیرد.

(مسأله ۳۴۷): اگر بعد از وضو یا در بین آن، یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهائی که پیش از آن است، به جهت طول مدت خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده، باید جائی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است، بشوید یا مسح کند و اگر در بین وضو، در شستن یا مسح کردن جائی، شک کند، باید به همین دستور، عمل نماید.

(مسأله ۳۴۸): اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه؟ در صورتی که احتمال بدهد که در حال شروع به نماز، ملتفت حالش بوده است،

نمازش صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد، وضو بگیرد.

(مسأله ۳۴۹): اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه؟ نماز او باطل است، و باید وضو بگیرد و نماز را، بخواند.

(مسأله ۳۵۰): اگر بعد از نماز بفهمد، که وضوی او باطل شده ولی شک کند که قبل از نماز باطل شده، یا بعد از نماز، نمازی که خوانده، صحیح است.

(مسأله ۳۵۱): اگر انسان مرضی دارد، که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز، تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند، بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب، مانند اذان و اقامه و قنوت را، ترک نماید.

(مسأله ۳۵۲): اگر به مقدار وضو و نماز، مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز چند دفعه بول و یا غائط از او خارج می شود، اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضو بگیرد سخت نیست، احتیاط این است که ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت بول یا غائط از او خارج شد، فوراً وضو بگیرد، و بقیه نماز را بخواند و بعد با یک وضو، همان نماز را، اعاده کند.

(مسأله ۳۵۳): کسی که بول یا غائط طوری پی در پی از او خارج می شود، که وضو گرفتن، بعد از هر دفعه برای او سخت است برای هر نمازش بدون اشکال، یک وضو کفایت می کند، و احوط این است که با یک وضو چند نماز را نخواند ولی برای سجده و تشهد قضاء شده و نماز احتیاط، وضوی دیگر لازم نیست.

(مسأله ۳۵۴): کسی که بول یا غائط، پی در پی از او خارج می شود، احوط این است که بعد از وضو، فوراً نماز بخواند.

(مسأله ۳۵۵): کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود،

بعد از وضو گرفتن، بنا بر احتیاط نوشته قرآن را مسح ننماید، اگر چه در حال نماز باشد.

(مسأله ۳۵۶): کسی که بول او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز، به وسیله کیسه ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است، که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط، خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید، و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

(مسأله ۳۵۷): کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد، به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط، جلوگیری نماید، واجب است که جلوگیری نماید اگر چه خرج داشته باشد بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود، احوط آن است که خود را معالجه نماید.

(مسأله ۳۵۸): کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط، خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهای را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده، قضا نماید ولی اگر در بین وقت نماز، مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۳۵۹): اگر کسی مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کنند، عمل نماید.

چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت:

(مسأله ۳۶۰): برای شش چیز وضو گرفتن، واجب است.

"اول" برای نمازهای واجب، غیر از نماز میت و در نمازهای مستحب، وضو شرط صحت است.

"دوم" برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز، حدثی از او سر زده، مثلاً بول کرده باشد ولی برای سجده سهو واجب نیست وضو بگیرد.

"سوم" برای طواف واجب خانه کعبه.

"چهارم" اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

"پنجم" اگر نذر کرده باشد، که جائی از بدن خود را، به خط قرآن برساند.

"ششم" برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا برای بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن در صورتی که مجبور باشد، دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو، بی احترامی به قرآن باشد، باید بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد یا اگر نجس شده آب بکشد.

(مسأله ۳۶۱): مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جائی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد، حرام است ولی اگر قرآن را به زبان فارسی، یا به زبان دیگر، ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

(مسأله ۳۶۲): جلوگیری بچه و دیوانه، از مسح خط قرآن واجب نیست ولی اگر مسح نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید آنان را جلوگیری کنند.

(مسأله ۳۶۳): مسح نمودن اسم خداوند متعال و صفات خاصه او را به هر زبانی نوشته شده باشد، بدون وضو بنا بر احتیاط واجب حرام است. و احوط آن است، که از مس نمودن اسم پیغمبر و ائمه و حضرت زهرا ((علیهم السلام)) بدون وضو اجتناب نماید.

(مسأله ۳۶۴): اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد،

وضو بگیرد یا غسل کند، صحیح است و نزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز، وضو بگیرد اشکال ندارد.

(مسأله ۳۶۵): کسی که یقین دارد وقت داخل شده، اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد، وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۶۶): مستحب است انسان، برای نماز میت و زیارت اهل قبور، و رفتن به مسجد، و حرم امامان ((علیهم السلام))، و برای همراه داشتن قرآن، و خواندن و نوشتن آن و مسح حاشیه قرآن، و برای خوابیدن وضو بگیرد و نیز مستحب است کسی که وضو دارد، برای هر نماز وضو بگیرد، و یا اینکه از

وضوء اول مدتی بگذرد تا تجدید صدق کند وضو بگیرد، و اگر برای یکی از کارهای وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد، می تواند بجا آورد، مثلاً می تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهائی که وضو را باطل می کند:

(مسأله ۳۶۷): هفت چیز وضو را باطل می کند:

"اول" بول.

"دوم" غائط.

"سوم" باد معده، که از مخرج غائط خارج شود.

"چهارم" خوابی که بواسطه آن چشم نبیند، و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود، وضو باطل نمی شود.

"پنجم" چیزهائی که عقل را از بین می برد: مانند دیوانگی، و مستی و بیهوشی.

"ششم" استحاضه زنان که بعداً گفته می شود.

"هفتم" جنابت بلکه بنا بر احتیاط مستحب هر کاری که برای آن، باید غسل کرد.

احکام وضوی جبیره:

چیزی که با آن زخم و شکسته را، می بندند، و دوائی که روی زخم و مانند آن، می گذارند، جبیره نامیده می شود.

(مسأله ۳۶۸): اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن، باز است و آب ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

(مسأله ۳۶۹): اگر زخم یا دمل یا شکستگی، در صورت و دستها است، و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، باید اطراف زخم یا دمل را به طوری که در وضو گفته شد، از بالا به پائین بشوید، و بهتر آن است که چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد دست تر بر آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد، و دست تر را روی پارچه نیز بکشد، و امّا در شکستگی، لازم است تیمم بنماید.

(مسأله ۳۷۰): اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است چنانچه نتواند آن را مسح کند به این معنا که زخم مثلاً تمام محل مسح را گرفته باشد، یا آنکه از مسح جاهای سالم، نیز متمکن نباشد، در این صورت لازم است، تیمم نماید و بنا بر احتیاط وضو نیز گرفته و پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند.

(مسأله ۳۷۱): اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است و آب هم برای آن، ضرر ندارد باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد یا جلوی سر، و روی پاها باشد.

(مسأله ۳۷۲): اگر زخم یا دمل یا شکستگی، که بسته است در صورت یا دستها باشد، چنانچه باز کردن و ریختن آب روی آن ضرر دارد، باید

مقداری را که متمکن است، از اطراف شسته و روی جبیره را، مسح نماید.

(مسأله ۳۷۳): اگر نمی شود روی زخم را باز کرد، ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده، پاک است و رساندن آب به زخم، ممکن است و ضرر هم ندارد، باید آب را به روی زخم از بالا به پائین، برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته شده، نجس است چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم، ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو، آب را به زخم برساند و در صورتی که آب برای زخم ضرر ندارد ولی رساندن آب بروی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی شود آن را، آب کشید، باید تیمم نماید.

(مسأله ۳۷۴): اگر جبیره تمام صورت، یا تمام یکی از دستها، یا تمام هر دو دست را، گرفته باشد، بنا بر احتیاط باید تیمم نماید و وضوی جبیره ای نیز، بگیرد و اگر تمام سر یا پاها، مجبور باشد، باید تیمم نماید.

(مسأله ۳۷۵): لازم نیست جبیره از جنس چیزهائی باشد که نماز در او جایز است، بلکه اگر از حریر یا از اجزاء حیوانی که خوردن گوشت آن جائز نیست، بوده باشد مسح بر آن نیز جائز است ولی اگر ممکن است در وقت نماز آن را، بردارد.

(مسأله ۳۷۶): کسی که در کف دست و انگشتها، جبیره دارد، و در موقع وضو، دست تر روی آن کشیده است سر و پا را، با همان رطوبت مسح کند، و اگر رطوبت آن، برای مسح کافی نباشد، از ریش و اگر ریش ندارد، از ابرو و مژه، رطوبت بگیرد و مسح کند.

(مسأله ۳۷۷): اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا، باز است باید جاهائی که باز است، روی پا را و جائی که جبیره است، روی جبیره را مسح کند.

(مسأله ۳۷۸): اگر در صورت یا دستها، چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید، و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند، و در جاهائی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

(مسأله ۳۷۹): اگر جبیره بیشتر از معمول، اطراف زخم را، گرفته و برداشتن آن، ممکن نیست، باید تیمّم نماید، مگر اینکه جبیره در مواضع تیمم باشد، که در این صورت، لازم است بین وضو و تیمم، جمع نماید، و در هر دو صورت، اگر برداشتن جبیره، ممکن است، باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دستها است، اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها است، اطراف آن را، مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره، عمل نماید.

(مسأله ۳۸۰): اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید، تیمم کند.

(مسأله ۳۸۱): اگر جائی از اعضاء وضو را، رگ زده است و نمی تواند آن را آب بکشد یا آب برای آن، ضرر دارد مقتضای احتیاط واجب، جمع بین وضوء جبیره و تیمم است.

(مسأله ۳۸۲): اگر در جای وضو یا غسل، چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد، که نمی شود تحمل کرد، باید تیمم کند. و مقتضای احتیاط واجب، ضمّ وضوی جبیره یا غسل جبیره، با تیمم است، بلی اگر آن چیزی که چسبیده، دوا باشد، حکم جبیره را دارد.

(مسأله ۳۸۳): در غیر غسل میّت از سائر اغسال، غسل جبیره ای مثل وضو جبیره ای است ولی باید آن را ترتیبی بجا آورند و اظهر این است که اگر در بدن زخم یا دمل باشد و محل مجبور باشد، واجب است غسل و احتیاطاً مسح بر جبیره هم نماید و اگر محل مکشوف باشد و نجس نباشد و یا تطهیر آن ممکن باشد و آب ضرر نداشته باشد، باید غسل کند و اگر شستن، ممکن

نباشد یا آب، ضرر داشته باشد، باید تیمم کند و اما اگر در بدن شکستگی باشد، باید غسل بنماید، و احتیاطاً روی جبیره را هم مسح کند. و در صورتی که مسح روی جبیره ممکن نباشد یا این که محل شکسته باز باشد لازم است تیمم کند.

(مسأله ۳۸۴): کسی که وظیفه او، تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوء جبیره ای، تیمم جبیره ای نماید.

(مسأله ۳۸۵): کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای، نماز بخواند چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی شود، می تواند در اول وقت نماز بخواند ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، بهتر آن است که صبر کند و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز را دوباره با وضو یا غسل جبیره ای بجا آورد، ولی در صورتی که اول وقت نماز را خواند و تا آخر وقت عذرش برطرف شد لازم است، وضو گرفته یا غسل کرده نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۳۸۶): اگر انسان برای مرضی که در چشم او است، موی چشم خود را بچسباند، باید تیمم نماید و ضمّ وضوء جبیره، احوط است

(مسأله ۳۸۷): کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، بنا بر احتیاط واجب، باید هر دو را بجا آورد

(مسأله ۳۸۸): نمازهای را که انسان، با وضوی جبیره ای خوانده و تا آخر وقت عذرش مستمر بوده، صحیح است و می تواند با آن وضوء نمازهای بعدی را نیز، بجا آورد

غسلهای واجب:

غسلهای واجب هفت است "اول" غسل جنابت "دوم" غسل حیض

"سوم" غسل نفاس "چهارم" غسل استحاضه "پنجم" غسل مس میت "ششم" غسل میت "هفتم" غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

احکام جنابت:

(مسأله ۳۸۹): به دو چیز انسان جنب می شود: اول جماع، و دوم بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد با شهوت باشد یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار.

(مسأله ۳۹۰): اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول، یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن، بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده آن رطوبت حکم منی را دارد و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی را ندارد ولی در مریض، لازم نیست آن رطوبت، با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید، و در موقع بیرون آمدن، بدن سست شود، در حکم منی است.

(مسأله ۳۹۱): اگر از مردی که مریض نیست، آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه ای را که در مسأله پیش گفته شد، داشته باشد و نداند، نشانه های دیگر را، داشته یا نه؟، چنانچه پیش از بیرون آمدن آب وضو داشته، می تواند به همان وضو اکتفا کند، و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد و غسل بر او لازم نیست.

(مسأله ۳۹۲): مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

(مسأله ۳۹۳): اگر انسان با زنی جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا

بیشتر داخل شود، در قبل باشد یا در دبر، بالغ باشند یا نابالغ، اگر چه منی بیرون نیاید، هر دو جنب می شوند.

(مسأله ۳۹۴): اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۹۵): اگر نعوذ بالله با حیوانی، نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید غسل تنها کافی است و اگر منی بیرون نیاید چنانچه پیش از وطی، وضو داشته باز هم غسل تنها، کافیست و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم، بگیرد، و همچنین است حکم، در نزدیکی نمودن با مرد یا پسر.

(مسأله ۳۹۶): اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه؟، غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۹۷): کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم، می تواند با عیال خود نزدیکی کند.

(مسأله ۳۹۸): اگر در لباس خود منی ببیند، و بداند که از خود او است، و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهائی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی، خوانده، قضا کند ولی نمازهائی را که احتمال می دهد، پیش از بیرون آمدن منی خوانده لازم نیست قضا نماید.

چیزهائی که بر جنب حرام است:

(مسأله ۳۹۹): پنج چیز بر جنب حرام است:

"اول" رساندن جائی از بدن خود به خط قرآن، یا به اسم خدا، به هر لغت که باشد و احوط آن است که به اسم پیغمبران و امامان و حضرت زهرا ((علیهم السلام)) نیز نرساند.

"دوم" رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)) اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

"سوم" توقف در مساجد دیگر و همچنین بنا بر احتیاط واجب در حرم امامان ((علیهم السلام))، ولی اگر از یک در مسجد داخل و از در دیگر خارج شود، مانعی ندارد.

"چهارم" گذاشتن چیزی در مسجد، یا داخل شدن در آن، برای برداشتن چیزی.

"پنجم" خواندن هر یک از آیات سجده های واجب، و آن در چهار سوره است.

اول: سوره سی و دوم قرآن "الم تنزیل".

دوم: سوره چهل یکم "حم سجده".

سوم: سوره پنجاه و سوم "والنّجم".

چهارم: سوره نود و ششم "اقرأ".

چیزهائی که بر جنب مکروه است:

(مسأله ۴۰۰): نه چیز بر جنب، مکروه است:

"اول" و "دوم" خوردن و آشامیدن ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید، مکروه نیست.

"سوم" خواندن بیشتر از هفت آیه از قرآن، که سجده واجب ندارد.

"چهارم" رساندن جائی از بدن، به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن.

"پنجم" همراه داشتن قرآن.

"ششم" خوابیدن ولی اگر وضو، بگیرد یا به واسطه نداشتن آب بدل از غسل، تیمم کند، مکروه نیست.

"هفتم" خضاب کردن بحنا و مانند آن.

"هشتم" مالیدن روغن به بدن.

"نهم" جماع کردن بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت:

(مسأله ۴۰۱): غسل جنابت به خودی خود، مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن، واجب می شود، ولی برای نماز میّت و سجده سهو و سجده شکر و سجده های واجب قرآن، غسل جنابت، لازم نیست.

(مسأله ۴۰۲): لازم نیست در وقت غسل، نیت کند که غسل واجب یا مستحب، می کند بلکه اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم، غسل کند، کافیست.

(مسأله ۴۰۳): اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند، بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او، صحیح است.

(مسأله ۴۰۴): غسل را چه واجب و چه مستحب، به دو قسم می شود انجام داد: ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی:

(مسأله ۴۰۵): در غسل ترتیبی، باید به نیت غسل، اول سر و گردن بعد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید، و تحقق غسل ترتیبی به حرکت دادن هر یک از اعضاء سه گانه زیر آب به قصد غسل بی اشکال نیست و احتیاط در اکتفاء نکردن به او است و اگر عمداً یا از روی فراموشی، یا به واسطه ندانستن مسأله، بدن را قبل از سر بشوید، غسل او باطل است.

(مسأله ۴۰۶): در صورتی که بدن را قبل از سر بشوید، لازم نیست غسل را اعاده کند، بلکه چنانچه بدن را، با مراعات ترتیب، دوباره پیش از آنکه حدثی از او سر بزند، بشوید، غسل او، صحیح خواهد بود.

(مسأله ۴۰۷): برای آنکه یقین کند هر سه قسمت، یعنی سر و گردن و پهلوی راست و پهلوی چپ را کاملاً غسل داده، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

(مسأله ۴۰۸): اگر بعد از غسل بفهمد، جای از بدن را نشسته، و نداند کجای بدن است، دوباره شستن سر لازم نیست، و فقط پهلوی راست و پهلوی چپ را بشوید.

(مسأله ۴۰۹): اگر بعد از غسل بفهمد، مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافیست و اگر از طرف راست باشد بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره بدن را، با مراعات ترتیب بشوید.

(مسأله ۴۱۰): اگر پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ یا طرف راست شک کند، لازم است که آن مقدار را بشوید، و اگر مشکوک از طرف راست است، بعد از آن طرف چپ را نیز بشوید، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند، احتیاط واجب در اعتناء به چنین شک است، پس باید مقدار مشکوک را بشوید، بعد طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

غسل ارتماسی:

(مسأله ۴۱۱): در غسل ارتماسی، باید در یک آن آب تمام بدن را فرا بگیرد، پس اگر به نیّت غسل ارتماسی در آب فرود رود، چنانچه پای او روی

زمین باشد، باید از زمین بلند کند.

(مسأله ۴۱۲): در غسل ارتماسی بنا بر احتیاط واجب باید موقعی نیت کند، که مقداری از بدن، بیرون آب باشد.

(مسأله ۴۱۳): اگر بعد از غسل ارتماسی، بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده، جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

(مسأله ۴۱۴): اگر برای غسل ترتیبی، وقت ندارد و برای ارتماسی، وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

(مسأله ۴۱۵): کسی که روزه ای واجب معین، گرفته است یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی، غسل ارتماسی کند، غسلش صحیح است.

احکام غسل کردن:

(مسأله ۴۱۶): در غسل ترتیبی، پاک بودن تمام بدن، پیش از غسل لازم نیست و اگر هر عضو را پیش از غسل، تطهیر کند کافیست. و اما در غسل ارتماسی، مقتضای احتیاط واجب، پاک بودن بدن است پیش از غسل.

(مسأله ۴۱۷): کسی که از حرام جنب شده و با آب گرم غسل کند اگر چه عرق می کند غسل او صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با آب سرد غسل کند.

(مسأله ۴۱۸): اگر در غسل به اندازه سر موی از بدن، نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن مثل داخل گوش و بینی و هر چه از باطن شمرده می شود، واجب نیست.

(مسأله ۴۱۹): جای را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، چنانچه قبلاً از ظاهر بوده، باید بشوید و الاّ مقتضای احتیاط واجب، شستن

آن است.

(مسأله ۴۲۰): اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن، به قدری گشاد باشد که داخل آن از ظاهر شمرده شود، باید آن را شست وگرنه شستن آن، لازم نیست.

(مسأله ۴۲۱): چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آنکه یقین کند برطرف شده، غسل نماید غسل او، باطل است.

(مسأله ۴۲۲): اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه باید وارسی کند، تا مطمئن شود مانعی نیست.

(مسأله ۴۲۳): در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود، بشوید و شستن موهای بلند، واجب نیست بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنهاتر نشود، غسل صحیح است، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها، ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

(مسأله ۴۲۴): تمام شرطهای که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب، و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است. ولی در غسل، لازم نیست بدن را از بالا به پائین، بشوید و نیز در غسل ترتیبی، لازم نیست بعد از شستن سر و گردن، فوراً طرف راست را بشوید، پس اگر بعد از شستن سر و گردن، صبر کند و بعد از مدتی، طرف راست را بشوید اشکال ندارد، بلکه لازم نیست، تمام سر و گردن یا پهلوی راست و پا پهلوی چپ را یک مرتبه بشوید، پس جائز است، مثلاً سر را شسته و بعد از مدتی گردن را بشوید، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط، خودداری کند اگر به اندازه که غسل کند و نماز بخواند بول و غائط از او بیرون نمی آید، باید فوراً غسل کند. و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند.

(مسأله ۴۲۵): کسی که پول حمامی را بدون اینکه بداند حمامی راضی است، بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است.

(مسأله ۴۲۶): اگر حمامی راضی باشد، که پول حمام نسیه بماند ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد، غسل او باطل است.

(مسأله ۴۲۷): اگر پولی را که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، مرتکب حرام شده، غسل او محل اشکال است، احتیاط ترک نشود، و ذمه اش به مستحقین خمس مشغول است.

(مسأله ۴۲۸): اگر مخرج غائط را در آب خزینه، تطهیر کند و پیش از غسل شک کند، که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است، یا نه غسل او باطل است، مگر اینکه پیش از غسل، حمامی را راضی کند.

(مسأله ۴۲۹): اگر شک کند که غسل کرده یا نه؟ باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه؟ در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل، ملتفت بوده و صحیح بجا آورده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

(مسأله ۴۳۰): اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر زند، مثلاً بول کند، باید غسل را رها کرده غسل دیگری بنماید، و چنانچه بخواهد غسل ترتیبی نماید، بنا بر احتیاط واجب وضو هم بگیرد اگر چه غسل جنابت باشد.

(مسأله ۴۳۱): اگر از جهت ضیق وقت، وظیفه تیمم بوده ولی به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز، وقت دارد غسل کند، در صورتی که با خود غسل قصد قربت کرده باشد، غسل او صحیح است، بلکه اگر برای نماز غسل نموده

باشد، غسل او نیز صحیح است.

(مسأله ۴۳۲): کسی که جنب شده اگر شک کند که غسل کرده یا نه؟ نمازهائی را که خوانده، چنانچه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده، صحیح است ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند و در صورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او صادر شده باشد لازم است وضو هم بگیرد و اگر وقت باقی است نمازی را که خوانده اعاده نماید.

(مسأله ۴۳۳): کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل بجا آورد و ظاهر این است که اگر یکی معین از آنها را قصد کند از بقیه کفایت می کند.

(مسأله ۴۳۴): اگر بر جائی از بدن آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد چنانچه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی بجا آورد باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

(مسأله ۴۳۵): کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد و اما غسلهای دیگر واجب باشد یا مستحب مقتضای احتیاط واجب ضمّ وضو نیز است.

استحاضه:

یکی از خونهای که از زن خارج می شود خون استحاضه است، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند.

(مسأله ۴۳۶): خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

(مسأله ۴۳۷): استحاضه سه قسم است، قلیله و متوسطه و کثیره،

استحاضه قلیله آنست که خون فقط روی پنبه ای را که زن با خود برمی دارد آلوده کند و در آن فرو نرود، استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود، اگر چه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد، استحاضه کثیره آنست که خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه:

(مسأله ۴۳۸): در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد، و بنا بر احتیاط پنبه را عوض کند، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده باشد آب بکشد.

(مسأله ۴۳۹): در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد، و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

(مسأله ۴۴۰): در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد، باید برای هر نماز بنا بر احتیاط دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و لازم است یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و عشاء بجا آورد. و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد، و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند، و نیز اگر بین نماز مغرب و عشاء فاصله بیندازد باید برای نماز عشاء دوباره غسل نماید و وضو بگیرد.

(مسأله ۴۴۱): اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید چنانچه

زن برای آن خون، وضو یا غسل بجا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو یا غسل بجا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

(مسأله ۴۴۲): مستحاضه کثیره و متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول بجا آورد صحیح است، ولی احوط آن است که اول وضو بگیرد، خصوصاً در مستحاضه کثیره.

(مسأله ۴۴۳): اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

(مسأله ۴۴۴): اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری بجا آورد، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

(مسأله ۴۴۵): مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند غسل او باطل است ولی نزدیک اذان صبح جائز است به قصد رجاء غسل نموده و نماز شب را بخواند، ولی بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده نماید.

(مسأله ۴۴۶): زن مستحاضه برای هر نماز غیر از نماز یومیه، که حکم آن گذشت چه واجب باشد چه مستحب، باید وضو بگیرد، ولی اگر بخواهد نماز یومیه ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهای را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد، اما برای خواندن نماز احتیاط و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده، اگر آنها را بعد از نماز فوراً بجا آورد و همچنین برای سجده سهو در هر حال، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

(مسأله ۴۴۷): زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای نمازهای بعدی لازم نیست.

(مسأله ۴۴۸): اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است. موقعی که می خواهد نماز بخواند، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید، و کمی صبر کند وبیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضه از کدام یک از آن سه قسم است کارهای را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی کند.

(مسأله ۴۴۹): زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلاً استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

(مسأله ۴۵۰): زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه او است عمل کند، مثلاً اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد، و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

(مسأله ۴۵۱): اگر خون استحاضه در اول ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو یا غسل را که زن داشته باطل نمی کند، و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را باطل می کند.

(مسأله ۴۵۲): زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و

خون نبیند اگر چه بداند خون می آید، با وضوئی که دارد می تواند نماز بخواند.

(مسأله ۴۵۳): زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده، می تواند خواندن نماز را تا وقتی که می داند پاک می ماند تأخیر بیندازد.

(مسأله ۴۵۴): اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می شود، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

(مسأله ۴۵۵): اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد، به مقداری که وضو و غسل و نماز را بجا آورد بکلی پاک می شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که به کلی پاک شود دوباره وضو و غسل بجا آورد و نماز را بخواند، و اگر موقعی که خون در ظاهر قطع شود وقت نماز تنگ باشد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد بلکه با وضو و غسلی که دارد می تواند نماز بخواند.

(مسأله ۴۵۶): مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی که به کلی از خون پاک شد، باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

(مسأله ۴۵۷): مستحاضه قلیله بعد از وضو، و مستحاضه متوسطه و کثیره بعد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد، و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورد.

(مسأله ۴۵۸): زن مستحاضه اگر بین وظیفه ای که دارد از وضو یا غسل و نماز فاصله بیندازد، باید مطابق وظیفه اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

(مسأله ۴۵۹): اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی شود، چنانچه برای او ضرر ندارد، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند، و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

(مسأله ۴۶۰): اگر در موقع غسل، خون قطع نشود، غسل صحیح است ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، لازم است که غسل را از سر بگیرد.

(مسأله ۴۶۱): احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به مقداری که می تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

(مسأله ۴۶۲): بنا بر احتیاط روزه زن مستحاضه کثیره در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشای شبی که می خواهد فردای آن روز را روزه بگیرد بجا آورد. و نیز در روز غسلهای را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد، و غسل نماز مغرب و عشاء شب بعد را بنا بر احتیاط لازم نیز انجام دهد.

(مسأله ۴۶۳): اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود، و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است و بنا بر احتیاط لازم شرط است در صحت روزه این روز غسل نماز مغرب و عشاء شب بعد چنانچه گذشت.

(مسأله ۴۶۴): اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد، و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد، و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد، فایده ندارد، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

(مسأله ۴۶۵): اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود،

باید نماز را بشکند، و برای استحاضه کثیره غسل کند، و کارهای دیگر آن را انجام دهد، و نماز را بخواند، و بنا بر احتیاط وجوبی قبل از غسل وضو بگیرد و اگر برای غسل وقت ندارد لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمم کند، و اگر برای تیمم نیز وقت ندارد، بنا بر احتیاط نماز را نشکند و به همان حال تمام کند، ولی لازم است در خارج وقت قضاء نماید، و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود. ولی غسل استحاضه مطلقا از وضو کفایت نمی کند.

(مسأله ۴۶۶): اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد بکلی قطع شده بوده و وقت وسعت این را داشته باشد که در حال پاکی نماز را دوباره بخواند، لازم است بر حسب وظیفه اش وضو گرفته یا غسل نموده و نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۴۶۷): اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر وضو گرفته و غسل کند، و برای نماز عصر و مغرب و عشاء فقط وضو بگیرد ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقداری نماز عشاء وقت داشته باشد، باید برای نماز عشاء غسل نماید.

(مسأله ۴۶۸): اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید بنا بر احتیاط برای هر نماز باید یک غسل بجا آورد.

(مسأله ۴۶۹): اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد. و نیز اگر

استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را بجا آورد.

(مسأله ۴۷۰): اگر مستحاضه یکی از کارهای را که بر او واجب می باشد ترک کند نمازش باطل است.

(مسأله ۴۷۱): مستحاضه ای که برای نماز وضو گرفته یا غسل کرده بنا بر احتیاط نمی تواند در حال اختیار جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند، و در حال اضطرار جائز است ولی بنا بر احتیاط باید وضو بگیرد. و به وضوی که برای نماز گرفته اکتفاء نکند.

(مسأله ۴۷۲): مستحاضه ای که غسلهای واجب خود را بجا آورده رفتن او در مسجد و توقف در آن و خواندن آیه که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز انجام می داد، مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد، و بعید نیست که این کارها بدون غسل نیز جائز باشد اگر چه احتیاط در ترک است.

(مسأله ۴۷۳): اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز، آیه ای را که سجده واجب دارد بخواند، یا مسجد برود، بنا بر احتیاط مستحب باید غسل نماید، و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند.

(مسأله ۴۷۴): نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات عملهای را که برای نماز یومیه انجام می داد انجام دهد.

(مسأله ۴۷۵): هر گاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد. نمی تواند هر دو را با یک غسل و وضو بخواند

(مسأله ۴۷۶): اگر زن مستحاضه بخواهد نمازی را که قضای آن

مضیّق شده بخواند، باید برای هر نماز کارهای را که برای نماز ادا بر او واجب است بجا آورد.

(مسأله ۴۷۷): اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون زخم نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند بلکه اگر شک داشته باشدکهخون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیـض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود. و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می گویند.

(مسأله ۴۷۸): خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن، سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

(مسأله ۴۷۹): زنهای که سیده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال بنا بر مشهور یائسه می شوند ولکن واجب است بر زنهای غیر سیده و زنهای سیده بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال چنانچه با نشانه های حیض یا در روزهای عادت خون ببینند احتیاط کنند.

(مسأله ۴۸۰): خونیکه دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست.

(مسأله ۴۸۱): زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد، ممکن است حیض ببینند و حکم زن حامله و غیر حامله یکسان است فقط زن حامله در صورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اول عادتش اگر خونی ببیند که صفات حیض را دارد لازم است بنا بر احتیاط بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

(مسأله ۴۸۲): دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند، که دارای نشانه های حیض باشد و اطمینان کند که حیض است، کشف می شود که نه ساله شده است و حکم به حیض می شود بلکه اگر نشانه های حیض را دارد بعید نیست که حیض باشد اگر چه اطمینان به حیض بودنش نداشته باشد.

(مسأله ۴۸۳): زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است و این در صورتی است که خون دارای نشانه های حیض و یا در ایام عادت باشد والاّ حکم به حیض بودنش مشکل است و احتیاط در جمع بین تروک حائض و افعال مستحاضه است.

(مسأله ۴۸۴): مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

(مسأله ۴۸۵): باید سه روز اول حیض پشت سر هم باشد پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

(مسأله ۴۸۶): ابتداء حیض لازم است خون بیرون بیاید ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافی است و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود، به نحوی که در بین زنها تماماً یا بعضاً متعارف است باز هم حیض است.

(مسأله ۴۸۷): لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اول صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید، و هیچ قطع نشود، حیض است و همچنین است اگر در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد.

(مسأله ۴۸۸): اگر سه روز پشت سر هم با نشانه های حیض یا روزهای عادت خون ببیند، و پاک شود چنانچه دوباره خونی که دارای نشانه های حیض است یا در روزهای عادت است ببیند و روزهای که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهای هم که در وسط پاک بوده حیض است.

(مسأله ۴۸۹): اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، نباید آن را خون حیض قرار دهد.

(مسأله ۴۹۰): اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض، باید عبادتهای خود را بجا آورد مگر اینکه حالت سابقه اش حیض باشد.

(مسأله ۴۹۱): اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه، چنانچه شرائط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

(مسأله ۴۹۲): اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می باشد.

(مسأله ۴۹۳): اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون در عادت یا با نشانه های حیض ببیند، خون دوم حیض است و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد، حیض نیست.

احکام حائض:

(مسأله ۴۹۴): چند چیز بر حائض حرام است:

"اول" عبادتهای که مانند نماز باید با وضو و غسل یا تیمم بجا آورده باشد،

ولی عبادتهای که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میّت مانعی ندارد.

"دوم" تمام چیزهای که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

"سوم" جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند، و بنا بر احتیاط لازم از وطی در دبر حائض اجتناب کند و در غیر حائض کراهت شدیده دارد.

(مسأله ۴۹۵): جماع کردن در روزهای هم که حیض قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که بعداً گفته می شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

(مسأله ۴۹۶): اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند چه از قبل باشد چه از دبر لازم است استغفار کند، و احتیاط مستحب آن است که کفاره بدهد و کفاره آن بعداً بیان می شود.

(مسأله ۴۹۷): غیر از نزدیکی کردن با زن حائض سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

(مسأله ۴۹۸): کفاره نزدیکی در حال حیض در قسمت اول آن، هیجده نخود طلای سکه دار و در قسمت دوم، نه نخود، و در قسمت سوم، چهار نخود و نیم است مثلاً زنی که شش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود، و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم بدهد.

(مسأله ۴۹۹): اگر طلای سکه دار ممکن نباشد، قیمت آن را بدهد و اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده، با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد

فرق کرده باشد، قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

(مسأله ۵۰۰): اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند، هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود بدهد.

(مسأله ۵۰۱): اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند بهتر آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

(مسأله ۵۰۲): اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود نیز احتیاط مستحب این است که کفاره بدهد.

(مسأله ۵۰۳): اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خودش است جماع نماید، نیز احتیاط مستحب این است که کفاره بدهد.

(مسأله ۵۰۴): کسی که از روی نادانی یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفاره ندارد.

(مسأله ۵۰۵): اگر مرد به اعتقاد اینکه زن حائض است با او نزدیکی کند و بعداً معلوم شود که حائض نبوده است کفاره ندارد.

(مسأله ۵۰۶): طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در احکام طلاق گفته می شود باطل است.

(مسأله ۵۰۷): اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۵۰۸): اگر زن در بین نماز حائض شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۵۰۹): اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نمازش صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

(مسأله ۵۱۰): بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شده، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمّم بجا آورده شود، غسل کند، و دستور آن مثل غسل جنابت است، و وضو گرفتن احوط است.

(مسأله ۵۱۱): بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است، و شوهرش هم می تواند با او جماع کند. و اولی اینست که جماع پس از شستن فرج باشد، ولی احتیاط مستحب آنست که پیش از غسل از جماع با او خوداری نماید اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مسّ خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

(مسأله ۵۱۲): اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند. و بدل از وضو تیمّم نماید، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمّم نماید. و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل دیگری بدل از وضو.

(مسأله ۵۱۳): نمازهای که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد ولی روزه های واجب را که در حال حیض نگرفته باید قضا نماید.

(مسأله ۵۱۴): هر گاه وقت نماز داخل شود، و بداند یا احتمال دهد که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز بخواند.

(مسأله ۵۱۵): اگر زن نماز را تأخیر بیندازد و از اول وقت به اندازه خواندن یک نماز با تحصیل طهارت از حدث بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کُند خواندن و چیزهای دیگر، باید ملاحظه حال خود را بکند، مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار

رکعت نماز با تحصیل طهارت از حدث از اول ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت با تحصیل طهارت کافی است.

(مسأله ۵۱۶): اگر زن در آخر وقت نماز، از خون پاک شود و به اندازه غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند، و اگر نخواند، باید قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۵۱۷): اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازه غسل وقت ندارد، ولی می تواند با تیمّم نماز را در وقت بخواند، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمّم بخواند، ولی در صورتی که نخواند قضا احوط است اما اگر گذشته از تنگی وقت از جهات دیگر تکلیفش تیمّم است، مثل آنکه آب برایش ضرر دارد. باید تیمّم کند و آن نماز را بخواند و در صورتی که نخواند لازم است قضا نماید.

(مسأله ۵۱۸): اگر زن بعد از پاک شدن از حیض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

(مسأله ۵۱۹): اگر بخیال اینکه به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد نماز نخواند، و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

(مسأله ۵۲۰): مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد تیمّم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

(مسأله ۵۲۱): خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جای از بدن را ما بین خطهای قرآن، و نیز خضاب کردن به حنا، (حنا بستن) و مانند آن برای حائض مکروه است.

اقسام زنهای حائض:

(مسأله ۵۲۲): زنهای حائض بر شش قسم اند.

"اول" صاحب عادت وقتیه و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

"دوم" صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

"سوم" صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

"چهارم" مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش بهم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

"پنجم" مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

"ششم" ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می شود.

۱ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه:

(مسأله ۵۲۳): زنهای که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته اند:

"اول" زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و

در وقت معین هم پاک شود، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود، که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

"دوم" زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهای که خون دیده با روزهای که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و در هر دو ماه همه روزهای که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد که عادت او به اندازه تمام روزهای است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، و لازم نیست روزهای که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید، کمتر از سه روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نه روز شود در این صورت همه نه روز حیض است و عادت این زن نه روز می شود.

"سوم" زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معیّن مثلاً از اول ماه تا هشتم خونی که می بیند نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید و بقیه خونهای او نشانه های استحاضه را دارد، عادت او از اول ماه تا هشتم می شود ولی فرق است بین عادتی که از دیدن خون، در دو ماه پیدا می شود و عادتی که از صفات و نشانه های حیض پیدا می شود و آن ترک نمودن عبادت است بمجرد دیدن خون در ماه "سوم" در صورتی اول اگر چه خون بنشانه های حیض نباشد، و اما در صورت "دوم" با مستمر بودن خون اگر خون به صفات حیض نباشد، در ماه سوم باید زن مراعات احتیاط کند به جمع نمودن بین تروک حائض و افعال مستحاضه. و اما اگر حالش خوب شود و

خونش قطع شود، و در ایّام عادت خون ببیند، عبادت را به مجرّد دیدن خون ترک می کند مثل صورت اول.

(مسأله ۵۲۴): زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت یک یا دو روز جلوتر خون ببیند، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهای را که بجا نیاورده قضا نماید.

(مسأله ۵۲۵): زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر همه روزهای عادت و چند روز با نشانه های حیض پیش از عادت و بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده، حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می باشد. و باید عبادتهای را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت بجا نیاورده قضا نماید، و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر، شود فقط روزهای عادت او حیض است، و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید، و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

(مسأله ۵۲۶): زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود

روزهای که در عادت خون دیده چنانچه کمتر از سه روز باشد با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض، و روزهای اول را استحاضه قرار می دهد. و چنانچه سه روز یا بیشتر باشد آن خون را حیض قرار دهد و روزهای قبل از زمان عادت را تا به اندازه ای که به مقدار عادت برسد احتیاط کند، و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهای که در عادت خون دیده چنانچه کمتر از سه روز باشد با چند روز بعد از آن که روی هم بمقدار عادت او شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و در صورتی که خونی را که در عادت دیده سه روز یا یشتر باشد در مقدار زیادی تا مقدار عادت احتیاط کند، بجمع کردن بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

(مسأله ۵۲۷): زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید، پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهای که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد.

۱ـ آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده، در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد، در این صورت باید همه خون اول را حیض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد و همچنین است اگر مقداری از خون اول را در عادت و مقداری از آن را قبل از عادت به یک یا دو روز ببیند یا اینکه دارای نشانه های حیض باشد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲ـ آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد، و تمام خون دوم یا

مقداری از آن بطوری که در صورت اول گفته شد در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض، و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳ـ آن که مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نیست همه آنها حیض است، و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است مثلاً اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اول تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و روز اول و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه می باشد.

۴ـ آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر باشد در این صورت بعید نیست مقداری را که در عادت خود دیده با تمام کردن کسری آن از ماقبل تا سه روز شود باید حیض قرار دهد، پس اگر بشود مقداری را که از خون دوم در بین عادت دیده حیض قرار دهد (به این معنی که مجموع این مقدار با مقداری که از اول حیض قرار داده با پاکی مابین آنها از ده روز تجاوز نکند) تمام آنها حیض است و الاّ خون اول را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۵۲۸): زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت، خون نبیند و در غیر آن وقت بشماره روزهای حیض با نشانه های حیض خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

(مسأله ۵۲۹): زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت

خود خون ببیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره بشماره روزهای عادتی که داشته با نشانه های حیض خون ببیند، چنانچه مجموع این دو خون با پاکی مابین آنها از ده روز بیشتر نشود همه را حیض قرار دهد و در صورتی که بیشتر شود خونی را که در عادت دیده حیض و خون دیگر استحاضه است، و چنانچه خون اول بیشتر از عادت بوده و مقدار زیادی نشانه های حیض را داشته همه آن خون حیض است.

(مسأله ۵۳۰): زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است. و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است. مثلاً زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است. اگر از اول ماه تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

۲ـ صاحب عادت وقتیه:

(مسأله ۵۳۱): زنهای که عادت وقتیه دارند سه دسته اند:

"اول" زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و بعد از چند روز پاک شود، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

"دوم" زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهای که

خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

"سوم" زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید، و شماره روزهای که خون او نشانه حیض را دارد در هر دو ماه یک اندازه نیست، مثلاً در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشتم خون او نشانه های حیض، و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد، بشرطی که خون دارای نشانهای حیض باشد، و اگر نباشد باید جمع کند بین افعال مستحاضه و تروک حائض.

(مسأله ۵۳۲): زنی که عادت وقتیه دارد و شماره روزهای او به یک اندازه نیست چنانچه خونی ببیند که مقداری از آن نشانه های حیض داشته و مقداری نداشته باشد، در صورتی که خون نشانه دار از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد لازم است آن را حیض، و خونی که نشانه های حیض ندارد استحاضه قرار دهد، ولی چنانچه در وقت عادتش خون ببیند داشتن نشانه های حیض در حیض بودن آن معتبر نیست، پس خونی که در وقت عادتش دیده چنانچه ممکن است حیض باشد لازم است حیض قرار دهد، مثلاً در وقت عادت خود سه روز خون دید اگر چه نشانه حیض را نداشته باشد حیض است. و همچنین است اگر در عادت خود مثلاً یک روز و پیش از عادت به دو روز خون ببیند یا اینکه در عادت خود مثلاً یک روز و پس از آن با نشانه های حیض دو روز خون ببیند در این دو صورت نیز لازم است آن سه روز را حیض قرار دهد پس اگر خون نشانه دار قبل از ده روز از اول خون دیدن

قطع شد تمام آن خون حیض است و اگر بعداً نیز خون دید چنانچه آن خون دارای نشانه های حیض باشد و فاصله بین آن و آخر خون اول ده روز یا بیشتر باشد آن خون نیز حیض است و الاّ استحاضه است.

(مسأله ۵۳۳): زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در غیر وقت عادت با نشانه های حیض بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را بواسطه نشانه های آن تشخیص دهد، باید تا شش یا هفت روز حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۵۳۴): زنی که هر ماه، روز اول ماه مثلاً خون می دیده و گاهی روز پنجم و گاهی روز هفتم پاک می شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و نتواند با نشانه های حیض مقدار او را معین نماید، باید از اول ماه تا شش یا هفت روز حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۵۳۵): صاحب عادت اگر وسط یا آخر عادت او معلوم است چنانچه خون او از دوازده روز تجاوز کند شش یا هفت روز را طوری قرار دهد که آخر یا وسط آن موافق با آن وقت باشد.

۳ـ صاحب عادت عددیه:

(مسأله ۵۳۶): زنهای که عادت عددیه دارند سه دسته اند:

"اول" زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می شود، مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند عادت او پنج روز می شود.

"دوم" زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اول با

ماه، دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهای که خون دیده و روزهای که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود، و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند، و روی هم هشت روز بشود، عادت او هشت روز می شود، و اگر در یک ماه مثلاً هشت روز خون ببیند و در ماه "دوم" چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایام خون با پاکی وسط هشت روز باشد، عادت او هشت روز خواهد بود.

"سوم" زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض، و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهای که خون نشانه حیض دارد در دو ماه یک اندازه است، اما وقت آن یکی نیست. که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد عادت او می شود، مثلاً اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشان حیض، و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد شماره روزهای عادت او پنج روز می شود و اگر در ماه های آینده پنج روز بصفات حیض باشد بلا اشکال حیض است.

(مسأله ۵۳۷): زنی که عادت عددیه دارد، اگر با نشانه های حیض کمتر یا بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند تمام آنها را حیض قرار دهد اگر چه خون قطع نشود و بدون داشتن نشانه های حیض از ده روز تجاوز کند، و اگر با نشانه های حیض از ده روز تجاوز کرد باید از موقع دیدن آن خون بشماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ ـ مضطربه:

(مسأله ۵۳۸): مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، اگر بیش از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده دارای نشانه های حیض باشد، شش یا هفت روز را حیض قرار دهد و بقیه استحاضه است. و اگر به نشانه های حیض نباشد در مقدار عادت خویشاوندان خود احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۵۳۹): مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشان حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است و اگر همه آن را که نشانه حیض دارد نشود حیض قرار دهد، مثل آنکه پنج روز به نشانه های حیض و پنج روز به نشانه های استحاضه و پنج روز دوباره به نشانه های حیض ببیند، پس اگر آنچه به نشانه های حیض است هر کدام را بشود حیض قرار دهد به اینکه هر کدام کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد باید در هر دو خون احتیاط کند، و آنچه در وسط است و به نشانه های حیض نیست استحاضه قرار دهد و اگر فقط یکی از آنها را بشود حیض قرار داد همان را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد. مثل اینکه در ماه رجب از اول تا هشتم خون به صفات حیض ببیند و پاک شود و در هفدهم همان ماه تا بیست و یکم خون به نشانه های حیض ببیند و تا بیست و ششم خون به صفات استحاضه ببیند و از بیست و هفتم تا سی و یکم به نشانه های حیض خون ببیند که در اینجا پنج روزی را که از هفدهم شروع شده اگر چه به نشانه های حیض است نمی شود حیض قرار داد، زیرا که بین آن و حیض قبلی ده روز فاصله نشده است بنا بر این باید، در سه روز اخیر آن عبادات را ترک

کند، و در پنج روز اخیر احتیاط کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه، و احتیاطاً در سه روز که عبادت را ترک کرده بوده قضا کند.

۵ ـ مبتدئه:

(مسأله ۵۴۰): مبتدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن او است اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهای که دیده دارای نشانه های حیض باشد، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر خویشی نداشته یا عادت خویشانش مختلف باشد ماه اول را شش یا هفت روز حیض قرار داده و تا ده روز احتیاط کند و در ماه های بعد سه روز را حیض قرار داده و تا شش یا هفت روز احتیاط کند.

(مسأله ۵۴۱): مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض را داشته باشد. مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون وسط را استحاضه قرار دهد و در دو طرف آن احتیاط کند چنانکه در مضطربه گذشت.

(مسأله ۵۴۲): مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد. ولی خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر باشد مقتضای احتیاط این است که تا مقداری عادت خویشان خود جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه و بعد از آن را استحاضه قرار دهد.

۶ـ ناسیه:

(مسأله ۵۴۳): ناسیه یعنی زنی که مقدار عادت خود را فراموش کرده است اگر خونی به نشان حیض ببیند که کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد آن را حیض قرار دهد، و اگر آن خون بیشتر از ده روز باشد تا هر زمانی که احتمال بقاء عادت را می دهد حیض قرار داده و بقیه استحاضه است، ولی در صورتی که احتمال بقاء عادتش در بیشتر از هفت تا ده روز باشد پس از روز هفتم احتیاط کند به جمع کردن بین افعال مستحاضه مثل خواندن نماز، و گرفتن روزه، و تروک حائض یعنی با شوهر نزدیکی نکند، و به مسجد نرود، و مسّ کتابت قرآن نکند.

مسائل متفرقه حیض:

(مسأله ۵۴۴): مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را داشته باشد، باید عبادت را ترک کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده باید عبادتهای را که بجا نیاورده اند قضا نمایند.

(مسأله ۵۴۵): زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش برمی گردد به آنچه در این دو ماه دیده است مثلاً اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می دیده و پاک می شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود از دهم تا هفدهم عادت او می شود.

(مسأله ۵۴۶): زنی که معمولاً ماه یک مرتبه خون می بیند اگر در یک

ماه دو مرتبه خون ببیند، که نشانه های حیض را داشته باشد و فاصله بین آن دو خون کمتر از ده روز نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

(مسأله ۵۴۷): مقصود از یک ماه گذشتن سی روز از ابتداء خون دیدن است نه از روزی اول ماه تا آخر ماه.

(مسأله ۵۴۸): اگر سه روز یا بیشتر خون ببیند، که نشانه حیض را دارد بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض داشته حیض قرار دهد.

(مسأله ۵۴۹): اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند نباید غسل کند.
(مسأله ۵۵۰): اگر زن پیش از ده روز پاک شود، و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد، پس اگر پاک بود، غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر پاک نبود چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند و اگر سر ده روز پاک شد، یا خون او از ده روز گذشت، سر ده روز غسل نماید، و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می شود نباید غسل کند، و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز می گذرد باید یک روز عبادت را ترک کند، و بعد جائز است احکام مستحاضه را جاری کند، و احوط این است که تا روز دهم بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند، و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت مستمرة الدم نبوده، والاّ بعد از

گذشتن عادت جائز نیست عبادت را ترک کند.

(مسأله ۵۵۱): اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه ای که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید، و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه نیز گرفته باشد باید قضا نماید.

نفـاس:

(مسأله ۵۵۲): از وقتی که اولین جزء بچّه از شکم مادر بیرون می آید، خونی که زن می بیند، اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است، و زن را در حال نفاس، نفساء گویند.

(مسأله ۵۵۳): خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند نفاس نیست.

(مسأله ۵۵۴): لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر ناتمام نیز باشد، در صورتی که زائیدن صدق کند، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

(مسأله ۵۵۵): ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

(مسأله ۵۵۶): هر گاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده بچه است یا نه، لازم نیست وارسی کند، ولی احتیاط استحبابی در وارسی است تا واقع کشف شود و خونی که از او خارج می شود شرعاً خون نفاس نیست.

(مسأله ۵۵۷): بنا بر احتیاط توقف در مسجد و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است. و آنچه بر حائض واجب است بر

نفساء هم واجب می باشد.

(مسأله ۵۵۸): طلاق دادن زن که در حال نفاس است و نزدیکی کردن با او حرام می باشد. ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند، بدون اشکال کفاره ندارد.

(مسأله ۵۵۹): وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند، و عبادتهای خود را بجا آورد، و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهای را که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد تمام آن نفاس است، و اگر روزهای که پاک بوده روزه نیز گرفته باشد لازم است قضا نماید.

(مسأله ۵۶۰): اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، اگر پاک است، برای عبادتهای خود غسل کند.

(مسأله ۵۶۱): اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد، به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است. و اگر عادت ندارد بمقدار عادت خویشان خود نفاس قرار دهد و اگر خویش ندارد و یا عادتشان مختلف است تا هفت روز نفاس قرار دهد و در هر سه صورت تا ده روز را احتیاط کند، و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد، و کارهای را که بر نفساء حرام است ترک کند.

(مسأله ۵۶۲): زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن واجب است یک روز عبادت را ترک نماید، و بعد جائز است احکام مستحاضه را جاری یا اینکه عبادت را تا ده روز ترک نماید، و اگر خون از ده روز بگذرد، باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه

قرار دهد، و عبادتهای را که آن روزها بجا نیاورده قضا نماید، مثلاً زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد، و روز هفتم نیز عبادت را ترک کند و در روز هشتم و نهم و دهم مخیّر است بین اینکه عبادت را ترک کند یا کارهای استحاضه را بجا آورد، و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد.

(مسأله ۵۶۳): زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زائیدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند، به اندازه روزهای عادت او نفاس است، و خونی که بعد از نفاس تا ده روز می بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشد، استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن ماه است، اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس است، و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می بیند، استحاضه می باشد و بعد از گذشتن، ده روز، اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد حیض است چه نشانه های حیض را داشته یا نداشته باشد، و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد، ولی نشانه های حیض را داشته باشد. اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می بیند، در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است.

(مسأله ۵۶۴): زنی که در حیض عادت عددیه ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، حکم ده روز اول آن در مسأله (۵۶۱) گذشت و ده روز دوم آن استحاضه است. و خونی که بعد از آن می بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد یا در وقت عادتش باشد حیض، وگرنه آن هم استحاضه می باشد.

غسل مس میّت:

(مسأله ۵۶۵): اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند مس کند، یعنی جائی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میّت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند، یا بی اختیار حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میّت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۵۶۶): برای مس مرده ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگر چه جائی را که سرد شده مس نماید.

(مسأله ۵۶۷): اگر موی خود را ببدن میّت برساند، یا بدن خود را به موی میّت، یا موی خود را به موی میّت برساند، چنانچه مو بحدی بلند باشد که عرفاً مس میّت بر او صدق نکند غسل واجب نیست.

(مسأله ۵۶۸): برای مس بچه مرده، حتی بچه ای سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده غسل مس میّت واجب است، بنا بر این اگر بچه ای چهار ماهه مرده بدنیا بیاید و بدنش سرد شده و ظاهر بدن مادر را مس نماید مادر او باید غسل مس میّت کند.

(مسأله ۵۶۹): بچه ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش بدنیا می آید، چنانچه ظاهر بدن مادر را مس نماید وقتی بالغ شد واجب است غسل مسّ میت کند.

(مسأله ۵۷۰): اگر انسان، میتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مس نماید غسل بر او واجب نمی شود، ولی اگر پیش از آنکه غسل سوم تمام شود جائی از بدن او را مس نماید اگر چه غسل سوم آنجا تمام شده باشد باید غسل مس میّت نماید.

(مسأله ۵۷۱): اگر دیوانه یا بچه نابالغی میّت را مس کند، بعد از آنکه آن دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد، باید غسل مس میّت نماید.

(مسأله ۵۷۲): اگر از بدن زنده یا مرده ای که غسلش نداده اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود، و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میّت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده، استخوان نداشته باشد، برای مس آن غسل واجب نیست.

(مسأله ۵۷۳): برای مس استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده اند چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده، غسل واجب نیست. و همچنین است برای مس دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

(مسأله ۵۷۴): غسل مس میّت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند ولی کسی که مس میت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند احتیاط واجب آن است که وضو هم بگیرد.

(مسأله ۵۷۵): اگر چند میّت را مس کند یا یک میّت را چند بار مس نماید یک غسل کافی است.

(مسأله ۵۷۶): برای کسی که بعد از مس میّت غسل نکرده است، توقف در مسجد و نزدیکی با زن و خواندن آیه هایی که سجده واجب دارد، مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر:

(مسأله ۵۷۷): مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می باشد، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، بنا بر احتیاط در صورت امکان باید به پشت بخوابانند، بطوری که کف پاهایش بطرف قبله باشد.

(مسأله ۵۷۸): اولی آن است تا وقتی که غسل میّت تمام نشده، نیز او را رو بقبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد، بهتر آن است که او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخوابانند.

(مسأله ۵۷۹): بنا بر احتیاط رو بقبله کردن محتضر بر هر مسلمانی واجبست، و اجازه گرفتن از ولیّ او احوط است.

(مسأله ۵۸۰): مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام ((علیهم السلام)) و سایر عقاید حقّه را بکسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد، و نیز مستحب است چیزهایی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

(مسأله ۵۸۱): مستحب است این دعا را طوری بمحتضر تلقین کنند که بفهمد: (اَللّهُمَّ اغْفِرْلِیَ الکَثِیرَ مِنْ مَعاصِیکَ وَاقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَیَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ اِقْبَلْ مِنِّی الیَسِیرَ وَاعْفُ عَنِّی الکَثِیرَ اِنَّکَ اَنْتَ العَفُوُّ الغَفُورُ اَللّهُمَّ ارْحَمْنِی فَاِنَّکَ رَحِیمٌ.)

(مسأله ۵۸۲): مستحب است کسی که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود، بجائی که نماز می خوانده ببرند.

(مسأله ۵۸۳): مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او سوره مبارک یس و صافات و احزاب و آیة الکرسی، و آیه (۵۴) از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره را، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

(مسأله ۵۸۴): تنها گذاشتن محتضر، و گذاشتن چیزی روی شکم او،

و بودن جنب و حائض نزد او، و همچنین حرف زدن زیاد و یا گریه کردن، و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

(مسأله ۵۸۵): بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه میّت را ببندند، و دست و پای او را دراز کنند، و پارچه ای روی او بیندازند، و اگر شب مرده است، در جائی که مرده، چراغ روشن کنند، و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند، و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین بمردن او ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میّت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید بقدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

وجوب غسل و کفن و نماز و دفن میّت

(مسأله ۵۸۶): غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان اگر چه دوازده امامی نباشد، بر هر مکلفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می شود، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه معصیّت کرده اند.

(مسأله ۵۸۷): اگر کسی مشغول کارهای میّت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

(مسأله ۵۸۸): اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میّت شده واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

(مسأله ۵۸۹): اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میّت را باطل انجام داده اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا

شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

(مسأله ۵۹۰): بنا بر احتیاط برای غسل و کفن و نماز و دفن میّت، باید از ولیّ او اجازه بگیرد.

(مسأله ۵۹۱): ولیّ زن شوهر او است و بعد از او، مردهائی که ارث می برند مقدم بر زنهای ایشانند.

(مسأله ۵۹۲): اگر کسی بگوید من ولیّ میّت هستم، یا ولیّ میّت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میّت را انجام دهم یا بگوید راجع به امور تجهیز میّت من وصیّ او می باشم، چنانچه به حرف او اطمینان دارند یا میّت در تصرف او است یا اینکه دو نفر عادل بلکه یک نفر شخصی که مورد اطمینان باشد به گفته او شهادت بدهند، باید حرف او را قبول کرد بلکه اگر قول او مبتلی بمعارض نباشد قبول می شود و احوط اجازه دادن حاکم شرع نیز به اوست.

(مسأله ۵۹۳): اگر میّت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولیّ کسی دیگری را معین کند، ولایت این امور با اوست و لازم نیست کسی که میّت او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

کیفیّت غسل میّت

(مسأله ۵۹۴): واحب است میّت را سه غسل بدهند:

"اول" با آبی که با سدر مخلوط است.

"دوم" با آبی که با کافور مخلوط است.

"سوم" با آب خالص.

(مسأله ۵۹۵): سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد، که آب را

مضاف کند و به اندازه ای هم کم نباشد، که بگویند آب بدون سدر و کافور است.

(مسأله ۵۹۶): اگر سدر و کافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود، بنا بر احتیاط واجب مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

(مسأله ۵۹۷): اگر کسی در حال احرام بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند، و به جای آن باید با آب خالص غسلش دهند، مگر اینکه در احرام حج بوده و سعی را تمام نموده باشد، که در این صورت با آب کافور غسلش دهند.

(مسأله ۵۹۸): اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد، مثل آنکه غصبی باشد، بجای هر کدام که ممکن نیست بنا بر احتیاط میّت را با آب خالص غسل داده و تیمّم نیز بدهند.

(مسأله ۵۹۹): کسی که میّت را غسل می دهد، باید مسلمان، دوازده امامی، بالغ و عاقل باشد، و مسائل غسل را هم بداند، ولی اگر میّت مسلمان غیر اثنی عشری را هم مذهب خودش، بر طبق مذهبش غسل بدهد، تکلیف از مؤمن اثنی عشری ساقط است.

(مسأله ۶۰۰): کسی که میّت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد.

(مسأله ۶۰۱): غسل دادن بچّه مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است، و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او، جائز نیست، و کسی که از بچگی دیوانه بوده و در حالت دیوانگی بالغ شده، چنانچه محکوم به اسلام بوده، باید او را غسل داد.

(مسأله ۶۰۲): بچّه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند، و اگر چهار ماه ندارد، باید بنا بر احتیاط در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

(مسأله ۶۰۳): غسل دادن مرد زن را، و زن مرد را، حرام و موجب

بطلان غسل است. ولی زن می تواند شوهر خود را غسل دهد، و شوهر هم می تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است زن، شوهر خود، و شوهر زن خود را در حال اختیار غسل ندهد.

(مسأله ۶۰۴): مرد می تواند دختربچه ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهد، و زن هم می تواند پسربچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

(مسأله ۶۰۵): اگر برای غسل دادن میّتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند، مثل مادر، خواهر، عمه و خاله، یا بواسطه شیر خوردن یا ازدواج با او محرم شده اند، می توانند از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند، غسلش بدهند، و نیز اگر برای غسل میّت زن، زن دیگر نباشد، مردهائی که با او نسبت دارند و محرمند، یا بواسطه شیر خوردن یا ازدواج با او محرم شده اند، می توانند از زیر لباس و مانند آن او را غسل دهند.

(مسأله ۶۰۶): اگر میّت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جائز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

(مسأله ۶۰۷): نگاه کردن به عورت میّت حرام است، و کسی که او را غسل می دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود.

(مسأله ۶۰۸): اگر جائی از بدن میّت نجس باشد بنا بر احتیاط پیش از آنکه آنجا را غسل بدهند، آب بکشند. و اولی آن است که تمام بدن میّت، پیش از شروع به غسل از جهت نجاستهای دیگر پاک باشد.

(مسأله ۶۰۹): غسل میّت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است، که تا غسل ترتیبی ممکن است، میّت را غسل ارتماسی ندهند، و در غسل ترتیبی هم لازم است طرف راست را پیش از طرف چپ بشویند، و نیز اگر ممکن است بنا بر احتیاط مستحب هر یک از سه قسمت بدن را در آب

فرو نبرند، بلکه آب را روی آن بریزند.

(مسأله ۶۱۰): کسی را که در حال حیض یا جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است.

(مسأله ۶۱۱): مزد گرفتن برای غسل دادن میّت حرام است، و اگر کسی برای گرفتن مزد، میت را غسل دهد، آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

(مسأله ۶۱۲): در غسل میّت غسل جبیره ای مشروع نیست و اگر آب پیدا نشد، یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید عوض هر غسل، میّت را یک تیمّم بدهند، و احتیاط واجب آن است که یک تیمّم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند، و اگر کسی که تیمّم می دهد، در یکی از سه تیمّم قصد ما فی الذمه نماید، یعنی نیّت کند که این تیمّم را برای آنکه به تکلیف عمل شده باشد، انجام می دهم، تیمّم چهارم لازم نیست.

(مسأله ۶۱۳): کسی که میّت را تیمّم می دهد، باید دست خود را به زمین بزند، و به صورت و پشت دستهای میّت بکشد، و اگر ممکن باشد، احتیاط واجب آن است که با دست میّت هم او را تیمّم بدهد.

احکام کفن میّت

(مسأله ۶۱۴): میّت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند کفن نمایند.

(مسأله ۶۱۵): لنگ باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند، و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و پیراهن باید، از سر شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند و بهتر آن است تا روی پا برسد، و درازی سرتاسری باید بقدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید

به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

(مسأله ۶۱۶): مقداری از لنگ، که ناف تا زانو را می پوشاند، و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مسأله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می باشد.

(مسأله ۶۱۷): اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند، اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

(مسأله ۶۱۸): اگر کسی وصیّت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیّت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده، باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می تواند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

(مسأله ۶۱۹): اگر میّت وصیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند، و بخواهند از اصل مال بردارند احتیاط واجب آن است که مقدار واجب کفن را با ملاحظه شأن میّت به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند، ولی اگر کسانی از ورثه که بالغ هستند اجازه بدهند که از سهم آنان بردارند، مقداری را که اجازه داده اند، از سهم آنان می توان برداشت، اگر چه گران قیمت باشد.

(مسأله ۶۲۰): کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد، و همچنین اگر زن را به شرحی که در احکام طلاق گفته می شود، طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولیّ شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

(مسأله ۶۲۱): کفن میّت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه از کسانی باشد که مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

(مسأله ۶۲۲): احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد، که بدن میّت از زیر آن پیدا باشد.

(مسأله ۶۲۳): کفن کردن با پوست مردار و چیز غصبی، اگر چه چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست، و چنانچه کفن میّت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند.

(مسأله ۶۲۴): کفن کردن میّت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، و بنا بر احتیاط با پارچه ای که با طلا بافته شده باشد جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

(مسأله ۶۲۵): کفن کردن با پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت یا پوست حیوان حلال گوشت تهیّه شده، بنا بر احتیاط در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

(مسأله ۶۲۶): اگر کفن میّت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود چنانچه کفن ضایع نمی شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

(مسأله ۶۲۷): کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

(مسأله ۶۲۸): مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیّه کند.

احکام حنوط

(مسأله ۶۲۹): بعد از غسل واجب است میّت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند، و مستحب است بسر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور، سائیده و تازه باشد و اگر بواسطه کهنه بودن عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

(مسأله ۶۳۰): احتیاط واجب آن است که اول کافور را به پیشانی میّت بمالند ولی در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

(مسأله ۶۳۱): بهتر آن است که میّت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم حنوط نمایند مانعی ندارد.

(مسأله ۶۳۲): کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست، مگر اینکه در احرام حج بعد از تمام کردن سعی بمیرد.

(مسأله ۶۳۳): زنی که شوهر او مرده و هنوز عده اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

(مسأله ۶۳۴): احتیاط واجب آن است، میّت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند، و نیز اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

(مسأله ۶۳۵): مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشهداء ((علیه السلام)) را با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهائی که بی احترامی می شود نرسانند، و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقت به کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

(مسأله ۶۳۶): اگر کافور پیدا نشود، یا فقط به اندازه ای غسل باشد، حنوط لازم نیست و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد، بنا بر احتیاط باید اول پیشانی و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

(مسأله ۶۳۷): مستحب است دو چوب تر و تازه همراه، میّت در قبر بگذارند، که طول هر کدام مقدار استخوان ذراع باشد.

احکام نماز میّت

(مسأله ۶۳۸): نماز خواندن بر میّت مسلمان یا بچه ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده، باشد واجب است.

(مسأله ۶۳۹): نماز خواندن بر بچه ای که شش سال او تمام نشده رجاءً مانعی ندارد، ولی نماز خواندن بر بچه ای که مرده بدنیا آمده مستحب نیست.

(مسأله ۶۴۰): نماز میّت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

(مسأله ۶۴۱): کسی که می خواهد نماز میّت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد، و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد، اگر چه بهتر است که رعایت کند تمام چیزهای را که در نمازهای دیگر لازم است.

(مسأله ۶۴۲): کسی که بر میّت نماز می خواند باید رو بقبله باشد و نیز واجب است میّت را مقابل او به پشت بخوابانند، بطوری که سر او بطرف راست نمازگزار و پای او بطرف چپ نمازگزار باشد.

(مسأله ۶۴۳): بنا بر احتیاط مکان نمازگزار باید غصبی نباشد، و نیز باید از جای میّت پست تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکالی ندارد.

(مسأله ۶۴۴): نمازگزار باید از میّت دور نباشد، ولی کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند، اگر از میّت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر

متصل باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۴۵): نمازگزار باید مقابل میّت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند اشکال ندارد.

(مسأله ۶۴۶): بین میّت و نمازگزار بنا بر احتیاط باید پرده و یا دیوار و یا چیزی مانند اینها نباشد ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۴۷): در وقت خواندن نماز باید عورت میّت پوشیده باشد، و اگر کفن کردن او ممکن نیست، بنا بر احتیاط باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشاند.

(مسأله ۶۴۸): نماز میّت را باید ایستاده و با قصد قربت بخوانند، و در موقع نیّت، میّت را معین کند، مثلاً نیّت کند نماز می خوانم برای این میّت قربةً الی الله.

(مسأله ۶۴۹): اگر کسی نباشد که بتواند نماز میّت را ایستاده بخواند می شود نشسته بر او نماز خواند.

(مسأله ۶۵۰): اگر میّت وصیّت کرده باشد که شخصی معینی بر او نماز بخواند احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولیّ میّت اجازه بگیرد.

(مسأله ۶۵۱): مکروه است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میّت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

(مسأله ۶۵۲): اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میّت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میّت

(مسأله ۶۵۳): نماز میّت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است، بعد از نیّت و گفتن تکبیر اول، بگوید: (اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ)، و بعد از تکبیر دوم، بگوید: (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد) و بعد از تکبیر سوم، بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤَمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ)و بعد از تکبیر چهارم، اگر میّت مرد است بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذا المَیِّتِ)، و اگر زن باشد بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ الْمَیِّتِ) و بعد تکبیر پنجم را بگوید، و بهتر است بعد از تکبیر اول، بگوید: (اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالحَقِّ بَشِیراً وَنَذِیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَةِ). و بعد از تکبیر دوم، بگوید: (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَبارِکْ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی اِبْراهِیمَ وَآلِ اِبْراهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ، مَجِیدٌ وَصَلِّ عَلی جَمِیعِ الانْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ، وَالشُّهَداءِ وَالصِّدِیقِینَ، وَجَمِیعِ عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ)و بعد از تکبیر سوم، بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِماتِ الاحْیاءِ مِنْهُمْ وَالامْواتِ تابِعِ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ بِالخَیْراتِ اِنَّکَ مُجِیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٍ) و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد باشد، بگوید: (اَللّهُمَّ اِنَّ هذا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ، اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلاّ خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا، اَللّهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی احسانِهِ، وَاِن کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَهُ، اَللّهُمَّ اَجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلِّیِینَ وَاخْلُفْ عَلی اَهْلِهِ

فِی الغابِرِینَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ)و بعد تکبیر پنجم را بگوید. ولی اگر میّت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: (اَللّهُمَّ اِنَّ هذِهِ أَمَتُکَ وَابْنَتُ عَبْدِکَ وَابْنَةُ أَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَأَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ، اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنها اِلاّ خَیْراً، وَأَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا، اَللّهُمَّ اِنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی اِحسانِها، وَاِنْ کانَتْ مُسِیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاغْفِرْلَها، اَللّهُمَّ اَجْعَلْها عِنْدَکَ فِی اَعلی عِلِّیینَ وَاخْلُفْ عَلی اَهْلِها فِی الْغابِرِینَ، وَارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ).

(مسأله ۶۵۴): کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند، اگر چه مأموم باشد باید دعاها و تکبیرها را هم بخواند.

(مسأله ۶۵۵): باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مستحبات نماز میّت

(مسأله ۶۵۶): چند چیز در نماز میّت مستحب است:

"اول" آنکه نمازگزار بر میّت، با وضو یا غسل یا تیمّم باشد، و احتیاط آن است در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میّت نرسد.

"دوم" اگر میّت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می خواند مقابل وسط قامت او بایستد. و اگر میّت زن است مقابل سینه اش باشد.

"سوم" پابرهنه نماز بخواند.

"چهارم" در هر تکبیر دستها را بلند کند.

"پنجم" فاصله او با میّت بقدری کم باشد، که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

"ششم" نماز میّت را به جماعت بخواند.

"هفتم" امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می خوانند آهسته بخوانند.

"هشتم" در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد عقب امام بایستد.

"نهم" نمازگزار به میّت و مؤمنین زیاد دعا کند.

"دهم" پیش از نماز در جماعت سه مرتبه بگوید: الصلاة.

"یازدهم" نماز را در جائی بخوانند، که مردم برای نماز میّت بیشتر به آنجا می روند.

"دوازدهم" زن حائض اگر نماز میّت را به جماعت می خواند، تنها بایستد، و در صف نمازگزاران نایستد.

(مسأله ۶۵۷): خواندن نماز میّت در مساجد مکروه است ولی در مسجدالحرام مکروه نیست.

احکام دفن

(مسأله ۶۵۸): واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند، که بوی او بیرون نیاید، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند، و اگر ترس آن باشد که جانور، بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

(مسأله ۶۵۹): اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد، می تواند بجای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارد.

(مسأله ۶۶۰): میّت را باید در قبر به پهلوی راست، طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو بقبله باشد.

(مسأله ۶۶۱): اگر کسی در کشتی بمیرد چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا در خشکی برسند،

و او را در زمین دفن کنند. وگرنه، باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند. و پس از خواندن نماز میّت بنا بر احتیاط در صورت امکان او را در خمره بگذارند، و درش را ببندندو به دریا بیندازند، والاّ چیز سنگین بپایش بسته و به دریا بیندازند، و اگر ممکن است باید او را در جای بیندازند، که فوراً طعمه حیوانات نشود.

(مسأله ۶۶۲): اگر بترسند که دشمن قبر میّت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد، و گوش یا بینی یا اعضاء دیگری او را ببرّد چنانچه ممکن باشد باید به طوری که در مسأله پیش گفته شد، او را به دریا بیندازند.

(مسأله ۶۶۳): مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میّت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میّت بردارند.

(مسأله ۶۶۴): اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، یا هنوز روح ببدن او داخل نشده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت بقبله بخوابانند که روی بچه بطرف قبله باشد.

(مسأله ۶۶۵): دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جائز نیست.

(مسأله ۶۶۶): دفن مسلمان در جای که بی احترامی به او باشد، مانند جائی که خاکروبه و کثافت می ریزند، جایز نیست.

(مسأله ۶۶۷): دفن میّت در جای غصبی و در زمین که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست.

(مسأله ۶۶۸): دفن میت در قبر مرده دیگر جائز نیست، مگر آنکه قبر کهنه شده و میّت اولی به کلی از بین رفته باشد.

(مسأله ۶۶۹): چیزی که از میت جدا می شود، اگر چه مو، ناخن و دندانش باشد، بنا بر احتیاط باید با او دفن شود، و دفن ناخن و دندان که در

حال زندگی از انسان جدا می شود، مستحب است.

(مسأله ۶۷۰): اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

(مسأله ۶۷۱): اگر بچه در شکم مادر بمیرد و ماندنش در رحم مادر خطر داشته باشد، باید با آسانترین راه او را بیرون آورند، و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید بوسیله شوهرش اگر اهل فن است، یا زنی که اهل فن باشد، او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست، مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نیست مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن هم پیدا نشود، کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون بیاورد.

(مسأله ۶۷۲): هر گاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید بوسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد، پهلوی چپ او را بشکافند، و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

(مسأله ۶۷۳): مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط، گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن کنند مگر آنکه قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد، مثل آنکه مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند، و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند، و اگر میّت مرد است در دفعه سومی طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند، و اگر زن است در دفعه

سوم طرف قبله قبر بگذارند، و به پهنا وارد قبر کنند، و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگذارند و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند وارد قبر کنند و دعاهائی که دستور داده شده، پیش از دفن و موقع دفن بخوانند، و بعد از آن که میّت را در لحد گذاشتند گره های کفن را باز کنند، و صورت میّت را روی خاک بگذارند، وبالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میّت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میّت به پشت بر نگردد، و پیش از آنکه لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست میّت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میّت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند، و به شدّت حرکتش دهند و سه مرتبه بگوید: (اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فُلانَ ابْنَ فُلانٍ) و بجای فلان ابن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید، مثلاً اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگوید: (اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ) پس از آن بگوید: (هَلْ اَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذِی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، عَبْدَهُ وَرَسُولُهُ وَسَیِّدُ النَبِیِّینَ وَخاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَاَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ وَسَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَاِمامُ اِفْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ عَلَی الْعالَمِینَ وَاَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِی وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد وَمُوسَی بْنَ جَعْفَر وَعَلِیَّ بْنَ مُوسی وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَعَلِیَّ بْنَ مُحَمَّد وَالْحَسَنَ بْنَ علی وَالْقائِمِ الحُجَّةَ الْمَهْدِیِّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِینَ وَحُجَجُ اللهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ أَئِمَّتُکَ أَئِمَّةُ هُدیً اَبْرارٍ یا فُلانَ بنَ فُلانْ) و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید: و بعد بگوید (اِذا اَتاکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالی وَسَأَلاکَ عَنْ رَبِّکَ وَعَنْ نَبِیِّکَ وَعَنْ کِتابِکَ وَعَنْ قِبْلَتِکَ وَعَنْ أَئِمَّتِکَ فَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ وَقُلْ فِی

جَوابِهِما اللهُ رَبِّی وَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَبِیِّی وَالاِسْلامُ دِینِی وَالْقُرْآنُ کِتابِی وَالْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَاَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنَ اَبِی طالِب اِمامِی وَالْحَسَنُ بْنَ عَلِیٍّ الْمُجْتَبی اِمامِی وَالْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی الشَّهِیدُ بِکَرْبَلا اِمامِی وَعَلِیُّ زَیْنُ الْعابِدِینَ اِمامِی وَمُحَمَّدُ الْباقِرُ اِمامِی وَجَعْفَرُ الصّادِقُ اِمامِی وَمُوسَی الْکاظِمُ اِمامِی وَعَلِیُّ الرِّضا اِمامِی وَمُحَمَّدُ الْجَوادُ اِمامِی وَعَلِیُّ الْهادِی اِمامِی وَالْحَسَنُ الْعَسْکَرِیُّ اِمامِی وَالْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ، اِمامِی هؤُلاءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَئِمَّتِی وَسادَتِی وَقادَتِی وَشُفَعائِی بِهِمْ اَتَوَلّی وَمِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرَّأُ فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَةِ، ثُمَّ اعْلَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلانْ) و بجای فلان ابن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید. و بعد بگوید: (اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی نِعْمَ الرَّبُ، وَاَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ وَاَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِیطالِب وَاَوْلادَهُ الْمَعْصُومِینَ الاِئِمَّةَ الاِثْنَیْ عَشَرَ نِعْمَ الاِئِمَّةُ. وَاَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدُ صَلَّی اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَقٌّ وَاَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَسُؤالَ مُنْکَر وَنَکِیر فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالصِّراطَ حَقٌّ وَالْمِیزانَ حَقٌّ وَتَطایُرَ الکُتُبِ حَقٌّ وَاَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّارَ حَقٌّ وَاَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَاَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ) پس بگوید: (اَفَهِمْتَ یا فُلانْ)و جای فلان اسم میّت را بگوید: پس از آن بگوید: (ثَبَّتَکَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ وَهَداکَ اللهُ اِلی صِراط مُسْتَقِیم عَرَّفَ اللهُ بَیْنَکَ وَبَیْنَ اَوْلِیائِکَ فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ) پس بگوید، (اَللّهُمَّ جافِ الارْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَاصْعَدْ بِرُوحِهِ اِلَیْکَ وَلَقِّهِ مِنْکَ بُرْهاناً اَللّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ).

(مسأله ۶۷۴): مستحب است کسی که میّت را در قبر می گذارد، با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید، و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند، با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند:

(اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) اگر میّت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

(مسأله ۶۷۵): مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه روی آن بگذارند، که اشتباه نشود، و روی قبر آب بپاشند، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده، در خاک فرو برند، و هفت مرتبه سوره مبارکه اِنّا أنزلنا را بخوانند، و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: (اَللّهُمَّ جافِ الارْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَاصْعَدْ اِلَیْکَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْکَ رِضْواناً وَأَسْکِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ ما تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواکَ).

(مسأله ۶۷۶): پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند، مستحب است ولیّ میّت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهای را که دستور داده شده به میّت تلقین کنند.

(مسأله ۶۷۷): بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ولی اگر مدتی گذشته است که بواسطه سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می آید ترک آن بهتر است، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میّت غذا بفرستند، و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

(مسأله ۶۷۸): مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند، و هر وقت میّت را یاد می کند، اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ بگوید. و برای میت قرآن بخواند، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد، و قبر را محکم بسازند، که زود خراب نشود.

(مسأله ۶۷۹): جایز نیست انسان در مرگ کسی، صورت و بدن خود را بخراشد و سیلی بزند و به خود آسیب برساند.

(مسأله ۶۸۰): پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست. و

احتیاط واجب آن است که در مصیبت آنان هم یقه پاره نکنند.

(مسأله ۶۸۱): اگر زن در عزای میّت صورت خود را بخراشد و خونین کند یا موی خود را بکند، بنا بر احتیاط مستحب یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد، و یا بپوشاند. و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

(مسأله ۶۸۲): احتیاط واجب آن است که در گریه بر میّت، صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت:

(مسأله ۶۸۳): سزاوار است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میّت بخوانند و دستور این است که در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره اِنّا أنزلنا، را بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآل مُحَمَّد وَابْعَثْ ثَوابَها اِلی قَبْرِ فَلانٍ) و بجای کلمه فلان اسم میّت را بگویند.

(مسأله ۶۸۴): نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می شود خواند ولی بهتر است در اول شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

(مسأله ۶۸۵): اگر بخواهند میّت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او به تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر:

(مسأله ۶۸۶): نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۸۷): نبش قبر امامزاده ها و شهداء و علما و صلحا اگر چه سالها بر آنها گذشته باشد حرام است.

(مسأله ۶۸۸): شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

"اول" آنکه میّت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند.

"دوم" آنکه کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند، و همچنین است اگر چیزی از مال خود میّت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد، و ورثه او راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر میّت وصیّت کرده باشد که دعایا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، برای بیرون آوردن اینها نمی توانند قبر را بشکافند.

"سوم" آنکه شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میّت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر از دستور شرع کفن شده یا در قبر او را رو بقبله نگذاشته اند.

"چهارم" آنکه برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میّت را ببینند.

"پنجم" آنکه میّت را در جایی که بی احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جائی که کثافت و خاکروبه می ریزند دفن کرده باشند.

"ششم" آنکه برای یک مطلب شرعی که اهمیّت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند مثلاً بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله ای که دفنش کرده اند بیرون آورند.

"هفتم" آنکه بترسند درنده ای بدن میّت را پاره کند یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

"هشتم" آنکه قسمتی از بدن میّت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میّت دیده نشود.

"نهم" آنکه میّت را بخواهند به مشاهد، مشرّفه نقل نمایند بخصوص اگر وصیّت کرده باشد.

غسلهای مستحب:

(مسأله ۶۸۹): در شرع مقدس اسلام غسلهایی مستحب است و از آن جمله است:

۱ـ غسل جمعه: و وقت آن بعد از اذان صبح است و بهتر آن است که نزدیک ظهر بجا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهند بهتر آن است که بدون نیّت ادا و قضا تا غروب بجا آورند. و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را بجا آورد و کسی که می داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می تواند روز پنجشنبه غسل را رجاءً انجام دهد، و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: (اَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد

وَآلِ مُحَمَّد وَاجْعَلْنِی مِنَ التَّوّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ).

۲ـ غسل شب اول و هفدهم و اول شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و غسل در شب بیست و چهارم ماه رمضان.

۳ـ غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورند، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به جا آورند.

۴ـ غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر آن است که در اول شب بجا آورد.

۵ـ غسل روز هشتم و نهم ذیحجه و در روز نهم بهتر آن است که آن را نزدیک ظهر بجا آورد.

۶ـ غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

۷ـ غسل کسی که جائی از بدنش را به بدن میّتی که غسل داده اند رسانده باشد.

۸ـ غسل احرام.

۹ـ غسل دخول حرم.

۱۰ـ غسل دخول مکه.

۱۱ـ غسل زیارت خانه کعبه.

۱۲ـ غسل دخول کعبه.

۱۳ـ غسل برای نحر و ذبح و حلق.

۱۴ـ غسل داخل شدن مدینه منوّره.

۱۵ـ غسل داخل شدن حرم پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)).

۱۶ـ غسل وداع قبر مطهّر پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)).

۱۷ـ غسل برای مباهله با خصم.

۱۸ـ غسل دادن بچه ای که تازه بدنیا آمده.

۱۹ـ غسل برای استخاره.

۲۰ـ غسل در وقت احتراق قرص آفتاب، کسوف.

۲۱ـ غسل برای استسقاء.

۲۲ـ غسل زیارت سیدالشهداء ((علیه السلام)) هر چند از دور باشد.

(مسأله ۶۹۰): فقها، در بیان اغسال مستحبه، اغسال زیادی نقل نموده اند که از جمله آنها این چند غسل است:

۱ـ غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان و غسل تمام شبهای دهه آخر آن، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

۲ـ غسل روز (۲۴) ذی الحجة.

۳ـ غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و

روز بیست و پنجم ذی القعده.

۴ـ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده.

۵ـ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۶ـ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

۷ـ غسل برای دخول مسجد پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)).

۸ـ غسل برای زیارت معصومین ((علیهم السلام)) از دور یا نزدیک ولی احوط این است که این غسلها را به قصد رجاء بجا آورند.

(مسأله ۶۹۱): انسان غسلهای مستحبی که برای خود انجام داده و در مسأله (۶۸۹) گفته شد، بنا به احتیاط واجب نمی تواند کاری را که مانند نماز، وضو لازم دارد انجام دهد و اما غسلهائی که رجاءً بجا آورده می شود از وضو کفایت نمی کند جَزْماً.

(مسأله ۶۹۲): اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیّت همه یک غسل بجا آورد کافی است.

"تیمّـم"

در هفت مورد بجای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

"اول" آنکه تهیّه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

(مسأله ۶۹۳): اگر انسان در آبادی باشد، باید بنا بر احتیاط برای تهیّه آب وضو، و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود، و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند یا به جهت زیادی درختان، راه آن دشوار است، باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می کردند. در جستجوی آب بروند والاّ باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.[۱]

(مسأله ۶۹۴): اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد، در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

(مسأله ۶۹۵): در هر طرفی که یقین دارد آب نیست در آن طرف

[۱] ـ از مجلسی اول نقل شده است در شرح کتاب من لا یحضر الفقیه: اینکه مقدار یک تیر پرتاب دو صد گام است.

جستجو لازم نیست.

(مسأله ۶۹۶): کسی که وقت نماز او تنگ نیست، و برای تهیّه آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، باید برای تهیّه آب برود، و اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر گمان او قوی و به حد اطمینان باشد، باید برای تهیّه آب به آن محل برود.

(مسأله ۶۹۷): لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافیست.

(مسأله ۶۹۸): اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، بنا بر احتیاط باید بقدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

(مسأله ۶۹۹): اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید، و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می کند، احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مسأله ۷۰۰): اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می شود احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مسأله ۷۰۱): اگر وقت نماز تنگ باشد یا از دزد و درّنده بترسد، یا جستجوی آب بقدری سخت باشد که نتوان تحمّل کند، جستجو لازم نیست.

(مسأله ۷۰۲): اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، اگر چه معصیت کرده ولی نمازش با تیمّم صحیح است.

(مسأله ۷۰۳): کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه دنبال آب

نرود و با تیمّم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، چنانچه وقت وسعت داشته باشد، لازم است وضو گرفته و نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۷۰۴): اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، در جایی که جستجو کرده آب بوده، در صورتی که وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۷۰۵): کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند.

(مسأله ۷۰۶): اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید، ولی می تواند با عیال خود نزدیکی کند، اگر چه بداند که از غسل متمکن نخواهد شد.

(مسأله ۷۰۷): اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیّه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، احتیاط مستحب آن است که آن را باطل نکند.

(مسأله ۷۰۸): کسی که فقط بمقدار غسل آب دارد، و می داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط مستحب آن است، که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

(مسأله ۷۰۹): کسی که می داند آب پیدا نمی کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده، ولی نمازش با تیمّم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

دوم از موارد تیمّم:

(مسأله ۷۱۰): اگر بواسطه پیری یا ناتوانی یا ترس از دزد یا جانور و مانند اینها یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمّم کند، و همچنین است اگر تهیّه کردن آب یا استعمال آن بقدری مشقت داشته باشد که مردم آن را تحمّل نمی کنند، ولی در صورت اخیر چنانچه تیمّم ننماید و وضو بگیرد وضوی او صحیح است.

(مسأله ۷۱۱): اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد، مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد، باید تهیّه کند و همچنین است اگر آب را چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیّه آنها بقدری پول می خواهد که نسبت به حال او ضرر دارد واجب نیست تهیّه نماید.

(مسأله ۷۱۲): اگر ناچار شود که برای تهیّه آب قرض کند، باید قرض نماید ولی کسی که می داند یا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.

(مسأله ۷۱۳): اگر کندن چاه مشقّت زیادی ندارد، برای تهیّه آب چاه بکند.

(مسأله ۷۱۴): اگر کسی مقداری آب بی منّت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم از موارد تیمّم:

(مسأله ۷۱۵): اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که بواسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرض او طول بکشد، یا شدّت کند یا بسختی معالجه شود، باید تیمّم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد و در مواردی که غسل لازم است

غسل کند.

(مسأله ۷۱۶): لازم نیست که یقین کند آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر هم بدهد، چنانچه اگر احتمال او در نظر مردم بجا باشد، و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، باید تیمّم کند.

(مسأله ۷۱۷): کسی که مبتلا به درد چشم است، و آب برای او ضرر دارد باید تیمّم نماید.

(مسأله ۷۱۸): اگر بواسطه یقین یا ترس ضرر، تیمّم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمّم او باطل است، و اگر بعد از نماز بفهمد بنا بر احتیاط واجب در صورتی که وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت گذشته قضا ندارد.

(مسأله ۷۱۹): کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، در صورتی که ضرر به حدّی نباشد که اقدام برای آن شرعاً حرام است وضو و غسل او صحیح است.

چهارم از موارد تیمّم:

(مسأله ۷۲۰): هر گاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو، یا غسل برساند دچار زحمت می شود باید تیمّم نماید، و جواز تیمّم به این جهت در سه صورت است.

۱ـ آنکه اگر آب را در وضو یا غسل صرف نماید خودش فعلاً یا بعداً به تشنگی که باعث تلف یا مرضش می شود یا تحملش مشقت زیاد دارد مبتلا خواهد شد.

۲ـ آنکه بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی

تلف یا بیمار شوند.

۳ـ آنکه بر غیر خود (چه انسان باشد، یا حیوان) بترسد و تلف یا بیماری یا بی تابی شان بر او گران باشد، و در غیر این سه صورت با داشتن آب تیمّم جائز نیست.

(مسأله ۷۲۱): اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد، و با تیمّم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوانش یا بچه نابالغ بخواهد، باید آب نجس را به آنان بدهد، و با آب پاک وضو و غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمّم:

(مسأله ۷۲۲): کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، در این صورت بنا بر احتیاط واجب بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، و با بدن و لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمّم:

(مسأله ۷۲۳): اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب و ظرف دیگری ندارد، باید بجای وضو و غسل تیمّم نماید.

هفتم از موارد تیمّم:

(مسأله ۷۲۴): هر گاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا

غسل کند تمام نماز، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمّم کند.

(مسأله ۷۲۵): اگر عمداً نماز را بقدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

(مسأله ۷۲۶): کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند وقت برای نماز او می ماند یا نه باید تیمّم نماید.

(مسأله ۷۲۷): کسی که بواسطه تنگی وقت تیمّم کرده، و بعد از نماز می توانست وضو بگیرد و نگرفت تا آبی که داشته از دستش رفت، در صورتی که وظیفه اش تیمّم باشد، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم نماید، اگر چه تیمّم خود را نشکسته باشد.

(مسأله ۷۲۸): کسی که آب دارد، اگر بواسطه تنگی وقت با تیمّم مشغول نماز شود، و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه اش تیمّم باشد، احتیاط واجب آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم کند.

(مسأله ۷۲۹): اگر انسان بقدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد، یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحب آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد، و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهائی که تیمّم به آنها صحیح است:

(مسأله ۷۳۰): تیمّم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ اگر پاک باشد صحیح است، ولی احتیاط مستحب آنست که اگر خاک ممکن باشد به چیز

دیگر تیمّم نکند، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمّم نماید.

(مسأله ۷۳۱): تیمّم بر سنگ و گچ و سنگ آهک صحیح است، و بنا بر احتیاط واجب در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته و به سنگ معدن مثل عقیق تیمّم ننماید.

(مسأله ۷۳۲): اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها است تیمّم نماید، و چنانچه گرد پیدا نشود، باید به گل تیمّم نماید و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که در صورت تمکن به یکی از امور گذشته (گچ، آهک، آجر، سنگ معدن) نیز تیمّم کند. یعنی جمع کند بین تیمّم به گرد یا گل و امور گذشته و اگر غبار و گل میسور نشد فقط به یکی از این امور تیمّم نماید. و اگر هیچ یک از اینها پیدا نشود احتیاط واجب آن است که نماز را بدون تیمّم بخواند، ولی واجب است بعداً قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۷۳۳): اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، تیمّم به گرد باطل است، و همچنین اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمّم به گل باطل می شود.

(مسأله ۷۳۴): کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند، و با آن وضو بگیرد یا غسل کند، و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمّم به آن صحیح است ندارد، لازم است نماز خود را در خارج وقت قضا نماید، و احوط آنست که با برف یا یخ اعضاء وضو یا غسل را نمناک کند و اگر این هم ممکن نیست با یخ یا برف تیمّم نماید، و خواندن نماز را در وقت بهر نحو باشد باید ترک نکند و در خارج وقت قضا نماید.

(مسأله ۷۳۵): اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمّم با آن باطل

است مخلوط شود. نمی تواند به آن تیمّم کند، ولی اگر آن چیز بقدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب می شود، تیمّم به آن خاک و ریگ صحیح است.

(مسأله ۷۳۶): اگر چیزی ندارد که بر آن تیمّم کند، چنانچه ممکن است باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

(مسأله ۷۳۷): تیمّم به دیوار گلی صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

(مسأله ۷۳۸): چیزی که بر آن تیمّم می کند باید پاک باشد، و اگر چیز پاکی که تیمّم به آن صحیح است، ندارد مقتضای احتیاط واجب نماز در وقت با فقد طهورین است و قضاء نیز در خارج وقت واجب است.

(مسأله ۷۳۹): اگر یقین داشته باشد که تیمّم به چیزی صحیح است، و به آن تیمّم نماید، بعد بفهمد تیمّم با آن باطل بوده، نمازهای را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

(مسأله ۷۴۰): چیزی که بر آن تیمّم می کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد پس اگر بر خاک غصبی تیمّم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگذارد، و بر آن تیمّم کند تیمّم او باطل می باشد.

(مسأله ۷۴۱): تیمّم در فضای غصبی باطل است، پس اگر در ملک خود دستها را به زمین بزند و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد تیمّم او باطل می باشد.

(مسأله ۷۴۲): تیمّم به چیز غصبی، یا در فضای غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است، در حالی که فراموش کرده یا غفلت داشته باشد صحیح است ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده، و بر آن تیمّم کند یا ملکی را غصب کند و فراموش کند که غصب کرده و چیزی

را که بر آن تیمّم می کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمّم نماید حکم او حکم عامد است و تیمّمش باطل.

(مسأله ۷۴۳): کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آن هر دو غصبی است، باید با تیمّم نماز بخواند.

(مسأله ۷۴۴): چیزی که بر آن تیمّم می کند، بنا بر احتیاط در صورت امکان باید گردی داشته باشد که به دست بماند، و بعد از زدن دست بر آن، دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

(مسأله ۷۴۵): تیمّم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن نگرفته مکروه است، و اگر نمک روی آن گرفته باشد باطل است.

دستور تیمّم بدل از غسل یا وضو

(مسأله ۷۴۶): در تیمّم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است.

"اول" نیّت.

"دوم" زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمّم به آن صحیح است.

"سوم" کشیدن کف هر دو دست به تمامی پیشانی و دو طرف آن، از جائی که موی سر می روید، تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید دستها روی ابروها هم کشیده شود.

"چهارم" کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست بتمام پشت دست چپ.

(مسأله ۷۴۷): احتیاط مستحب آن است که تیمّم را چه بدل از وضو باشد چه بدل از غسل، باید به این ترتیب بجا آورد: یک مرتبه دستها را بزمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد و یک مرتبه دیگر بزمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمّم:

(مسأله ۷۴۷): اگر مختصری هم از پیشانی یا پشت دستها را مسح نکند تیمّم باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد هم لازم نیست، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافیست.

(مسأله ۷۴۹): برای آنکه یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقدار بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

(مسأله ۷۵۰): پیشانی و پشت دستها را بنا بر احتیاط باید از بالا به پایین مسح نماید، و کارهای آن را باید پشت سر هم بجا آورد، و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که نگویند تیمّم می کند باطل است.

(مسأله ۷۵۱): در موقع نیّت باید معین کند که تیمّم او بدل از غسل است، یا بدل از وضو، و اگر بدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید، و چنانچه یک تیمّم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفه فعلی خود را انجام دهد، اگر چه در تشخیص اشتباه کند تیمّمش صحیح است.

(مسأله ۷۵۲): در تیمّم بنا بر احتیاط وجوبی باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها در صورت تمکن پاک باشد.

(مسأله ۷۵۳): انسان باید برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد، و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد باید برطرف نماید.

(مسأله ۷۵۴): اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است، و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد، و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری که بر آن بسته نتواند باز کند،

باید دستها را با همان پارچه به چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

(مسأله ۷۵۵): اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد، اشکال ندارد ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد باید آن را عقب بزند.

(مسأله ۷۵۶): اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی است، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست.

(مسأله ۷۵۷): اگر وظیفه او تیمّم است و نمی تواند تیمّم کند، باید نائب بگیرد و کسی که نائب می شود، باید او را با دست خود او تیمّم بدهد، و اگر ممکن نباشد باید نائب دست خود را به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد.

(مسأله ۷۵۸): اگر در بین تیمّم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، باید آن قسمت را بجا آورد.

(مسأله ۷۵۹): اگر بعد از مسح دست چپ، شک کند که درست تیمّم کرده یا نه، در صورتی که احتمال بدهد که در حال عمل ملتفت بود، تیمّم او صحیح است. و چنانچه شک او در مسح دست چپ باشد، لازم است او را مسح کند مگر آنکه در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده یا موالات فوت شده باشد، که در این دو صورت مسح دست چپ واجب نیست.

(مسأله ۷۶۰): کسی که وظیفه اش تیمّم است نمی تواند پیش از وقت نماز برای نماز تیمّم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبّی تیمّم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمّم نماز بخواند.

(مسأله ۷۶۱): کسی که وظیفه اش تیمّم است، اگر بداند که تا آخر وقت عذر او باقی می ماند، در وسعت وقت می تواند با تیمّم نماز بخواند، ولی

اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، و نیز اگر امید دارد که عذرش برطرف می شود، احتیاط واجب آن است که صبر کند که با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمّم نماز را بجا آورد.

(مسأله ۷۶۲): کسی که نمی تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، اگر یقین کند یا احتمال بدهد که عذرش برطرف نمی شود می تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند، ولی اگر بعداً عذرش برطرف شد باید دوباره آنها را با وضو یا غسل بجا آورد.

(مسأله ۷۶۳): کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را مثل نافله های شبانه روزی، که وقت معین دارد با تیمّم بخواند، ولی اگر احتمال دهد که تا آخر وقت آنها، عذر او برطرف می شود احوط آن است که آنها را در اول وقتشان بجا نیاورد و بعد از برطرف شدن عذر با وضو یا غسل انجام دهد.

(مسأله ۷۶۴): کسی که احتیاطاً غسل جبیره ای و تیمّم نماید، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند، و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند مثلاً بول کند برای نمازهای بعد، بدل از غسل احتیاطاً تیمّم کند وضو هم بگیرد و چنانچه حدث پیش از نماز باشد برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمّم نماید.

(مسأله ۷۶۵): اگر بواسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمّم او باطل می شود.

(مسأله ۷۶۶): چیزهای که وضو را باطل می کند، تیمّم بدل از وضو را هم باطل می کند، و چیزهای که غسل را باطل می نماید، تیمّم بدل از غسل را هم باطل می نماید.

(مسأله ۷۶۷): کسی که نمی تواند غسل کند اگر چند غسل بر او

واجب باشد احتیاط واجب آن است که بدل از هر غسل تیمّم کند.

(مسأله ۷۶۸): کسی که نمی تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمّم نماید و کسی که نمی تواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

(مسأله ۷۶۹): اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد. ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمّم کند کفایت از وضو نمی کند. پس اگر نتواند وضو بگیرد باید تیمّم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

(مسأله ۷۷۰): اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش می آید چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید بدل از غسل تیمّم نماید، و احتیاط واجب جمع کردن بین تیمّم بدل از غسل و وضو گرفتن است، و اگر آب برای وضو نداشته باشد یک تیمّم کافی است بقصد ما فی الذمه.

(مسأله ۷۷۱): کسی که وظیفه اش تیمّم است اگر برای کاری تیمّم کند تا تیمّم و عذر او باقی است، کاری را که باید با وضو یا غسل انجام داد، می تواند بجا آورد و اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میّت یا خوابیدن تیمّم کرده فقط کارهایی را که برای آن تیمّم نموده می تواند انجام دهد.

(مسأله ۷۷۲): در چند مورد بهتر است نمازهایی را که انسان با تیمّم خوانده قضا نماید.

"اول" آنکه از استعمال آب ترس داشته باشد و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

"دوم" آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً

خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

"سوم" آنکه تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد.

"چهارم" آنکه عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمّم نماز خوانده است.

"پنجم" آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود و آب را که داشته ریخته و با تیمّم نماز خوانده است.

احکام نماز:

نماز بهترین اعمال دینی است که اگر به درگاه خداوند عالم قبول شود عبادتهای دیگر هم قبول می شود، و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی شود و همانطور که اگر انسان شبانه روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند، چرک در بدنش نمی ماند، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می کند و سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی خواند، پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) فرمود: کسی که به نماز اهمیّت ندهد و آن را سبک شمارد سزاوار عذاب آخرت است. روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را کاملاً بجا نیاورد، حضرت فرمودند اگر این مرد در حالی که نمازش اینطور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته، پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتابزدگی نماز نخواند، و در حال نماز بیاد خدا و بخضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند، و اگر انسان در موقع نماز کاملاً به این مطلب توجه کند از خود بی خبر می شود، چنانچه تیر را در حال نماز از پای مبارک امیرالمؤمنین ((علیه السلام)) بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند، و نیز باید نمازگزار توبه و

استغفار نماید، و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، و ندادن خمس و زکاة بلکه هر معصیتی را ترک نماید، و همچنین سزاوار است کارهایی را که ثواب نماز را کم می کند بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد، و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و کارهایی که ثواب نماز را زیاد می کند بجا آورد، مثلاً انگشتر عقیق بدست کند، و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب:

نمازهای واجب شش است:

"اول" نمازهای شبانه روزی.

"دوم" نماز آیات.

"سوم" نماز میّت.

"چهارم" نماز طواف واجب خانه کعبه.

"پنجم" نمازهای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است.

"ششم" نمازی که بواسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می شود و نماز جمعه از نمازهای شبانه روزی است.

نمازهای واجب شبانه روزی:

نمازهای واجب شبانه روزی پنج است: ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت عشا، چهار رکعت، صبح دو رکعت است.

(مسأله ۷۷۳): در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می شود دو رکعتی خواند.

وقت نماز ظهر و عصر:

(مسأله ۷۷۴): اگر چوب یا چیزی مانند آن را (شاخص) راست در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می آید، سایه آن بطرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود، و در شهرهای ما در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد، و ظهر که گذشت، سایه آن بطرف مشرق برمی گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود سایه زیادتر می شود، بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود، که ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی از شهرها مثل مکّه که گاهی موقع ظهر سایه به کلّی از بین می رود، بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد، معلوم می شود که ظهر شده است.

(مسأله ۷۷۵): وقت نماز ظهر و عصر بعد از زوال تا غروب آفتاب است. ولی چنانچه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر اینکه از آخر وقت بیش از آوردن یک نماز مجال نباشد، که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا است، و باید نماز عصر را بخواند، و اگر کسی پیش از این وقت اشتباهاً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است و احوط این است، که آن را نماز ظهر قرار داد. و چهار رکعت دیگر به قصد ما فی الذمه بجا آورد.

(مسأله ۷۷۶): اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند یعنی نیت کند آنچه تا به حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه را بعد می خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آنکه نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

نماز جمعه و احکام آن:

(مسأله ۷۷۷): نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است، و امتیازش از نماز صبح این است که دو خطبه در پیش دارد، و نماز جمعه واجب تخییری است به این معنی که مکلف در روز جمعه مخیّر است که نماز جمعه را بخواند در صورتی که شرائطش موجود باشد، یا نماز ظهر بجا آورد، پس اگر نماز جمعه را بجا آورد، کفایت از ظهر می کند. و واجب شدن نماز جمعه چند شرط دارد:

"اول" داخل شدن وقت، و آن عبارت از زوال آفتاب است، و وقتش تا برابر شدن سایه شاخص است با شاخص بنا بر اظهر، پس هر گاه تا برابر شدن سایه با شاخص نماز جمعه را تأخیر انداخت، وقتش خارج شده و نماز ظهر را باید بجا آورد.

"دوم" شماره افراد، و آن هم هفت نفر است با امام، و هر گاه هفت نفر از مسلمانان جمع نشود نماز جمعه واجب نمی شود، بلی نماز جمعه از پنج نفری که یکی شان امام باشد صحیح است.

"سوم" بودن امام جامع شرائط امامت: از عدالت و غیر آن از چیزهائی که در امام جماعت معتبر است، همچنان که در بحث نماز جماعت خواهد آمد و بدون او نماز واجب نمی شود. و صحیح بودن نماز جمعه چند شرط دارد:

اول ـ جماعت بودن، پس فرادی صحیح نیست و هر گاه مأموم پیش از رکوع رکعت دوم نماز جمعه به امام برسد مجزی خواهد بود، و یک رکعت دیگر به او اضافه می کند و اگر در رکوع دوم درک امام کند مجزی بودنش مشکل است، و احتیاط ترک نشود.

دوم ـ خواندن دو خطبه پیش از نماز: که در خطبه اول حمد و ثنای

الهی را گفته و وصیت به تقوی و پرهیزکاری نماید و یک سوره از قرآن بخواند، سپس نشسته و برخیزد، و باز هم حمد و ثنای الهی را بجا آورده و به پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) و ائمه مسلمین صلوات فرستاده، و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کند، و لازم است خطبه پیش از نماز باشد، پس اگر نماز را پیش از دو خطبه شروع کرد صحیح نخواهد بود و خواندن خطبه پیش از زوال آفتاب بنا بر احتیاط جائز نیست. بنحو که تمامیّت خطبه مقارن زوال باشد و لازم است کسی که خطبه را می خواند هنگام خطبه ایستاده باشد پس هر گاه خطبه را نشسته بخواند صحیح نخواهد بود و فاصله انداختن بین دو خطبه به نشستن لازم و واجب است. و لازم است نشستن مختصر و خفیف باشد، و لازم است امام جماعت و خطیب "کسی که خطبه می خواند" یک نفر باشد و احتیاط واجب این است که در حال خطبه با طهارت باشد و در مقدار واجب از خطبه عربیت: "زبان عربی" معتبر است، و در مازاد بر آن معتبر نیست مگر آنکه حاضرین زبان عربی را ندانند، که احوط در این صورت در خصوص وصیت به تقوی، جمع بین عربیت و زبان حاضرین است. و نیز احوط این است که امام جمعه مجتهد باشد و یا منصوب از قبل مجتهد جامع الشرائط باشد.

سوم ـ آنکه مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد، پس هر گاه دو نماز جمعه در مسافت کمتر از یک فرسخ مقارن هم برپا شود، هر دو باطل می شود، و اگر یکی سبقت بر دیگری داشت هر چند به تکبیرة الاحرام باشد صحیح و دومی باطل خواهد بود ولی هر گاه پس از برگزاری نماز جمعه کشف شد که نماز جمعه دیگری بر او سابق یا مقارنش در مسافت کمتر از یک فرسخ برپا شده بود، بجا آوردن نماز ظهر واجب نخواهد بود، و فرقی نیست بین اینکه این کشف در وقت یا در خارج وقت باشد و برپا نمودن نماز جمعه در

صورتی مانع از نماز جمعه دیگر در مسافت مزبور می شود که خود صحیح و جامع شرائط باشد، والاّ در مانع بودنش اشکال است، و اقرب مانع نبودن است.

(مسأله ۷۷۸): هر گاه نماز جمعه ای که دارای شرائط است برپا شود، بنا بر احتیاط حضور در آن واجب است، و در وجوب حضور چند چیز معتبر است:

''اول'' آنکه مکلف مرد باشد، و حضور جمعه بر زنان واجب نیست.

''دوم'' آزادی، پس حضور در نماز جمعه بر بندگان ''برده'' واجب نیست.

''سوم'' حاضر بودن، پس بر مسافر واجب نیست، و در مسافر فرقی نیست که تکلیف او در نماز قصر باشد یا تمام مثل مسافری که قصد اقامه نموده باشد.

''چهارم'' سلامت از بیماری و کوری، پس بر بیمار و کور واجب نیست.''پنجم'' پیر نبودن، پس بر پیرمردان واجب نیست.

''ششم'' آنکه بین جای شخص و جائی که نماز جمعه برپا می شود بیش از دو فرسخ فاصله نباشد و بر کسی که سر دو فرسخی است حضور واجب است و همچنین بر کسی که حضور جمعه بر او دشوار باشد حضور واجب نیست، بلکه بعید نیست که اگر باران باشد حضور واجب نشود هر چند حرج و مشقتی نداشته باشد.

(مسأله ۷۷۹): چند حکم که به نماز جمعه راجع است از این قرار است:

''اول'' کسی که نماز جمعه از او ساقط شده و حضورش واجب نباشد، جائز است در اول وقت مبادرت به نماز ظهر نماید.

''دوم'' هر گاه در بلد انسان نماز جمعه جامع شرائط برپا می شود، بنا بر احتیاط جائز نیست انسان بعد از زوال آفتاب سفر کند.

''سوم'' حرف زدن، هنگامی که امام مشغول خطبه خواندن است ـ جائز نیست، و فرقی بین عدد معتبر در اصل وجوب نماز جمعه و بین بیشتر از

آن نیست.

"چهارم" گوش دادن به دو خطبه بنا بر احتیاط واجب است، ولی کسانی که معنای خطبه را نمی فهمند، گوش دادن بر آنها واجب نیست.

"پنجم" اذان دوم روز جمعه بدعت است، و این همان اذانی است که در عرف اذان سوم نامیده می شود.

"ششم" وقت خطبه امام، بنا بر احتیاط واجب باید حاضر شود و اگر خطبه را درک نکرد و اقتدا نمود نمازش صحیح است.

"هفتم" خرید و فروش هنگامی که برای نماز جمعه ندا می شود حرام است در صورتی که منافی نماز جمعه باشد، والاّ حرام نخواهد بود و اظهر این است که در صورت حرمت نیز معامله باطل نیست.

"هشتم" کسی که حضور جمعه بر او واجب بوده، و ترک نموده و نماز ظهر را بجا آورد اظهر این است که نمازش صحیح باشد.

وقت نماز مغرب و عشاء:

(مسأله ۷۸۰): احتیاط واجب آن است که قبل از اینکه سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بالای سر انسان بگذرد انسان نماز مغرب را بجا نیاورد.

(مسأله ۷۸۱): وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب امتداد دارد، ولی نماز عشاء در صورتی که با التفات، قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است مگر اینکه از وقت، بیش از مقدار اداء نماز عشاء نمانده باشد، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

(مسأله ۷۸۲): اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند، و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را

بعد از آن بجا آورد.

(مسأله ۷۸۳): اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشاء شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند، و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است باید نماز را بهم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز عشاء را بجا آورد.

(مسأله ۷۸۴): آخر وقت نماز عشاء نصف شب است و شب از اول غروب است تا اول طلوع آفتاب.

(مسأله ۷۸۵): اگر از روی معصیت، یا بواسطه عذری نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخواند، بنا بر احتیاط واجب، باید تا قبل از اذان صبح بدون اینکه نیت اداء و قضا کند آن نماز را بجا آورد.

وقت نماز صبح:

(مسأله ۷۸۶): نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اول گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم، و اول وقت نماز صبح است، و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید.

احکام وقت نماز:

(مسأله ۷۸۷): موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود، که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند بلکه به اذان شخصی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد یا به خبر دادن او به دخول وقت نیز می توان اکتفاء نمود.

(مسأله ۷۸۸): اگر بواسطه ابر یا غبار، نتواند به داخل شدن وقت یقین کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می تواند مشغول نماز شود، ولی در چیزهای که نسبت به شناختن وقت مانع شخصی باشد مثل نابینائی و در زندان بودن، احتیاط واجب آن است که نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا اطمینان کند که وقت داخل شده است.

(مسأله ۷۸۹): اگر به یکی از راه های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است، و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده و بنا بر احتیاط اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد، که در بین نماز وقت داخل شده بود نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۷۹۰): اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت نمازش باطل است، بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است باید دوباره آن نماز را بخواند.

(مسأله ۷۹۱): اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یانه، نماز او باطل است ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد، که وقت داخل شده، و شک کند که آنچه از نماز را خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

(مسأله ۷۹۲): اگر وقت نماز بقدری تنگ است، که بواسطه بجا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید آن مستحب را به جا نیاورد، مثلاً اگر بواسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید قنوت را نخواند.

(مسأله ۷۹۳): کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیّت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

(مسأله ۷۹۴): کسی که مسافر نیست، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند، و بعداً نماز ظهر را قضا کند، و همچنین اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت وقت دارد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را بجا آورد.

(مسأله ۷۹۵): کسی که مسافر است اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضاء کند، و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید عشاء را بخواند، و بعداً مغرب را بجا آورد، و چنانچه بعد از خواندن عشاء معلوم شود که از وقت به مقدار یک رکعت یا بیشتر به نصف شب مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا بجا آورد.

(مسأله ۷۹۶): مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند. و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است مگر آنکه تأخیر آن از جهتی بهتر باشد مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

(مسأله ۷۹۷): هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت نماز بخواند، ناچار است با تیمّم نماز بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر احتمال دهد که

عذر او از بین می رود، باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت وقت دارد می تواند تیمّم کند و نماز را با آن مستحبات بجا آورد و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمم اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد جائز است اول وقت نماز بخواند، ولی چنانچه در اثناء وقت عذرش برطرف گردد لازم است اعاده نماید.

(مسأله ۷۹۸): کسی که مسائل نماز و شکیّات و سهویّات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را بطور صحیح تمام می کند، می تواند در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله ای که حکم آن را نمی داند پیش نیاید، نماز او صحیح است، و اگر مسأله ای که حکم آن را نمی داند پیش آید جائز است به یکی از دو طرفی که احتمال می دهد عمل نماید و نماز را تمام کند ولی بعد از نماز مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

(مسأله ۷۹۹): اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند، در صورتی که ممکن است، باید اول قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را بجا آورد پیش آمد کند مثلاً ببیند مسجد نجس است باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند، و چنانچه در هر دو صورت اول نماز بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود:

(مسأله ۸۰۰): انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر، و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

(مسأله ۸۰۱): اگر به نیّت نماز ظهر مشغول نماز شود، و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند، و همینطور است در نماز مغرب و عشاء.

(مسأله ۸۰۲): اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیّت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده، باید نیّت را به نماز عصر برگرداند و نماز را تمام کند.

(مسأله ۸۰۳): اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت بقدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، آفتاب غروب می کند و برای یک رکعت از نماز هم مجال نیست باید به نیّت نماز عصر نماز را تمام کند.

(مسأله ۸۰۴): اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت بقدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می شود، و به مقدار یک رکعت از نماز هم مجال نیست باید به نیت عشاء نماز را تمام کند، و اگر بیشتر وقت دارد باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشاء را بخواند.

(مسأله ۸۰۵): اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت کم است باید نماز عشاء

را تمام کند و اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد، باید نماز را بهم زند، و نماز مغرب و عشاء را بخواند.

(مسأله ۸۰۶): اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی تواند نیّت را به آن نماز برگرداند، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است نمی تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

(مسأله ۸۰۷): برگرداندن نیّت از قضاء به نماز اداء، و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

(مسأله ۸۰۸): اگر وقت نماز اداء وسعت داشته باشد، انسان می تواند در بین نماز نیّت را به نماز قضاء برگرداند ولی باید برگرداندن نیّت به نماز قضاء ممکن باشد مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می تواند نیّت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

(مسأله ۸۰۹): نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند، و بین نمازهای مستحبی بخواندن نافله های شبانه روزی بیشتر سفارش شده، و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت اند، که هشت رکعت آن نافله ظهر است و هشت رکعت نافله عصر، و چهار رکعت نافله مغرب، و دو رکعت نافله عشاء و یازده رکعت نافله شب، دو رکعت نافله صبح می باشد. و چون دو رکعت نافله عشاء را بنا بر احتیاط واجب باید نشسته بخواند، یک رکعت حساب می شود ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می شود و بهتر آن است که تمام بیست رکعت را پیش از زوال بجا آورد.

(مسأله ۸۱۰): از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیّت

نافله شب و دو رکعت آن به نیّت نماز شفع، و یک رکعت آن به نیّت نماز وتر خوانده شود و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است.

(مسأله ۸۱۱): نمازهای نافله را می شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است

شانزده رکعت بخواند، و اگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

(مسأله ۸۱۲): نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و نافله عشاء چنانچه بقصد رجاء خوانده شود مانعی ندارد.

وقت نافله های یومیه:

(مسأله ۸۱۳): نافله نماز ظهر، پیش از نماز ظهر خوانده می شود، و وقت فضیلت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به اندازه دو هفتم آن شود، مثلاً اگر درازی شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

(مسأله ۸۱۴): نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می شود، وقت فضیلت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به چهار هفتم آن برسد، و چنانچه بخواهد، نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند، باید نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند، و بنا بر احتیاط واجب نیّت اداء و قضاء نکند.

(مسأله ۸۱۵): وقت فضیلت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان

پیدا می شود از بین برود.

(مسأله ۷۱۶): وقت نافله عشاء بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشاء بلافاصله خوانده شود.

(مسأله ۸۱۷): نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می شود، و وقت فضیلت آن بعد از فجر اول است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود، و نشانه فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد، و ممکن است نافله صبح را بعد از نافله شب بلافاصله بخوانند.

(مسأله ۸۱۸): وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح، و بهتر آن است که نزدیک اذان صبح خوانده شود.

(مسأله ۸۱۹): مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می تواند آن را در اول شب بجا آورد.

نماز غفیله:

(مسأله ۸۲۰): نماز غفیله از نمازهای مستحبی مشهور است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود، و وقت آن بنا بر احتیاط پیش از آن است که سرخی طرف مغرب از بین برود، و در رکعت اول آن بعد از حمد باید بجای سوره این آیه را بخوانند: (وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَنَجَّيْناهُ مِنَ الغَمِّ وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ).

و در رکعت دوم بعد از حمد بجای سوره این آیه را بخوانند:

(وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الغَيْبِ لا يَعْلَمُها اِلاّ هُوَ وَيَعْلَمُ ما فِی البَرِّ وَالْبَحْرِ وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَة اِلاّ يَعْلَمُها وَلا حَبَّة فِی ظُلُماتِ الارْضِ وَلا رَطْب وَلا يابِس اِلاّ فِی کِتاب مُبِین).

و در قنوت آن بگوید:

(اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِی لا یَعْلَمُها اِلاّ اَنْتَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَاَنْ تَفْعَلَ بِی کذا وکذا) و به جای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند و بعد بگویند: (اَللّهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتِی وَالقادِرُ عَلی طَلِبَتِی تَعْلَمُ حاجَتِی فَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَیْتَهالِی).

احکام قبله:

(مسأله ۸۲۱): خانه کعبه که در مکّه معظمه می باشد قبله است، و باید رو به آن نماز خواند، ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو بقبله نماز می خواند کافیست، و همچنین است کارهای دیگر، مانند سر بریدن حیوانات که باید رو بقبله انجام بگیرد.

(مسأله ۸۲۲): کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید صورت و سینه و شکم او رو بقبله باشد، و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو بقبله باشد.

(مسأله ۸۲۳): کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو بقبله باشد.

(مسأله ۸۲۴): کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلو بدن او رو بقبله باشد، و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلو بدن او رو بقبله باشد، و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد بطوری که کف پاهای او رو بقبله باشد.

(مسأله ۸۲۵): نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو بقبله بجا آورد و بنا بر احتیاط استحبابی سجده سهو را نیز رو بقبله انجام دهد.

(مسأله ۸۲۶): نماز مستحبی را می شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو بقبله باشد.

(مسأله ۸۲۷): کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین یا چیزی که در حکم یقین است پیدا کند که قبله کدام طرف است و اگر نتواند باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راه های دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که بواسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان بقبله پیدا کند کافیست.

(مسأله ۸۲۸): کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی تواند به گمان خود عمل نماید مثلاً اگر مهمان از گفته صاحبخانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند. نباید به حرف او عمل نماید.

(مسأله ۸۲۹): اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد، یا با اینکه کوشش نموده، گمانش بطرفی نمی رود، احتیاط واجب نماز خواندن به چهار طرف است در وسعت وقت.

(مسأله ۸۳۰): اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است باید به هر دو طرف نماز بخواند.

(مسأله ۸۳۱): کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باشد، باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، احتیاط مستحب آن است که نماز اوّل را به آن چند طرف بخواند و بعد نماز دوم را شروع کند.

(مسأله ۸۳۲): کسی که یقین بقبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو بقبله انجام داد، مثلاً بخواهد حیوانی را سر ببرد، باید به گمان عمل نماید، و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که بخواهد انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز:

(مسأله ۸۳۳): مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نمی بیند عورتین خود را بپوشاند، و بهتر آن است که از ناف تا زانو را نیز بپوشاند.

(مسأله ۸۳۴): زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند، و احتیاط مستحب آن است که کف پاها را هم بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا مچ و روی پاها تا مچ پا لازم نیست. اما برای آنکه واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت را بپوشاند. تا یقین کند که مقدار واجب پوشانیده شده است و قدری پایین تر از مچها را هم بپوشاند.

(مسأله ۸۳۵): موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهّد فراموش شده را بجا می آورد باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند، و احتیاط واجب آن است که در موقع بجا آوردن سجده سهو نیز خود را بپوشاند.

(مسأله ۸۳۶): اگر انسان عمداً یا از روی ندانستن مسأله، از روی تقصیر، در نماز عورتش را نپوشاند نمازش باطل است.

(مسأله ۸۳۷): اگر شخصی در بین نماز بفهمد که عورت او پیدا است، اظهر این است که نمازش باطل است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است و همچنین است اگر در اثناء نماز بفهمد که قبلاً عورتش پیدا بوده، در صورتی که فعلاً پوشیده باشد.

(مسأله ۸۳۸): اگر لباس در حال ایستادن عورت را می پوشاند، ولی ممکن است در حال دیگر، مثلاً در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود، بوسیله ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

(مسأله ۸۳۹): انسان موقعی که پوشاک ندارد می تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند.

(مسأله ۸۴۰): انسان در حال ناچاری می تواند در نماز خود را با گل بپوشاند، ولی احتیاط واجب آن است که یک مرتبه دیگر با ایماء و اشاره نماز بخواند.

(مسأله ۸۴۱): اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می کند، احتیاط واجب آن است که نماز خود را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند.

(مسأله ۸۴۲): کسی که می خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتّی برگ درخت و علف و گل و لجن نداشته باشد، و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که احتمال بدهد که نامحرم او را می بیند، باید نشسته نماز بخواند، و اگر اطمینان دارد که نامحرم او را نمی بیند، ایستاده نماز بخواند، و بنا بر احتیاط دست را بر عورت خود بگذارد، و در هر دو حال رکوع و سجود را با اشاره بجا آورد، و بنا بر احتیاط اشاره سجود را بیشتر نماید، بلکه مهر را برداشته بر پیشانی بگذارد و احتیاط این است که یک مرتبه دیگر نماز را با رکوع و سجود کامل انجام دهد.

شرائط لباس نمازگزار:

(مسأله ۸۴۳): لباس نمازگزار شش شرط دارد:

"اول" آنکه پاک باشد.

"دوم" آنکه مباح باشد.

"سوم" آنکه از اجزاء مردار نباشد.

"چهارم" آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد.

"پنجم" و "ششم" آنکه اگر نمازگزار مرد است لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد. و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می شود.

"شرط اول" (مسأله ۸۴۴): لباس نمازگزار باید پاک باشد، و اگر کسی در حال اختیار با بدن و لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۸۴۵): کسی که از روی تقصیر نمی داند با بدن و لباس نجس نماز باطل است، اگر با بدن و لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می باشد.

(مسأله ۸۴۶): اگر بواسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر چیز نجس را نداند نجس است، مثلاً نداند عرق کافر نجس است، و با آن نماز بخواند نمازش باطل است.

(مسأله ۸۴۷): اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۴۸): اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است، و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۸۴۹): کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباسش نجس شود، و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده یا بفهمد که بدن یا لباسش نجس است، و شک کند که همان وقت نجس شده، یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس، یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را بهم نمی زند، در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگر عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد،

نماز بهم می خورد یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند، باید نماز را بشکند، و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

(مسأله ۸۵۰): کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود، و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که لباس نجس شده یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس نماز را بهم نمی زند، و می تواند لباس را بیرون آورد باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشاند و لباس را نمی تواند آب بکشد یا عوض کند، باید با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

(مسأله ۸۵۱): کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود، پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی زند بدن را آب بکشد و اگر نماز را بهم می زند، باید با همان حال نماز را تمام کند، و نماز او صحیح است، و احتیاطاً با لباس پاک قضاء نماید.

(مسأله ۸۵۲): کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است. ولی اگر بدون فحص نماز خوانده باشد احتیاط در اعاده نماز است و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۸۵۳): اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد پاک نشده نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۵۴): اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهای بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۵۵): اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دمل است چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است احتیاط واجب در اعاده است در وقت و قضاء در خارج وقت.

(مسأله ۸۵۶): اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است، مگر اینکه طوری باشد که به غسل نمودن، بدن نیز پاک شود. و نیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد، مگر اینکه طوری باشد که به وضو گرفتن اعضاء وضو نیز پاک شود.

(مسأله ۸۵۷): کسی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش هر دو نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، احوط این است که بدن را آب بکشد و دو مرتبه نماز بخواند، یک مرتبه با لباس نجس و مرتبه دیگر برهنه و اگر وقت تنگ باشد و یا جهت سرما و یا وجود ناظر نتواند لباس را درآورد با همان لباس نماز بخواند، نمازش صحیح است، و احتیاط مستحب در قضاء آن است.

(مسأله ۸۵۸): کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد، باید

با لباس نجس نماز بخواند، و نمازش صحیح است، ولی این در صورتی است که لباس را نمی تواند درآورد، والاّ تفصیل مسأله گذشته می آید.

(مسأله ۸۵۹): کسی که دو لباس دارد، اگر بداند که یکی از آنها نجس است و نداند کدام یک آنها است، چنانچه وقت دارد، باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر می خواهد نماز ظهر و عصر را بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، با هر کدام نماز بخواند کافی است.

شرط "دوم" (مسأله ۸۶۰): لباس نمازگزار باید مباح باشد، و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، یا اینکه از روی تقصیر حکم مسأله را نداند اگر عمداً در آن لباس نماز بخواند، باطل است، ولی در

چیزهائی که به تنهائی عورت را نمی پوشاند، و همچنین چیزهای که فعلاً نمازگزار آنها را نپوشیده، مانند دستمال بزرگ یا لنگی که در جیب گذاشته شود، اگر چه بشود عورت را با آنها پوشانید، و همچنین چیزهائی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی ساتر مباح دیگری دارد، در تمام این صور صحت نماز خالی از وجه نیست ولی احتیاط واجب در ترک است.

(مسأله ۸۶۱): کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است.

(مسأله ۸۶۲): اگر نداند که لباس او غصبی است یا فراموش کند در صورتی که خود، غاصب نباشد و با آن لباس نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۶۳): اگر نداند، یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون اینکه موالات (یعنی پی در پی بودن نماز) بهم بخورد، لباس

غصبی را بیرون آورد باید آن را بیرون آورد، و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، یا نمی تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز بهم می خورد، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را بشکند، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند، و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

(مسأله ۸۶۴): اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلاً برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۶۵): اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد، حکم نماز خواندن در آن لباس، حکم نماز خواندن در لباس غصبی است.

شرط "سوم" (مسأله ۸۶۶): لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند نباشد، بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخوانند.

(مسأله ۸۶۷): هر گاه چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آنکه روح داشته همراه نمازگزار باشد، بعید است نمازش صحیح باشد. و احتیاط واجب در ترک است.

(مسأله ۸۶۸): اگر چیزی از مردار حلال گوشت ـ مانند مو و پشم که روح ندارد ـ همراه نمازگزار باشد یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند، نماز بخواند نمازش صحیح است.

شرط "چهارم" (مسأله ۸۶۹): لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد، و اگر موئی از آن همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

(مسأله ۸۷۰): اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت، مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد، نماز باطل است و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد نماز صحیح است.

(مسأله ۸۷۱): اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

(مسأله ۸۷۲): اگر شک داشته باشد که لباس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، جائز است که با آن نماز بخواند، ولی اگر آن لباس از جلد حیوان باشد، تا تذکیه آن احراز نشود، نمی شود با آن نماز خواند.

(مسأله ۸۷۳): معلوم نیست که صدف از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، پس جائز است که انسان با آن نماز بخواند.

(مسأله ۸۷۴): پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، و امّا سنجاب در نماز خالی از اشکال نیست ولی احتیاط واجب آن است، که با پوست سنجاب نماز نخواند.

(مسأله ۸۷۵): اگر با لباسی که نمی داند از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، بنا بر احتیاط مستحب آن نماز را دوباره بخواند. و اگر فراموش کرده باشد احتیاط واجب اعاده است و همچنین اگر حکم مسأله را نداند و در یاد گرفتن کوتاهی کرده باشد باید اعاده و قضا کند.

شرط "پنجم" (مسأله ۸۷۶): پوشیدن لباس طلاباف برای مردان حرام است و نماز با آن باطل است، ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۷۷): پوشیدن طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتر طلا بدست کردن، و بستن ساعت مچی طلا به دست و عینک طلا

گذاشتن برای مرد حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد و زینت کردن مرد به پلاتین ـ که معروف به طلای سفید است ـ اشکال ندارد.

(مسأله ۸۷۸): اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتر یا لباس او از طلا است، یا شک داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

شرط "ششم" (مسأله ۸۷۹): لباس مرد نمازگزار حتّی عرقچین و بند شلوار او بنا بر احتیاط باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مردان حرام است.

(مسأله ۸۸۰): اگر تمام آستر لباس، یا مقداری از آن، ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام، و نماز در آن باطل است.(مسأله ۸۸۱): لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است، یا چیز دیگر جائز است بپوشد، و نماز در آن نیز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۸۲): دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد، و نماز را باطل نمی کند.

(مسأله ۸۸۳): پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۸۴): پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلاباف، در حال ناچاری مانعی ندارد، و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

(مسأله ۸۸۵): اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد، و ناچار نیست لباس بپوشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

(مسأله ۸۸۶): اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده

لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز را بجا آورد.

(مسأله ۸۸۷): اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند. و احتیاط واجب در اعاده نماز است با همان لباس.

(مسأله ۸۸۸): اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد، تهیه نماید، ولی اگر تهیه آن بقدری پول لازم دارد که نسبت به دارائی او زیاد است یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند، بحال او ضرر دارد باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

(مسأله ۸۸۹): کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس باو ببخشد، یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

(مسأله ۸۹۰): پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست، در صورتی که موجب هتک حرمت باشد حرام است، و اگر با آن لباس نماز بخواند ساترش فقط آن باشد، بعید نیست نمازش باطل شود ولی این در صورتی است که در محضر مردم بخواند، و اما اگر در اتاق نماز بخواند، و هیچ کس او را نمی بیند نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۹۱): اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد، در

صورتی که زی خود قرار دهد بنا بر احتیاط حرام است، و نماز خواندن با آن حکم مسأله سابقه را دارد و تفصیل آن می آید.

(مسأله ۸۹۲): کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت، باشد نماز در آن جائز نیست، هر چند برهنه نباشد، و اگر نجس یا ابریشم باشد، در صورتی که پوشیدن بر آن صدق کند، نماز در آن نیز جائز نیست، ولی مجرد روی خود کشیدن آن عیبی ندارد و ضرر بنماز نمی رساند. و اما دُشک بهر حال عیب ندارد، مگر اینکه مقداری از آن را بخود بپیچد که در عرف پوشیدن گفته شود، در این صورت حکم آن حکم لحاف است.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد:

(مسأله ۸۹۳): در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می شود، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

"اول": آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش بخون آلوده شده باشد.

"دوم": آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه بند سرانگشت سبابه: می شود) بخون آلوده باشد.

"سوم": آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، و نیز در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحیح است، و آن صورت این است که لباسهای کوچک او، مانند جوراب و عرقچین نجس باشد. و احکام این چهار صورت مفصلاً در مسائل بعد گفته می شود.

(مسأله ۸۹۴): اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن

لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می تواند با آن خون نماز بخواند، و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده، یا دوائی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

(مسأله ۸۹۵): اگر خون بریدگی و زخمی که بزودی خوب می شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است اگر بقدر درهم باشد یا بیشتر.

(مسأله ۸۹۶): اگر جائی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، برطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً برطوبت زخم آلوده می شود به رطوبت آن نجس شود نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

(مسأله ۸۹۷): خون بواسیر که دانه های آن بیرون باشد یا نباشد در صورتی که شستن آن مشقت داشته باشد مانع از نماز نیست و همچنین است، خونی که از زخم داخل بینی یا دهن، به لباس برسد، و در صورت عدم مشقت باید آن را تطهیر کرد.

(مسأله ۸۹۸): کسی که بدنش زخم است اگر در بدن یا لباس خود خونی که بیشتر از درهم است ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر جایز نیست که با آن نماز بخواند.

(مسأله ۸۹۹): اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی که همه خوب نشده اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد، ولی اگر بقدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

(مسأله ۹۰۰): اگر سر سوزنی خون سگ، یا خوک، یا کافر، یا مردار، یا حیوان حرام گوشت در بدن، یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنا بر احتیاط خون حیض و نفاس و استحاضه نیز چنین است ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

(مسأله ۹۰۱): خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می شود، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود، در صورتی که بهم نرسد باید هر کدام را جدا حساب نمود پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است، و در صورتی که بهم برسند بنا بر احتیاط همین حکم را دارند.

(مسأله ۹۰۲): اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد، یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

(مسأله ۹۰۳): اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد، و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، اگر چه خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم نباشد، ولی اگر رطوبت فقط بخون برسد و اطراف را آلوده نکند، ظاهر این است که نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

(مسأله ۹۰۴): اگر بدن یالباس خونی، نشود، ولی بواسطه رسیدن با رطوبت بخون نجس شود، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی شود با آن نماز خواند.

(مسأله ۹۰۵): اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد،

و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد، در صورتی که به بدن یا لباس برسد، نماز خواندن با آن جایز نیست و اگر نرسد نیز احوط ترک است.

(مسأله ۹۰۶): اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد، نماز با آن صحیح است، و نیز اگر با انگشتر نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

(مسأله ۹۰۷): چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جائز است همراه نمازگزار باشد، و بعید نیست که مطلق لباس نجس که همراه او است اگر ساتر عورت نباشد ضرری بنماز نرساند و اگر ساتر باشد. احتیاط واجب در ترک حمل آن است.

(مسأله ۹۰۸): اگر می داند خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است ولی احتمال می دهد که از خونهای باشد که عفو در آنها نیست، جائز است که با آن خون نماز بخواند و شستن لازم نیست.

(مسأله ۹۰۹): اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد و نداند که از خونهائی است که عفو در آنها نیست، و نماز بخواند و بعد معلوم شود که از خونهای بوده که عفو در آنها است اعاده نماز لازم نیست، و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند، و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده در این صورت نیز حاجتی باعاده نیست.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مستحب است:

(مسأله ۹۱۰): چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا، و لباس سفید، و پاکیزه ترین لباسها، و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مکروه است:

(مسأله ۹۱۱): چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه، چرک، و تنگ، و لباس شراب خوار، و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند، و لباسی که نقش صورت دارد، و نیز باز بودن تکمه های لباس، و دست کردن انگشتر که نقش صورت دارد، مکروه می باشد.

مکان نمازگزار:

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

شرط "اول": آنکه مباح باشد.

(مسأله ۹۱۲): کسی که در ملک غصبی نماز می خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، در صورتی که مواضع سجودش غصبی باشد نمازش باطل است و همچنین است. حال در مسائل آینده، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

(مسأله ۹۱۳): نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون اجازه کسی که منفعت ملک، مال او می باشد باطل است، مثلاً در خانه اجاره ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است، و اگر میّت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، در صورتی که عمل به وصیت نشده باشد نمی شود در ملک او نماز خواند.

(مسأله ۹۱۴): کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است، و همچنین است حکم در مشاهد مشرفه.

(مسأله ۹۱۵): اگر در جائی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است ولی کسی که خودش جائی را غصب کرده، اگر فراموش کند و در آنجا نماز بخواند، نمازش باطل است و اگر در جائی که نمی داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که محل سجده اش غصبی بوده بعید نیست که نمازش باطل باشد.

(مسأله ۹۱۶): اگر بداند جائی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا بخواند، نماز او باطل می باشد.

(مسأله ۹۱۷): کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری یا زین یا نعل آن غصبی باشد نماز او باطل است، و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبّی بخواند.

(مسأله ۹۱۸): کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

(مسأله ۹۱۹): اگر با عین پولی که خمس و زکاة آن را نداده ملکی بخرد تصرف او در آن ملک حرام و نمازش در آن باطل است.

(مسأله ۹۲۰): اگر صاحب ملک بزبان اجازه نماز خواندن بدهد، و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است، و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است نماز او صحیح است.

(مسأله ۹۲۱): تصرف در ملک میّتی که خمس یا زکاة بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند، تصرف و نماز در ملک او اشکال ندارد.

(مسأله ۹۲۲): تصرف در ملک میّتی که به مردم بدهکار است، در صورتی که ورثه بنای اداء قرض را بدون مسامحه نداشته باشند حرام، و نماز در آن باطل است.

(مسأله ۹۲۳): اگر میّت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرف در ملک او بدون اجازه ولیّ آنها حرام، و نماز در آن باطل است.

(مسأله ۹۲۴): نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد، ولی در غیر این قبیل جاها، در صورتی می شود نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود، برای نماز خواندن اذن داده است، مثل اینکه به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند. و بخوابد که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

(مسأله ۹۲۵): در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا بجای دیگر بروند، بی اجازه مالک می شود نماز خواند بنحوی که در (مسأله ۳۱۵) در وضو گذشت.

شرط "دوم" (مسأله ۹۲۶): مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جائی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند بقدری که ممکن است باید استقرار و قبله را رعایت نمایند، و اگر آنها از قبله بطرف دیگر حرکت کنند، بطرف قبله برگردد.

(مسأله ۹۲۷): نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها در وقتی که ایستاده اند مانعی ندارد.

(مسأله ۹۲۸): روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی شود بی حرکت ماند، نماز باطل است.

شرط "سوم": باید در جائی نماز بخواند که احتمال بدهد نماز را تمام می کند و نماز خواندن در جائی که بواسطه باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها اطمینان دارد که نمی تواند نماز را تمام کند، صحیح نیست اگر چه

اتفاقاً نماز را تمام کند.

(مسأله ۹۲۹): اگر در جائی که ماندن در آن حرام است. مثلاً زیر سقفی که نزدیک است خراب شود نماز بخواند معصیت کرده، و مقتضای احتیاط واجب بطلان آن است.

(مسأله ۹۳۰): نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل جائی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده، بنا بر احتیاط صحیح نیست.

شرط "چهارم": آنکه جای نمازگزار سقفش به اندازه ای که نتواند در آنجا راست بایستد کوتاه نباشد، و همچنین به اندازه ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد کوچک نباشد.

(مسأله ۹۳۱): اگر ناچار شود که در جائی نماز بخواند که بطور کلی از ایستادن تمکن ندارد، لازم است نشسته نماز بخواند، و اگر از رکوع و سجود تمکن ندارد، برای آنها با سر اشاره نماید.

(مسأله ۹۳۲): باید جلوتر از قبر پیغمبر و امام ((علیهما السلام)) در صورتی که مستلزم هتک باشد نماز نخواند، والاّ عیبی ندارد.

شرط "پنجم": آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است، بطور تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جایی که پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار اصلاً نجس نباشد.

شرط "ششم": باید بین مرد و زن در حال نماز اقلاً مقدار یک وجب فاصله باشد، و نماز خواندن در فاصله کمتر از ده ذراع مکروه است.

(مسأله ۹۳۳): اگر زن برابر مرد یا جلوتر در کمتر از یک وجب بایستد و با هم وارد نماز شوند، باید نماز را دوباره بخوانند، ولی اگر یکی زودتر از

دیگری به نماز بایستد، فقط کسی که بعد مشغول نماز شده، باید نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۹۳۴): اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده اند، یا زن جلوتر ایستاده و نماز می خوانند دیوار، یا پرده، یا چیزی دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، نماز هر دو صحیح است اگر چه بین آنها یک وجب هم فاصله نباشد.

شرط "هفتم": آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای سرانگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست تر، یا بلندتر نباشد، و تفصیل این مسأله در احکام سجده گفته می شود.

(مسأله ۹۳۵): بودن مرد و زن نامحرم در جائی که کسی در آنجا نیست، و کسی هم نمی تواند وارد شود، در صورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند حرام است، و احتیاط واجب آن است که در آنجا نماز نخوانند.

(مسأله ۹۳۶): نماز خواندن در جائی که تار می زنند، یا مانند آن را استعمال می کنند باطل نیست، اگر چه گوش دادن و استعمال آن معصیت است.

(مسأله ۹۳۷): احتیاط واجب آن است که بر بام خانه کعبه در حال اختیار نماز واجب نخواند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد، و ظاهر اینست که نماز در خانه کعبه در حال اختیار نیز جائز است.

(مسأله ۹۳۸): خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است:

(مسأله ۹۳۹): در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است، که نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همه مسجدها مسجدالحرام است، و بعد از آن مسجد پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)) و بعد از آن مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت

المقدس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

(مسأله ۹۴۰): برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوق خانه و اتاق عقب بهتر است.

(مسأله ۹۴۱): نماز خواندن در حرم امامان ((علیهم السلام)) مستحب بلکه بهتر از مسجد است، و مروی است که نماز در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین ((علیهم السلام)) برابر دویست هزار نماز است.

(مسأله ۹۴۲): زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است، و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

(مسأله ۹۴۳): مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد، و در کارها با او مشورت نکند، و همسایه او نشود، و از او زن نگیرد، و به او زن ندهد.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مکروه است:

(مسأله ۹۴۴): نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است:

۱ـ حمام ۲ـ زمین نمکزار ۳ـ مقابل انسان ۴ـ مقابل دری که باز است ۵ـ در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد مزاحمت حرام است. ۶ـ مقابل آتش و چراغ ۷ـ در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد. ۸ ـ مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد ۹ـ روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر آنکه روی آن پرده بکشند. ۱۰ـ در اطاقی که جنب در آن باشد. ۱۱ـ در جائی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد. ۱۲ـ مقابل قبر ۱۳ـ روی قبر ۱۴ـ بین

دو قبر ۱۵ـ در قبرستان.

(مسأله ۹۴۵): کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند، یا کسی روبروی اوست، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد:

(مسأله ۹۴۶): نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است، و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را برطرف کند، و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، ولی اگر نجس شود برطرف کردن آن لازم است، در صورتی که بقاء نجاست موجب هتک مسجد باشد. و بنا بر احتیاط برطرف کردن آن مطلقا لازم است.

(مسأله ۹۴۷): اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی بنا بر احتیاط واجب باید به کسی که می تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

(مسأله ۹۴۸): اگر جائی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند، در صورتی که خرابی کلی و مستلزم ضرر وقف نباشد، و پر کردن جائی که کنده اند، و ساختن جائی که خراب کرده اند واجب نیست، ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن، بجای اولش بگذارد.

(مسأله ۹۴۹): اگر مسجدی را غصب کنند، و بجای آن خانه و مانند آن بسازند یا بطوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، بنا بر

احتیاط باز هم نجس کردن آن حرام است. ولی تطهیر آن واجب نیست.

(مسأله ۹۵۰): نجس کردن حرم امامان ((علیهم السلام)) حرام است، و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

(مسأله ۹۵۱): اگر حصیر مسجد نجس شود، بنا بر احتیاط باید آن را آب بکشند، ولی چنانچه نجاست حصیر بی احترامی به مسجد باشد، و بواسطه آب کشیدن، خراب می شود، و بریدن جای نجس بهتر باشد، باید آن را ببرند.

(مسأله ۹۵۲): بردن عین نجس و متنجس در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد عین نجس را در مسجد نبرند.

(مسأله ۹۵۳): اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد.

(مسأله ۹۵۴): احتیاط واجب این است که مسجد را بطلا و صورت چیزهائی که مثل انسان و حیوان روح دارد زینت نکنند.

(مسأله ۹۵۵): اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند، یا داخل ملک و جاده نمایند.

(مسأله ۹۵۶): فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه بدرد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر بدرد مسجدهای دیگر هم نخورد، می توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر

ممکن است صرف تعمیر همان مسجد، وگرنه، صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

(مسأله ۹۵۷): ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک بخرابی می باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

(مسأله ۹۵۸): تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است، کسی که می خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

(مسأله ۹۵۹): وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز بقصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

(مسأله ۹۶۰): خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع بکارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است و نیز مکروه است، آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد، و اگر موجب هتک باشد حرام است و نیز مکروه است گمشده ای را طلب کند. و صدای خود را بلند کند بلی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

(مسأله ۹۶۱): راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها را خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه:

(مسأله ۹۶۲): برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه روزی (یومیه) اذان و اقامه بگویند، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحب مشروع نیست ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات در صورتی که با جماعت بخوانند، مستحب است سه مرتبه بگویند الصّلاة.

(مسأله ۹۶۳): مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید، یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

(مسأله ۹۶۴): اذان هیجده جمله است، (اَللهُ اَکْبَرُ) چهار مرتبه، (أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ، حَیَّ عَلَی الْفَلاحِ، حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ، اَللهُ اَکْبَر، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ) هر یک دو مرتبه، و اقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه (اللهُ اَکبر) از اوّل اذان و یک مرتبه (لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ)از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن حی علی خیر العمل باید دو مرتبه (قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ) اضافه نمود.

(مسأله ۹۶۵): (أَشهَدُ أَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللهِ) جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوب است بعد از (أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ) بقصد قربت گفته شود و مروی است از حضرت صادق ((علیه السلام)): (اِذا قالَ اَحَدُکُمْ: لا اِلهَ اِلاّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فَلْیَقُلْ: عَلِیٌّ اَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ). یعنی هر گاه بگوید یکی از شما: لا اله الاّ الله محمد رسول الله پس باید بگوید: علیٌّ امیرالمؤمنین.[۲]

[۲] ـ سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۱۶.

ترجمه اذان و اقامه:

(اَللهُ اَکْبَرُ)، یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که وصف شود، (أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ) یعنی شهادت می دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست جز خدائی که یکتا و بی همتا است. (أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ) یعنی شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبدالله ((صلی الله علیه وآله)) پیغمبر و فرستاده خدا است. (أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیُّ اللهِ) یعنی شهادت می دهم که حضرت علی (علیه الصّلاة والسلام) امیر مؤمنان و ولی خدا بر همه خلق است (حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ)یعنی بشتاب برای نماز، (حَیَّ عَلَی الْفَلاح)یعنی بشتاب برای رستگاری، (حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ)یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است. (قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ) یعنی به تحقیق نماز برپا شد، (لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ)خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدای که یکتا و بی همتا است.

(مسأله ۹۶۶): بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد.

(مسأله ۹۶۷): اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود، یعنی بطور آوازخوانی که در مجلس لهو و بازیگری معمول است اذان و اقامه را بگوید، حرام است و اگر غنا نشود مکروه می باشد.

(مسأله ۹۶۸): در دو نماز اذان مشروع نیست: اول نماز عصر در عرفات (روز عرفه نهم ذیحجه) است. دوم: نماز عشاء شب عید قربان، برای کسی که در مشعرالحرام باشد، و در این دو نماز در صورتی اذان ساقط می شود که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا بین آنها کمی فاصله باشد. و در هر جا که جمع بین ظهر و عصر نماید و یا جمع بین مغرب و عشاء کند بقسم که

نافله هم نخواند اذان در نماز دوم ساقط است.

(مسأله ۹۶۹): اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

(مسأله ۹۷۰): اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند که جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها بهم نخورده و جمعیت متفرق نشده می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مسأله ۹۷۱): در جائی که عده ای مشغول نماز جماعت اند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صفها بهم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که برپا می شود نماز بخواند، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود:

''اول'': آنکه نماز جماعت در مسجد باشد، و اگر در مسجد نباشد، ساقط شدن اذان و اقامه معلوم نیست.

''دوم'': آنکه برای نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

''سوم'': آنکه نماز جماعت باطل نباشد.

''چهارم'': آنکه نماز او و نماز جماعت در یک جا باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

''پنجم'': آنکه نماز او و نماز جماعت هر دو اداء باشد.

''ششم'': آنکه وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد، مثلاً هر دو نماز ظهر، یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نمازی که به جماعت خوانده می شود، نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

(مسأله ۹۷۲): اگر در شرط سوم از شرطهائی که در مسأله پیش گفته

شد شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است. ولی اگر در یکی از پنج شرط دیگر شک کند مستحب است که اذان و اقامه بگوید.

(مسأله ۹۷۳): کسی که اذان و اقامه دیگری را بشنود مستحب است هر قسمتی را که می شنود آهسته بگوید.

(مسأله ۹۷۴): کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده باشد، چه با او گفته باشد، یا نه در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مسأله ۹۷۵): اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود، اذان او ساقط نمی شود، بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط نمی شود.

(مسأله ۹۷۶): اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

(مسأله ۹۷۷): اقامه باید بعد از اذان گفته شود، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث "با وضوء یا غسل یا تیمم" باشد.

(مسأله ۹۷۸): اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً حی علی الفلاح را پیش از حی علی الصلاة بگوید، باید ازجائی که ترتیب بهم خورده دوباره بگوید.

(مسأله ۹۷۹): باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان را بگوید، و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز بقدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

(مسأله ۹۸۰): اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به

عربی غلط بگوید یا به جای حرفی، حرف دیگر بگوید، یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

(مسأله ۹۸۱): اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش ازوقت بگوید باطل است.

(مسأله ۹۸۲): اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

(مسأله ۹۸۳): اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آنکه قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

(مسأله ۹۸۴): مستحب است انسان در موقع اذان گفتن، رو بقبله بایستد، و با وضو یا غسل باشد، و دستها را بگوش بگذارد، و صدا را بلند نماید و بکشد، و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد، و بین آنها حرف نزند.

(مسأله ۹۸۵): مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و آن را از اذان آهسته تر بگوید، و جمله های آن را به هم نچسباند، ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

(مسأله ۹۸۶): مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا حرفی بزند، یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و نماز خواندن بین اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نیست.

(مسأله ۹۸۷): مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز:

واجبات نماز دوازده چیز است: "اول" نیت "دوم" قیام یعنی ایستادن "سوم" تکبیرة الاحرام یعنی گفتن الله اکبر، در اول نماز "چهارم" رکوع "پنجم" سجود "ششم" قرائت "هفتم" ذکر "هشتم" تشهد "نهم" سلام "دهم" ترتیب "یازدهم" موالات (یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.) "دوازدهم" طمأنینه (یعنی آرامش بدن هنگام قرائت و ذکر).

(مسأله ۹۸۸): بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد عمداً باشد یا اشتباهاً نماز باطل می شود، و بعضی دیگر رکن نیست. یعنی اگر اشتباهاً کم گردد نماز باطل نمی شود، و ارکان نماز پنج چیز است "اول" نیت "دوم" تکبیرة الاحرام "سوم" قیام متصل برکوع یعنی ایستادن پیش از رکوع "چهارم" رکوع، "پنجم" دو سجده از یک رکعت، و اما نسبت بزیادی در صورتی که عمدی باشد مطلقاً نماز باطل می شود، و در صورتی که از روی اشتباه باشد اگر زیادی در رکوع یا در دو سجده از یک رکعت باشد نماز باطل است، والاّ باطل نیست.

نیـت:

(مسأله ۹۸۹): انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند عالم بجا آورد، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند، یا مثلاً به زبان بگوید چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربة الی الله.

(مسأله ۹۹۰): اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند، ظهر است یا عصر، نماز او باطل است، و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر

بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می خواند، در نیت معین کند.

(مسأله ۹۹۱): انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

(مسأله ۹۹۲): انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند پس کسی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

(مسأله ۹۹۳): اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا بجا آورد، نمازش باطل است، بلکه اگر نماز را برای خدا بجا آورد ولی برای نشان دادن بمردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت یا بطرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند نمازش باطل است، و بنا بر احتیاط اگر جزء مستحبی را نیز مثل قنوت برای غیر خدا بجا آورد نمازش باطل است.

تکبیرة الاحرام:

(مسأله ۹۹۴): گفتن الله اکبر در اول هر نماز واجب و رکن است و باید حروف الله و حروف اکبر و دو کلمه الله اکبر را پشت سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود اگر بعربی غلط بگوید، یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

(مسأله ۹۹۵): احتیاط واجب آنست که تکبیرة الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می خواند مثلاً به اقامه یا بدعائی که پیش از تکبیر می خواند، نچسباند.

(مسأله ۹۹۶): اگر انسان بخواهد الله اکبر را به چیزی که بعد از آن می خواند مثلاً به بسم الله الرحمن الرحیم بچسباند، باید "راء" اکبر را پیش بدهد، ولی احتیاط واجب آن است که در نماز واجب نچسباند.

(مسأله ۹۹۷): موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرة الاحرام را بگوید باطل است.

(مسأله ۹۹۸): تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود، و اگر بواسطه سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

(مسأله ۹۹۹): کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند الله اکبر را بگوید، باید به هر طوری که می تواند بگوید و اگر هیچ نمی تواند بگوید، بنا بر احتیاط باید در قلب خود بگذراند، و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می تواند حرکت دهد.

(مسأله ۱۰۰۰): مستحب است بعد از تکبیرة الاحرام بگوید: (یا مُحْسِنُ قَدْ أَتاکَ الْمُسِیءُ وَقَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسِیءِ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَأَنَا الْمُسِیءُ بِحَقِّ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَتَجاوَزْ عَنْ قَبِیحِ ما تَعْلَمُ مِنِّی) یعنی ای خدائی که به بندگان احسان می کنی، بنده گنهکار بدر خانه تو آمده تو امر کرده ای که نیکوکار از گناه کار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناه کار بحقّ محمد و آل محمد رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیهائی که می دانی از من سر زده بگذر.

(مسأله ۱۰۰۱): مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

(مسأله ۱۰۰۲): اگر شک کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه چنانچه

مشغول خواندن چیزی از قرائت شده، بشک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده، باید تکبیر را بگوید.

(مسأله ۱۰۰۳): اگر بعد از گفتن تکبیرة الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

قیام ایستادن:

(مسأله ۱۰۰۴): قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست، و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۰۵): واجب است پیش ازگفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

(مسأله ۱۰۰۶): اگر رکوع را فراموش کند، و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود، و اگر بدون اینکه بایستد بحال خمیدگی برکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده نماز او باطل است.

(مسأله ۱۰۰۷): موقعی که برای تکبیرة الاحرام یا قرائت ایستاده است باید بدن را حرکت ندهد و بطرفی خم نشود، و بنا بر احتیاط در حال اختیار بجائی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۰۸): اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا بطرفی خم شود، یا بجائی تکیه کند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۰۹): احتیاط مستحب آن است که در موقع ایستادن، هر

دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۱۰): کسی که می تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر او صدق نکند نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۱۱): موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است باید بدنش آرام باشد، و در موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را بطرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید.

(مسأله ۱۰۱۲): اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبی بگوید، مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را بقصد ذکری که در نماز دستور داده شده بگوید باطل است ولی نمازش صحیح است احتیاط واجب در ذکر مستحب آن است که در حال آرامش بگوید و (بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدْ) را باید در حال برخواستن بگوید.

(مسأله ۱۰۱۳): حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

(مسأله ۱۰۱۴): اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۱۵): اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند، و اگر از نشستن هم عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نگوید.

(مسأله ۱۰۱۶): تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می کند، یا مجبور است به چیزی

تکیه دهد یا بدنش را مختصری کج کند، باید بهر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

(مسأله ۱۰۱۷): تا انسان می تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند، و اگر نتواند راست بنشیند باید هر طوری که می تواند بنشیند و اگر بهیچ قسم نمی تواند بنشیند باید بطوری که در احکام قبله گفته شد به پهلوی راست بخوابد، و اگر نمی تواند به پهلوی چپ بخوابد، و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد، بطوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

(مسأله ۱۰۱۸): کسی که نشسته نماز می خواند اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد، و رکوع را ایستاده بجا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

(مسأله ۱۰۱۹): کسی که خوابیده نماز می خواند اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می تواند، نشسته بخواند و نیز اگر می تواند بایستد باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از اذکار واجب را نخواند.

(مسأله ۱۰۲۰): کسی که نشسته نماز می خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد باید مقداری را که می تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نخواند.

(مسأله ۱۰۲۱): کسی که می تواند بایستد اگر بترسد که بواسطه ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، می تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد، می تواند خوابیده نماز بخواند.

(مسأله ۱۰۲۲): اگر انسان احتمال بدهد که آخر وقت می تواند ایستاده نماز بخواند، بهتر است نماز را تأخیر بیندازد، پس اگر نتوانست

بایستد در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز را بجا آورد، و در صورتی که اول وقت نماز را خواند و در آخر وقت قدرت بر ایستادن حاصل نمود، باید نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۱۰۲۳): مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد و شانه ها را پائین بیندازد و دستها را روی رانها بگذارد، و انگشتها را به هم بچسباند، و جای سجده را نگاه کند، و سنگینی بدن را بطور مساوی روی دو پا بیندازد، و با خضوع و خشوع باشد، و پاها را پس و پیش نگذارد، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت:

(مسأله ۱۰۲۴): در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن ـ بنا بر احتیاط یک سوره تمام بخواند، و سوره (والضحی والم نشرح) و همچنین سوره (فیل ولإیلاف) در نماز یک سوره حساب می شود.

(مسأله ۱۰۲۵): اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

(مسأله ۱۰۲۶): اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند، و بعد از خواندن حمد، سوره را از اول بخواند.

(مسأله ۱۰۲۷): اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند، و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۲۸): اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره یا سوره تنها یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

(مسأله ۱۰۲۹): اگر در نماز یکی از چهار سوره ای که آیه سجده دارد و در مسأله (۳۹۹) گفته شد عمداً بخواند، بنا بر احتیاط نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۳۰): اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، بنا بر احتیاط واجب در بین نماز سجده آن را بجا آورد و آن سوره را تمام کند و یک سوره دیگر هم به قصد قربت مطلقه بخواند و بعد از اتمام نماز آن را اعاده کند.

(مسأله ۱۰۳۱): اگر در نماز آیه سجده را گوش دهد نمازش صحیح است، و بنا بر احتیاط به سجده اشاره نماید و بعد از نماز سجده آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۰۳۲): در نماز مستحبی خواندن سوره شرط صحّت آن نیست، اگر چه آن نماز بواسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستورات آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

(مسأله ۱۰۳۳): در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد سوره منافقون بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنا بر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

(مسأله ۱۰۳۴): اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره "قل هو الله احد" یا سوره "قل یا ایها الکافرون" شود نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقون یکی از آن دو سوره را بخواند می تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند و احتیاط این است که بعد از تجاوز نصف رها ننماید.

(مسأله ۱۰۳۵): اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره "قل هو الله احد" یا سوره "قل یا ایها الکافرون" بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنا بر احتیاط واجب نمی تواند رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند.

(مسأله ۱۰۳۶): اگر در نماز غیر سوره "قل هو الله احد" و "قل یا ایها الکافرون" سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند، و بنا بر احتیاط در مابین نصف و دو ثلث رها نکند و پس از اینکه به دو ثلث رسید رها کردن آن و عدول به سوره دیگر جائز نیست.

(مسأله ۱۰۳۷): اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری مثلاً بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از دو ثلث هم گذشته باشد یا سوره ای که می خواند، "قل هو الله" یا "قل یا ایها الکافرون" باشد.

(مسأله ۱۰۳۸): بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

(مسأله ۱۰۳۹): مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشاء مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

(مسأله ۱۰۴۰): زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود بنا بر احتیاط واجب آهسته بخواند.

(مسأله ۱۰۴۱): اگر در جائی که باید نماز را بلند بخواند، عمداً آهسته بخواند، یا در جائی که باید آهسته بخواند، عمداً بلند بخواند نمازش باطل است، ولی اگر از روی فراموشی و ندانستن مسأله باشد صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۴۲): اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند، مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۴۳): انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند، و کسی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید به هر طوری که می تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت بجا آورد.

(مسأله ۱۰۴۴): کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را بخوبی نمی داند و می تواند یاد بگیرد چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید یاد بگیرد. و اگر وقت تنگ است، در صورتی که ممکن باشد، باید نمازش را به جماعت بخواند.

(مسأله ۱۰۴۵): مزد نگرفتن برای یاد دادن واجبات نماز احوط است و مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات آن بدون اشکال جائز است.

(مسأله ۱۰۴۶): اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند، یا عمداً آن را نگوید یا بجای حرفی، حرف دیگر بگوید، مثلاً بجای (ض ـ ظ) بگوید یا جائی که باید بدون زیر و زَبَر خوانده شود، زیر و زبر بدهد، یا تشدید را نگوید نماز او باطل است.

(مسأله ۱۰۴۷): اگر انسان کلمه ای را که یاد گرفته صحیح بداند و در

نماز همانطور بخواند، و بعد بفهمد غلط خوانده لازم نیست دوباره نماز را بخواند. مگر اینکه در یاد گرفتن آن کوتاهی کرده باشد که در این صورت احتیاط واجب اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت است.

(مسأله ۱۰۴۸): اگر زیر و زَبَر کلمه ای را نداند، یا نداند مثلاً کلمه ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد، و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند مثل آنکه در "اهدنا الصراط المستقیم" صراط را یک مرتبه با سین و یکمرتبه با صاد بخواند نمازش باطل است، ولی اگر آن کلمه ای را که دو جور خوانده از اذکار باشد، غلط خواندنش از ذکر بودن خارجش نکند نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۴۹): اگر در کلمه ای واو باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته باشد، و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد، مثل کلمه "سوء" بنا بر احتیاط باید آن واو را مد بدهد یعنی آن را بکشد، و همچنین اگر در کلمه ای "الف" باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زَبَر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد مثل "جاء" باید الف آن را بکشد. و نیز اگر در کلمه ای "ی"، باشد و حرف پیش از وی، در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از "ی" در آن کلمه همزه باشد مثل "جیء" باید "ی" را با مد بخواند، و اگر بعد از این حروف "واو و الف، و یاء" به جای همزه حرفی باشد که ساکن است، یعنی زیر و زَبَر و پیش ندارد باز هم باید آن سه حرف را با مد بخواند، مثلاً در ولا الضالّین که بعد از الف لام ساکن است باید الف آن را با مد بخواند و چنانچه بدستوری که گفته شد رفتار نکند، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۵۰): احتیاط واجب آن است که در نماز وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید، و معنای وقف به حرکت آن است که زیر با زَبَر یا پیش

آخر کلمه ای را بگوید، و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد، مثلاً اگر بگوید: الرحمن الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید مالک یوم الدین، و معنای وصل به سکون آن است که زیر یا زَبَر یا پیش کلمه ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند، مثل آنکه بگوید، الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً مالک یوم الدین، را بگوید.

(مسأله ۱۰۵۱): در رکعت سوم و چهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی یک مرتبه بگوید (سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَکْبَرْ) و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید، و می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید، و در نماز فرادی بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند. و برای مأموم در نمازهای جهریه احوط لزومی اختیار تسبیحات است.

(مسأله ۱۰۵۲): در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

(مسأله ۱۰۵۳): بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

(مسأله ۱۰۵۴): اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنا بر احتیاط واجب بسم الله آن را هم آهسته بگوید.

(مسأله ۱۰۵۵): کسی که نمی تواند تسبیحات اربعه را یاد بگیرد یا درست بخواند باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

(مسأله ۱۰۵۶): اگر در دو رکعت اول نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۵۷): اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال اینکه در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می کرده در دو

رکعت آخر است حمد بخواند چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۵۸): اگر در رکعت سوم و چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۵۹): کسی که عادت دارد، در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر از عادت خود غفلت نماید و به قصد اداء وظیفه مشغول خواندن حمد شود کفایت می کند، و لازم نیست دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسأله ۱۰۶۰): در رکعت سوم و چهارم مستحب است، بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید (اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَاَتُوبُ اِلَیْهْ) یا بگوید (اَللّهُمَّ اغْفِرْلِی) و اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع اگر چه مشغول گفتن استغفار یا بعد از فراغ از آن باشد، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسأله ۱۰۶۱): اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند. و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شک کند لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسأله ۱۶۰۲): هر گاه شک کند که آیه یا کلمه ای را درست گفته یا نه، مثلاً شک کند که قل هو الله احد را درست گفته یا نه، می تواند به شک خود اعتنا نکند. ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا کلمه را دوباره به طور صحیح بگوید اشکال ندارد و اگر چند مرتبه هم شک کند، می تواند چند بار بگوید

اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنا بر احتیاط مستحب نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۶۳): مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن حمد بگوید (اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمْ) و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر بسم الله را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند، و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسپاند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد، و اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادی می خواند، بعد از آنکه حمد خودش تمام شد، بگوید (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینْ) و بعد از خواندن سوره قل هو الله احد، یک یا دو، یا سه مرتبه (کَذلِکَ اللهُ رَبِّی)، یا سه مرتبه (کَذلِکَ اللهُ رَبُّنا) بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید، یا قنوت را بخواند.

(مسأله ۱۰۶۴): مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره انا انزلنا و در رکعت دوم، سوره قل هو الله احد را بخواند.

(مسأله ۱۰۶۵): مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره قل هو الله احد را نخواند.

(مسأله ۱۰۶۶): خواندن سوره قل هو الله احد به یک نفس مکروه است.

(مسأله ۱۰۶۷): سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند، ولی اگر سوره "قل هو الله احد" را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکـوع:

(مسأله ۱۶۰۸): در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود

که بتواند دست را به زانو بگذارد، و این عمل را رکوع می گویند.

(مسأله ۱۰۶۹): اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۷۰): هر گاه رکوع را به طور غیر معمول بجا آورد، مثلاً به چپ یا راست خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست.

(مسأله ۱۰۷۱): خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلاً برای کشتن جانوری خم شود، نمی تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود، و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

(مسأله ۱۰۷۲): کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد یا زانوی او پائین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود.

(مسأله ۱۰۷۳): کسی که نشسته رکوع می کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد، و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

(مسأله ۱۰۷۴): بهتر آن است که در حال اختیار در رکوع، سه مرتبه "سبحان الله" یا یک مرتبه (سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهْ) بگوید و ظاهر این است که گفتن هر ذکر که به این مقدار باشد کفایت می کند، ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک سبحان الله کافی است.

(مسأله ۱۰۷۵): ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود. و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگوید.

(مسأله ۱۰۷۶): در رکوع باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و

در ذکر مستحب هم آرام بودن بدن در صورتی که قصد خصوصیت نماید احوط است.

(مسأله ۱۰۷۷): اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احوط این است که بعد از آرام گرفتن بدن، دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد ضرری ندارد.

(مسأله ۱۰۷۸): اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۷۹): اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است، و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید، و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد یادش بیاید نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۸۰): اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، احتیاط واجب آن است که بقیه آن را در حال برخواستن بگوید.

(مسأله ۱۰۸۱): اگر بواسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نمازش صحیح است، ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را به نحوی که گذشت بگوید.

(مسأله ۱۰۸۲): هر گاه نتواند به اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کند بنا بر احتیاط باید به هر اندازه می تواند خم شود و اشاره به رکوع نیز بنماید، و اگر هیچ نتواند خم، شود باید برای رکوع با سر اشاره نماید.

(مسأله ۱۰۸۳): کسی که برای رکوع باید با سر اشاره کند، اگر نتواند با سر اشاره کند، باید به نیت رکوع چشمها را بهم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخواستن از رکوع چشمها را باز کند، و اگر از این هم عاجز است بنا بر احتیاط در قلب خود نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

(مسأله ۱۰۸۴): کسی که نمی تواند ایستاده رکوع کند، ولی برای رکوع می تواند در حالی که نشسته است خم شود، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید، و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری هم بخواند و موقع رکوع آن بنشیند و برای رکوع خم شود.

(مسأله ۱۰۸۵): اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن سر بردارد و دو مرتبه به اندازه رکوع خم شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۸۶): بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۸۷): اگر رکوع را فراموش کند، و پیش از آنکه به سجده برسد یادش بیاید باید بایستد بعد به رکوع رود، و چنانچه به حال خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۸۸): اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسید، یادش بیاید رکوع نکرده، بنا بر احتیاط لازم است برگردد و رکوع را بعد از ایستادن بجا آورد، و نماز را تمام کند و دو سجده سهو برای سجده زیادی بجا آورد و بعد از آن نماز را اعاده کند و در صورتی که در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۸۹): مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید، و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را

صاف نگهدارد، و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد، و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاده، در حال آرامی بدن بگوید، (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه).

(مسأله ۱۰۹۰): مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجـود:

(مسأله ۱۰۹۱): نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از رکوع دو سجده کند، و سجده آن است که پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد و در حال سجده در نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

(مسأله ۱۰۹۲): دو سجده روی هم یک رکن است، و اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی در یک رکعت هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۹۳): اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می شود و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

(مسأله ۱۰۹۴): اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد، و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.

(مسأله ۱۰۹۵): بهتر آن است که در حال اختیار در سجده سه مرتبه (سُبْحانَ الله) یا یک مرتبه (سُبْحانَ رَبِّیَ الاعْلی وَبِحَمْدِهِ) بگوید، و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، و ظاهر این است که

گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد کفایت می کند و مستحب است (سُبْحانَ رَبِّیَ الاعْلی وَبِحَمْدِهِ) را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

(مسأله ۱۰۹۶): در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم، آرام بودن بدن با قصد خصوصیت احوط است.

(مسأله ۱۰۹۷): اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۹۸): اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید، و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره در حال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

(مسأله ۱۰۹۹): اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت، بفهمد پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۰۰): اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد، نماز باطل می شود، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۰۱): اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده، سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد، و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد، و ذکر را بگوید.

(مسأله ۱۱۰۲): بعد از تمام شدن ذکر سجده اول، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

(مسأله ۱۱۰۳): جای پیشانی نمازگزار باید از جای سرانگشتان پای

او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد بلکه واجب است که جای پیشانی او از جای انگشتان پایش پست تر از چهار انگشت بسته نیز نباشد.

(مسأله ۱۱۰۴): در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر باشد نیز اشکال دارد.

(مسأله ۱۱۰۵): اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلند نیست یا بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و بنا بر احتیاط باید نماز را بعد از تمام نمودن دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۰۶): باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند، چیزی فاصله نباشد پس اگر مهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۰۷): در سجده باید دو کف دست را به زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد، و اگر پشت دست هم ممکن نباشد بنا بر احتیاط باید مچ دست را به زمین بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافی است.

(مسأله ۱۱۰۸): در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را بزمین بگذارد و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا بواسطه بلند بودن ناخن، شصت به زمین نرسد نماز باطل است، و کسی که از روی تقصیر و ندانستن مسئله نمازهای خود را اینطور خوانده، باید دوباره بخواند. و اگر جاهل قاصر بوده اعاده و قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۱۰۹): کسی که مقداری از شصت پایش بریده، باید بقیه آن

را به زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است، بنا بر احتیاط باید بقیه انگشتان را بگذارد، و اگر هیچ انگشت ندارد، هر مقدار که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

(مسأله ۱۱۱۰): اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند، یا پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، بنا بر احتیاط مستحب است باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر طوری دراز بکشد که سجده صدق ننماید نماز او باطل است.

(مسأله ۱۱۱۱): مهر یا چیزی دیگری که بر آن سجده می کند، باید پاک باشد ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۱۲): اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد. و یا دو مهر با فاصله بگذارد تا دمل در سجده بین هر دو قرار گیرد.

(مسأله ۱۱۱۳): اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فرا گرفته باشد، بنا بر احتیاط، باید به یکی از دو طرف پیشانی و چانه اگر چه به تکرار نماز باشد سجده کند، و اگر ممکن نیست فقط به چانه، و اگر به چانه هم ممکن نیست، باید برای سجده اشاره کند.

(مسأله ۱۱۱۴): کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند، باید به قدری که می تواند خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است. روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگوید سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور

معمول به زمین بگذارد.

(مسأله ۱۱۱۵): اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است بر آن بگذارد، لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده بر آن سجده نماید.

(مسأله ۱۱۱۶): کسی که هیچ نمی تواند سجده نماید باید برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نتواند باید با چشم اشاره نماید، و اگر با چشمها هم نمی تواند اشاره کند بنا بر احتیاط مستحب، با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند و در قلب نیز نیّت سجده نماید.

(مسأله ۱۱۱۷): اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره بجای سجده برسد، و این یک سجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه، و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره بجای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می شود، و اگر ذکر نگفته باشد بنا بر احتیاط باید بگوید.

(مسأله ۱۱۱۸): جای که انسان باید تقیه کند می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و لازم نیست برای نماز بجای دیگر برود، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می باشد، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

(مسأله ۱۱۱۹): اگر روی توشک پُر و مانند آن سجده کند، در صورتی که بدن روی آن آرام نگیرد باطل است.

(مسأله ۱۱۲۰): اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد، باید سجده و تشهد را به طور معمول بجا آورد، و اگر مشقت دارد، در حالی که ایستاده، برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۲۱): در رکعت اول و رکعت سوم که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشاء احتیاط واجب این است که بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است:

(مسأله ۱۱۲۲): باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می روید مانند چوب و برگ درخت سجده کرد، و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی مانند گندم و جو و پنبه و آنچه که از اجزاء زمین شمرده نشود مانند طلا و نقره و قیر و امثال اینها صحیح نیست.

(مسأله ۱۱۲۳): احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت انگور قبل از خشک شدنش سجده نکند.

(مسأله ۱۱۲۴): سجده بر چیزهائی که از زمین می روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

(مسأله ۱۱۲۵): سجده بر گلهائی که خوراکی نیستند، صحیح است، بلکه سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می روید، مانند گل بنفشه و گل گاو زبان نیز صحیح است.

(مسأله ۱۱۲۶): سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است، و در شهرهای دیگر معمول نیست، و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

(مسأله ۱۱۲۷): سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، و احتیاط واجب آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند اینها سجده نکنند.

(مسأله ۱۱۲۸): سجده بر کاغذ اگر چه از پنبه و مانند آن ساخته شده

باشد صحیح است.

(مسأله ۱۱۲۹): برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهداء ((علیه السلام)) می باشد بعد از آن خاک بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است و فرق بین اقسام آن نیست پس سجده بر سنگ مرمر و رخام و امثال آن جائز است و حجاج در مسجد الحرام و مسجد النبی ((صلی الله علیه وآله)) می توانند بر سنگهای که فرش شده در آنجا سجده کنند ولی احتیاط واجب ترک سجده بر عقیق و فیروزه است در حال اختیار.

(مسأله ۱۱۳۰): اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد بواسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند به آن سجده کند، باید به لباسش سجده کند، و اگر فراهم نباشد باید بر پشت دست یا چیز دیگر که در حال اختیار سجده بر او جائز نیست سجده نماید. ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است، بر آن چیز سجده نکنند.

(مسأله ۱۱۳۱): سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد باطل است.

(مسأله ۱۱۳۲): اگر در سجده اول مهر به پیشانی بچسبد باید برای سجده دوم مهر را بردارد.

(مسأله ۱۱۳۳): اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، باید به ترتیبی که در مسأله (۱۱۳۰) گفته شد عمل نماید.

(مسأله ۱۱۳۴): هر گاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، باید پیشانی را از روی آن بر چیزی که سجده بر آن صحیح است، بکشد و اگر ممکن نباشد، چنانچه وقت نماز

وسعت دارد، باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، به ترتیبی که در مسأله گذشته گفته شد عمل نماید.

(مسأله ۱۱۳۵): اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، باید بر چیزی که سجده بر او صحیح است سجده نماید و بنا بر احتیاط واجب نماز را از سر بجا آورد، و اگر این کار در دو سجده از یک رکعت اتفاق افتاد یک سجده را تدارک نماید، و احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۳۶): سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد. و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان ((علیهم السلام)) پیشانی را بر زمین می گذارند اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده:

(مسأله ۱۱۳۷): در سجده چند چیز مستحب است:

۱ـ کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می خواند، بعد از آنکه کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ـ موقعی که می خواهد به سجده برود، مرد اول دستها را، زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳ـ بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴ـ در حال سجده انگشتان دست را بهم بچسباند و برابر گوش بگذارد و به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: (یا خَیْرَ الْمَسْؤُولِینَ وَیا خَیْرَ الْمُعْطِین، اُرْزُقْنِی وَارْزُقْ

عِيالِی مِنْ فَضْلِکَ فَاِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ العَظِيم) (یعنی ای بهترین کسی که از او سئوال می کنند و ای بهترین عطا کنندگان از فضل خودت روزی بده به من و عیال من پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی).

۶ـ بعد از سجده به ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ـ بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ـ بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت (اَسْتَغْفِرُ الله رَبّی وَأَتُوبُ اِلَيْه) بگوید.

۹ـ سجده را طول بدهد و در موقع نشستن، دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ـ برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامی بدن (الله اکبر) بگوید.

۱۱ـ در سجده ها صلوات بفرستد.

۱۲ـ در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ـ مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسپاند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر بچسپاند و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مسأله ۱۱۳۸): قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است. برای برطرف کردن گرد و غبار جای سجده را فوت کند، و اگر در اثر فوت کردن، حرفی از دهان عمداً بیرون آید، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهاتی دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

سجده های واجب قرآن:

(مسأله ۱۱۳۹): در هر یک از چهار سوره (والنّجم، واقرأ، والم تنزیل، وحم سجده، یک آیه سجده است، که اگر انسان بخواند یا گوش دهد، بعد از

تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند. و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید، و احتیاط واجب آن است که در شنیدن بدون اختیار نیز سجده نماید.

(مسأله ۱۱۴۰): اگر انسان موقعی که آیه سجده را گوش دهد و خودش نیز بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده نماید.

(مسأله ۱۱۴۱): در غیر نماز اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا گوش کند، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

(مسأله ۱۱۴۲): اگر انسان از گرامافون یا ضبط صوت یا از بچه غیر ممیز که خوب و بد را نمی فهمد یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، آیه سجده را بشنود یا گوش دهد احتیاط واجب سجده کردن است. و همچنین است رادیو اگر به طور نوار و ضبط صوت باشد، ولی اگر شخص در ایستگاه رادیو آیه سجده را به قصد این که از قرآن است بخواند و انسان به وسیله رادیو گوش دهد سجده بلا اشکال واجب است.

(مسأله ۱۱۴۳): در سجده واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد، و بنا بر احتیاط واجب جای پیشانی او از جای سرانگشتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد، و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد و نیز چیزهائی که در لباس نمازگزار شرط می باشد در لباس او شرط نیست.

(مسأله ۱۱۴۴): احتیاط واجب آن است که در سجده واجب قرآن، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته و جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجده نماز گفته شد بر زمین بگذارد.

(مسأله ۱۱۴۵): هر گاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست، و گفتن ذکر مستحب است، و

بهتر این است که بگوید: (لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ حَقّاً حَقّاً وَلا اِلهَ اِلاَّ اللهُ اِیماناً وَتَصْدِیقاً، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ عُبُودِیَّةً وَرِقّاً، سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لا مُسْتَنْکَفاً وَلا مُسْتَکْبِراً، بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِیلٌ ضَعِیفٌ خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ).

تشــهد:

(مسأله ۱۱۴۶): در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشاء، باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن، تشهد بخواند یعنی بگوید (اَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَاَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد) و احتیاط واجب آن است که به غیر این ترتیب نگوید و در نماز وتر، هم تشهد لازم است.

(مسأله ۱۱۴۷): کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

(مسأله ۱۱۴۸): اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند، و بنا بر احتیاط واجب بعد از نماز برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند، و بعد از سلام نماز بنا بر احتیاط واجب تشهد را قضا کند، و برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۱۴۹): مستحب است در حال تشهد به ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: (اَلْحَمدُ لِلّهِ)یا بگوید: (بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالْحَمدُ لِلّهِ وَخَیْرُ الاسْماءِ لِلّهِ) و

نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد، و انگشتها را به یک دیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند، و بعد از صلوات در تشهد بگوید (وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ، وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ).

(مسأله ۱۱۵۰): مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رانها را بهم بچسپاند.

سلام نماز:

(مسأله ۱۱۵۱): بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید، (اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه) و بعد از آن باید بگوید (اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ

الصّالِحِین) و اگر این سلام را گفت احتیاط واجب آن است که بعد بگوید: (اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ) و مستحب است اضافه نمودن (وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ).

(مسأله ۱۱۵۲): اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم نخورده، و کاری هم که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۵۳): اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم خورده است، نمازش صحیح است و دو سجده سهو جهت سلام فراموش شده انجام دهد، و اگر پیش از آنکه صورت نماز بهم بخورد کاری کرده باشد که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل اینکه پشت به قبله کرده باشد، نمازش را بنا بر احتیاط واجب باید اعاده کند.

ترتیب:

(مسأله ۱۱۵۴): اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجده را پیش از رکوع بجا آورد، نماز باطل می شود.

(مسأله ۱۱۵۵): اگر رکنی از نماز را فراموش کند، و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً پیش از آنکه رکوع کند، دو سجده نماید، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۵۶): اگر رکنی را فراموش کند، و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست بجا آورد مثلاً پیش از آنکه دو سجده کند تشهّد بخواند، باید رکن را بجا آورد. و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۵۷): اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۵۸): اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد، و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خواند دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۵۹): اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اول است بجا آورد، نمازش صحیح است و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او سجده دوم حساب می شود.

موالات:

(مسأله ۱۱۶۰): انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پی در پی و پشت سر هم بجا آورد، و چیزهای را

که در نماز می خواند بطوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۶۱): اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۶۲): طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره های بزرگ موالات را به هم نمی زند.

طمأنینه (آرامش)

(مسأله ۱۱۶۳): واجب است در هنگام تکبیرة الاحرام و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تسبیحات اربعة و تشهّد و سلام بدن آرامش داشته باشد و اگر در حال حرکت انجام دهد نماز باطل است.

قنوت:

(مسأله ۱۱۶۴): در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند، و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است، و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد، و نماز آیات پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

(مسأله ۱۱۶۵): مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد، و غیر شصت، انگشتهای دیگر

را به هم بچسپاند و به کف دستها نگاه کند.

(مسأله ۱۱۶۶): در قنوت هر ذکری بگوید، اگر چه یک "سُبحانَ اللهِ" باشد، کافی است، و بهتر است بگوید: (لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الکَرِیمُ، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ، وَرَبِّ

الاَرَضِینَ السَّبْعِ، وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ العَرْشِ العَظِیمْ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِین).

(مسأله ۱۱۶۷): مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

(مسأله ۱۱۶۸): اگر عمداً قنوت را نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضاء کند، و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام آن را قضاء نماید.

ترجمه نماز:

۱ـ ترجمه سوره حمد:

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم: "بِسْمِ الله") یعنی ابتداء می کنم به نام خدا، ذاتی که جامع جمیع کمالات و از هر گونه نقص منزه است (اَلرَّحْمنِ)رحمتش واسع و بی نهایت است (الرّحِیم) رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است. (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین) یعنی ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است (اَلرَّحْمنِ الرَّحِیم) معنای آن گذشت (مالِکِ یومِ الدِین)یعنی ذات توانائی که حکمرانی روز جزا با او است (اِیّاکَ نَعْبُدُ وَاِیّاکَ نَسْتَعِین) یعنی فقط

ترا عبادت می کنیم، و فقط از تو کمک می خواهیم، (اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم) یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است (صِراطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت داده ای که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند. (غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلاَ الضّالِّین) یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده ای برایشان، و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ـ ترجمه سوره قل هو الله احد:

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم) معنای آن گذشت، (قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ)یعنی بگوی ای محمد ((صلی الله علیه وآله)) که خداوند، خدائی است یگانه (اَللهُ الصَّمَدُ)یعنی خدائی که از تمام موجودات بی نیاز است، (لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ) فرزند ندارد و فرزند کسی نیست، (وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ) یعنی هیچ کس از مخلوقات مثل او نیست.

۳ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آنها مستحب است

(سُبحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِه) یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم (سُبحانَ رَبِّیَ الاَعْلی وَبِحَمْدِهِ)یعنی پروردگار من از همه کس بالاتر می باشد و از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه)یعنی خدای بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند (اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَاَتُوبُ اِلَیْه) یعنی طلب آمرزش می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او

بازگشت می نمایم. (بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَأَقْعُد)یعنی به یاری خدای متعال و قوه او برمی خیزم و می نشینم.

۴ ـ ترجمه قنوت:

(لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمْ) یعنی نیست خدائی سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی همتا که صاحب حلم و کرم است (لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الْعَلِیُّ العَظِیم)یعنی نیست خدای سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی همتا که بلند مرتبه و بزرگ است (سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَموات السَبعْ وَرَبِّ الاَرَضِین السَبعْ) یعنی پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است، (وما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ العَرْشِ الْعَظِیم)یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و مابین آنها است، و پروردگار عرش بزرگ است (وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین) یعنی ستایش مخصوص خدائیست که پرورش دهنده تمام موجودات است.

۵ ـ ترجمه تسبیحات اربعه:

(سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَکْبَر) یعنی خداوند متعال پاک و منزه است، و ثنا مخصوص او است، و نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدائی بی همتا، و بزرگتر است از اینکه وصف شود.

۶ـ ترجمه تشهد و سلام کامل:

(اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ) یعنی ستایش مخصوص پروردگار است شهادت می دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست

مگر خدائی که یگانه است و شریک ندارد. (وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) یعنی شهادت می دهم که محمد ((صلی الله علیه وآله)) بنده خدا و فرستاده او است (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَالِ مُحَمَّد)یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد (وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ)یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را، و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن. (اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ) یعنی درود و سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد (اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ)یعنی درود و سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و تمام بندگان خوب او. (اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ) یعنی درود و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

(مسأله ۱۱۶۹): مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو بقبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند، و از تعقیبهای که خیلی به آن سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا ((علیها السلام)) است که باید به این ترتیب گفته شود: "سی و چهار مرتبه اللهُ اَکْبَرُ" بعد از آن (۳۳) مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّهْ، بعد از آن (۳۳) مرتبه سُبْحانَ اللهِ و می شود سبحان الله را پیش از اَلحمد للّه گفت ولی بهتر است بعد از الحمد للّه گفته شود.

(مسأله ۱۱۷۰): مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافیست، ولی بهتر است صد

مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، شکراً لِلّهِ یا عفواً لِلّهِ بگوید. و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلائی از او دور می شود سجده شکر بجا آورد.

صلوات بر پیغمبر:

(مسأله ۱۱۷۱): هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول ((صلی الله علیه وآله)) را مانند محمد و احمد یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

(مسأله ۱۱۷۲): موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول ((صلی الله علیه وآله)) مستحب است صلوات را هم بنویسند، و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز:

(مسأله ۱۱۷۳): دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را مبطلات می گویند.

"اول": آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد لباسش که ساتر است غصبی است.

"دوم": آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول و غائط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد، رفتار نماید نمازش باطل نمی شود، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۷۴): کسی که بی اختیار خوابش برده اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن باید نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۷۵): اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۷۶): اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، چنانچه بداند که بی اختیار خوابش برده، باید آن نماز را دوباره بخواند، و اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و احتمال دهد که از روی غفلت در سجده نماز خوابیده نمازش صحیح است.

"سوم": از مبطلات نماز آن است که دستها را به قصد اینکه جزء نماز

باشد روی هم بگذارد و اگر به این قصد نباشد بلکه به عنوان ادب باشد نیز بنا بر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۷۷): هر گاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیه یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد اشکال ندارد.''چهارم'': از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد در صورتی که قصد دعا ننماید، و یا به قصد اینکه جزء نماز باشد آمین بگوید ولی اگر فقط به قصد دعا یا اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی شود.

''پنجم'': از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند یا بطرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است. اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۷۸): اگر عمداً یا سهواً سر را به قدری بگرداند که مواجه راست و یا چپ قبله یا بیشتر باشد نمازش باطل است، ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله برگردانده عمداً باشد یا اشتباهاً نمازش باطل نمی شود، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است. ولی بحد راست یا چپ قبله نرسیده باشد، در این صورت چنانچه رو گرداندن عمدی باشد نماز باطل است، و اگر سهوی باشد نماز صحیح است.

''ششم'': از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه ای را بگوید که یک حرف یا بیشتر باشد اگر چه معنی هم نداشته باشد.

(مسأله ۱۱۷۹): اگر سهواً کلمه ای بگوید که یک حرف یا بیشتر دارد اگر چه آن کلمه معنی داشته باشد نمازش باطل نمی شود، ولی لازم است بعد از نماز سجده سهو بجا آورد چنانکه خواهد آمد.

(مسأله ۱۱۸۰): سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها اگر عمدی، باشد نماز را باطل می کند.

(مسأله ۱۱۸۱): اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید، مثلاً به قصد ذکر بگوید الله اکبر و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند. اشکال ندارد، بلکه اگر به قصد این که چیزی به کسی بفهماند کلمه ای را به قصد ذکر بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۸۲): خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار آیه ای که سجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که به غیر عربی دعا نکنند.

(مسأله ۱۱۸۳): اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً بدون قصد جزئیت یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۸۴): در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، بنا بر احتیاط واجب باید همانطور که او سلام کرده جواب دهد، مثلاً اگر گفته سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم ولی در جواب علیکم السلام هر صیغه ای که می خواهد می تواند بگوید.

(مسأله ۱۱۸۵): انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگوید جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد، نباید جواب دهد، و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

(مسأله ۱۱۸۶): باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود ولی اگر سلام کننده کر باشد یا سلام داده و تند رد شود، چنانچه انسان بطور معمول جواب او را بدهد کافیست.

(مسأله ۱۱۸۷): واجب نیست که نمازگزار سلام را به قصد دعا

بگوید، یعنی از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد، بلکه بقصد تحیت نیز بگوید مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۸۸): اگر زن نامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد ولی در سلام زن که سلام علیک بگوید باید بگوید سلام علیک و کاف را زیر و زَبَر و پیش ندهد.

(مسأله ۱۱۸۹): اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد اگر چه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۹۰): اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

(مسأله ۱۱۹۱): جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان در صورتی که ذمی نباشند واجب نیست. و اگر ذمی باشند بنا بر احتیاط واجب به کلمه علیک اکتفا شود.

(مسأله ۱۱۹۲): اگر کسی به عده ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

(مسأله ۱۱۹۳): اگر کسی به عده ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

(مسأله ۱۱۹۴): اگر به عده ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد، و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد، اما اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

(مسأله ۱۱۹۵): سلام کردن مستحب است، و خیلی سفارش شده

است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

(مسأله ۱۱۹۶): اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بنا بر احتیاط واجب باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

(مسأله ۱۱۹۷): در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلاً اگر کسی گفت سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمة الله.

"هفتم": از مبطلات نماز خنده با صدا و عمدی است، و چنانچه عمداً بی صدا یا سهواً با صدا بخندد، ظاهر این است که نمازش اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۹۸): اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند مثلاً رنگش سرخ شود، احتیاط واجب آن است که نمازش را دوباره بخواند.

"هشتم": از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی صدا هم گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد. بلکه از بهترین اعمال است.

"نهم": از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را به هم بزند، مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را بهم نزند، مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۹۹): اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند نمازش باطل می شود.

(مسأله ۱۲۰۰): اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز بهم خورده یا نه، جایز است نماز را قطع کرده و اعاده نماید و بهتر این است که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.

"دهم": از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز

طوری بخورد و بیاشامد که نگویند نماز می خواند، عمداً باشد یا از روی فراموشی نمازش باطل می شود، ولی کسی که می خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صبح نماز مستحبی بخواند و تشنه باشد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب روبروی او در دو سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می کند، مثل رو گرداندن از قبله انجام ندهد.

(مسأله ۱۲۰۱): اگر بواسطه خوردن یا آشامیدن عمدی، موالات نماز بهم، بخورد نیز بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۰۲): اگر در بین نماز، غذائی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی شود، و اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود احوط اجتناب است.

"یازدهم": از مبطلات نماز، شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است. در صورتی که نمازگزار در حال شک باقی باشد.

"دوازدهم": از مبطلات نماز، آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم نماید، یا چیزی را عمداً در نماز زیاد کند یا رکنی را مثل رکوع یا دو سجده از یک رکعت سهواً زیاد کند و اما زیاد کردن تکبیرة الاحرام سهواً مبطل نماز نیست.

(مسأله ۱۲۰۳): اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری را که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه؟ نمازش صحیح است.

چیزهای که در نماز مکروه است:

(مسأله ۱۲۰۴): مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست

یا چپ بگرداند، به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده، والاّ نماز باطل است. و نیز مکروه است در نماز چشمها را به هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند و یا با ریش و دست خود بازی کند، و انگشتها را داخل هم نماید، و آب دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتر نگاه کند و نیز مکروه است، موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بله هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می باشد.

(مسأله ۱۲۰۵): موقعی که انسان خوابش می آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط مکروه است نماز بخواند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

مواردی که می شود نماز را شکست:

(مسأله ۱۲۰۶): شکستن نماز واجب از روی اختیار بنا بر احتیاط واجب حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

(مسأله ۱۲۰۷): اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد، و بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند. ولی شکستن نماز برای مالی بی اهمیت مکروه است.

(مسأله ۱۲۰۸): اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد، و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد، و اگر بدون شکستن نماز، دادن او ممکن نیست باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد و بعد نماز را بخواند.

(مسأله ۱۲۰۹): اگر در بین نماز بفهمد مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند، و اگر وقت وسعت دارد، و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند، و اگر نماز را به هم می زند، در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز برای تطهیر جائز است، و اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، و بعد نماز را بخواند.

(مسأله ۱۲۱۰): کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است و احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۱۱): اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند، و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده است.

شکیات:

شکیات نماز (۲۳) قسم است: هشت قسم آن شکهایی است که نماز را باطل می کند، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد. و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل کننده:

(مسأله ۱۲۱۲): شکهای که نماز را باطل می کند از این قرار است:

"اول": شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی واجب مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب و نماز احتیاط نماز را باطل نمی کند.

"دوم": شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

"سوم": آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

"چهارم": آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

"پنجم": شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.

"ششم": شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.

"هفتم": شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

"هشتم": شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش.

(مسأله ۱۲۱۳): اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، بهتر آن است که نماز را بهم نزند، بلکه به قدری فکر کند که صورت نماز بهم بخورد، یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود.

شکهای که نباید به آنها اعتنا کرد:

(مسأله ۱۲۱۴): شکهای که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است.

"اول": شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است: مثل آنکه در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

"دوم": شک بعد از سلام نماز.

"سوم": شک بعد از گذشتن وقت نماز.

"چهارم": شک کثیر الشک یعنی کسی که زیاد شک می کند.

"پنجم": شک امام در شماره رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند.

"ششم"، شک در نمازهای مستحبی و نماز احتیاط.

۱ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است:

(مسأله ۱۲۱۵): اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد. و اگر به کاری که باید بعد از آن انجام دهد مشغول شده، مثلاً در حال خواندن سوره شک کند حمد خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۱۶): اگر در بین خواندن آیه شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی که آخر آیه را می خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۱۷): اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۱۸): اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه لازم است برگشته و بایستد و رکوع را به جا آورد، و اگر شک کند

که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۱۹): اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید برگردد و بجا آورد.

(مسأله ۱۲۲۰): کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد.

(مسأله ۱۲۲۱): اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد، و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

(مسأله ۱۲۲۲): اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند، و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۲۳): اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه، مثلاً مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، و به شک خود اعتنا نکند، و بعداً یادش بیاید که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید آن را بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده باید بجا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش

باطل است.

(مسأله ۱۲۲۴): اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنا بر این اگر مثلاً در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۲۵): اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنانچه مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطه انجام کاری که نماز را به هم می زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید اگر چه مشغول تعقیب باشد و اگر شک کند، که سلام را درست گفته یا نه، به شک خود اعتنا نکند هر چند مشغول تعقیب هم نشده باشد.

۲ـ شک بعد از نماز:

(مسأله ۱۲۲۶): اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نماز باطل است.

۳ـ شک بعد از وقت:

(مسأله ۱۲۲۷): اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند که نماز

خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه، اگر چه گمان کند که خوانده است، باید آن نماز را بخواند.

(مسأله ۱۲۲۸): اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۲۹): اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

(مسأله ۱۲۳۰): اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند که یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخوانند.

۴ ـ کثیرالشک و کسی که زیاد شک می کند:

(مسأله ۱۲۳۱): کثیرالشک کسی است که عرفاً بگویند زیاد شک می کند، یا اینکه حال او به نحوی باشد که در هر سه نماز لااقل یک مرتبه شک می کند، چنین شخصی به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۳۲): کثیرالشک اگر در بجا آوردن چیزی از اجزاء نماز شک کند باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر در بجا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می کند، مثل این که شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت بنا را به صحت می گذارد.

(مسأله ۱۲۳۳): کسی که در یک چیز نماز، زیاد شک می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند، باید به دستور آن عمل نماید مثلاً کسی که

زیاد شک می کند سجده کرده یا نه، اگر در بجا آوردن رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۳۴): کسی که در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می کند، اگر در نماز دیگر مثلاً در نماز عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

(مسأله ۱۲۳۵): کسی که فقط وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند، زیاد شک می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

(مسأله ۱۲۳۶): اگر انسان شک کند که کثیرالشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید، و کثیرالشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۳۷): کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه، و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه، و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده اول یادش بیاید که رکوع نکرده باید برگردد و رکوع را انجام دهد و نماز را تمام کند نمازش صحیح است، و اگر در سجده دوم یادش بیاید، نمازش باطل است. و اگر در سجده اول یا بین هر دو سجده یادش بیاید احتیاط واجب آن است که برگردد. رکوع را بجا آورد و نماز را تمام کند و دو سجده سهو جهت زیادی سجده بجا آورد و بعد اصل نماز را اعاده کند.

(مسأله ۱۲۳۸): کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، و اعتنا نکند، و بعد یادش بیاید که آن را بجا

نیاورده چنانچه از محل بجا آوردن آن نگذشته، باید آن را به جا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، و اعتنا نکند چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، نمازش صحیح است.

۵ ـ شک امام و مأموم:

(مسأله ۱۲۳۹): اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، و چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند، و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است، و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ـ شک در نماز مستحبی:

(مسأله ۱۲۴۰): اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۴۱): کم شدن رکن، نافله را باطل می کند، ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده باید آن کار را انجام دهد و

دوباره آن رکن را بجا آورد مثلاً اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره حمد را نخوانده باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

(مسأله ۱۲۴۲): اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید به جا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۴۳): اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود، باید اعتنا نکند و نمازش صحیح است، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید به همان گمان عمل کند، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می رود باید یک رکعت دیگر بخواند.

(مسأله ۱۲۴۴): اگر در نمازهای نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۴۵): اگر شک کند که نماز، مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیّار وقت معین نداشته باشد بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله یومیه وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را بجا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح:

(مسأله ۱۲۴۶): در نُه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند، بنا بر احتیاط مستحب باید فوراً فکر نماید پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند، وگرنه به دستورهای که گفته می شود عمل نماید، و آن نه صورت، از این قرار است:

''اول'' آنکه بعد از تمامی ذکر سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که سه رکعت، خوانده است و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

''دوم'' شک بین دو و چهار بعد از تمامی ذکر از سجده دوم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

''سوم'' شک بین دو و سه و چهار بعد از تمامی ذکر از سجده دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد.

''چهارم'' شک بین چهار و پنج بعد از تمام کردن ذکر از سجده دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد ولی اگر بعد از سجده اول، یا پیش از تمامی ذکر از سجده دوم، یکی از این چهار شک برای او پیش آید، نمازش باطل است.

''پنجم'' شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

''ششم'' شک بین چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

''هفتم'' شک بین سه و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

''هشتم'' شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و

تشهد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

"نهم" شک بین پنج و شش در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو بجا آورد، و نیز بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو برای ایستادن بیجا در این چهار صورت بجا آورد.

(مسأله ۱۲۴۷): اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، بنا بر احتیاط واجب نباید نماز را بشکند و باید به دستوری که گفته شد عمل نماید.

(مسأله ۱۲۴۸): اگر یکی از شکهای که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند احتیاط واجب آن است که نماز احتیاط را بخواند، و بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر نگیرد، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند نماز را از سر بگیرد، نماز دومش هم باطل است، ولی اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شود، نماز دومش صحیح است.

(مسأله ۱۲۴۹): وقتی یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید، و بداند که اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیدا می شود جائز نیست با حالت شک نماز را ادامه دهد، مثلاً اگر در حال ایستادن شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف یقین یا گمان پیدا می کند، جائز نیست با این حال رکوع کند.

(مسأله ۱۲۵۰): اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید، و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد، و به طرفی کی وظیفه او است بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

(مسأله ۱۲۵۱): کسی که نمی داند گمانش به یک طرف بیشتر است

یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شک عمل کند.

(مسأله ۱۲۵۲): اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته، که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت، و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.

(مسأله ۱۲۵۳): اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهائی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد، برای او پیش آید، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنانچه به دستور آن شک عمل کند نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۵۴): اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود، یا پیش از ایستادن شک کند که یک یا دو سجده را بجا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهای که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید نمازش باطل است.

(مسأله ۱۲۵۵): اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند، و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش را بجا نیاورده نمازش باطل است.

(مسأله ۱۲۵۶): اگر شک او از بین برود، و شک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید بدستور شک دوم عمل نماید.

(مسأله ۱۲۵۷): اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز مثلاً بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه و چهار، جایز است که نماز را به هم زده و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۵۸): اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکی برای او

پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده، و اگر از شکهای صحیح بوده نداند کدام قسم آن بوده است، باید بعد از اعراض از آن، نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۵۹): کسی که نشسته نماز می خواند، اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته بجا آورد، و اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد.

(مسأله ۱۲۶۰): کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند که حکم آن در مسأله پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۶۱): کسی که نشسته نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند.

دستور نماز احتیاط:

(مسأله ۱۲۶۲): کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

(مسأله ۱۲۶۳): نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخواند، و نیت آن را به زبان نیاورد، و احتیاط واجب آن است که بسم الله آن

را هم آهسته بگوید.

(مسأله ۱۲۶۴): اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

(مسأله ۱۲۶۵): اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا دو سجده سهو بنماید، و اگر کاری که نماز را باطل می کند، انجام داده، مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۱۲۶۶): اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۶۷): اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده باید نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۶۸): اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کند انجام داده، مثلاً پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، نماز احتیاط محسوب است، و یک رکعت کسری نمازش را بجا آورد، و نمازش صحیح است و برای زیادی هر یک از سلام در اصل نماز، و نماز احتیاط دو سجده سهو بجا آورد و احتیاط در اعاده اصل نماز ترک نشود.

(مسأله ۱۲۶۹): اگر بین دو و سه و چهار شک کند، و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

(مسأله ۱۲۷۰): اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را تمام کند، و نمازش صحیح است، و برای سلام زیادی سجده سهو بنماید، و اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می خواند یادش بیاید، پس اگر قبل از رکوع اول یادش بیاید، بایستد و نماز را مطابق کسری که دارد تمام نماید، و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

(مسأله ۱۲۷۱): اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند، پیش از رکوع دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند، و برای سلام زیادی سجده سهو بنماید، و اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده می خواند یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده احتیاط واجب آن است که نماز احتیاط را یک رکعت ایستاده تمام کند و نماز را دوباره بخواند و دو سجده سهو جهت سلام بیجا انجام دهد.

(مسأله ۱۲۷۲): اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آن را رها کند، و در این صورت اگر ممکن باشد کسری نماز را بجا آورد و اگر ممکن نباشد، نماز را دوباره بخواند، مثلاً در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی تواند دو رکعت نشسته را بجای

دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند، پس اگر قبل از رکوع اول نماز احتیاط یادش آمده بود باید کسری نمازش را بخواند و اگر بعد از آن بوده باید نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۱۲۷۳): اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته به شک خود اعتناء نکند، و اگر وقت دارد در صورتی که بین شک و نماز زیاد طول نکشیده و کاری هم مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می کند بجا آورده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۷۴): اگر در نماز احتیاط، رکنی را زیاد کند، یا مثلاً بجای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می شود، و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

(مسأله ۱۲۷۵): موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد، و اگر محلش گذشته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۷۶): اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلاً موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند باید بنا بگذارد که دو

رکعت خوانده است.

(مسأله ۱۲۷۷): اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست، سهواً کم یا زیاد شود، سجده سهو را احتیاطاً بجا آورد.

(مسأله ۱۲۷۸): اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آن را، بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۷۹): اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد، احتیاط واجب آن است که بعد از سلام نماز همان فراموش شده را قضا نماید و دو سجده سهو احتیاطاً انجام دهد.

(مسأله ۱۲۸۰): اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهّد یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۸۱): حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است مثلاً اگر نداند که یک رکعت خوانده، یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده بنا می گذارد که دو رکعت است، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند. و امّا نسبت به افعال گمان حکم شک را دارد، پس اگر گمان دارد، رکوع کرده در صورتی که داخل سجده نشده است، باید آن را بجا آورد و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنانچه در سوره داخل شده باشد اعتنا به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۸۲): حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیّه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می شود. و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت است یا یک رکعت بر طبق گمان خود نماز را تمام می نماید.

سجده سهو:

(مسأله ۱۲۸۳): برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد:

"اول": آنکه در بین نماز سهواً حرف بزند.

"دوم": جای که نباید سلام نماز را بدهد، مثلاً در رکعت اول سهواً سلام بدهد.

"سوم": آنکه تشهّد را فراموش کند.

"چهارم": آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از تمامی ذکر سجده دوم، شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

"پنجم": آنکه یک سجده را فراموش کند یا اینکه در جایی که باید بایستد نایستد مثلاً موقع خواندن حمد و سوره اشتباهاً بنشیند، و در موقعی که باید بنشیند مثلاً موقع تشهد اشتباهاً بایستد، در این سه صورت، بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده سهو بجا آورد، بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بنماید، و احکام این چند صورت در مسائل آینده گفته می شود.

(مسأله ۱۲۸۴): اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۸۵): برای صدای که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می شود سجده سهو واجب نیست، ولی مثلاً آخ یا آه بگوید باید سجده سهو نماید.

(مسأله ۱۲۸۶): اگر چیزی را که سهواً غلط خوانده، دو باره بطور صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

(مسأله ۱۲۸۷): اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و تمام آنها عرفاً

یک مرتبه حساب شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافیست.

(مسأله ۱۲۸۸): اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۸۹): اگر در جای که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید (السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین) یا بگوید "السلام علیکم" اگر چه "ورحمة الله وبرکاته" را نگفته باشد باید دو سجده سهو بنماید. ولی اگر اشتباهاً بگوید (اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ) احتیاط آن است که دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۹۰): اگر در جائی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید دو سجده سهو کافیست.

(مسأله ۱۲۹۱): اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند، و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و بجا آورد، و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید.

(مسأله ۱۲۹۲): اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز بنا بر احتیاط سجده و تشهد را قضا نماید، و بعد از آن دو سجده سهو نیز بجا آورد.

(مسأله ۱۲۹۳): اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً بجا نیاورد، معصیّت کرده و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنانچه سهواً بجا نیاورد هر وقت یادش آمد بنا بر احتیاط باید فوراً انجام دهد، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۹۴): اگر شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست بجا آورد.

(مسأله ۱۲۹۵): کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب

شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافیست.

(مسأله ۱۲۹۶): اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، و تدارک ممکن نباشد باید دو سجده سهو بجا آورد، و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو:

(مسأله ۱۲۹۷): دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیّت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و احوط این است که بگوید: (بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ) بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از تشهد بگوید (السلام علیکم) و اولی این است (ورحمة الله وبرکاته) را اضافه کند.

قضای سجده و تشهّد فراموش شده:

(مسأله ۱۲۹۸): سجده و تشهّدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز، قضای آن را بجا می آورد، باید تمام شرایط نماز مانند پاک بودن بدن و لباس و رو بقبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

(مسأله ۱۲۹۹): اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلاً یک سجده از رکعت اول، و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز قضای هر دو را با سجده های سهوی که احتیاطاً برای آنها لازم است بجا آورد.

(مسأله ۱۳۰۰): اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند، می تواند هر یکی را که بخواهد اول قضا نماید، اگر چه بداند کدام اول فراموش شده است.

(مسأله ۱۳۰۱): اگر دو سجده را از دو رکعت فراموش نماید لازم

نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

(مسأله ۱۳۰۲): اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود، مثلاً پشت به قبله نماید، احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده و تشهّد دوباره نماز را بخواند.

(مسأله ۱۳۰۳): اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده یا تشهّد را از رکعت آخر فراموش کرده، باید برگشته و نماز را تمام نموده دو سجده سهو برای سلام بی جا بجا آورد.

(مسأله ۱۳۰۴): اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود مثل آنکه سهواً حرف بزند بنا بر احتیاط واجب سجده یا تشهد را قضا کند، و غیر از سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهّد می نماید دو سجده سهو دیگر بنماید.

(مسأله ۱۳۰۵): اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشهّد را باید سجده را قضا نماید و دو سجده سهو بجا آورد و احتیاطاً تشهّد را نیز قضا نماید.

(مسأله ۱۳۰۶): اگر شک دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا یا سجده سهو نماید.

(مسأله ۱۳۰۷): اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده، و شک کند که پیش از رکوع، رکعت بعد بجا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

(مسأله ۱۳۰۸): کسی که باید سجده یا تشهّد را قضا نماید، اگر برای کار دیگر هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهّد را قضا نماید، بعد سجده سهو را بجا آورد.

(مسأله ۱۳۰۹): اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهّد

فراموش شده را بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته باید سجده یا تشهّد را قضا نماید، و اگر وقت نماز گذشته، قضای آن احوط است.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز:

(مسأله ۱۳۱۰): هر گاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

(مسأله ۱۳۱۱): اگر بواسطه ندانستن مسأله، از روی تقصیر چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است، ولی چنانچه بواسطه ندانستن مسأله حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشا را چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۳۱۲): اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم زند، و دوباره با وضو یا غسل بخواند. و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو و غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۱۳۱۳): اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش را فراموش کرده، نمازش باطل است، و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد، و دو سجده را بجا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب، برای ایستادن بی جا دو سجده سهو بنماید.

(مسأله ۱۳۱۴): اگر پیش از گفتن (السلام علینا) و (السلام علیکم) یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد، و دوباره تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد.

(مسأله ۱۳۱۵): اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

(مسأله ۱۳۱۶): اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت بقبله کرده، نمازش باطل است و اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد و برای سلام زیادی دو سجده سهو بنماید.

(مسأله ۱۳۱۷): هر گاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت بقبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را بجا نیاورده، نمازش باطل است، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند، یادش بیاید، باید دو سجده ای را که فراموش کرده بجا آورد، و دوباره تشهّد بخواند، و سلام نماز را بدهد و دو سجده، سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید.

(مسأله ۱۳۱۸): اگر بفهمد نماز را پیش ازوقت خوانده، یا پشت به قبله خوانده باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، و اما اگر بفهمد که بطرف راست یا بطرف چپ قبله بجا آورده، در صورتی که پیش از گذشتن وقت باشد دوباره بخواند، ولی اگر بعد از گذشتن وقت باشد بعید نیست قضا نداشته باشد. مگر اینکه این عمل به جهت ندانستن حکم شرعی بوده باشد یا در فحص و جستجو از قبله کوتاهی کرده باشد که در این دو صورت باید قضا نماید.

نماز مسافر:

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشاء را با هشت شرط شکسته بجا آورد یعنی دو رکعت بخواند:

"شرط اول" ـ آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد، و فرسخ شرعی مقداری کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

(مسأله ۱۳۱۹): کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است. چنانچه رفتن و همچنین برگشتن کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند، بنا بر این اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ، یا بعکس باشد احتیاط واجب آن است که باید نماز را تمام یعنی چهار رکعتی و شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۲۰): اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد اگر چه روزی که می رود، همان روز یا شب آن برنگردد، باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه بهتر آن است که تمام نیز بخواند.

(مسأله ۱۳۲۱): اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، اگر تحقیق کردن برایش مشقّت دارد لازم نیست، و باید نمازش را تمام بخواند و با عدم مشقّت، تحقیق کردن احوط است.

(مسأله ۱۳۲۲): اگر یک عادل یا شخص موثقی خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۲۳): کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند، و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی بجا آورد، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۱۳۲۴): کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر تمام خوانده، باید دوباره شکسته بجا آورد.

(مسأله ۱۳۲۵): اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۲۶): اگر محلی دو راه داشته باشد یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست، برود، باید تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۲۷): اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد، باید از خانه های آخر شهر حساب نماید.

"شرط دوم" ـ آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر بجای که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند، و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جایی رود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود، و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا محلی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۲۸): کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً، برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند، و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند ولی در برگشتن چنانچه تا

وطنش یا جائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد باید نماز را شکسته بخواند، و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۲۹): مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۰): کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی بجای برسد که اذان شهر را نشنود و اهل شهر او را نبیند و نشانه آن این است که او اهل شهر را نبیند، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر در هر روز مقداری خیلی کمی راه برود که عرفاً نگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۱): کسی که در سفر در اختیار دیگری است مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است باید نماز را شکسته بخواند، و اگر نداند بنا بر احتیاط پرسیدن واجب است، و اگر پرسیدن ممکن نباشد تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۲): کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۳): کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر شک کند که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود یا نه، باید نماز را

تمام بخواند، ولی اگر شک او از این جهت است که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

"شرط سوم": آنکه در بین راه از قصد خود بر نگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یامردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۴): اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد، که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۵): اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، و تصمیم داشته باشد که برگردد، باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه بخواهد کمتر از ده روز در آنجا بماند.

(مسأله ۱۳۳۶): اگر برای رفتن به محلی که هشت فرسخ است حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جای که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۳۷): اگر بعد از آنکه چهار فرسخ رفت، مردّد شود که بقیّه هشت فرسخ را برود یا بدون اینکه ده روز در جایی بماند به محل خود برگردد، چه در موقعی که مردّد است راه برود یا نرود، باید نماز را شکسته بخواند، چه آنکه بعداً تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود یا اینکه برگردد.

(مسأله ۱۳۳۸): اگر بعد از آنکه چهار فرسخ برود، مردّد شود که بقیّه هشت فرسخ را برود یا اینکه به محل خود برگردد، ولی احتمال این را بدهد که در محل تردید یا جای دیگر ده روز توقف می نماید، اگر چه بعد تصمیم بگیرد بدون ماندن ده روز بقیه را برود در این صورت لازم است نماز را تمام

کند. چه در حال تردید راه برود چه نرود ولی اگر تصمیمش این باشد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود، و چهار فرسخ برگردد از وقتی که شروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

(مسأله ۱۳۳۹): اگر پیش از آنکه چهار فرسخ برود، مردد شود که بقیّه راه را برود یا نرود، و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد، یا آنکه بخواهد چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد از وقتی شروع به راه رفتن بعد از تصمیمش نماید نماز را شکسته می خواند، و در این صورت نیز فرقی نیست که در حال تردید راه برود یا نرود.

"شرط چهارم" ـ آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۴۰): کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه، یا ده روز در محلی قصد اقامت می نماید یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۴۱): کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردّد است که از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم نماز را باید تمام بخواند. ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

"شرط پنجم" آنکه برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر خود سفر

حرام باشد مثل آنکه برای او ضرری که اقدام بر آن شرعاً حرام است داشته باشد یا زن بدون اجازه شوهر در صورتی که نشوز بر او صادق شود، و فرزند با نهی پدر و مادر که موجب عقوقش باشد سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۴۲): سفری که واجب نیست اگر سبب اذیت پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

(مسأله ۱۳۴۳): کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۴۴): اگر برای آنکه کاری واجبی را ترک کند مسافرت نماید، چه غرض دیگری در سفر داشته باشد یا نه، نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد، و طلبکار هم مطالبه نماید، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد، و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر سفرش برای کاری دیگری است اگر چه در سفر ترک واجب نیز بنماید، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۴۵): اگر سفر او سفر حرام نباشد، ولی حیوان سواری او یا مرکب دیگر که سوار او است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت نماید باید احتیاطاً نماز را هم شکسته بخواند و هم تمام.

(مسأله ۱۳۴۶): کسی که با ظالم مسافرت می کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

(مسأله ۱۳۴۷): اگر بقصد تفریح و گردش مسافرت کند، سفر او حرام نیست، و باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۴۸): اگر برای لهو و خوشگذرانی به شکار برود، نمازش در حال رفتن تمام است و در برگشتن قصر است در صورتی که به حد مسافت باشد و چنانچه برای تهیّه معاش به شکار رود، نمازش شکسته است، و اگر برای کسب و زیاد کردن مال به شکار برود، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۴۹): کسی که برای معصیّت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی گردد، اگر برگشتن به تنهائی هشت فرسخ است و از معصیت توبه کرده باشد باید نماز را شکسته بخواند، و اگر توبه نکرده باشد احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۵۰): کسی که سفر او سفر معصیّت است، اگر در بین راه از قصد معصیّت برگردد، چنانچه باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد، و بخواهد برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۵۱): کسی که برای معصیت سفر نکرده، و اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیّت برود، باید نماز را تمام بخواند، ولی نمازهای را که شکسته خوانده در صورتی که مقدار گذشته مسافت بوده صحیح است والاّ احتیاط واجب آن است که آن نمازها را اعاده نماید به خواندن تمام.

"شرط ششم" ـ آنکه از صحرانشینهای نباشد که در بیابانها گردش می کنند، و هر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا می کنند می مانند، و بعد از چندی بجای دیگر می روند، و صحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

(مسأله ۱۳۵۲): اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند، چنانچه با بنه و دستگاه باشد نماز را تمام بخواند،

والاّ چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، نماز را احتیاطاً شکسته و تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۵۳): اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

"شرط هفتم" ـ آنکه شغل او مسافرت نباشد، بنا بر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها. اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند اگر در سفر اول صدق می کند که شغل او سفر است باید تمام بخواند. و اگر شک کند در اینکه عرفاً با او گفته می شود که شغلش سفر است یا صدق نمی کند. باید در سفر اول جمع کند بین شکسته و تمام، و اما کسی که عملش سفر نیست ولی عملش در سفر است مثل این که هر روز جهت تدریس یا طبابت یا تحصیل از یک شهر به شهر دیگر می رود، نیز نماز را تمام می کند و ملحق است به کسی که عملش سفر است.

(مسأله ۱۳۵۴): کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کاری دیگر مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مثلاً راننده ماشین خود را برای زیارت کرایه بدهد، و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۵۵): حَمَلَه دار یعنی کسی که برای رساندن حاجی ها به مکه مسافرت می کند، چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد و فقط در ایام حج برای حمله داری سفر می کند، احتیاط واجب آن است که بین نماز تمام و شکسته جمع نماید، ولی چنانچه مدت سفر او کم باشد مثل این زمان که سفر با هواپیما است، بعید نیست که حکم او شکسته باشد.

(مسأله ۱۳۵۶): کسی که شغلش حمله داری است و حاجی ها را از راه دور به مکه می برد، چنانچه مقدار معتنی بهی از ایام سال را در راه باشد،

باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۵۷): کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفر که فقط در زمستان یا تابستان اتومبیل خود را کرایه می دهد باید در آن سفر نماز را تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۵۸): راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۵۹): چهار واداری که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود نماز را احتیاطاً تمام و شکسته بخواند و همچنین است اگر در غیر وطن خود ده روز با قصد یا بدون قصد بماند.

(مسأله ۱۳۶۰): کسی که شغلش مسافرت است غیر از چهار وادار، اگر چه در غیر وطن خود با قصد ده روز بماند، یا در وطن خود هر چند بدون قصد باشد ده روز بماند، در سفر اولی که بعد از ده روز می رود احتیاط واجب آن است که بین نماز تمام و شکسته جمع نماید.

(مسأله ۱۳۶۱): چهار واداری که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۲): کسی که در شهرها سیاحت می کند، و برای خود وطنی اختیار نکرده باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۳): کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۶۴): کسی که از وطنش صرفنظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد، باید در مسافرت خود نماز را شکسته بخواند.

"شرط هشتم" ـ آنکه به حد ترخص برسد، و معنای حدّ ترخص در مسأله (۱۳۳۰) گذشت، و اما در غیر وطن اعتباری بحدّ ترخص نیست و همین که از محل اقامت خارج شود نمازش قصر است.

(مسأله ۱۳۶۵): کسی که به سفر می رود اگر بجای برسد که اذان را نشنود ولی اهل شهر را ببیند یا اهل شهر را نبیند و اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۶): مسافری که به وطنش برمی گردد وقتی که اهل وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند ولی مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، مادامی که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

(مسأله ۱۳۶۷): هر گاه شهری در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود، یا بقدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می کند وقتی به اندازه دور بشود که اگر آن شهر زمین هموار بود، اهلش از آنجا دیده نمی شود باید نماز را شکسته بخواند، و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد باید ملاحظه معمول را بنماید.

(مسأله ۱۳۶۸): اگر از محلی مسافرت کند که اهل ندارد، وقتی بجایی برسد که اگر آن محل اهل داشت از آنجا دیده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۶۹): اگر بقدری دور شود که نداند صدائی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بفهمد

اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۷۰): اگر بقدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۱): اگر بجای برسد که اذان شهر را که معمولاً در جایی بلند می گویند نشنود، ولی اذان را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۲): اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط، اهل شهر را نبیند و گوش متوسط، صدای اذان معمولی را نشنود.

(مسأله ۱۳۷۳): اگر موقعی که سفر می رود شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند. و مسافری که از سفر برمی گردد اگر شک کند که بحد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۴): مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند، وقتی که اهل وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۷۵): مسافری که در بین مسافرت بوطنش رسیده، تا وقتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی که به حد ترخص برسد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۶): محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، چه در آنجا بدنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

(مسأله ۱۳۷۷): اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلی اش نیست مدتی بماند، و بعد بجای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی شود.

(مسأله ۱۳۷۸): جائی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آن جا وطن اوست در آنجا زندگی می کند مانند اکثر طلاب که در حوزه های علمیه ساکن می باشند که اگر مسافرتی برای آنها پیش آید، دوباره به همان جا بر می گردند، اگر چه قصد نداشته باشند که همیشه در آنجا بمانند، در حکم وطن او حساب می شود. و اگر یک شب هم بماند نمازش تمام است.

(مسأله ۱۳۷۹): کسی که در دو محل زندگی می کند، مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می باشد، هر دو محل وطن اوست. و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آنها وطن او حساب می شود.

(مسأله ۱۳۸۰): کسی که در محلی مالک منزل مسکونی است اگر شش ماه متصل در آنجا بماند، تا وقتی که آن منزل مال او است هر وقت در مسافرت به آنجا برسد، و قصد اقامه نکند احتیاط واجب در جمع بین قصر و تمام است.

(مسأله ۱۳۸۱): اگر به جائی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

(مسأله ۱۳۸۲): مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سرهم در محلی بماند یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۸۳): مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند که از طلوع آفتاب روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر مثلاً قصدش این باشد، که از ظهر روز اول تا

ظهر روز یازدهم بماند.

(مسأله ۱۳۸۴): مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یکجا بماند، پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در کاظمین و بغداد بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۸۵): مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، اگر روز اول، قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا که به قدر حد ترخص یا بیشتر دور باشد برود، اگر مدت رفتن و آمدنش مثلاً به اندازه یک یا دو ساعت است که در نظر عرف به اقامت ده روز منافات ندارد، نماز را تمام بخواند و اگر مدت از این بیشتر باشد احتیاطاً بین شکسته و تمام جمع نماید، و اگر تمام یا بیشتر روز باشد نمازش شکسته است.

(مسأله ۱۳۸۶): مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند، مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۸۷): کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد و احتمال او عقلائی باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۸۸): اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده، و قصد کند که تا آخر ماه در جائی بماند، باید نماز را تمام بخواند. و در غیر این صورت مثل اینکه قصد دارد تا آخر ماه می ماند، ولی نمی داند که تا آخر ماه نه، روز می شود یا ده روز، در این صورت نماز را شکسته بخواند، اگر چه از موقع که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

(مسأله ۱۳۸۹): اگر مسافر قصد کند که ده روز در محلی بماند

چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردّد شود، که در آنجا بماند یا بجای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی که در آن جا هست، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۹۰): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد، و بعد از ظهر از ماندن در آن جا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد تا وقتی که در آنجا هست، روزه هایش صحیح است، و باید نمازهای خود را تمام بخواند. و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، روزه آن روزش را بنا بر احتیاط واجب تمام کند و قضایش را هم بگیرد، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد.

(مسأله ۱۳۹۱): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود، و پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد شک کند که یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۹۲): اگر مسافر به نیّت اینکه نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

(مسأله ۱۳۹۳): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر در بین نماز اول چهار رکعتی از قصد خود برگردد چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید، و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند، و اگر به رکوع رفته باشد نمازش باطل و باید شکسته اعاده نماید، تا وقتی که در آن جا هست نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۹۴): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر

بیشتر از ده روز در آن جا بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

(مسأله ۱۳۹۵): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد، و می تواند روزه مستحبی را هم بجا آورد، و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشاء را هم بخواند.

(مسأله ۱۳۹۶): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی، یا بعد از ماندن ده روز، اگر چه یک نماز تمام هم نخوانده باشد بخواهد بجای که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جائی اول خود ده روز یا کمتر بماند، از وقتی که می رود تا

وقتی که بر می گردد و بعد از برگشتن باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیه باشد لازم است موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۹۷): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ادائی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آن جا بماند، در رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز دارد باید نمازهای خود را تمام بخواند ولی اگر محلی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند و چنانچه نخواهد ده روز در آنجا بماند باید مدتی را که در آنجا می ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۹۸): مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بخواهد بجائی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد که به محل اول برگردد یا نه، یا به کلی از

برگشتن آنجا غافل باشد، یا نخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز آنجا بماند یا نه، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می رود تا وقتی که برمی گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۹۹): اگر به خیال اینکه رفقایش می خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بفهمد که آنها قصد نکرده اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۴۰۰): اگر مسافر اتفاقاً سی روز در محلی بماند، مثلاً در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۴۰۱): مسافری که می خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند، اگر بعد از آنکه نه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند، و همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند. (مسأله ۱۴۰۲): مسافر بعد از سی روز، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جائی و مقداری را در جائی دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه:

(مسأله ۱۴۰۳): مسافر می تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)) بلکه در تمام شهر مکه و مدینه و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند، و نیز مسافر می تواند در حرم سیدالشهداء ((علیه السلام)) نماز را تمام بخواند اگر چه دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز بخواند.

(مسأله ۱۴۰۴): کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند. اگر در غیر چهار جائی که در مسأله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند نمازش باطل است، و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند. و در صورت فراموشی اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بنابر احتیاط واجب لازم است.

(مسأله ۱۴۰۵): کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر سهواً تمام بخواند در اثناء وقت ملتفت شود نمازش باطل است; و باید شکسته بخواند ولی اگر در خارج وقت ملتفت شود قضاء ندارد.

(مسأله ۱۴۰۶): مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۰۷): مسافری که می داند باید نمازش را شکسته بخواند و اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد لازم است اعاده نماید و چنانچه اعاده نکرده باید قضا نماید ولی اگر در خارج وقت بفهمد قضاء ندارد.

(مسأله ۱۴۰۸): مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی که بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند، و اگر بعد از این که وقت گذشته بفهمد قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۴۰۹): اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته بجا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۴۱۰): کسی که باید نماز را تمام بخواند اگر شکسته بجا

آورد در هر صورت نمازش باطل است، حتی مسافری که قصد ماندن ده روز در جائی داشته باشد، و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته بخواند بنا بر احتیاط واجب، باید تمام اعاده نماید.

(مسأله ۱۴۱۱): اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را از سر، شکسته بخواند.

(مسأله ۱۴۱۲): اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیّت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است. و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد باید نماز را از سر، شکسته بخواند.

(مسأله ۱۴۱۳): مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانستن مسأله به نیّت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

(مسأله ۱۴۱۴): مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند. و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۴۱۵): اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشائی او قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضاء نماید اگر چه در غیر

سفر بخواهد قضای آن را بجا آورد. و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید. اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

(مسأله ۱۴۱۶): مستحب است مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگوید (سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ) و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشاء بیشتر سفارش شده است بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضاء

(مسأله ۱۴۱۷): کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را به جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده، یا بواسطه مستی نماز نخوانده باشد، ولی نمازهائی را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد، چه نمازهای یومیه باشد چه غیر آن، و اما نمازی را که در حال بیهوشی نخوانده اگر بیهوشیش به اختیار خودش بوده مثل اینکه دوائی را جهت بیهوش شدن خورده باشد، بنا بر احتیاط واجب قضا کند، و اما اگر به اختیار نباشد قضا ندارد.

(مسأله ۱۴۱۸): اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده باید قضای آن را بخواند.

(مسأله ۱۴۱۹): کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۴۲۰): کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

(مسأله ۱۴۲۱): اگر انسان احتمال دهد که نماز قضائی دارد یا نمازهای را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آنها را بجا آورد.

(مسأله ۱۴۲۲): در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست مگر در نمازهای که در ادای آن ترتیب است، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز اگر چه بهتر در غیر آنها نیز مراعات ترتیب است.

(مسأله ۱۴۲۳): اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند، یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد.

(مسأله ۱۴۲۴): اگر ترتیب نمازهای را که نخوانده فراموش کند بهتر آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیب که قضا شده بجا آورده است. مثلاً اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی داند کدام اول قضا شده، اول یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند، یا اول یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب، و دوباره نماز ظهر را بخواند، تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده اول خوانده است.

(مسأله ۱۴۲۵): اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی داند کدام اول قضا شده است چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیّت اینکه اولی قضای نماز روز اول و دومی قضای نماز روز دوم باشد در حاصل شدن ترتیب کافیست.

(مسأله ۱۴۲۶): اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء یا یک نماز عصر و یک نماز عشاء از او قضا شود، و نداند که کدام اول قضا شده، بهتر آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیب بجا آورده است، مثلاً اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا از او قضا شده و اولی آنها را نمی داند، اول یک نماز ظهر بعد از آن یک نماز عشاء، دوباره یک نماز ظهر بخواند، یا اول یک نماز عشاء بعد یک نماز ظهر، دوباره یک نماز عشاء بخواند.

(مسأله ۱۴۲۷): کسی که می داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی داند نماز ظهر است یا نماز عشا، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیّت قضای نمازی که نخوانده بجا آورد کافیست، و نسبت به جهر و اخفات مخیّر می باشد.

(مسأله ۱۴۲۸): کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی داند اولی آنها کدام است، چنانچه نُه نماز به ترتیب بخواند مثلاً از نماز صبح شروع کند و بعد از آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند یقین به ترتیب حاصل نموده است.

(مسأله ۱۴۲۹): کسی که می داند نمازهای پنجگانه او هر کدام از یک روز قضا شده است و ترتیب آنها را نمی داند، بهتر این است که نماز پنج شبانه روز را بخواند، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده نماز شش شبانه روز را بخواند و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود یک شبانه روز بیشتر بخواند تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده بجا آورده است، مثلاً اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد نماز هفت شبانه روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۴۳۰): کسی که مثلاً چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند یا فراموش کرده مثلاً نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافیست. ولی بهتر این است که قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است مثلاً اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده نماز نبوده، احتیاطاً ده نماز صبح بخواند.

(مسأله ۱۴۳۱): کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، بهتر این است که اگر ممکن است اول آن را بخواند بعد مشغول نماز آن روز

شود. و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، در صورتی که ممکن باشد بهتر این است که نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

(مسأله ۱۴۳۲): اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیّت را به نماز قضا برگرداند، بهتر این است که نیّت نماز قضا کند، مثلاً اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، نیّت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است و یا نمی تواند نیت را به نماز قضا برگرداند، مثلاً در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده چون اگر بخواهد نیّت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می شود نباید نیّت را به قضای صبح برگرداند.

(مسأله ۱۴۳۳): اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند و بهتر این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق دوباره نماز قضائی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده بجا آورد.

(مسأله ۱۴۳۴): تا انسان زنده است اگر چه از قضای نمازهای خود عاجز باشد دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

(مسأله ۱۴۳۵): نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلاً اگر

نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۴۳۶): مستحب است بچه ممیز را یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد، به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت بدهند بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم، وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است:

(مسأله ۱۴۳۷): اگر پدر نماز خود را بجا نیاورده باشد، و می توانسته است قضا کند، بنا بر احتیاط هر چند از روی نافرمانی ترک کرده باشد بر پسر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش بجا آورد، یا برای او اجیر بگیرد و قضای نمازهای مادر نیز بنا بر احتیاط بر او واجب است.

(مسأله ۱۴۳۸): اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته یا نه چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۴۳۹): اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که بجا آورده یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

(مسأله ۱۴۴۰): اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز پدر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که نماز او را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند.

(مسأله ۱۴۴۱): اگر میّت وصیت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند بعد از آنکه اجیر نماز او را به طور صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

(مسأله ۱۴۴۲): اگر پسر بزرگتر نماز مادر را بخواند، باید در جهر واخفات به تکلیف خود عمل کند، پس قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.

(مسأله ۱۴۴۳): کسی که خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند هر کدام را اول بجا آورد صحیح است.

(مسأله ۱۴۴۴): اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز پدر را قضا نماید.

(مسأله ۱۴۴۵): اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز پدر را قضا کند بمیرد بر پسر دوم چیزی واجب نیست، و این در صورتی است که بین مرگ پدر و مرگ پسر بزرگ بقدری طول کشیده که می توانسته قضای نماز و روزه او را بجا آورد و اگر این مقدار طول نکشیده، بنا بر احتیاط پسر دوم قضاء نماز و روزه را بجا آورد. و در همه این مسائل بنا بر احتیاط قضای نماز و روزه مادر نیز حکم نماز و روزه پدر را دارد.

نماز جماعت:

(مسأله ۱۴۴۶): مستحب است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را با جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشاء، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می شنود بیشتر سفارش شده است.

(مسأله ۱۴۴۷): در روایات معتبره وارد است که نماز جماعت بیست و پنج درجه افضل از نماز فرادی است، و در روایت دیگر وارد شده است که اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز را دارد و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسد. و عده آنان که از ده گذشت اگر تمام آسمانها کاغذ، و دریاها مرکّب، و درختها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

(مسأله ۱۴۴۸): حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی

جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

(مسأله ۱۴۴۹): مستحب است انسان صبر کند که نماز را با جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی یعنی تنها خوانده شود بهتر است ولی نماز فرادی در وقت فضیلت افضل از نماز جماعت در غیر وقت فضیلت است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می باشد.

(مسأله ۱۴۵۰): وقتی که جماعت بر پا می شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافیست.

(مسأله ۱۴۵۱): اگر امام یا مأموم بخواهد نماز را که با جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند. چنانچه احتمال فساد آن نماز را ندهد اشکال دارد مگر اینکه اماماً اعاده نماید، بشرطی که در مأمومین کسی باشد که نماز واجب را نخوانده باشد، ولی اگر رجاً جماعت را تکرار کند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۴۵۲): کسی که در نماز، به حدی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می شود و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت می شود، باید نماز را با جماعت بخواند.

(مسأله ۱۴۵۳): اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را با جماعت بخواند، در صورتی که ترک آن موجب عقوقش شود، نماز جماعت بر او واجب می شود. و در غیر این صورت واجب نیست.

(مسأله ۱۴۵۴): نماز مستحب را نمی شود با جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام ((علیه السلام)) واجب بوده و به واسطه غائب شدن ایشان مستحب می باشد.

(مسأله ۱۴۵۵): موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می شود به او اقتدا کرد.

(مسأله ۱۴۵۶): اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود یا کسی دیگر را که فوت آن یقینی باشد می خواند، می شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز خود یا کسی دیگر را احتیاطاً قضا می کند اقتداء به او جائز نیست.

(مسأله ۱۴۵۷): اگر انسان نداند نمازی را که امام می خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند.

(مسأله ۱۴۵۸): در صحت جماعت شرط است که بین امام و مأموم و همچنین بین مأموم و مأموم دیگر که واسطه بین مأموم و امام است حائلی نباشد و مراد از حائل چیزی است که مانع از دیدن شود مانند پرده یا دیوار و امثال اینها پس اگر در تمام احوال نماز یا بعضی آن بین امام و مأموم یا بین مأموم و مأموم دیگر که واسطه اتصال است چنین حائلی باشد جماعت باطل خواهد شد، و، زن از این حکم مستثنی است چنانکه خواهد آمد.

(مسأله ۱۴۵۹): اگر به واسطه درازی صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند، امام را نبینند می توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده اند، صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتدا نمایند.

(مسأله ۱۴۶۰): اگر صفهای جماعت تا در مسجد برسد، کسی که مقابل در، پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می باشد، بلکه نماز کسانی که در دو طرف ایستاده اند و از جهت مأموم دیگر اتصال به جماعت دارند نیز صحیح است.

(مسأله ۱۴۶۱): کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند.

(مسأله ۱۴۶۲): جای ایستادن امام باید از جای مأموم به اندازه یک وجب متعارف بلندتر نباشد، و اگر کمتر از یک وجب باشد اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطّح بگویند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۴۶۳): اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد ولی اگر به قدری بلندتر باشد که نگویند اجتماع کرده اند، جماعت صحیح نیست.

(مسأله ۱۴۶۴): اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده اند یک نفر که نمازش باطل است فاصله شود، می توانند اقتدا کنند، و اما اگر چند نفر که نمازشان باطل است فاصله شوند یا از جهت دیگر فاصله زیادی باشد نمی توانند اقتداء کنند.

(مسأله ۱۴۶۵): بعد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز، و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده، می تواند تکبیر بگوید ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

(مسأله ۱۴۶۶): اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است در صفهای بعدی نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید.

(مسأله ۱۴۶۷): هر گاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمی تواند به او اقتدا کند.

(مسأله ۱۴۶۸): اگر مأموم بعد از نماز بفهمد، امام عادل نبوده، یا کافر بوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بی‌وضو نماز خوانده، در صورتی که مثل زیاد کردن رکوع از کارهای که نماز فرادی را ولو سهواً باطل می کند

نکرده باشد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۶۹): اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، اگر بنایش بر جماعت خواندن بوده و احتمال دهد که از روی فراموشی نیّت جماعت نکرده است، چنانچه در حالی باشد که وظیفه مأموم است مثلاً به حمد و سوره امام گوش می دهد، باید نماز را به جماعت تمام کند، و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه امام و هم وظیفه مأموم است، مثلاً در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیّت فرادی تمام نماید.

(مسأله ۱۴۷۰): اگر مأموم در بین نماز بخواهد قصد انفراد نماید در صورتی که عذر نداشته باشد اشکال دارد، و اگر از اول نماز قصد داشته است مورد اشکال بیشتر است، احتیاط واجب آن است که در اول اقتدا قصد انفراد را در وسط نداشته باشد، و اگر در اول قصد انفراد نداشته باشد باید در وسط بدون عذر قصد فرادی نکند.

(مسأله ۱۴۷۱): اگر مأموم بعد از حمد و سوره امام، نیّت فرادی کند بنا بر احتیاط واجب باید تمام حمد و سوره را بخواند، و اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیّت فرادی نماید، نیز لازم است تمام حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۱۴۷۲): اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، نمی تواند دوباره نیت جماعت کند، بلکه اگر مردد شود که نیّت فرادی کند یا نه، و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، صحت جماعتش محل اشکال است.

(مسأله ۱۴۷۳): اگر شک کند که در بین نماز نیّت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیّت فرادی نکرده است.

(مسأله ۱۴۷۴): اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می شود. اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع نرسد

نمازش باطل است.

(مسأله ۱۴۷۵): اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۴۷۶): اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، بنا بر احتیاط واجب باید قصد فرادی بنماید.

(مسأله ۱۴۷۷): اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و اتفاقاً پیش از آنکه به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد نماز او صحیح است.

(مسأله ۱۴۷۸): اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیّت و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد بدون آنکه دوباره نیّت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند، و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

(مسأله ۱۴۷۹): مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و بنا بر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد قدری عقب تر در طرف راست امام بایستد، و اگر متعدد باشند پشت سر امام بایستند، و در صورت اول اگر قد او بلندتر از امام است، بنا بر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

(مسأله ۱۴۸۰): اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن بواسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۴۸۱): اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگر حائل

شود، جماعت باطل می شود، و لازم است مأموم به وظیفه منفرد عمل نماید.

(مسأله ۱۴۸۲): احتیاط واجب آن است که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام به اندازه یک متر فاصله نباشد، و همچنین است اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلو او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد.

(مسأله ۱۴۸۳): اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتداء کرده به امام متصل باشد، و از جلو به امام متصل نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، یک متر فاصله نداشته باشد.

(مسأله ۱۴۸۴): اگر در نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او به امام متصل است یک متر فاصله پیدا شود، باید قصد انفراد کند و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۸۵): اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود چنانچه فوراً برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند، جماعت صف بعد محل اشکال است. و احتیاط واجب آن است که اگر فاصله بین صف دوم و امام مقدار یک متر باشد قصد فرادی نمایند.

(مسأله ۱۴۸۶): اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند ولی قنوت و تشهد را با امام می خواند، و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهد امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد، بنا بر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

(مسأله ۱۴۸۷): اگر مأموم موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند، و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، باید یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند.

(مسأله ۱۴۸۸): اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

(مسأله ۱۴۸۹): اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد بنا بر احتیاط واجب قصد انفراد کند.

(مسأله ۱۴۹۰): کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد، چنانچه عمداً سوره و قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، اظهر این است که نمازش صحیح است و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

(مسأله ۱۴۹۱): کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند، یا تمام نماید به رکوع امام می رسد، در صورتی که زیاد طول نکشد بهتر آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید و اگر زیاد طول بکشد احتیاط واجب آن است که شروع نکند، و چنانچه شروع کرده تمام ننماید.

(مسأله ۱۴۹۲): کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع می رسد چنانچه سوره را بخواند و به رکوع امام نرسد جماعتش صحیح است.

(مسأله ۱۴۹۳): اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت

بخواند اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول و یا دوم بوده.

(مسأله ۱۴۹۴): اگر به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخوانده و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده نمازش صحیح است ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر نمی رسد بنا بر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

(مسأله ۱۴۹۵): اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده نمازش صحیح است، و اگر در بین حمد و سوره بفهمد، لازم نیست آنها را تمام کند.

(مسأله ۱۴۹۶): اگر موقعی که مشغول نماز مستحبّی است جماعت برپا شود چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

(مسأله ۱۴۹۷): اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد مستحب است به نیّت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

(مسأله ۱۴۹۸): اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد لازم نیست نیّت فرادی کند.

(مسأله ۱۴۹۹): کسی که یک رکعت از امام عقب مانده، احتیاط واجب آن است که وقتی امام تشهد رکعت آخر را می خواند، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام

نماز را بگوید و بعد برخیزد. و اگر در همانجا بخواهد قصد انفراد نماید بدون عذر خالی از اشکال نیست ولی چنانچه از اول قصد انفراد داشته نیز محل اشکال است.

شرائط امام جماعت:

(مسأله ۱۵۰۰): امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشد و نماز را به طور صحیح بخواند و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب و بد را می فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد، اگر چه آثار جماعت بر او مترتب نمی شود.

(مسأله ۱۵۰۱): امامی را که عادل می دانسته، اگر شک کند که به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید.

(مسأله ۱۵۰۲): کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می خواند، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

(مسأله ۱۵۰۳): کسی که نشسته نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند، ولی اقتداء کسی که خوابیده نماز می خواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند محل اشکال است.

(مسأله ۱۵۰۴): اگر امام جماعت به واسطه عذری با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به او اقتدا کرد، ولی اگر با لباس نجس نماز بخواند احتیاط واجب آن است که باو اقتدا نکند.

(مسأله ۱۵۰۵): اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، احتیاط واجب آن است که باو اقتدا نکند. و نیز زنی که مستحاضه نیست بنا بر احتیاط نمی تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

(مسأله ۱۵۰۶): احتیاط واجب آن است کسی که مرضی خوره یا پیسی دارد، امام جماعت نشود و بنا بر احتیاط واجب به کسی که حد شرعی بر او جاری شده اقتدا ننماید، و همچنین اهل شهر (شهرنشین) به اعرابی (صحرانشین) اقتدا نکند.

احکام جماعت:

(مسأله ۱۵۰۷): موقعی که مأموم نیّت می کند، باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او لازم نیست، و اگر نیّت کند اقتدا می کنم به امام جماعت حاضر نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۵۰۸): مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیزهای نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۱۵۰۹): اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشاء صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره را نخواند و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۵۱۰): اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود احتیاط واجب آنست که حمد و سوره را نخواند.

(مسأله ۱۵۱۱): اگر مأموم سهواً حمد و سوره را بخواند، یا خیال کند صدای را که می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۵۱۲): اگر شک کند که صدای امام را می شنود یا نه، یا صدای را بشنود و نداند که صدای امام است یا صدای کسی دیگر می تواند

حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۱۵۱۳): مأموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره را بخواند و مستحب است جای آن ذکر بگوید.

(مسأله ۱۵۱۴): مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

(مسأله ۱۵۱۵): اگر مأموم سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است، و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد، بلکه ظاهر این است که اگر عمداً هم پیش از امام سلام دهد در صورتی که از اول نماز قاصد نبوده نمازش اشکال ندارد.

(مسأله ۱۵۱۶): اگر مأموم غیر از تکبیرة الاحرام و سلام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد، ولی اگر آنها را بشنود، یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

(مسأله ۱۵۱۷): مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد، و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد، جماعتش باطل می شود، ولی اگر به وظیفه منفرد عمل نماید نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۵۱۸): اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع امام برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۵۱۹): اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی شود.

(مسأله ۱۵۲۰): کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته هر گاه به سجده برگردد و معلوم شود امام قبلاً سر برداشته است نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۵۲۱): اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیالی اینکه به امام نمی رسد به رکوع یا سجده نرود جماعت و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۵۲۲): اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است، به قصد اینکه با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می شود و اگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده، باید به قصد این که با امام سجده کند، تمام کند و دوباره با امام به سجده رود، و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است نماز را با جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۵۲۳): اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نمازش صحیح است و اگر عمداً برنگردد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۵۲۴): اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد، اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به رکوع رود، جماعت و نمازش صحیح است و اگر عمداً بر نگردد نمازش صحیح است و منفرد می شود.

(مسأله ۱۵۲۵): اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به سجده رود، جماعت و نمازش صحیح است و اگر عمداً برنگردد نماز صحیح و منفرد می گردد.

(مسأله ۱۵۲۶): اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود، مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت:

(مسأله ۱۵۲۷): بنا بر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد، قدری عقب تر طرف راست امام بایستد و اگر یک یا چند زن باشد، پشت سر امام بایستد و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند مرد طرف راست امام قدری عقب تر بایستد و یک زن یا چند زن پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند، آنچه مرد است عقب امام و زنها پشت مردها بایستند.

(مسأله ۱۵۲۸): اگر امام و مأموم هر دو زن باشند احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

(مسأله ۱۵۲۹): مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستند.

(مسأله ۱۵۳۰): مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

(مسأله ۱۵۳۱): مستحب است بعد از گفتن "قد قامت الصّلاة" مأمومین برخیزند.

(مسأله ۱۵۳۲): مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد،

مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند.

(مسأله ۱۵۳۳): مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهای که بلند می خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

(مسأله ۱۵۳۴): اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کسی دیگر هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهائی که در نماز جماعت مکروه است:

(مسأله ۱۵۳۵): اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

(مسأله ۱۵۳۶): مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

(مسأله ۱۵۳۷): مسافری که نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت می خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتداء کند.

نماز آیات:

(مسأله ۱۵۳۸): نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطه چهار چیز واجب می شود:

"اول" گرفتن خورشید و "دوم" گرفتن ماه اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

"سوم" زلزله اگر چه کسی هم نترسد.

"چهارم" رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی، در صورتی که بیشتر مردم بترسند و اما در حوادث زمینی مانند فرو رفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود، بنا بر احتیاط واجب نماز آیات ترک نشود.

(مسأله ۱۵۳۹): اگر از چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

(مسأله ۱۵۴۰): کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است، چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است، چه برای چند چیز باشد مثلاً برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله نمازهای بر او واجب شده باشد، موقعی که قضای آنها را می خواند لازم نیست معین کند که برای کدام یک آنها باشد.

(مسأله ۱۵۴۱): چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر جائی اتفاق بیفتد، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

(مسأله ۱۵۴۲): از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند،

انسان باید نماز آیات را بخواند و بهتر این است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

(مسأله ۱۵۴۳): اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند نیت اداء مانعی ندارد ولی اگر بعد از تمام شدن آن نماز بخواند باید نیت قضاء نماید.

(مسأله ۱۵۴۴): اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد، وجوب نماز آیات در این صورت مبنی بر احتیاط است و اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند، تا به اندازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد در این صورت نماز آیات واجب و اداء است.

(مسأله ۱۵۴۵): موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند، به نحوی که در نظر مردم تأخیر محسوب نشود و اگر تأخیر کرد معصیت کرده و بنا بر احتیاط وقت خواندن، نیت اداء و قضا نکند.

(مسأله ۱۵۴۶): اگر گرفتن آفتاب یا ماه را نداند و بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۵۴۷): اگر عده ای که اطمینان به گفتار آنها نباشد بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان شخصی پیدا نکند و در آن اشخاص شخصی ثقه نباشد و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، نماز آیات را بخواند ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد، خواندن نماز آیات بر او واجب نیست و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنها معلوم

نیست، بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده اند.

(مسأله ۱۵۴۸): اگر انسان به گفته کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می دانند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، بنا بر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند، و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، بنا بر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید.

(مسأله ۱۵۴۹): اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۱۵۵۰): اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، اول آن را بخواند. و اگر هر دو تنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند.

(مسأله ۱۵۵۱): اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند. بعد نماز آیات را بخواند، و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، آن را بشکند و اول نماز آیات و بعد نماز یومیه را بجا آورد.

(مسأله ۱۵۵۲): اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آنکه نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را بهم بزند، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند.

(مسأله ۱۵۵۳): اگر در حال حیض یا نفاس زن، آفتاب یا ماه بگیرد یا رعد و برق و مانند اینها اتفاق بیفتد، نماز آیات بر او واجب نیست. و احتیاط واجب آن است که در ماه گرفتن و آفتاب گرفتن بعد از پاک شدن قضا نماید، و همچنین نماز زلزله و رعد و برق و مانند آنها را بعد از پاک شدن بخواند.

دستور نماز آیات:

(مسأله ۱۵۵۴): نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، و دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

(مسأله ۱۵۵۵): در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا کمتر یا بیشتر از آن را بخواند، و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید مثلاً به قصد سوره (قل هو الله احد)(بسم الله الرحمن الرحیم)بگوید و به رکوع رود بعد بایستد و بگوید: (قل هو الله احد)دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: (الله الصمد)باز به رکوع رود و بایستد و بگوید (لم یلد و لم یولد) و برود به رکوع باز هم سر بردارد و بگوید: (ولم یکن له کفوا احد) بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و سلام دهد. و نیز جائز است که به کمتر از پنج قسمت تقسیم نماید ولی هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند.

(مسأله ۱۵۵۶): اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و

سوره را بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۵۵۷): چیزهائی که در نمازهای یومیه واجب و مستحب است در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد، ولی در نماز آیات در صورتی که با جماعت باشد مستحب است بجای اذان و اقامه سه مرتبه بگوید "الصلوة" و در غیر جماعت چیزی نیست.

(مسأله ۱۵۵۸): مستحب است پیش از رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید و بعد از رکوع پنجم و دهم قبل از تکبیر (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه) نیز بگوید.

(مسأله ۱۵۵۹): مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم، قنوت بخواند و اگر فقط قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافیست.

(مسأله ۱۵۶۰): اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش بجائی نرسد نماز باطل است.

(مسأله ۱۵۶۱): اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم، و فکرش بجائی نرسد، نمازش باطل است ولی اگر مثلاً شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه شک او پیش از رسیدن به سجده بوده رکوعی را که شک دارد به جا آورده یا نه، باید به جا آورد ولی اگر به سجده رسیده باشد باید به شک خود اعتنا نکند، ولی احتیاط واجب در اعاده نماز است.

(مسأله ۱۵۶۲): هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان:

(مسأله ۱۵۶۳): نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام ((علیه السلام)) واجب است و باید با جماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام ((علیه السلام)) غائب است مستحب می باشد و می شود آن را به جماعت یا فرادی خواند.

(مسأله ۱۵۶۴): وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید تا ظهر است.

(مسأله ۱۵۶۵): مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند. و در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکاة فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

(مسأله ۱۵۶۶): نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج مرتبه تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگر بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و سلام نماز را دهد.

(مسأله ۱۵۶۷): در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست، ولی بهتر است این دعا را بخوانند.

(اَللّهُمَّ اَهْلَ الکِبْرِیاءِ وَالعَظَمَةِ وَاَهْلَ الجُودِ وَالجَبَرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوی وَالمَغْفِرَةِ اَسأَلُکَ بِحَقِّ هذا الْیَوْمِ الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلمُسْلِمِینَ عِیداً وَلِمُحَمَّد ((صلی الله علیه وآله)) ذُخراً وَشَرَفاً وَکَرامَةً وَمَزِیداً أنَ تُصلِّیَ عَلِی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد ((صلی الله علیه وآله)) وَأن تُدْخِلَنِی فِی کُلِّ خَیْر اَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد وَاَنْ تُخْرِجَنِی مِنْ کُلِّ سُوء

أخَرجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد صَلَواتُکَ، عَلَیْهِ وَعَلَیْهِم اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِکَ مِمّا استَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ المُخْلَصُونَ).

(مسأله ۱۵۶۸): در زمان غائب بودن (امام (علیه السلام)) مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان (۲) خطبه بخواند و بهتر است که در خطبه عید فطر احکام زکاة فطره و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند.

(مسأله ۱۵۶۹): نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس "سوره ۹۱" و در رکعت دوم سوره غاشیه "سوره ۸۸" را بخوانند یا در رکعت اول سوره سَبِّحِ اسْمَ "سوره ۸۷" و در رکعت دوم سوره شَمْس را بخوانند.

(مسأله ۱۵۷۰): مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجدالحرام خوانده شود.

(مسأله ۱۵۷۱): مستحب است پیاده و پابرهنه و باوقار به نماز عید بروند و پیش از نماز غسل کنند و عمامه سفیدی بر سر بگذارند.

(مسأله ۱۵۷۲): مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و کسی که نماز عید می خواند، اگر امام جماعت است، یا فرادی نماز می خواند نماز را بلند بخواند.

(مسأله ۱۵۷۳): بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید: (اَللهُ اَکْبَرُ، اَللهُ اَکْبَرْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، وَاللهُ اَکْبَرُ، اَللهُ اَکْبَرُ وَلِلّهِ الْحَمْدُ، اَللهُ اَکْبَرُ، عَلی ما هَدانا).

(مسأله ۱۵۷۴): مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید قربان و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم

است تکبیرهای را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: (اَللهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهِیمَةِ الانْعامِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما أبْلانا) ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

(مسأله ۱۵۷۵): احتیاط مستحب آن است که زنها از رفتن بنماز عید خودداری کنند ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست.

(مسأله ۱۵۷۶): در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر مأموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

(مسأله ۱۵۷۷): اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته بعد از آنکه امام برکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و اگر در هر قنوت یک "سبحان الله" یا یک "الحمد لله" بگوید کافیست.

(مسأله ۱۵۷۸): اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می تواند نیت کند و تکبیر اول نماز را بگوید و به رکوع رود.

(مسأله ۱۵۷۹): اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط آنست که بعد از نماز آن را بجا آورد ولی اگر کاری که برای آن در نماز یومیه سجده سهو لازم است پیش آید، لازم نیست دو سجده سهو بنماید، ولی احوط است.

اجیر گرفتن برای نماز:

(مسأله ۱۵۸۰): بعد از مرگ انسان، می شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی بجا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد. و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

(مسأله ۱۵۸۱): انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان ((علیهم السلام)) از طرف زندگان اجیر شود، و نیز می تواند کارهای مستحبی را انجام دهد، و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

(مسأله ۱۵۸۲): کسی که برای نماز قضای میّت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند. یا آنکه عمل باحتیاط کند در صورتی که موارد احتیاط را کاملاً بداند.

(مسأله ۱۵۸۳): اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافیست.

(مسأله ۱۵۸۴): اجیر باید عمل را بقصد آنچه در ذمه میت است بجا آورد و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست.

(مسأله ۱۵۸۵): باید کسی را اجیر کنند، که اطمینان داشته باشند عمل را انجام می دهد.

(مسأله ۱۵۸۶): کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر بفهمند که عمل را بجا نیاورده یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرند.

(مسأله ۱۵۸۷): هر گاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، همین که مورد اطمینان باشد و بگوید انجام داده ام کافی است. و همچنین اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، بنا بر صحت آن بگذارد.

(مسأله ۱۵۸۸): کسی که عذری دارد مثلاً با تیمّم یا نشسته نماز می خواند نمی شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگر چه نماز میت هم همانطور قضا شده باشد.

(مسأله ۱۵۸۹): مرد برای زن و زن برای مرد، می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز، اجیر بتکلیف خود عمل نماید.

(مسأله ۱۵۹۰): در قضای نمازهای میت ترتیب واجب نیست، مگر در نمازهای که اداء آنها ترتیب دارد، مثل نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشاء از یک روز، چنانچه سابقاً گذشت.

(مسأله ۱۵۹۱): اگر با اجیر شرط کند که عمل را بطور مخصوصی انجام دهد، باید همانطور بجا آورد و اگر با او شرط نکند، باید در آن عمل بتکلیف خود رفتار نماید، و احتیاط مستحب آنست که از وظیفه خودش و میت هر کدام که باحتیاط نزدیکتر است، به آن عمل کند مثلاً اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

(مسأله ۱۵۹۲): اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد.

(مسأله ۱۵۹۳): اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای اجیر کند بنا بر آنچه در مسأله "۱۵۸۹" گفته شد لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی معین کند.

(مسأله ۱۵۹۴): اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت یکسال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهائی که می دانند بجا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند، و اگر احتمال می دهند که بجا نیاورده، بنا بر احتیاط واجب نیز اجیر بگیرند.

(مسأله ۱۵۹۵): کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه

شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، اگر قادر بر عمل بوده اجاره صحیح و اجاره کننده می تواند، اجرة المثل باقیمانده را بگیرد، یا آنکه اجاره را فسخ نموده و اجرة المثل مقداری را که بجا آورده کسر و مابقی را بگیرد، و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است و می تواند اجرة المُسمّی ای باقیمانده را گرفته یا آنکه اجاره مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرة المثل او را بدهد، و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه اش از مال او کسی را اجیر بگیرند اما اگر مال نداشته باشد به ورثه او چیزی واجب نیست.

(مسأله ۱۵۹۶): اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خود هم نماز قضا داشته باشد، بعد از عمل بدستوری که در مسأله قبلی ذکر شد یعنی باید اول از مال او نمازهای را که از جهت اجاره بذمه اش بوده اداء کند اگر چیزی از مال او زیاد آمد، در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز برسانند.

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم، از اذان صبح تا مغرب از نُه چیزی که بعداً گفته می شود خودداری کند.

نیـت

(مسأله ۱۵۹۷): لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلاً بگوید فردا را روزه می گیرم، بلکه همین قدر، که بنا داشته باشد برای انجام فرمان خداوند عالم از صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافیست و برای آن که یقین کند تمام این مدّت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری کند.

(مسأله ۱۵۹۸): انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان، برای روزه فردای آن نیت کند و بهتر آن است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

(مسأله ۱۵۹۹): وقت نیت روزه ماه رمضان، از اول شب است تا نماز صبح.

(مسأله ۱۶۰۰): وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که باندازه نیت کردن به مغرب مانده است، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۰۱): کسی که پیش از اذان صبح در غیر روزه ماه رمضان بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب، و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه واجب بکند، و اما در ماه رمضان اگر بی نیت خوابیده باشد اگر چه پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند صحت روزه اش محل

اشکال است احتیاط آنست آن روز را بقصد روزه به آخر برساند، و احتیاطاً قضای آن را هم انجام دهد. و همچنین است اگر بعد از ظهر بیدار شود.

(مسأله ۱۶۰۲): اگر بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید، مثلاً نیت کند که روزه قضاء یا روزه نذر می گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می شود.

(مسأله ۱۶۰۳): اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند، بنا بر احتیاط واجب نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است.

(مسأله ۱۶۰۴): اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۰۵): اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز بهوش آید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آن را بجا آورد، بلکه اگر تمام کند نیز قضاء آن را احتیاطاً انجام دهد.

(مسأله ۱۶۰۶): اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم بجا آورد.

(مسأله ۱۶۰۷): اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۶۰۸): اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا

بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می باشد، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد، و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید، و اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد باید نیت روزه نماید و روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۶۰۹): اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست و احتیاطاً امساک کند.

(مسأله ۱۶۱۰): کسی که برای بجا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد نمی تواند روزه مستحبی بگیرد و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او بهم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۶۱۱): اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معینی دیگری بر انسان واجب باشد، مثلاً نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است و اگر نداند روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید چنانچه کاری که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد و نیت کند روزه او صحیح وگرنه باطل است.

(مسأله ۱۶۱۲): اگر برای روزه واجب غیر معیّن مثل روزه کفاره عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند، اشکال ندارد بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او

صحیح است.

(مسأله ۱۶۱۳): اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسلمان شود و چیزی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد بنا بر احتیاط واجب باید نیت روزه کند و روزه را تمام نماید، و اگر آن روز را روزه نگیرد قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۶۱۴): اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر مریض خوب شود، و چیزی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، احتیاط واجب آن است که پیش از ظهر نیت روزه بنماید، و احتیاطاً قضای آن را نیز انجام دهد، و اگر بعد از ظهر خوب شود هر چند تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد امساک آن روز بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۶۱۵): روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی تواند نیت روزه رمضان کند، یا نیت کند که اگر رمضان است روزه رمضان و اگر رمضان نیست روزه قضاء یا مانند آن باشد، بلکه باید نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود. ولی در صورتی که قصد کند آنچه را فعلاً خدا از او خواسته است انجام دهد و بعد معلوم شود رمضان بوده نیز کافی است.

(مسأله ۱۶۱۶): اگر روزی را شک دارد که آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزه قضاء یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه ماه رمضان کند.

(مسأله ۱۶۱۷): اگر در روزه واجب معینی مثل روزه ماه رمضان مردّد شود که روزه خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند روزه را باطل کند، روزه اش باطل می شود، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد.

(مسأله ۱۶۱۸): در روزه مستحبی و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد یا مردد شود که بجا آورد یا نه، چنانچه بجا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند روزه او صحیح است بلکه در روزه مستحب تا غروب تجدید نیت کند درست است.

چیزهائی که روزه را باطل می کند:

(مسأله ۱۶۱۹): نه چیز روزه را باطل می کند.

"اول" ـ خوردن و آشامیدن.

"دوم" ـ جماع.

"سوم" استمناء و استمناء آن است که انسان با خود یا دیگری غیر از (جماع) کاری کند که منی از او بیرون آید.

"چهارم" ـ دروغ بستن بخدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر ((علیهم السلام)).

"پنجم" ـ رسانیدن غبار به حلق.

"ششم" ـ فرو بردن تمام سر در آب.

"هفتم" ـ باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

"هشتم" ـ اماله کردن با چیزهای روان.

"نهم" ـ قی کردن و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود.

۱ـ خوردن و آشامیدن:

(مسأله ۱۶۲۰): اگر روزه دار با التفات به اینکه روزه دارد، عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت و

چه کم باشد یا زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو ببرد روزه باطل می شود. مگر اینکه رطوبت مسواک در آب دهان بطوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

(مسأله ۱۶۲۱): اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو ببرد روزه اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۶۲۲): اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۲۳): آمپولی که عضو را بی حس می کند یا به جهت دیگر استعمال می شود برای روزه دار اشکال ندارد، و بهتر آنست که از استعمال آمپولی که بجای دوا و غذا بکار می برند خودداری کند.

(مسأله ۱۶۲۴): اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده عمداً فرو ببرد، روزه اش باطل است.

(مسأله ۱۶۲۵): کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذای که لای دندان مانده در روز فرو می رود، چنانچه خلال نکند. و چیزی از آن فرو رود روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۱۶۲۶): فرو بردن آب دهان، اگر چه بواسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند.

(مسأله ۱۶۲۷): فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا بفضای دهان نرسیده، اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آنست که آن را فرو نبرند.

(مسأله ۱۶۲۸): اگر روزه دار بقدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد می تواند باندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه

او باطل می شود و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از بجا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

(مسأله ۱۶۲۹): جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها معمولاً بحلق نمی رسد، اگر چه اتفاقاً بحلق برسد، روزه را باطل نمی کند ولی اگر انسان از اول بداند که بحلق می رسد، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

(مسأله ۱۶۳۰): انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد ولی اگر ضعف او بقدری است که معمولاً نمی شود آن را تحمل کرد خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ـ جماع:

(مسأله ۱۶۳۱): جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط بمقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

(مسأله ۱۶۳۲): اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۳۳): اگر عمداً جماع نماید و شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، روزه او باطل است. و لازم است قضاء نماید، ولی کفاره واجب نیست

(مسأله ۱۶۳۴): اگر فراموش کند که روزه است و جماع بنماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، بنحوی که از اختیار او خارج شود، روزه او باطل نمی شود. ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا جبر از او برداشته شود، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود روزه او باطل است.

۳ـ استمناء

(مسأله ۱۶۳۵): اگر روزه دار استمناء کند (معنای استمناء در مسأله ۱۶۱۹ گذشت)، روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۱۶۳۶): اگر بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل نیست.

(مسأله ۱۶۳۷): هر گاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می شود یعنی در خواب منی از او بیرون می آید، جایز است بخوابد هر چند به سبب نخوابیدن بزحمت نیفتد، و اگر محتلم شود روزه اش باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۳۸): اگر روزه دار هنگام بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

(مسأله ۱۶۳۹): روزه داری که محتلم شده، می تواند بول کند اگر چه بداند بواسطه بول کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می شود.

(مسأله ۱۶۴۰): روزه داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

(مسأله ۱۶۴۱): کسی که بقصد بیرون آمدن منی بازی و شوخی کند، گرچه منی از او بیرون نیاید، باید روزه را تمام کند و قضا هم بنماید.

(مسأله ۱۶۴۲): اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی مثلاً با زن خود بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی شود اگر چه اتفاقاً منی بیرون آید، روزه او صحیح است. ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل است.

۴ ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر:

(مسأله ۱۶۴۳): اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند

اینها به خدا و پیغمبران و جانشینان پیغمبران عمداً نسبتی را بدهد که دروغ است اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزه او باطل است و احتیاط واجب آن است که بحضرت زهراء ((علیها السلام)) هم به دروغ نسبتی ندهد.

(مسأله ۱۶۴۴): اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست است یا دروغ نقل کند، بنا بر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتاب که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

(مسأله ۱۶۴۵): اگر چیزی را به اعتقاد اینکه راست است از قول خدا

یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۴۶): اگر چیزی را که می داند دروغ است بخدا و پیغمبر نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را گفته راست بوده، باید روزه را تمام کند و قضای آن را هم بجا آورد.

(مسأله ۱۶۴۷): اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً بخدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه اش باطل می شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۴۸): اگر از روزه دار بپرسند که آیا پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)) چنین مطلبی فرموده اند و او جائی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی، یا جای که باید بگوید بلی، عمداً بگوید نه، روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۱۶۴۹): اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب به دروغ به آنان نسبتی بدهد و فردای آن که روزه می باشد. بگوید آنچه دیشب گفتم راست است روزه اش باطل می شود.

۵ ـ رسانیدن غبار به حلق:

(مسأله ۱۶۵۰): بنا بر احتیاط واجب رسانیدن غبار غلیظ یا غیر

غلیظ به حلق، روزه را باطل می کند، چه غبار از چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک.

(مسأله ۱۶۵۱): اگر بواسطه باد غباری پیدا شود و انسان با اینکه متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، بنا بر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۱۶۵۲): احتیاط واجب آن است روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

(مسأله ۱۶۵۳): اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی رسد، روزه اش صحیح است و اگر گمان می کرده که به حلق نمی رسد بهتر آن است که آن روزه را قضا نماید.

(مسأله ۱۶۵۴): اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد روزه اش باطل نمی شود.

۶ـ فرو بردن سر در آب:

(مسأله ۱۶۵۵): اگر روزه دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۵۶): اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۵۷): اگر بقصد اینکه تمام سر را زیر آب ببرد در آب فرو رود، و شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه اش باطل است ولی کفاره ندارد.

(مسأله ۱۶۵۸): اگر تمام سر زیر آب برود اگر چه مقداری از موها بیرون بماند روزه باطل می شود.

(مسأله ۱۶۵۹): سر فرو بردن در غیر آب از چیزهای روان مانند شیر، به روزه ضرری ندارد، بلکه اظهر این است که فرو بردن سر در آب مضاف نیز روزه را باطل نمی کند اگر چه احوط ترک است.

(مسأله ۱۶۶۰): اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و آب تمام سر او را بگیرد. یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

(مسأله ۱۶۶۱): اگر به خیال این که آب سر او را نمی گیرد، خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، روزه اش اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۶۲): اگر فراموش کند روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید روزه است یا آن کس دست بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۱۶۶۳): اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او هر دو صحیح است:

(مسأله ۱۶۶۴): اگر بداند که روزه است و عمداً سر را در آب برای غسل فرو برد، چنانچه روزه او روزه رمضان باشد، روزه و غسل او هر دو باطل است و همچنین است حکم روزه قضاء رمضان بعد از زوال علی الاحوط و اگر روزه مستحب باشد، یا روزه واجبی باشد مثل روزه کفاره که وقت معینی ندارد. غسل او صحیح و روزه اش باطل می باشد. و ظاهر این است که این حکم در روزه واجب معین مثل نذر معین جاری است که روزه و غسل هر دو باطل می شود.

(مسأله ۱۶۶۵): اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه اش باطل می شود.

۷ـ باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح:

(مسأله ۱۶۶۶): اگر جنب عمداً در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند روزه اش باطل است، و کسی که وظیفه اش تیمّم است و عمداً تیمّم ننماید روزه اش نیز باطل است. و حکم قضاء ماه رمضان بعداً خواهد آمد.

(مسأله ۱۶۶۷): اگر در روزه غیر ماه رمضان و قضاء آن از روزهای واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است، جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند مقتضای احتیاط واجب، بطلان است.

(مسأله ۱۶۶۸): کسی که در شب ماه رمضان جنب است چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنا بر احتیاط واجب باید تیمّم کند و روزه بگیرد. و قضای آن را هم بجا آورد.

(مسأله ۱۶۶۹): اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضاء نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلاً اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

(مسأله ۱۶۷۰): کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۶۷۱): اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمّم کند، روزه اش صحیح است. و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، و با تیمّم روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را قضاء نماید.

(مسأله ۱۶۷۲): کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید غسل نکرده بخوابد و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۶۷۳): هر گاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود احتیاط واجب آن است که پیش از غسل در صورتی که عادتش به بیدار شدن نباشد نخوابد، اگر چه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود.

(مسأله ۱۶۷۴): کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است و همچنین است کسی که عادت بیدار شدن قبل از اذان صبح را داشته و احتمال بیدار شدن را نیز بدهد.

(مسأله ۱۶۷۵): کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند اگر خواب اول باشد. نه قضا دارد نه کفاره و اگر خواب دوم باشد قضا نماید، و اگر سوم باشد قضا و کفاره احوط است.

(مسأله ۱۶۷۶): کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم است.

(مسأله ۱۶۷۷): اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و

یقین کند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود باید روزه آن روز را قضا کند و بنا بر احتیاط وجوبی کفاره نیز بدهد.

(مسأله ۱۶۷۸): مراد از خواب اول و دوم و سوم در صورتی که انسان در خواب محتلم شود، خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد و اما خوابی که در آن محتلم شده خواب اول حساب نمی شود.

(مسأله ۱۶۷۹): اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

(مسأله ۱۶۸۰): هر گاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۸۱): کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد روزه او باطل است.

(مسأله ۱۶۸۲): کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است روزه او باطل است ولی چنانچه وقت قضای روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است. مثلاً پنج روز روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است احوط آن است که آن روز را روزه بگیرد و بعد از رمضان هم عوض آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۶۸۳): اگر در روزه واجبی غیر قضای روزه رمضان از روزهائی که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد عمداً تا اذان صبح جنب بماند احوط این است که روزه اش باطل است و غیر از آن روز روز دیگری را روزه بگیرد.

(مسأله ۱۶۸۴): اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، در روزه ای ماه رمضان، روزه اش باطل است و در غیر آن نیز، بنا بر احتیاط باطل است و زنی که وظیفه اش نسبت به حیض یا نفاس تیمّم است در روزه ماه رمضان اگر عمداً پیش از اذان صبح تیمّم نکند روزه اش باطل است. و همچنین است روزه غیر ماه رمضان بنا به احتیاط واجب.

(مسأله ۱۶۸۵): اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمّم نماید و بنا بر احتیاط واجب باید تا اذان صبح بیدار بماند و همچنین است حکم جنب در صورتی که وظیفه اش تیمّم باشد.

(مسأله ۱۶۸۶): اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه مبارک رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد، روزه اش صحیح است و همچنین است روزه نذر معیّن.

(مسأله ۱۶۸۷): اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

(مسأله ۱۶۸۸): اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید روزه هائی که گرفته صحیح است.

(مسأله ۱۶۸۹): اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه اش باطل است ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه باز شود. اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۹۰): اگر زنی که در حال استحاضه کثیره است، غسلهائی خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه در مسئله "۴۴۰" گفته شد بجا

آورد، روزه او صحیح است. و اظهر این است که در استحاضه متوسطه اگر چه غسل نکند روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۶۹۱): کسی که مس میت کرده یعنی جائی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد، و اگر چه در روزه هم میت را مس نماید، روزه او باطل نمی شود.

۸ ـ اماله کردن:

(مسأله ۱۶۹۲): اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می کند، و استعمال شیافهایی که برای معالجه است اشکال ندارد.

۹ـ قی کردن:

(مسأله ۱۶۹۳): هر گاه روزه دار عمداً قی کند اگر چه بواسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۹۴): اگر در شب چیزی بخورد که می داند بواسطه خوردن آن در روز بی اختیار قی می کند احتیاط واجب آن است روزه آن روز را قضاء نماید.

(مسأله ۱۶۹۵): اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

(مسأله ۱۶۹۶): اگر مگس در گلوی روزه دار برود، چنانچه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزه او باطل نمی شود، ولی اگر بداند که بواسطه بیرون آوردن آن قی می کند واجب نیست بیرون آورد. بلکه جایز نیست بیرون آوردن و اگر بیرون آورد و قی کند روزه اش باطل می شود.

(مسأله ۱۶۹۷): اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، بیرون آوردن آن لازم نیست و روزه او صحیح می باشد.

(مسأله ۱۶۹۸): اگر یقین داشته باشد که بواسطه آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می آید، بنا بر احتیاط نباید عمداً آروغ بزند ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۹۹): اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند:

(مسأله ۱۷۰۰): اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روز را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و بتفصیلی که در مسأله (۱۶۷۷) گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است.

(مسأله ۱۷۰۱): اگر روزه دار سهواً یکی از کارهائی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را بجا آورد، روزه او باطل می شود.

(مسأله ۱۷۰۲): اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلاً به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می شود.

(مسأله ۱۷۰۳): روزه دار نباید جائی برود که می داند چیزی در گلویش می ریزند یا مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند، و اگر برود و چیزی در گلویش بریزند، یا از روی ناچاری خودش کاری که روزه

را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود، بلکه اگر قصد رفتن کند، اگر چه نرود روزه اش باطل است.

آنچه برای روزه دار مکروه است:

(مسأله ۱۷۰۴): چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:

۱ـ دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.

۲ـ انجام دادن هر کاری مانند خون گرفتن و حمام رفتن که باعث ضعف می شود.

۳ـ انفیه کشیدن، اگر نداند که به حلق می رسد و اگر بداند بحلق می رسد جایز نیست.

۴ـ بو کردن گیاهان معطر.

۵ـ نشستن زن در آب.

۶ـ استعمال شاف.

۷ـ تر کردن لباسی که در بدن است.

۸ ـ کشیدن دندان و هر کاری که بواسطه آن در دهان خون بیاید.

۹ـ مسواک کردن با چوب تر.

۱۰ـ بی جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمد منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را بحرکت آورد. و اگر بقصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می شود.

جائی که قضا و کفاره واجب است:

(مسأله ۱۷۰۵): اگر در روزه رمضان در شب جنب شود و بتفصیلی که

در مسأله (۱۶۷۲) گفته شد بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود فقط باید قضای آن روزه را بگیرد. ولی اگر کاری دیگری که روزه را باطل می کند، عمداً انجام دهد در صورتی که می دانسته آن کار روزه را باطل می کند قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۷۰۶): اگر بواسطه ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطل می کند، ظاهر این است که کفاره برای او واجب نیست. ولی اگر ندانستن مسأله از جهت کوتاهی و تقصیر باشد مقتضای احتیاط واجب کفاره است و همچنین است اگر عمداً بخدا و پیغمبر به دروغ نسبتی بدهد و بداند که حرام است کفاره نیز واجب است اگر چه نداند این عمل روزه را باطل می کند. توضیح مسائل این است که عمداً خوردن و آشامیدن و جماع و استمناء و دروغ بستن بخدا و پیغمبر و غبار غلیظ بحلق رسانیدن و سر زیر آب کردن و باقی ماندن بجنابت و حیض و نفاس تا طلوع صبح و اماله کردن و قی کردن موجب بطلان روزه و قضا و کفاره است حتماً یا بنا بر احتیاط واجب.

کفاره روزه:

(مسأله ۱۷۰۷): در کفاره افطار روزه ماه رمضان، باید یک بنده آزاد کند یا بدستوری که در مسأله بعد گفته می شود دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مد که تقریباً "ده" سیر است طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، بنا بر احتیاط باید بقدر امکان تصدق و استغفار نماید و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.

(مسأله ۱۷۰۸): کسی که می خواهد دو ماه کفاره ماه رمضان را بگیرد، سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد

اشکال ندارد.

(مسأله ۱۷۰۹): کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد نباید موقعی شروع کند که در بین یک ماه و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان روزه آن حرام است.

(مسأله ۱۷۱۰): کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، باید روزه ها را از سر بگیرد.

(مسأله ۱۷۱۱): اگر در بین روزهائی که باید پی در پی روز بگیرد عذری مثل حیض، یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا آورد.

(مسأله ۱۷۱۲): اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا بجهتی حرام شده باشد، مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر کلی دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنا بر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می شود یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد، که تقریباً ده سیر است، گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است انجام دهد.

(مسأله ۱۷۱۳): اگر روزه دار، دروغی را بخدا و پیغمبر عمداً نسبت دهد بنا بر احتیاط کفاره جمع که تفصیل آن در مسأله پیش گفته شد بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۷۱۴): اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند برای هر دفعه یک کفاره بر او واجب است. و ظاهر این است که استمناء نیز حکم جماع را دارد.

(مسأله ۱۷۱۵): اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

(مسأله ۱۷۱۶): اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع نماید، برای هر کدام یک کفاره واجب می شود.

(مسأله ۱۷۱۷): اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می کند، انجام دهد مثلاً آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند غیر از جماع و استمناء انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافیست.

(مسأله ۱۷۱۸): اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه اش باطل است، و قضا و کفاره بر او واجب می شود. و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً موقع آروغ زدن خون یا غذای که از صورت غذا بودن خارج است، به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو ببرد باید قضای آن روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۷۱۹): اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید کفاره بدهد و کفاره آن بنحوی است که در کفاره حنث نذر می آید.

(مسأله ۱۷۲۰): اگر روزه دار بگفته کسی که می گوید مغرب شده و اعتماد بگفته او نیست افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است یا شک کند که مغرب بوده است یا نه قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۷۲۱): کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر کند کفاره از او

ساقط نمی شود. بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند نیز کفاره بر او واجب است.

(مسأله ۱۷۲۲): اگر عمداً روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود احتیاط این است که کفاره را بدهد ولی بعید نیست که کفاره واجب نباشد.

(مسأله ۱۷۲۳): اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده کفاره بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۲۴): اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده، کفاره بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۲۵): اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می شود.

(مسأله ۱۷۲۶): اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که با او جماع نماید، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

(مسأله ۱۷۲۷): اگر روزه دار در ماه رمضان، زن خود را مجبور به جماع کند و در بین جماع، زن راضی شود، بنا بر احتیاط واجب باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد.

(مسأله ۱۷۲۸): اگر روزه دار در ماه مبارک رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۲۹): اگر مرد زن خود را، یا زن شوهر خود را، مجبور کند که غیر جماع کاری دیگر که روزه را باطل می کند بجا آورد، بر هیچ یک از

آنها کفاره واجب نیست.

(مسأله ۱۷۳۰):کسی که بواسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را به جماع مجبور نماید. ولی اگر مجبور نماید کفاره بر مرد نیز واجب نیست.

(مسأله ۱۷۳۱): انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

(مسأله ۱۷۳۲): اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد چیزی بر آن اضافه نمی شود.

(مسأله ۱۷۳۳): کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد نمی تواند به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک دفعه سیر نماید، و زیادی را از کفاره حساب نماید ولی می تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۳۴): کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد، که تقریباً ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی تواند سه روز روزه بگیرد.

جاهائی که فقط قضای روزه واجب است:

(مسأله ۱۷۳۵): در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست.

"اول" آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۷۷) گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

"دوم" عملی که روزه را باطل می کند بجا نیاورد ولی نیت روزه نکند

یا ریا کند، یا قصد کند روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

"سوم" آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

"چهارم" آنکه در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روزه بر او واجب است. بلکه

اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده باید قضای روزه آن روز را بجا آورد.

"پنجم" آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان بگفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

"ششم" آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان بگفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد. بعد معلوم شود صبح بوده است.

"هفتم" آنکه کور و مانند آن بگفته کسی دیگر افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

"هشتم" آنکه در هوای صاف بواسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابر به گمان اینکه مغرب شده افطار کند بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضاء لازم نیست و اگر شک داشته باشد مغرب شده یا نه، و افطار کند بعد معلوم شود مغرب نشده کفاره نیز لازم است.

"نهم" آنکه برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند یعنی آب در

دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر مضمضه برای وضوی غیر نماز واجب باشد ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو ببرد یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند ولی بی اختیار فرو رود، قضاء بر او واجب نیست.

"دهم" آنکه کسی از جهت اکراه اضطرار یا تقیه افطار کند لازم است قضاء نماید و کفاره واجب نیست.

(مسأله ۱۷۳۶): اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود، قضاء بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۳۷): مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر آنست که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

(مسأله ۱۷۳۸):اگر انسان بداند که بواسطه مضمضه بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند.

(مسأله ۱۷۳۹): اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۷۴۰): اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد. ولی اگر بعد کشف شود که صبح شده بود قضاء آن روز واجب است.

احکام روزه قضا:

(مسأله ۱۷۴۱): اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضاء نماید.

(مسأله ۱۷۴۲): اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی که کافر بوده قضا نماید ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد روزه های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

(مسأله ۱۷۴۳): روزه ای که از انسان بواسطه مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که بواسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

(مسأله ۱۷۴۴): اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند چه وقت عذر او برطرف شده، واجب نیست مقدار بیشتری را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان سفر کرده، و نمی داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، یا اینکه مثلاً در آخرهای ماه رمضان مسافرت کرده، و بعد از رمضان برگشته و نمی داند بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، در هر دو صورت می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، اگر چه احتیاط مستحب آنست که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۷۴۵): اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد. ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد احتیاط واجب آنست که اول قضای رمضان آخر را بگیرد.

(مسأله ۱۷۴۶): اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد، و در نیت معین نکند روزه ای را که می گیرد قضای کدام ماه رمضان است. قضای سال آخر حساب نمی شود ولی احتیاط آنست که معین کند کدام قضا

را انجام می دهد.

(مسأله ۱۷۴۷): در قضای روزه رمضان می تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید، ولی اگر وقت قضا تنگ باشد احوط آنست که باطل ننماید.

(مسأله ۱۷۴۸): اگر قضای روزه میتی را گرفته باشد، احتیاط واجب آنست که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

(مسأله ۱۷۴۹): اگر بواسطه مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هائی را که نگرفته برای او قضا کند.

(مسأله ۱۷۵۰): اگر بواسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد، و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هائی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد که تقریباً سه ربع کیلو است طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر بواسطه عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید و احتیاط واجب آنست که برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۵۱): اگر بواسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد، و بعد از رمضان مرض، او برطرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه هائی را که نگرفته قضاء نماید. و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد بواسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند، و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام نیز به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۵۲): اگر در ماه رمضان بواسطه عذری روزه نگیرد، و بعد

از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۵۳): اگر در قضاء روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر بعد از برطرف شدن عذر تصمیم داشته باشد که روزه های خود را قضا کند ولی پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند.

(مسأله ۱۷۵۴): اگر مرض انسان چند سال طول بکشد بعد از آنکه خوب شد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۵۵): کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۵۶): اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اول برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و اما از جهت تأخیر چند سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۵۷): اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد باید قضای آن را بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد یا یک بنده را آزاد کند، و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، برای هر روز یک مد طعام نیز کفاره بدهد.

(مسأله ۱۷۵۸): اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد و در روز مکرّر جماع یا استمناء کند، کفاره هم مکرّر می شود. ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلاً چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافیست.

(مسأله ۱۷۵۹): بعد از مرگ پدر و بنا بر احتیاط واجب مادر پسر

بزرگتر باید قضای روزه آنها را بتفصیلی که در نماز در مسأله (۱۴۳۷) گفته شد بجا آورد.

(مسأله ۱۷۶۰): اگر پدر و مادر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند، نذر نگرفته باشند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضاء نماید، ولی اگر برای روزه ای اجیر شده و نگرفته باشند قضای آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

احکام روزه مسافر:

(مسأله ۱۷۶۱): مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می خواند مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

(مسأله ۱۷۶۲): مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی برای فرار از روزه مسافرت مکروه است، و همچنین است مطلق سفر قبل از روز بیست و چهارم در ماه رمضان مگر اینکه سفر برای حج یا عمره یا بجهت ضرورتی باشد.

(مسأله ۱۷۶۳): اگر غیر از روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلاً نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، احتیاط آن است که تا ناچار نشود در آن روز مسافرت نکند. و اگر در سفر باشد، چنانچه ممکن است قصد کند که ده روز در جائی بماند و آن روز را روزه بگیرد، و در صورتی که روزه نگیرد لازم است روزه آن روز را قضا کند.

(مسأله ۱۷۶۴): اگر نذر کند روزه مستحبی بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر بجا آورد. ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر بجا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی

را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

(مسأله ۱۷۶۵): مسافر می تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد. و احوط این است که آن سه روز روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

(مسأله ۱۷۶۶): کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه اش باطل می شود، و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۷۶۷): اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

(مسأله ۱۷۶۸): اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند. و اگر پیش از ظهر مسافرت کند وقتی بحد ترخص برسد، در صورتی که از شب نیت سفر داشته باشد روزه اش باطل می شود والاّ بنا بر احتیاط واجب روزه را تمام و بعداً قضا کند، و اگر پیش از رسیدن بحد ترخص روزه را باطل کند، کفاره بر او واجب است.

(مسأله ۱۷۶۹): اگر مسافر در ماه رمضان چه آنکه قبل از فجر در سفر بوده و چه آنکه روزه بوده و سفر نماید چنانچه پیش از ظهر بوطنش برسد یا بجائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده روزه آن روز بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۷۰): مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در ماه رمضان جماع کند و یا در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

(مسأله ۱۷۷۱): اگر مسافر بعد از ظهر بوطنش برسد، یا بجائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، نمی شود آن روز را روزه بگیرد.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست:

(مسأله ۱۷۷۲): کسی که بواسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام ـ گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد و در صورت اول نیز بنا به احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام کفاره بدهد.

(مسأله ۱۷۷۳): کسی که بواسطه پیری روزه نگرفته اگر بعد از رمضان بتواند روزه بگیرد احتیاط واجب آنست که قضای روزه هائی را که نگرفته است بجا آورد.

(مسأله ۱۷۷۴): اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب روزه هائی را که نگرفته قضا نماید.

(مسأله ۱۷۷۵): زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و اگر روزه برای خودش ضرر دارد، نیز روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید.

(مسأله ۱۷۷۶): زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است چه مادر بچه یا دایه او باشد یا بی اجرت شیر بدهد، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام

به فقیر بدهد و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید، ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کسی دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، واجب است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه:

(مسأله ۱۷۷۷): اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

"اول" آنکه خود انسان ماه را ببیند.

"دوم" عده ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود. بگویند ماه را دیده ایم و همچنین است هر چیزی که بواسطه آن یقین یا اطمینان پیدا شود.

"سوم" دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اول ماه ثابت نمی شود.

"چهارم" سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسطه آن اول ماه رمضان ثابت می شود، و سی روز از اول رمضان بگذرد که بواسطه آن، اول ماه شوال ثابت می شود.

"پنجم" حکم حاکم شرع که خطاء او یا خطاء مدرک او معلوم نباشد و حکم وی نافذ است حتی نسبت به غیر مقلدینشان.

(مسأله ۱۷۷۸): اول ماه به حکم حاکم شرع ثابت می شود و رعایت احتیاط اولی است.

(مسأله ۱۷۷۹): اول ماه با پیشگوئی منجّمین ثابت نمی شود. ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند. باید به آن عمل نماید.

(مسأله ۱۷۸۰): بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود

که شب پیش، شب اول ماه بوده است، ولی اگر پیش از ظهر ماه دیده شود آن روز اول ماه محسوب می شود و همچنین اگر ماه طوق داشته باشد معلوم می شود مال شب سابق بوده و اگر علم حاصل نشود که شب دوم است باید اول حساب کند.

(مسأله ۱۷۸۱): اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه بعد ثابت شود که شب پیش اول ماه بوده، باید روزه آن روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۷۸۲): اگر در شهری اول ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر چه دور باشند چه نزدیک چه در افق متحد باشند یا نه، نیز ثابت می شود در صورتی که در شب مشترک باشند ولو اینکه اول شب یکی آخر شب دیگری باشد.

(مسأله ۱۷۸۳): اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود مگر اینکه انسان بداند تلگراف از روی شهادت دو مرد عادل یا از راه دیگری بوده که شرعاً معتبر است.

(مسأله ۱۷۸۴): روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر در اثناء روز بفهمد اول شوال است باید افطار نماید.

(مسأله ۱۷۸۵): اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند باید به گمان عمل نماید. و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که احتمال می دهد ماه رمضان است روزه بگیرد صحیح است، ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته دوباره یک ماه روزه بگیرد.

(مسأله ۱۷۸۶): اگر زندانی به احتمال عمل کند و یک ماه را بقصد رمضان روزه بگیرد، و بعد کشف شود پس از ماه رمضان بوده، کفایت می کند و قضا ماه رمضان حساب می شود و اگر کشف شود قبل از رمضان بوده، کفایت نمی کند بجهت اینکه نه ماه رمضان را روزه گرفته نه قضاء آن را.

روزه های حرام و مکروه:

(مسأله ۱۷۸۷): روزه عید فطر و قربان حرام است. و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام است.

(مسأله ۱۷۸۸): اگر زن بواسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، روزه او حرام است، و احتیاط واجب آنست، اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

(مسأله ۱۷۸۹): روزه مستحبی اولاد، اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود حرام است.

(مسأله ۱۷۹۰): اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، چنانچه مخالفت او موجبی اذیتش باشد باید افطار نماید.

(مسأله ۱۷۹۱): کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد باید روزه نگیرد و اگر بگیرد روزه اش صحیح نیست.

(مسأله ۱۷۹۲): اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

(مسأله ۱۷۹۳): کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته در صورتی که ضرر به مرتبه باشد که با علم و عمد ارتکاب آن حرام است بنا بر

احتیاط واجب باید قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۷۹۴): غیر از روزه هائی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مسأله ۱۷۹۵): روزه روز عاشورا و روزی است که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه های مستحب:

(مسأله ۱۷۹۶): روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است و برای برخی روزها بیشتر سفارش شده است. که از آن جمله است:

۱ـ پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است. و اگر کسی آنها را بجا نیاورد مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار به فقیر بدهد.

۲ـ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ـ تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴ـ روز عید نوروز.

۵ـ روز چهارم تا نهم شوال.

۶ـ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی القعده.

۷ـ روز اول تا نهم ذی الحجه (روز عرفه) ولی اگر بواسطه ضعف

روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند روزه آن روز مکروه است.

۸ـ روز عید سعید غیدیر (۱۸ ذی الحجه).

۹ـ روز مباهله (۲۴ ذی الحجه).

۱۰ـ روز اول و سوم و هفتم محرم.

۱۱ـ روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) (۱۷ ربیع الاول).

۱۲ـ روز پانزدهم جمادی الاول و نیز مستحب است روز مبعث حضرت رسول اکرم ((صلی الله علیه وآله)) (۲۷ رجب) را روزه بگیرد و اگر کسی روزه مستحبی می گیرد واجب نیست آن را به آخر برساند بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز اگر چه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهائی که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

(مسأله ۱۷۹۷): برای پنج نفر مستحب است در ماه رمضان، اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند.

"اول" مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد، و پیش از ظهر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز بماند برسد.

"دوم" مسافری که بعد از ظهر بوطنش یا بجائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

"سوم" مریضی که بعد از ظهر خوب شود، و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد. و اگر انجام نداده باشد باید روزه بگیرد.

"چهارم" زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

"پنجم" کافری که بعد از ظهر روز ماه رمضان مسلمان شود، و اگر قبل از ظهر مسلمان شود و چیزی نخورده باشد، احتیاط واجب آن است که آن روز را روزه بگیرد، و اگر نگرفت قضا نماید.

(مسأله ۱۷۹۸): مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشاء را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیاد به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

احکام خمس:

(مسأله ۱۷۹۹): در هفت چیز خمس واجب می شود:

"اول" منفعت کسب.

"دوم" معدن.

"سوم" گنج.

"چهارم" مال حلال مخلوط به حرام.

"پنجم" جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید.

"ششم" غنیمت جنگ.

"هفتم" زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصلاً گفته خواهد شد.

۱ـ منفعت کسب:

(مسأله ۱۸۰۰): هر گاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلاً نماز یا روزه میتی را بجا آورده و از اجرت آن مالی تهیه کند چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید باید خمس یعنی پنج یک آن را بدستوری که بعداً گفته می شود بدهد.

(مسأله ۱۸۰۱): اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید خمس آن را باید بدهد.

(مسأله ۱۸۰۲): مهری را که زن می گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع اخذ می نماید خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد. ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته احتیاط واجب آن است که خمس آن ارث را که از او می برد اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

(مسأله ۱۸۰۳): اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده، خمس آن را نداده، بنا بر احتیاط مستحب ورثه کبیر خمس آن را بدهد، ولی اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است باید خمس را از مال او بدهد.

(مسأله ۱۸۰۴): اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۰۵): کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست آورده بدهد. ولی اگر مخارج غیر واجب داشته باشد مثل مصرف زیارت، و لباسهای تجمّلی و امثال آن که انفاق کنند نمی دهد، بعد از انقضاء سال خمس باقی مانده را بدهد.

(مسأله ۱۸۰۶): اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند مثلاً اجاره آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.

(مسأله ۱۸۰۷): اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه

مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، یا از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای به دست آورد، و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۰۸): اگر با عین پول خمس نداده جنسی بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، ظاهر آن است که صحّت معامله نسبت به جمیع مال منوط به اذن حاکم شرع است و به جنسی که با این پول خریده است اگر حاکم شرع اجازه کند خمس تعلق می گیرد و باید خمس آن را بحاکم شرع بدهد.

(مسأله ۱۸۰۹): اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است. و خمس پولی را که بفروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می باشد.

(مسأله ۱۸۱۰): اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، و حاکم شرع اجازه کند معامله صحیح است و خمس آن را بحاکم شرع بدهد. بلکه بعید نیست که خمس آن به ذمّه بایع باشد، و برای مشتری متّقی حلال باشد.

(مسأله ۱۸۱۱): اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند برای قبول کننده هبه چنانچه متّقی باشد حلال است.

(مسأله ۱۸۱۲): اگر از کافر یا کسی که بدادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید واجب نیست خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۱۳): تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می برند یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فائده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد، و همچنین زارع و صاحب انعام و درختهای

میوه دهنده سر سالشان هنگام حصول فائده است مثل گندم و بره و میوه.

(مسأله ۱۸۱۴): انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد. و جائز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد. و اگر برای دادن خمس، سال شمسی قرار دهد مانعی ندارد.

(مسأله ۱۸۱۵): کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کند و خمس باقیمانده را بدهند.

(مسأله ۱۸۱۶): اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۸۱۷): اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، و به امید اینکه قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، این در صورتی است که جنس را به مقدار معمول بین تجار نگهداشته باشد و اگر بیشتر از مقدار معمول نگهداشته باشد. بنا بر احتیاط باید خمس آن مقدار را که تنزل کرده بدهد.

(مسأله ۱۸۱۸): اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد، که خمسش را داده یا خمس نداده مثلاً چیزی برای مؤنه اش خریده باشد، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده، باید بدهد، و همچنین اگر مثلاً درختی را که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد، اگر تا هنگام رسیدن سر سال باقی بماند، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۱۹): اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن

قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نموی درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن درختها را فروخته و از قیمتش استفاده کند، فقط باید خمس میوه و نموی درختها را بدهد.

(مسأله ۱۸۲۰): اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد، و همچنین است اگر مثلاً از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برند، استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۲۱): کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش هم می کند، باید خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید، بدهد، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند ضرر به نفع تدارک می شود و بنا بر احتیاط مستحب باید خمس نفعی را که برده بدهد ولی اگر دو رشته مختلف دارد مثلاً تجارت و زراعت می کند در این صورت بنا بر احتیاط وجوبی نمی شود ضرر یک رشته را بنفع رشته دیگر تدارک نمود.

(مسأله ۱۸۲۲): خرجهای را که انسان برای به دست آوردن فائده می کند مانند دلالی و حمالی می تواند از منفعت، کسر نماید و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست.

(مسأله ۱۸۲۳): آنچه از منافع کسب را در بین سال مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی پسر و جهزیه دختر و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

(مسأله ۱۸۲۴): مالی را که انسان بمصرف نذر و کفاره می رساند جزء مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که بکسی می بخشند یا جائزه می دهد در

صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود.

(مسأله ۱۸۲۵): اگر انسان در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهزیه دختر را تهیه می کنند، چنانچه در بین سال از منافع سال جهزیه ای بخرد و از شأنش زیاد نباشد خمس آن را لازم نیست بدهد. و اگر از شأنش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهزیه تهیه نماید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۲۶): مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند از مخارج سال حساب می شود که در آن سال خرج کرده و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد آنچه در سال بعد خرج می کند باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۲۷): کسی که از کسب و تجارت فائده ای برده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست می تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسبش حساب کند.

(مسأله ۱۸۲۸): آذوقه ای که برای مصرف سالش از منافع کسبش خریده، اگر در آخر سال زیاد بیاید باید، خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند.

(مسأله ۱۸۲۹): اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد، هر وقت احتیاجش از آن برطرف شد، احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهد و همچنین است زیورآلات زنانه، در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد.

(مسأله ۱۸۳۰): اگر در یک سال منفعتی نبرد نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.

(مسأله ۱۸۳۱): اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی بدستش آید، نمی تواند مقداری را که از

سرمایه برداشته از منافع کسر کند ولی مؤنه (مصارف) تجارت را می تواند کسر کند.

(مسأله ۱۸۳۲): اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید در سال اول ولی در سالهای بعد از مطلق منافع کسر می شود اگر چه منفعت بعد از تلف سرمایه حاصل شود.

(مسأله ۱۸۳۳): اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که بدستش می آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال بآن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

(مسأله ۱۸۳۴): اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند نمی تواند از منافع سالهای بعد مقداری قرض خود را کسر نماید ولی اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد احوط اینست که نمی تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید. ولی اگر قرض بعد از منفعت کردن باشد کسر می تواند و در هر دو صورت می تواند قرض خود را از ارباح اثناء سال ادا نماید وبآن مقدار خمس تعلق نمی گیرد.

(مسأله ۱۸۳۵): اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که بآن احتیاج ندارد قرض کند، نمی تواند از منافع کسب مقدار آن قرض را ادا نماید و اگر اداء نمود خمس آن چیز را که خریده در سر سال بدهد، ولی اگر مالی را که قرض کرده و یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود در این صورت می تواند قرض خود را از منافع آن سال بدهد.

(مسأله ۱۸۳۶): انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا

بمقدار قیمت خمسی که بدهکار است، پول بدهد، و اما اگر جنس دیگری بخواهد بدهد، محل اشکال است مگر اینکه با اجازه حاکم شرع باشد یا مصلحت گیرنده خمس در گرفتن جنس دیگر باشد، مثلاً شخص آهن فروش خمس آهن را جدا نمود. صد کیلو شد مصلحت گیرنده غالباً ایجاب نمی کند آهن را قبض کند در اینجا مالک می تواند عوض آن مثلاً پارچه بدهد.

(مسأله ۱۸۳۷): کسی که خمس بمالش تعلق گرفت و سال بر او گذشت تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد نمی تواند در آن مال تصرف کند، بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است.

(مسأله ۱۸۳۸): کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را بذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۳۹): کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را بذمه بگیرد، می تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می آید مال خود اوست.

(مسأله ۱۸۴۰): کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، مقتضای احتیاط واجب آن است که آن کس نمی تواند در آن مال تصرف کند.

(مسأله ۱۸۴۱):اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، واجب نیست بعد از آنکه بالغ شد خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۴۲): کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شک نماید خمس آن را داده یا نه، می تواند در آن مال تصرف نماید ولی اگر یقین داشته

باشد که خمس آن را نداده چنانچه خودش متّقی و خمس بده باشد می تواند بدون اذن حاکم شرع در تمام آن تصرف نماید.

(مسأله ۱۸۴۳): اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه اش حساب نشود واجب است بعد از تمامی سال خمس آن را بدهد و چنانچه خمس او را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت لازم است خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن.

(مسأله ۱۸۴۴): کسی که از اول تکلیف، خمس نداده، اگر مثلاً ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است، و از پول خمس نداده قیمت آن را بفروشنده داده، و بگوید این ملک را با این پول می خرم در صورتی که حاکم شرع مقدار خمس را اجازه کند، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد.

(مسأله ۱۸۴۵): کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که بآن احتیاج ندارد خریده، و یک سال از وقت منفعت بردن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که بآن احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن آن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ـ معدن:

(مسأله ۱۸۴۶): اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال

سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک، و معدنهای دیگر، چیزی به دست آورد در صورتی که بمقدار نصاب باشد باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۴۷): نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک است یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک برسد، باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می ماند، بدهد.

(مسأله ۱۸۴۸): چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، به (۱۵) مثقال طلای مسکوک نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که بتنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

(مسأله ۱۸۴۹): گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، بتنهائی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

(مسأله ۱۸۵۰): کسی که از معدن چیزی به دست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، چه در زمینی باشد که ملک است یا در جائی باشد که مالک ندارد.

(مسأله ۱۸۵۱): اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک می رسد یا نه، خمس ندارد و لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.

(مسأله ۱۸۵۲): اگر چند نفری چیزی بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد خمس آن را باید بدهد.

(مسأله ۱۸۵۳): اگر معدنی را که در ملک دیگریست بیرون آورد

آنچه از آن به دست می آید، مال صاحب ملک است، و در صورتی که بمقدار نصاب برسد چون صاحب ملک برای بیرون آوردن، خرجی نکرده باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بود بدهد.

۳ـ گنج:

(مسأله ۱۸۵۴): گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند.

(مسأله ۱۸۵۵): اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنج پیدا کند، مال خود او است و باید خمس آن را بدهد ولی در صورتی که آن گنج غیر از طلا و نقره باشد وجوب خمس در آن بنا بر احتیاط است.

(مسأله ۱۸۵۶): نصاب گنج اگر نقره باشد ۱۰۵ مثقال نقره مسکوک و اگر طلا باشد ۱۵ مثقال طلای مسکوک است و اگر غیر از طلا و نقره باشد نصاب را با یکی از طلا یا نقره ملاحظه نمایند.

(مسأله ۱۸۵۷): اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و خمس آن را باید بدهد. ولی اگر احتمال دهد، که مال یکی از آنان است بنا بر احتیاط واجب باید به او اطلاع بدهد، و چنانچه معلوم شود مال او نیست، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۵۸): اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا باشد باید خمس آن را بدهد. ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها قیمتش باین مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن باین

مقدار نرسیده است خمس ندارد.

(مسأله ۱۸۵۹): اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال در طلا برسد، اگر چه سهم هر یک آنان باین مقدار نباشد، باید خمس آن را بدهند.

(مسأله ۱۸۶۰): اگر کسی حیوانی از قبیل ماهی بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند اگر احتمال دهد که مال فروشنده است، لازم است به او خبر دهد و اگر احتمال ندهد مال او باشد، در حکم منافع کسب است ولی اگر آن

حیوان از قبیل چهارپایان باشد لازم است بفروشنده اطلاع دهد، و چنانچه او علامت داد، مال اوست و الاّ مال پیدا کننده است و در حکم منافع کسب است.

۴ـ مال حلال مخلوط به حرام:

(مسأله ۱۸۶۱): اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار هیچ کدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود.

(مسأله ۱۸۶۲): اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را چه کمتر چه بیشتر از خمس باشد ـ بداند، ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آنست که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(مسأله ۱۸۶۳): اگر مال حرام با حلال مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند، ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نماید، و چنانچه صاحب مال راضی نشود، باید مقداری را که یقین دارد مال او است به او بدهد.

(مسأله ۱۸۶۴): اگر خمس مال حلال مخلوط بحرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

(مسأله ۱۸۶۵): اگر خمس مال حلال مخلوط بحرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیّت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، لازم نیست چیزی به او بدهد ـ بلی در فرض دوم اگر صاحبش به صدقه راضی نشد، قیمت آن را به صاحبش بدهد و اجر آن برای صدقه دهنده می باشد.

(مسأله ۱۸۶۶): اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست باید در صورت امکان همه را راضی کند و الاّ بین آنها قرعه بزند و به نام هر کسی اصابت کرد آن مال را به او بدهد.

۵ـ جواهری که بواسطه فرو رفتن بهدریا به دست می آید:

(مسأله ۱۸۶۷): اگر بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روئیدنی باشد، یا معدنی، باید خمس آن را بدهند و بنا بر احتیاط نصابی در آن معتبر نیست پس هر مقدار که باشد، باید خمس آن را داد چه بیرون آورنده یک نفر باشد یا چند نفر.

(مسأله ۱۸۶۸): اگر بدون فرو رفتن در دریا بوسیله اسبابی جواهر بیرون آورد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده بتنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسأله ۱۸۶۹): خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو

رفتن در دریا می گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسأله ۱۸۷۰): اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری بدستش آید، بنا بر احتیاط واجب خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۱): اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسأله ۱۸۷۲): اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله، فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه، جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۳): اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد، باید خمس آن را بدهد، بلکه چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.

(مسأله ۱۸۷۴): کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۵): اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا گنجی پیدا کند یا بواسطه فرو رفتن در دریا، جواهر بیرون آورد، خمس ندارد ولی اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته ولیّ او باید آن مال را تطهیر کند.

۶ـ غنیمت:

(مسأله ۱۸۷۶): اگر مسلمانان به امر امام ((علیه السلام)) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ به دست آورند، بآنها غنیمت گفته می شود. و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام ((علیه السلام)) صلاح می داند بمصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند و آنچه در زمان غیبت امام ((علیه السلام)) در جنگ از کفار گرفته می شود بنا بر احتیاط واجب همه آن را بمجتهد جامع الشرایط تسلیم کنند یا بنظریه او مصرف نمایند، و حکم غنیمت را ندارد.

۷ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد:

(مسأله ۱۸۷۷): اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد، و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

(مسأله ۱۸۷۸): اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد، خمس از کافر ساقط نمی شود ولی بر مسلمان لازم نیست خمس آن را بدهد و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن را از او ارث ببرد و بنا بر احتیاط مستحب در هر دو صورت در فرضی که خود کافر یا کسی دیگر از قبلش خمس نداده باشد مسلمان خمس آن زمین را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۹): اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین، شرط کند که

خمس ندهد یا شرط کند که خمس بر فروشند باشد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او بصاحبان خمس بدهد بر فروشنده لازم است عمل بشرط نماید.

(مسأله ۱۸۸۰): اگر مسلمان زمینی را بغیر خرید و فروش، ملک کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد مثلاً با او صلح نماید، کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۸۱): اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد احتیاط واجب آن است که در ضمن معامله با او شرط کنند که خمس آن را بدهد. این پنج مسأله طبق نظر مشهور است، و اقوی این است که خمس بر رقبه زمین نیست بلکه خمس بر حاصل زمین است و تفصیل در کتاب مباحث فقهیه مسطور است.

مصرف خمس:

(مسأله ۱۸۸۲): خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است. و احتیاط واجب آن است که سهم سادات را باذن مجتهد جامع الشرایط به سادات فقیر، یا یتیم یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند، یا اینکه به مجتهد جامع الشرائط تسلیم کنند و نصف دیگر سهم امام ((علیه السلام)) است که باید به مجتهد جامع الشرائط تسلیم کنند و یا به مصرفی که او اجازه می دهد، برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهد که از او تقلید نمی کند بدهد بنا بر احتیاط واجب باید از مجتهدی که تقلید می کند اجازه بگیرد و در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند سهم امام را یک طور مصرف می کنند.

(مسأله ۱۸۸۳): سید یتیمی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد

ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می توان خمس داد.

(مسأله ۱۸۸۴): به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

(مسأله ۱۸۸۵): به سیدی که عادل نیست، می شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

(مسأله ۱۸۸۶): به سیدی که معصیتکار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی شود خمس داد. و احوط آن است که به سیدی که شراب می خورد یا نماز نمی خواند یا آشکارا معصیت می کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، خمس ندهد.

(مسأله ۱۸۸۷): اگر کسی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم بطوری معلوم باشد که انسان یقین یا اطمینان کند سید است.

(مسأله ۱۸۸۸): به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد، می شود خمس داد.

(مسأله ۱۸۸۹): کسی که زنش سیده است بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جائز است انسان خمسش را بآن زن بدهد که به مصرف آنان برساند و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه اش صرف نماید.

(مسأله ۱۸۹۰): اگر مخارج سید یا سیده ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنا بر احتیاط واجب، نمی تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به

مصرف دیگری در غیر از نفقات واجبه، برساند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۸۹۱): به سید فقیری که مخارجش بر دیگران واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی دهد، می شود خمس داد.

(مسأله ۱۸۹۲): احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به سید فقیر خمس ندهند.

(مسأله ۱۸۹۳): اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعداً نیز پیدا نمی شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به حاکم شرع، یا وکیل او بدهد و یا به اجازه او به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۸۹۴): هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد، که پیدا می شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را با اجازه حاکم شرع بشهر دیگر ببرد، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد. ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بگیرد.

(مسأله ۱۸۹۵): اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند به اذن حاکم شرع خمس را بشهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست.

(مسأله ۱۸۹۶): اگر به امر حاکم شرع خمس را بشهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد، و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

(مسأله ۱۸۹۷): جائز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب کرده و بابت خمس بدهد و در مسأله (۱۸۳۶) گذشت که دادن جنس دیگر اگر به نفع مستحق نباشد غیر از پول طلا و نقره و مانند آنها محل اشکال است.

(مسأله ۱۸۹۸): کسی که از مستحق طلبکار است و می خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعداً مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، و می تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

(مسأله ۱۸۹۹): مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد. با اجازه حاکم شرع اشکال ندارد.

احکام زکاة:

(مسأله ۱۹۰۰): زکاة در نُه چیز واجب است:

"اول" گندم "دوم" جو "سوم" خرما "چهارم" کشمش "پنجم" طلا "ششم" نقره "هفتم" شتر "هشتم" گاو "نهم" گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد با شرایطی که بعداً گفته خواهد شد، باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

(مسأله ۱۹۰۱): سلّت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می باشد، بنا بر احتیاط واجب باید از آنها زکاة داده شود.

شرائط واجب شدن زکاة:

(مسأله ۱۹۰۲): زکاة در صورتی واجب می شود که مال به مقدار

نصاب که بعداً گفته می شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

(مسأله ۱۹۰۳): اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگر چه اول ماه دوازدهم زکاة بر او واجب می شود ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

(مسأله ۱۹۰۴): اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود مثلاً بچه ای در اول محرم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد یازده ماه که از اول محرم بگذرد، زکاتی بر او نیست بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکاة بر او واجب می شود.

(مسأله ۱۹۰۵): زکاة گندم و جو وقتی واجب می شود که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکاة کشمش وقتی واجب می شود که انگور می باشد، و زکاة خرما وقتی واجب می شود که عرب به آن تمر گوید ولی وقت دادن زکاة در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشد.

(مسأله ۱۹۰۶): در موقع واجب شدن زکاة گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، چنانچه صاحب آنها بالغ و آزاد و متمکن از تصرف باشد، باید زکاة آنها را بدهد و اگر بالغ یا عاقل نباشد واجب نیست.

(مسأله ۱۹۰۷): اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا در مقداری از آن دیوانه باشد، زکاة بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۰۸): اگر صاحب گاو گوسفند و شتر، و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکاة از او ساقط نمی شود، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکاة گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد.

(مسأله ۱۹۰۹): مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرف کند زکاة ندارد و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد، موقعی که به صاحبش برمی گردد زکات ندارد هر چند در این صورت اداء زکات احوط است.

(مسأله ۱۹۱۰): اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکاة در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکاة آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکاة گندم و جو و خرما و کشمش:

(مسأله ۱۹۱۱): زکاة گندم و جو و خرما و کشمش، وقتی واجب می شود که بحد نصاب برسد و نصاب آنها تقریباً "۸۴۷" کیلوگرم است: معادل (۸۴۲۷۵) مثقال صیرفی و بنا به نقل دیگر: (۸۶۴) کیلوگرم است که باید تحقیق شود.

(مسأله ۱۹۱۲): اگر پیش از دادن زکاة از انگور و خرما و جو و گندمی که زکاة آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند، یا مثلاً به فقیر به غیر عنوان زکاة بدهد باید زکاة مقداری را که مصرف کرده بدهد.

(مسأله ۱۹۱۳): اگر بعد از آنکه زکاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکاة را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکاة بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او باندازه نصاب است باید زکاة سهم خود را بدهد.

(مسأله ۱۹۱۴): کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکاة است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می تواند زکاة را مطالبه کند. و اگر مالک ندهد و چیزی که زکاة

آن واجب شده از بین برود باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۱۵): اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکاة آنها واجب شود، باید زکاة آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۱۶): اگر بعد از آنکه زکاة گندم و جو و خرما و انگور واجب شده، زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکات آنها را بدهد و چنانچه داد، بر خریدار چیزی واجب نیست.

(مسأله ۱۹۱۷): اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست، و اگر بداند زکاة آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکاة داده شود، اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند مقدار زکاة را از خریدار بگیرد، و اگر معامله مقدار زکاة را اجازه دهد معامله صحیح است. و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد.

(مسأله ۱۹۱۸): اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به "۸۴۷" کیلوگرم برسد، و بعد از خشک شدن کمتر از آن مقدار شود، زکاة واجب نیست.

(مسأله ۱۹۱۹): اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکاة آنها را بدهد.

(مسأله ۱۹۲۰): خرما بر سه قسم است:

۱ـ آنست که خشکش می کنند و حکم زکاة آن گفته شده.

۲ـ آنست که در حال رطب بودنش می خورند.

۳ـ آنست که نارس خلال آن را می خورند. در قسم دوم چنانچه

مقداری باشد که خشک آن به "۸۴۷" کیلوگرم برسد بنا بر احتیاط زکاة آن واجب است و اما قسم سوم ظاهر اینست که زکاة بر آن واجب نباشد.

(مسأله ۱۹۲۱): گندم و جو و خرما و کشمش که زکاة آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکاة ندارد.

(مسأله ۱۹۲۲): اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکاة آن ده یک است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکاة آن بیست، یک است.

(مسأله ۱۹۲۳): اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکاة آن بیست، یک است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده زکاة آن ده یک است و اگر طوری است که عرفاً می گویند به هر دو آبیاری شده، زکات آن سه چهلم است.

(مسأله ۱۹۲۴): چنانچه در صدق عرفی شک کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می گویند آبیاری آن مثلاً با باران است اگر سه چهلم بدهد کافی است.

(مسأله ۱۹۲۵): اگر شک کند و نداند که عرف می گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است در این صورت دادن یک بیستم کافی است و همچنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

(مسأله ۱۹۲۶): اگر گندم و جو و خرما و انگور، با آب باران و نهر مشروب شود، و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکاة آن ده یک است، و اگر با آب دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج

نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکاة آن یک بیستم است.

(مسأله ۱۹۲۷): اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکاة زراعتی را که با دلو آبیاری شده، یک بیستم، و زکاة زراعتی که پهلوی آن آست یک دهم می باشد.

(مسأله ۱۹۲۸): مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، نمی تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به "۸۴۷" کیلوگرم برسد بنا بر احتیاط باید زکاة تمام آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۲۹): تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد، یا خریده باشد، نمی تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید بلکه نصاب را باید به مجموع حاصل ملاحظه نماید و زکات مجموع را بدهد.

(مسأله ۱۹۳۰): آنچه که دولت از عین مال می گیرد زکاة آن واجب نیست، مثلاً اگر حاصل زراعت "۸۵۰" کیلوگرم باشد و دولت "۵۰" کیلوگرم را به عنوان مالیات بگیرد فقط زکاة در "۸۰۰" کیلو واجب می شود.

(مسأله ۱۹۳۱): مصارفی که انسان پیش از تعلق زکاة می کند، أعم از تخم و غیره، عدم استثناء آنها مبنی بر احتیاط است.

(مسأله ۱۹۳۲): مصارفی که بعد از تعلق زکاة می کند، مقتضای احتیاط واجب آنست که از حاکم شرع یا وکیل او اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکاة خرج شده بگیرد.

(مسأله ۱۹۳۳): واجب نیست که صبر نماید تا گندم و جو بحد خرمن

برسد و انگور و خرما خشک گردد و آنگاه زکاة را بدهد بلکه همین که زکاة واجب شد جائز است مقدار زکاة را قیمت نموده و به عنوان زکاة قیمت آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۳۴): بعد از آنکه زکاة تعلق گرفت، می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل اینها مشاعاً تسلیم نماید و پس از آن در مصارف شریک می باشد.

(مسأله ۱۹۳۵): در صورتی که مالک، عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نمود لازم نیست آنها را مجاناً بطور اشاعه نگاه دارد. بلکه می تواند برای اینکه تا وقت درو یا خشک شدن برسد برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

(مسأله ۱۹۳۶): اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با هم اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی آید، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یکسال حساب شود چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب یعنی "۸۴۷" کیلوگرم باشد باید زکاة آن را موقعی که می رسد بدهد، و زکات بقیّه را هر وقت به دست می آید، ادا نماید، و اگر آنچه اول می رسد بحد نصاب نباشد، صبر می کند، تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکاة آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکاة آن واجب نیست.

(مسأله ۱۹۳۷): اگر درخت خرما یا انگور در یکسال دو مرتبه میوه بدهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر احتیاط زکاة آن واجب است.

(مسأله ۱۹۳۸): اگر مقداری خرمای خشک نشده یا انگور دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات ازتازه آن بقدری به مصرف زکات برساند که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۹۳۹): اگر زکاة خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکاة آن را خرمای تازه یا انگور بدهد، بلکه چنانچه ملاحظه قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا کشمش یا خرمای خشک دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکاة خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکاة آن را خرمای خشک یا کشمش دهد، بلکه چنانچه به اعتبار قیمت، خرما و یا انگور دیگری بدهد اگر چه تازه باشد محل اشکال است.

(مسأله ۱۹۴۰): کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکاة آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکاة را از مالی که زکاة بر آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

(مسأله ۱۹۴۱): کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد اگر بمیرد و پیش از آنکه زکاة اینها واجب شود ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، و هر کدام سهمشان "۸۴۷" کیلوگرم = "۱۸۴۲۷۵" مثقال صیرفی است برسد، باید زکاة بدهد. و اگر پیش از آنکه زکاة اینها واجب شود، قرض او را ندهند چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکاة را بدهد و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد در صورتی که بدهی او بقدری است که اگر بخواهند ادا نمایند باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکاة ندارد، و بقیه مال ورثه است. پس سهم هر یک از ورثه به اندازه نصاب برسد زکاة بر او واجب است.

(مسأله ۱۹۴۲): اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاة آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آنست که زکاة هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و احتیاط مستحب آن است که زکاة همه را از خوب بدهد.

(مسأله ۱۹۴۳): اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال

برای زراعت فائده دارد، خرجی کند احتیاط واجب آن است که آن را برای مخارجی از همان چند سال حساب کند و نصاب را پیش از برداشتن آن مخارج حساب نماید.

نصاب طلا:

(مسأله ۱۹۴۴): طلا دو نصاب دارد:

"نصاب اول" آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن "۱۸" نخود است، پس وقتی که طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را که نُه نخود است از بابت زکاة بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکاة آن واجب نیست.

"نصاب دوم" آن چهار مثقال شرعی است، که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکاة تمام "۱۸" مثقال را از قرار چهل، یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکاة "۱۵" مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکاة ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکاة تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکاة ندارد.

نصاب نقره:

(مسأله ۱۹۴۵): نقره دو نصاب دارد:

"نصاب اول آن" "۱۰۵" مثقال معمولی است که اگر نقره به "۱۰۵" مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید یک، چهلم آن را که "۲ مثقال" و پانزده نخود است از بابت زکاة بدهد و اگر به این

مقدار نرسد زکاة آن واجب نیست.

"نصاب دوم آن" "۲۱" مثقال است، یعنی اگر "۲۱" مثقال به "۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکاة تمام "۱۲۶" مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از "۲۱" مثقال اضافه شود فقط باید زکات "۱۰۵" مثقال را بدهد، و زیادی آن زکاة ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود یعنی اگر بیست و یک مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده، کمتر از "۲۱" مثقال است زکات ندارد. بنا بر این اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلاً کسی که "۱۱۰" مثقال نقره دارد اگر یک چهلم آن را بدهد زکاة "۱۰۵" مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای "۵" مثقال آن داده که واجب نبوده است.

(مسأله ۱۹۴۶): کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکاة آن را داده باشد، تا وقتی که از نصاب اول کم نشده، همه سال باید زکاة آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۴۷): زکاة طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد. و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد باید زکاة آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۴۸): طلا و نقره سکه داری که برای زینت، زنها بکار می برند در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی باز معامله پول طلا و نقره با آن شود بنا بر احتیاط زکاة آن واجب است. ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد زکاة واجب نیست.

(مسأله ۱۹۴۹): کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلاً "۱۰۴" مثقال نقره و "۱۴" مثقال طلا داشته باشد زکاة

بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۵۰): چنانکه سابقاً گفته شد زکاة طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکاة بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۵۱): اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکاة بر او واجب نیست. ولی اگر برای فرار از دادن زکاة این کارها را بکند احتیاط مستحب آنست که زکاة را بدهد.

(مسأله ۱۹۵۲): اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکاة آنها را بدهد و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

(مسأله ۱۹۵۳): اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکاة هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد بلکه اگر قسمتی از نصاب طلا و نقره بد باشد می تواند زکاة را از قسمت بد بدهد ولی بهتر آن است که زکاة همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.

(مسأله ۱۹۵۴): پول طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد اگر به آن پول طلا و نقره بگویند در صورتی که بحد نصاب برسد زکات واجب است، هر چند خالصش بحد نصاب نرسد ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکاة در آن محل اشکال است، هر چند خالصش بحد نصاب برسد.

(مسأله ۱۹۵۵): اگر پول طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، چنانچه زکاة آن را از پول طلا و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یا از پول غیر طلا و نقره بدهد ولی به قدری باشد که قیمت آن، به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکاة شتر و گاو و گوسفند:

(مسأله ۱۹۵۶): زکاة شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد.

"اول" آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد ولی اگر در تمام سال یکی یا دو روز هم کار کرده باشد، بنا بر احتیاط زکاة آن واجب است."دوم" آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک او یا ملک کسی دیگر است بچرد زکاة ندارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنا بر احتیاط زکاة آن واجب می باشد.

(مسأله ۱۹۵۷): اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، وجوب زکاة در آن مشکل است اگر چه احوط دادن زکاة است ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکاة را بدهد.

نصاب شتر:

(مسأله ۱۹۵۸): شتر: دوازده نصاب دارد:

"اول" پنج شتر. و زکاة آن یک گوسفند است. و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکاة ندارد.

"دوم" ده شتر و زکاة آن دو گوسفند است.

"سوم" پانزده شتر و زکاة آن سه گوسفند است.

"چهارم" بیست شتر و زکاة آن چهار گوسفند است.

"پنجم" بیست و پنج شتر و زکاة آن پنج گوسفند است.

"ششم" بیست و شش شتر و زکاة آن یک شتری است. که داخل سال

دوم شده باشد.

"هفتم" سی و شش شتر و زکاة آن یک شتریست که داخل سال سوم شده باشد.

"هشتم" چهل و شش شتر و زکاة آن یک شتریست که داخل سال چهارم شده باشد.

"نهم" شصت و یک شتر، و زکاة آن شتریست که داخل سال پنجم شده باشد.

"دهم" هفتاد و شش شتر. و زکاة آن دو شتریست که داخل سال سوم شده باشد.

"یازدهم" نود و یک شتر و زکاة آن دو شتریست که داخل سال چهارم شده باشد.

"دوازدهم" صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا، حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر "۱۴۰" شتر دارد برای هر صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای هر چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد، و شتری که در زکاة داده می شود باید ماده باشد.

(مسأله ۱۹۵۹): زکاة مابین ۲ نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهائی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد فقط باید زکاة پنج تای آن را بدهد. و همچنین است حال در نصابهای بعد.

نصاب گاو:

(مسأله ۱۹۶۰): گاو دو نصاب دارد:

"نصاب اول آن" سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکاة بدهد و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد.

"نصاب دوم آن" چهل است و زکاة آن یک گوساله ماده ایست که داخل سال سوم شده باشد و زکاة مابین سی و چهل واجب نیست. مثلاً کسی سی و نه گاو دارد فقط باید زکاة سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکاة چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که وارد سال دوم شده بدهد، و همچنین هر چه بالاتر رود باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید و زکاة آن را بدستوری که گفته شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند، که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکاة سی تا، و برای چهل تای آن زکاة چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکاة نداده می ماند.

نصاب گوسفند:

(مسأله ۱۹۶۱): گوسفند پنج نصاب دارد:

"اول" چهل تا است و زکاة آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکاة ندارد.

"دوم" صد و بیست و یک است و زکاة آن دو گوسفند است.

"سوم" دویست و یک است و زکاة آن سه گوسفند است.

"چهارم" سیصد و یک است و زکاة آن چهار گوسفند است.

"پنجم" چهارصد و بالاتر از آن است که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آن یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکاة را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد، کافی است.

(مسأله ۱۹۶۲): زکاة مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد فقط باید زکاة چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکاة ندارد و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

(مسأله ۱۹۶۳): زکاة شتر و گاو و گوسفند که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند، یا ماده یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

(مسأله ۱۹۶۴): در زکاة، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شود و شتر عربی و غیر عربی، یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکاة، با هم فرق ندارند.

(مسأله ۱۹۶۵): اگر برای زکاة گوسفند بدهد، بنا بر احتیاط واجب باید اقلاً داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد احتیاطاً باید داخل سال سوم شده باشد.

(مسأله ۱۹۶۶): گوسفندی را که بابت زکاة می دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر.

(مسأله ۱۹۶۷): اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده باید زکاة بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکاة واجب نیست.

(مسأله ۱۹۶۸): اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکاة آنها را بدهد.

(مسأله ۱۹۶۹): اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند باید زکاة آنها را بدهد.

(مسأله ۱۹۷۰): اگر گاو و گوسفند و شتری را که دارد، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکاة را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکاة آنها را مریض یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم، و بعضی مریض و دسته ای معیوب، و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند احتیاط واجب آن است که برای زکاة آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد.

(مسأله ۱۹۷۱): اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکاة بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۷۲): کسی که باید زکاة گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکاة آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکاة را بدهد. و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شود زکاة بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد. اگر از مال دیگرش زکاة آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه سال باید یک گوسفند بدهد، و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده زکاة بر او واجب نیست.

مصرف زکاة:

(مسأله ۱۹۷۳): انسان می تواند زکاة را در هشت مورد مصرف کند:

"اول" فقیر، و او کسی است مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد، ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

"دوم" مسکین و او کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

"سوم" کسی که از طرف امام ((علیه السلام)) یا نائب امام مأمور است که زکاة را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام یا نائب امام یا فقیر برساند.

"چهارم" کافرهائی که اگر زکاة به آنان بدهند بدین اسلام مایل می شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند.

"پنجم" خریداری بنده هائی که در شدت می باشند و آزاد کردن آنان.

"ششم" بدهکاری، که نمی تواند قرض خود را بدهد.

"هفتم" فی سبیل الله، یعنی کارهائی که می توان با آن قصد قربت نمود مثل ساختن مسجد، و مدرسه ای که علوم دینیه در آن خوانده می شود و مستشفی و تنظیم شهر، و اسفالت راهها و توسعه آنها و مانند اینها.

"هشتم" ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مسأله ۱۹۷۴): احتیاط واجب آنست که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکاة نگیرند، و اگر مقداری پول یا جنس دارند، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکاة بگیرند.

(مسأله ۱۹۷۵): کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن

را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه، نمی تواند زکاة بگیرد.

(مسأله ۱۹۷۶): صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکاة بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملک، یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

(مسأله ۱۹۷۷): فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته، یا مال سواری دارد چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکاة بگیرد، و همچنین است اثاث خانه، و ظرف، و لباس تابستانی، و زمستانی و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکاة خریداری نماید.

(مسأله ۱۹۷۸): فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکاة زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است می تواند زکاة بگیرد.

(مسأله ۱۹۷۹): به کسی که قبلاً فقیر بوده و یا اینکه معلوم نباشد فقیر بوده یا نه، و می گویند فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند می شود زکاة داد.

(مسأله ۱۹۸۰): کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آنست که به او زکاة ندهند.

(مسأله ۱۹۸۱): کسی که باید زکاة بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواندطلبی را که از او دارد، بابت زکاة حساب کند. بشرط اینکه قرضی را که گرفته در معصیت، مصرف نکرده باشد.

(مسأله ۱۹۸۲): اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد،

انسان می تواندطلبی را که از او دارد بابت زکاة حساب کند بلکه اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا بجهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، نیز می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکاة حساب کند.

(مسأله ۱۹۸۳): چیزی را که انسان بابت زکاة به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکاة است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است مال را به قصد زکاة به او داده و زکاة بودنش را اظهار ننماید.

(مسأله ۱۹۸۴): اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکاة بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست، زکاة بدهد کافی نیست، پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد بایستی از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکاة است، انسان می تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی دانسته زکاة است نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکاة را به مستحق بدهد.

(مسأله ۱۹۸۵): کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکاة را بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

(مسأله ۱۹۸۶): اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، زکاة بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می تواند آنچه را به او داده شده بابت زکاة حساب کند.

(مسأله ۱۹۸۷): کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکاة حساب کند.

(مسأله ۱۹۸۸): مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار

افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکاة بگیرد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند فقط به مقداری که به آنجا برسد می تواند زکاة بگیرد.

(مسأله ۱۹۸۹): مسافری که در سفر درمانده و زکاة گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکاة زیاد آمده باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکاة است.

شرایط کسانی که مستحق زکات اند:

(مسأله ۱۹۹۰): کسی که زکاة می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکاة بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکاة بدهد.

(مسأله ۱۹۹۱): اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولیّ او زکاة بدهد. به قصد اینکه آنچه می دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

(مسأله ۱۹۹۲): اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکاة را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکاة به مصرف آنان می رسد نیّت زکاة کند.

(مسأله ۱۹۹۳): به فقیری که گدائی می کند، می شود زکاة داد ولی به کسی که زکاة را در معصیت مصرف می کند، نباید زکاة داد.

(مسأله ۱۹۹۴): به کسی که شرابخوار است نمی توان زکاة داد بلکه کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد یا نماز نمی خواند هر چند آشکارا نباشد، احتیاط واجب آن است که زکاة ندهند.

(مسأله ۱۹۹۵): به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود قرضش را از زکاة داد.

(مسأله ۱۹۹۶): انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکاة بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می توانند به آنان زکاة بدهند.

(مسأله ۱۹۹۷): اگر انسان زکاة را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۹۹۸): اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر می تواند آنها را از زکاة خریده در معرض استفاده پسر قرار دهد.

(مسأله ۱۹۹۹): پدری که تمکن تزویج پسرش را ندارد می تواند از زکاة برای پسرش زن بگیرد و همچنین است پسر نسبت به پدر.

(مسأله ۲۰۰۰): به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی شود زکاة داد.

(مسأله ۲۰۰۱): زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکاة بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد در صورتی که مخارج آن زن را بدهد، نمی شود به آن زن زکاة داد.

(مسأله ۲۰۰۲): زن می تواند به شوهری فقیر خود زکاة بدهد، اگر چه شوهر زکاة را صرف مخارج خود آن زن نماید.

(مسأله ۲۰۰۳): سید نمی تواند از غیر سید زکاة بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج آن را نکند و از گرفتن زکاة ناچار باشد می تواند از غیر سید زکاة بگیرد.

(مسأله ۲۰۰۴): به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکاة داد.

نیّت زکاة:

(مسأله ۲۰۰۵): انسان باید زکاة را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیّت معین کند که آنچه را می دهد زکاة مال است یا زکاة فطره، ولی اگر مثلاً زکاة گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکاة گندم است یا زکاة جو.

(مسأله ۲۰۰۶): کسی که زکاة چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکاة بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکاة همان جنس حساب می شود، و اگر از قسم پول بدهد که هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می شود، پس کسی که زکاة چهل گوسفند و زکاة پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلاً یک گوسفند از بابت زکاة بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، زکاة گوسفند حساب می شود ولی اگر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می شود.

(مسأله ۲۰۰۷): اگر کسی را وکیل کند که زکاة مال او را بدهد، موقعی که زکاة را به آن وکیل می دهد، باید نیّت کند که آنچه را که وکیل او بعداً به فقیر می دهد، زکاة باشد، و احوط این است که نیّت او تا زمان رسیدن زکاة به فقیر مستمر باشد.

(مسأله ۲۰۰۸): اگر بدون قصد قربت زکاة را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، نیّت زکاة کند، زکاة حساب می شود.

مسائل متفرقه زکاة:

(مسأله ۲۰۰۹): بنا بر احتیاط موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکاة را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند. و زکاة طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید، ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می تواند زکاة را جدا نکند.

(مسأله ۲۰۱۰): بعد از جدا کردن زکاة لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می شود زکاة داد، دسترسی دارد، احتیاط واجب آن است که دادن زکاة را تأخیر نیندازد، مگر اینکه انتظار شخصی بهتر یا مصرف ارجح را داشته باشد.

(مسأله ۲۰۱۱): کسی که می تواند زکاة را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطه کوتاهی کردن او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۲): کسی که می تواند زکاة را به مستحق برساند، اگر زکاة را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکاة را قدری به تأخیر انداخته که نمی گویند فوراً داده است باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو یا سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیز بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۳): اگر زکاة را از مال خود کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن تصرف کند. و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال

تصرف نماید.

(مسأله ۲۰۱۴): انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

(مسأله ۲۰۱۵): اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعت حاصل شود. مثلاً گوسفندی را که برای زکاة گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است.

(مسأله ۲۰۱۶): اگر موقعی که زکاة را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد احتیاط آن است زکاة را باو بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکاة به او از جهتی بهتر باشد.

(مسأله ۲۰۱۷): اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکاة کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکاة کم کند، ولی اگر منفعت کند، باید آن را به مستحق بدهد.

(مسأله ۲۰۱۸): اگر پیش از آنکه زکاة بر او واجب شود، چیزی بابت زکاة به فقیر بدهد، زکاة حساب نمی شود و بعد از آنکه زکاة بر او واجب شد اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می تواند آن چیز را زکاة حساب کند.

(مسأله ۲۰۱۹): فقیری که می داند زکاة بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکاة بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکاة بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکاة حساب نماید.

(مسأله ۲۰۲۰): فقیری که نمی داند زکاة بر انسان واجب نشده اگر چیزی بابت زکاة بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکاة حساب کند.

(مسأله ۲۰۲۱): مستحب است زکاة گاو و گوسفند و شتر را به

فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکاة، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکاة به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد، مستحب است زکاة را باو بدهد.

(مسأله ۲۰۲۲): بهتر است زکاة را آشکار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.

(مسأله ۲۰۲۳): اگر در شهر کسی که می خواهد زکاتی بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکاة را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند باید زکاة را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکاة برساند، و می تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکاة بردارد و اگر زکاة تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۰۲۴): اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکاة را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکاة تلف شود ضامن است، مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد.

(مسأله ۲۰۲۵): اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکاة می دهد با خود اوست.

(مسأله ۲۰۲۶): کسی که "۲" مثقال و "۱۵" نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، بنا بر احتیاط مستحب، کمتر از دو مثقال و پانزده نخود نقره به یک فقیر ندهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به "۲" مثقال و "۱۵" نخود نقره برسد بنا بر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهند.

(مسأله ۲۰۲۷): مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت برساند، کسی که زکاة را به او داده در

خریدن آن بر دیگران مقدم است.

(مسأله ۲۰۲۸): اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه و مال زکاة دار موجود باشد باید زکاة را بدهد، هر چند شک او برای زکاة سالهای پیش بوده باشد و اگر عین تلف شده، زکاتی بر او نیست هر چند از سال حاضر باشد.

(مسأله ۲۰۲۹): فقیر نمی تواند زکاة را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکاة قبول نماید، یا زکاة را از مالک بگیرد و به او ببخشد ولی کسی که زکاة زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکاة را بدهد، چنانچه توبه کند، فقیر می تواند زکاة را از او بگیرد و به او ببخشد.

(مسأله ۲۰۳۰): انسان می تواند از زکاة قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود یا کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

(مسأله ۲۰۳۱): انسان نمی تواند از زکاة ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

(مسأله ۲۰۳۲): فقیر می تواند برای رفتن بحج و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل الله زکاة بگیرد، اگر چه به مقدار خرج سالش زکاة گرفته باشد.

(مسأله ۲۰۳۳): اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکاة مال او را بدهد چنانچه آن فقیر یقین نداشته باشد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکاة برندارد، می تواند به مقداری که به دیگران می دهد برای خودش نیز بردارد.

(مسأله ۲۰۳۴): اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت

زکاة بگیرد چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکاة گفته شده در آنها جمع شود، باید زکاة آنها را بدهد.

(مسأله ۲۰۳۵): اگر دو نفر در مالی که زکاة آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکاة قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند چنانچه بداند شریکش زکاة سهم خود را نداده و بعداً نیز نمی دهد تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد مگر اینکه زکاة شریک را تبرعاً با اذن او، و در صورت امتناع، با اذن حاکم شرع بدهد.

(مسأله ۲۰۳۶): کسی که خمس یا زکاة بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد اگر مالی که خمس یا زکاة آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکاة را بدهد، و اگر از بین رفته باشد می تواند خمس یا زکاة را بدهد یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

(مسأله ۲۰۳۷): کسی که خمس یا زکاة بدهکار است و حجة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس و زکاة آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکاة را بدهند و بقیه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند، و اگر مالی که خمس و زکاة آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را صرف حج نمایند و در صورتی که چیزی باقی باشد به خمس و زکاة و قرض، قسمت نمایند.

(مسأله ۲۰۳۸): کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب باشد می شود به او زکاة داد. و اگر تحصیل آن علم، مستحب باشد، زکاة دادن به او فقط از سهم سبیل الله جائز است و اگر نه واجب نه مستحب باشد جائز نیست به او زکاة بدهند.

زکاة فطره:

(مسأله ۲۰۳۹): کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و بیهوش و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نانخور او هستند هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

(مسأله ۲۰۴۰): کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکاة فطره بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۴۱): انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نانخور او حساب می شوند باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

(مسأله ۲۰۴۲): اگر کسی را که نانخور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود رابدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

(مسأله ۲۰۴۳): فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نانخور او حساب می شود، بر او واجب است.

(مسأله ۲۰۴۴): واجب بودن فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود و مدتی نزد او می ماند محل اشکال است احتیاط وجوبی در دادن است، و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد.

(مسأله ۲۰۴۵): فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود در صورتی که نانخور او حساب می شود بنا بر احتیاط، واجب است و الاّ واجب نیست اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او افطار کند.

(مسأله ۲۰۴۶): اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد در صورتی که دیوانگی او تا ظهر روز عید فطر باقی باشد زکاة فطره بر او واجب نیست و الاّ بنا بر احتیاط واجب لازم است فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۴۷): اگر پیش از غروب یا مقارن غروب بچه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد زکاة فطره را باید بدهد.

(مسأله ۲۰۴۸): کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکاة فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود احتیاط واجب آن است که، زکاة فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۴۹): کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود باید زکاة فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۵۰): کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن را دارد، مستحب است زکاة فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می تواند به قصد فطره آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولیّ او به جای او می گیرد و احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

(مسأله ۲۰۵۱): اگر بعد از غروب شب عید بچه دار شود واجب نیست فطره او را بدهد. ولی احتیاط واجب آن است که فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نانخور او حساب می شوند بدهد.

(مسأله ۲۰۵۲): اگر کسی نانخور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب نانخور کس دیگر شود فطره او بر کسی که نانخور او شده واجب است. مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر برود، باید شوهرش فطره او را بدهد.

(مسأله ۲۰۵۳): کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

(مسأله ۲۰۵۴): اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خود انسان واجب نمی شود.

(مسأله ۲۰۵۵): اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.

(مسأله ۲۰۵۶): زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نانخور کسی دیگر باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نانخور کس دیگر نیست در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

(مسأله ۲۰۵۷): کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نانخور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگری بدهد.

(مسأله ۲۰۵۸): فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

(مسأله ۲۰۵۹): انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

(مسأله ۲۰۶۰): اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد، مثلاً پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

(مسأله ۲۰۶۱): اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکاة فطره:

(مسأله ۲۰۶۲): اگر زکاة فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند، کافی است. ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهد.

(مسأله ۲۰۶۳): اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا بواسطه دادن به ولیّ او، ملک طفل نماید.

(مسأله ۲۰۶۴): فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی دادن به شرابخواب جائز نیست و احتیاط واجب آنست که به بی نماز و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند.

(مسأله ۲۰۶۵): به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.

(مسأله ۲۰۶۶): احتیاط واجب آنست که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۶۷): اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست. بلکه اگر آن را

به قصد قیمت فطره هم بدهد کافی نیست.

(مسأله ۲۰۶۸): انسان نمی تواند نصف صاع از یک جنس مثلاً گندم و نصف صاع دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد، و اگر آن را بقصد قیمت فطره هم بدهد کافی نیست.

(مسأله ۲۰۶۹): مستحب است در دادن زکاة فطره خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، و بعد اهل علم فقیر را ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

(مسأله ۲۰۷۰): اگر انسان به خیالی اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که باو داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را که گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۷۱): اگر کسی بگوید فقیرم، می شود باو فطره داد، ولی اگر بداند که قبلاً غنی بوده است، به مجرد گفتنش نمی شود به او فطره داد مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرقه زکاة فطره:

(مسأله ۲۰۷۲): انسان باید زکاة فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می دهد نیّت دادن فطره نماید.

(مسأله ۲۰۷۳): اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و بهتر آنست که در ماه رمضان هم فطره ندهد. ولی اگر پیش از رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره

حساب کند مانعی ندارد.

(مسأله ۲۰۷۴): گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلو است برسد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۷۵): اگر فطره را از چیزی معیوب بدهد، بنا بر احتیاط واجب کافی نیست.

(مسأله ۲۰۷۶): کسی که فطره چند نفر را می دهد لازم نیست همه را از یک جنس بدهد مثلاً اگر فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

(مسأله ۲۰۷۷): کسی که نماز عید فطر می خواند، بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد. ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

(مسأله ۲۰۷۸): اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، هر وقت آن را می دهد نیّت فطره نماید.

(مسأله ۲۰۷۹): اگر موقعی که دادن زکاة فطره واجب است فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً بنا بر احتیاط بدون اینکه نیّت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۸۰): اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

(مسأله ۲۰۸۱): اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد. پس باید فطره را تنها کنار بگذارد.

(مسأله ۲۰۸۲): اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود چنانچه دسترسی به فقیر داشته باشد و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

(مسأله ۲۰۸۳): اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آنست که فطره را جای دیگر نبرد و اگر بجای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام حج

(مسأله ۲۰۸۴): حج زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده اند در آنجا به جا آورده شود، و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود:

"اول" آنکه بالغ باشد.

"دوم" آنکه عاقل و آزاد باشد.

"سوم" به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حج مهمتر است، انجام دهد یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید.

"چهارم" آنکه مستطیع باشد و مستطیع بودن به چند چیز است:

"اول" آنکه توشه راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال، آنها را تهیّه کند داشته باشد.

"دوم" سلامت مزاج و توانائی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را بجا آورد.

"سوم" در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگر چه دورتر باشد، باید از آن راه برود.

"چهارم" به قدر بجا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

"پنجم" مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند داشته باشد.

"ششم" بعد از برگشتن کسب یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه

دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

(مسأله ۲۰۸۵): کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود و در مشقت و سختی باشد وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

(مسأله ۲۰۸۶): زنی که می تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرج او را ندهد و ناچار شود به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۸۷): اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو، و من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می دهم در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد حج بر او واجب می شود.

(مسأله ۲۰۸۸): اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و برمی گردد، به او ببخشد و با او شرط کند که حج کند و او قبول نماید، حج بر او واجب می شود، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(مسأله ۲۰۸۹): اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و بر می گردد باو بدهند و بگویند حج برو. ولی ملک او نکنند حج بر او واجب می شود.

(مسأله ۲۰۹۰): اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت بنماید، حج بر او واجب نمی شود.

(مسأله ۲۰۹۱): اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۹۲): اگر برای تجارت مثلاً تا جده برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه برود مستطیع باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه برود دیگر حج بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۹۳): اگر انسان اجیر شود که مباشرتاً از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

(مسأله ۲۰۹۴): اگر کسی مستطیع شود و به مکه نرود و فقیر شود، باید بعداً حج نماید اگر چه به زحمت باشد و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود و حج کسی را که اجیر شده بجا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده، راضی شود که حج او در سال بعد بجا آورده شود، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

(مسأله ۲۰۹۵): اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده اند، به عرفات و مشعر الحرام نرسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

(مسأله ۲۰۹۶): اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد بواسطه پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید، و ناامید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر ناامید هم نباشد احتیاط واجب آن است که اجیر بگیرد و در صورتی که بعداً قدرت پیدا کرد خودش نیز حج نماید و همچنین است اگر در سال اولی که به قدر رفتن

حج مال پیدا کرده، بواسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و ناامید از توانائی خود باشد، و در تمام این صور بنا بر احتیاط واجب چنانچه منوب عنه مرد باشد، باید نائب صروره باشد. یعنی کسی که اولین مرتبه حج رفتنش باشد.

(مسأله ۲۰۹۷): کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده باشد طواف نساء را نیز از طرف او بجا آورد، و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می شود.

(مسأله ۲۰۹۸): اگر طواف نساء را درست بجا نیاورد یا فراموش کند چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و بجا آورد صحیح است. و در صورت فراموشی، چنانچه برگشتن برایش مشقت داشته باشد، می تواند نائب بگیرد.

امر به معروف و نهی از منکر:

(مسأله ۲۰۹۹): امر به معروف و نهی از منکر با شرائط که ذکر خواهد شد. واجب است. و ترک آن معصیت است. و در مستحبات و مکروهات امر و نهی مستحب است.

(مسأله ۲۱۰۰): امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی می باشد، و در صورتی که بعضی از مکلفین به قدر کفایت قیام به آن کنند، از دیگران ساقط است، و اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر متوقف بر اقامه جمع از مکلفین باشد واجب است اجتماع کنند.

(مسأله ۲۱۰۱): اگر بعضی امر و نهی کنند و مؤثر نشود، و بعضی دیگر احتمال بدهند که امر آنان و یا نهی آنان مؤثر است، واجب است امر و نهی کنند.

(مسأله ۲۱۰۲): در امر به معروف و نهی از منکر بیان مسأله شرعیه کفایت نمی کند، بلکه باید مکلف امر و نهی کند، مگر آنکه مقصود از امر به معروف و نهی از منکر از آن حاصل شود و یا طرف مقابل امر و نهی را بفهمند.

(مسأله ۲۱۰۳): در امر به معروف و نهی از منکر، قصد قربت معتبر نیست. بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است، و اگر قصد قربت کند بهتر است و اجر بیشتر دارد.

(مسأله ۲۱۰۴): امر به معروف و نهی از منکر چهار شرط دارد:

"اول" کسی که منکر و معروف را شناخت کامل دارد باید امر به معروف و نهی از منکر کند مثلاً بداند که شراب خوردن حرام است، شرابخوار را نهی کند. و بداند خمس دادن واجب است، امر به خمس کند. و اگر نداند و معروف را از منکر تشخیص ندهد، امر و نهی متصوّر نیست.

"دوم" احتمال متعارف بدهد که امر یا نهی او اثر دارد. پس اگر اطمینان داشته باشد که اثر ندارد واجب نیست.

"سوم" مفسده و ضرر، در امر به معروف و یا نهی از منکر نباشد.

"چهارم" طرف اصرار بر ترک معروف و فعل منکر داشته باشد. پس اگر اصرار نداشته باشد واجب نیست.

(مسأله ۲۱۰۵): با وجود شرائط مذکور بر تمام مکلفین واجب است یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر بنمایند. به هر مقداری که می توانند خصوصاً، پدرها نسبت به فرزندان، و معلمین نسبت به شاگردان، و شوهرها نسبت به همسران.

(مسأله ۲۱۰۶): در وجوب امر به معروف و نهی از منکر بین عالم و جاهل و مرد و زن و پیر و جوان فرقی نیست بر همه واجب است.

(مسأله ۲۱۰۷): اگر معروف یا منکر از اموری باشد که شارع مقدس به آن اهمیت زیاد می دهد مثل اصول دین یا مذهب و حفظ قرآن مجید و حفظ عقاید مسلمانان یا احکام ضروریه اسلام و حفظ استقلال مسلمین باید ملاحظه اهمیت شود. و مجرّد ضرر موجب واجب نبودن نمی شود پس اگر حفظ عقاید مسلمانان یا حفظ احکام ضروریه اسلام بر بذل جان و مال توقف داشته باشد. بذل آن واجب است.

(مسأله ۲۱۰۸): اگر بدعتی در دین اسلام واقع شود مثل منکرات که دولتهای جور به اسم دین مبین اسلام اجراء می کنند اظهار حق، و انکار باطل، واجب است خصوصاً بر علماء اسلام و قدرتمندان، و اگر سکوت علماء اعلام موجب هتک مقام علم و موجب سوء ظن به علماء اسلام شود اظهار حق به هر نحو ممکن واجب است اگر چه بدانند تأثیر نمی کند.

(مسأله ۲۱۰۹): اگر احتمال عقلائی بدهند که سکوت موجب می شود

منکر معروف، یا معروف منکر شود اظهار حق و اعلام آن خصوصاً بر علماء اسلام واجب است و سکوت جائز نیست.

(مسأله ۲۱۱۰): اگر سکوت علماء اعلام موجب تقویت ظالم شود، یا موجب تأیید او گردد یا موجب جرأت او شود بر سایر محرمات، اظهار حق، و انکار باطل، واجب است اگر چه تأثیر فعلی نداشته باشد بلی عدم ترتب ضرر جانی شرط است.

(مسأله ۲۱۱۱): اگر سکوت علماء اعلام باعث شود که مردم به آنان بدگمان شوند و آنان را به سازش با دستگاه ظلم متهم کنند اظهار حق و انکار باطل واجب است اگر چه بدانند جلوگیری از محرّم نمی شود، و اظهار آنان برای رفع ظلم اثری ندارد.

(مسأله ۲۱۱۲): اگر ورود بعضی از علماء اعلام در دستگاه ظلمه موجب شود که از مفسده ها و منکراتی جلوگیری شود، تصدی آن امر واجب است. مگر اینکه مفسده اهمّی در آن باشد. مثل آن تصدی آن باعث سستی عقاید مردم و یا سلب اعتماد آنان به علماء گردد که در این صورت باید علماء اعلام با هم اجتماع نموده مشورت نمایند، و در صورتی که صلاح بدانند بعض افراد علما را در دستگاه ظلمه بفرستند و بقیه علماء با تبلیغات مانع سلب اعتماد مردم و سستی عقائد آنها شوند.

(مسأله ۲۱۱۳): امر به معروف و نهی از منکر سه مرتبه دارد و از هر رتبه نمی شود تعدّی برتبه دیگر بکنند مگر آنکه بدانند رتبه اولی بی اثر است:

"اول" بواسطه فعل بطرف بفهماند. مثلاً باو بفهماند برای اینکه نماز نمی خوانی یا برای اینکه دروغ می گوئی از تو منزجر هستم، و از این جهت با او روترش باشد. و یا با چهره عبوس با او رفتار کند، و یا با او ترک مراوده کند و از او اعراض نماید، بنحو که معلوم شود این امور برای آن است که او

معصیت را ترک کند.

"دوم" آنکه بزبان نرم بگوید، و اگر اثر نکند به تندی باو بگوید.

(مسأله ۲۱۱۴): اگر احتمال بدهد که با موعظه و نصیحت معصیت کار معصیت را ترک می کند اکتفا بآن لازم است. و نباید از آن تجاوز کند.

(مسأله ۲۱۱۵): اگر می داند که نصیحت تأثیر ندارد، و با امر احتمال تأثیر است واجب است امر و نهی الزامی کند و اگر تأثیر نمی کند مگر با تشدید در گفتار و تهدید، تشدید و تهدید لازم است، ولی باید از دروغ و معصیت دیگر احتراز شود.

(مسأله ۲۱۱۶): برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت جائز نیست. پس نباید معصیت کار را فحش دهد، و یا اهانت کند و یا با او دروغ بگوید مگر آنکه معصیت از چیزهای است که مورد اهتمام شارع مقدس می باشد و به هیچ وجه بآن راضی نیست مثل قتل نفس محترمه که در این صورت باید بهر نحو ممکن از آن جلوگیری کند.

(مسأله ۲۱۱۷): اگر معصیت کار معصیت را ترک نمی کند مگر به جمع کردن بین مرتبه اول، و مرتبه دوم، جمع بین آنها واجب است. به اینکه هم از او اعراض کند و ترک معاشرت نماید و با چهره عبوس با او ملاقات کند و هم او را با زبان امر به معروف و نهی از منکر کند. و تهدید و تشدید در گفتار بنماید.

(مسأله ۲۱۱۸): مرتبه سوم اقدام عملی است مثل اینکه آلت قمار را از دست قمارباز بگیرد. یا ظرف شراب را از دست شرابخوار بگیرد، و اگر این عمل موجب درگیری و جنگ شود و همچنین هر اقدام عملی که موجب ضرب و جرح شود بدون اذن حاکم شرع ممنوع است. و همچنین است حبس شخص مجرم.

(مسأله ۲۱۱۹): معرفت اصول دین و مبانی اسلام بر هر مکلّف

واجب است.

(مسأله ۲۱۲۰): واجب است بر هر مسلمان در امورات دفاعی، و اقتصادی، و فرهنگی، و سیاسی، و اجتماعی، معیارها و ضوابط اسلامی را مراعات کند. و در هیچ شرائط از ضوابط اسلامی تخطی نکند و دروغ گفتن جهت نجات دادن نفس محترمه از قتل، موافق ضوابط اسلامی است.

(مسأله ۲۱۲۱): واجب است بر هر مسلمان که با نفوذ اقتصادی، و فکری، و سیاسی، بیگانگان در بلاد اسلامی مبارزه کند، و کمک کردن به آنها حرام است.

(مسأله ۲۱۲۲): حاضر شدن در کلاس درس که استاد آن فساد عقیده داشته باشد و در ضمن درس بطور ضمنی علیه اسلام تبلیغ می کند حرام است.

(مسأله ۲۱۲۳): رفتن محصلین در بلاد غیر اسلامی اگر منجر به فساد عقیده شود جایز نیست. و اگر اطمینان داشته باشد که در معرض فساد عقیده یا انحراف عقیده قرار نمی گیرد و تمکن از عمل کردن به وظایف اسلامی داشته باشد جایز است.

(مسأله ۲۱۲۴): یاد گرفتن و یاد دادن صنایع و علوم متداوله عصر، که مورد احتیاج جامعه اسلامی است و همچنین تعلّم صنایع و علومی که سبب قوت و قدرت مسلمانان می شود و به وسیله آن قوای مسلمین بر کفار برتری پیدا می کند بر هر مکلّف واجب به وجوب کفائی است. و باید جامعه اسلامی بطوری قوت و قدرت پیدا کند که باعث قطع طمع کفار از بلاد، و نوامیس، و اموال، و معادن، و ثروت مسلمین شود.

(مسأله ۲۱۲۵): همکاری مردها با زنهای خارجی در امور تجاری و اداری بنحوی که به تقلید از بیگانگان مرسوم شده که از محرّمات پرهیز نمی کنند جایز نیست.

(مسأله ۲۱۲۶): بر تاجران و صنعتگران مسلمان واجب است به وجوب کفائی که از رخنه کردن بیگانگان و دشمنان اسلام در امور تجارت و صنایع و مؤسسات تجارتی با همکاری و مشورت یکدیگر و تأسیس شرکتهای مشابه جلوگیری نمایند. و نگذارند دشمنان اسلام زمامدار امور اقتصادی مسلمین شوند و به هر وسیله که ممکن است دستهای آنها را قطع نمایند. چون سلطه بر اقتصاد باعث سلطه های دیگر می شود.

(مسأله ۲۱۲۷): خرید و فروش کتب، مجلات، و نشریات گمراه کننده و خواندن آنها حرام است. مگر برای دانشمندان متعهد و مخلص که جهت اطلاع بر مفاسد آنها مطالعه می کنند. و تلاش برای رفع و دفع آنها می نمایند.

(مسأله ۲۱۲۸): اگر مسلمانان بترسند که اجانب بر بلاد اسلامی استیلا پیدا کنند چه بدون واسطه یا به واسطه عمّال خود، از خارج یا داخل، واجب است از ممالک اسلامی بهر وسیله که امکان دارد دفاع کنند.

(مسأله ۲۱۲۹): اگر بعضی از زمامداران ممالک اسلامی، یا بعضی از وکلاء مجلس، موجب بسط نفوذ سیاسی، یا نظامی، یا اقتصادی، اجانب شوند که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است. از مقام خود، هر مقامی که باشند منعزل اند. و بر مسلمانان و مسئولان متعهد مملکت لازم است که طبق ضوابط اسلامی آنان را مجازات کنند.

(مسأله ۲۱۳۰): بر زمامداران و مسئولان ممالک اسلامی واجب است که بهر نحو ممکن تلاش در بالا بردن سطح فرهنگ و اقتصاد و امور نظامی مسلمانان بنمایند. و استقلال مملکت را تأمین کنند و پست و مقام خویش را وسیله خدمت به مسلمانان قرار دهند، و در عمل اثبات کنند که خدمتگزاران صادق به اسلام و مسلمین می باشند.

(مسأله ۲۱۳۱): از مهمترین مطالب اسلامی، توجه به وضع تعلیم و

تربیت فرزندان و مراقبت در حسن ترقی و تکامل علمی و تربیتی آنها است.

(مسأله ۲۱۳۲): فرستادن فرزندان به مدارس ابتدائی و متوسطه و لیسه ها و کودکستانهائی که اسلامیت و امانت و علاقه مندی مؤسس و معلمان آنها به سنن اسلامی محرز و شناخته نشده و معرض انحراف فکر و عقیده و فساد اخلاق باشد، جایز نیست.

(مسأله ۲۱۳۳): در بلاد اسلامی به کفار اجازه ندهند مدرسه دائر کنند و تعلیم و تربیت اطفال مسلمانان را بعهده بگیرند و جایز نیست مسلمانان فرزندان خود را به مدارس و کودکستانهای آنها بفرستند.

(مسأله ۲۱۳۴): تأسیس مدارس مختلط اعمّ از ابتدائی و عالی و تدریس در آن مدارس و فرستادن فرزندان به آن مدارس و همکاری با آنها، جایز نیست.

(مسأله ۲۱۳۵): بر مسلمانان واجب است در صورتی که مدارس و پوهنتونها و فاکولته های علوم و صنایع مورد احتیاج عموم، طبق آداب و سنن و رعایت احکام اسلام به تعداد کافی نباشد، خودشان مستقیماً به تأسیس اینگونه مدارس و پوهنتونها بر اساس تعالیم مقدسه اسلام و اجراء برنامه های دینی، اقدام نمایند و مهما امکن طوری تربیت بدهند که از تمام طبقات هر کسی استعدادش بیشتر است بتواند به تحصیل ادامه دهد.

(مسأله ۲۱۳۶): محصلین و دانشمندان و مدرسین، در هر رشته ای از علوم مباحه اگر غرضشان از تحصیل و تدریس، خدمت به جامعه و ازدیاد عظمت اسلام و رفع حاجت مسلمانان از بیگانگان باشد، اجر و ثواب بسیار دارند.

(مسأله ۲۱۳۷): خرید و فروش اجناس و امتعه بیگانگانی که با مسلمانان، در حال جنگ هستند در صورتی که سبب قوت آنها و ضعف مسلمانان شود، جز در موارد اضطرار و ضرورت مثل معالجه بیمار و امثال

آن، جایز نیست.

(مسأله ۲۱۳۸): شرکت در مجالس و محافل اهل بدع و فرق ضاله حرام است، مگر برای ردّ آنها در صورت تمکّن.

(مسأله ۲۱۳۹): عمل به برنامه های که بر خلاف شعائر و دستورات و احکام شرع مقدس اسلام باشد حرام است. و بر هر مسلمانی خودداری و جلوگیری از عمل به آن، واجب است.

(مسأله ۲۱۴۰): سازش با بیگانگان، علیه منافع مسلمانان و اتکاء به آنها و همدستی با آنها همه از گناهان بزرگ و معاصی کبیره است.

(مسأله ۲۱۴۱): ساختن و بنا کردن اماکن فساد و خانه های گناه و رفتن در آن خانه ها و اماکن، حرام است، و همچنین اجاره دادن منازل، برای این گونه محرّمات حرام است.

(مسأله ۲۱۴۲): کسب مال باید از راه حلال و مشروع باشد و از راه های حرام، مثل قمار و دزدی و ربا و غنا و مسابقه های جدیده محرّمه حرام است.

(مسأله ۲۱۴۳): از چیزهای که احترام بسیار دارد جان و مال و آبروی مسلمان است. که هیچ کسی بدون حکم شرع حق تجاوز به آنها را ندارد.

(مسأله ۲۱۴۴): خانه افراد مسلمین محترم است و بدون اذن صاحبش ورود در آن، جایز نیست، بلکه سر کشیدن به خانه غیر، از بالای بام یا شکاف دیوار یا روزنه در، جایز نیست.

(مسأله ۲۱۴۵): اعانت و کمک و همکاری با نشریات صحیح و مورد اعتماد، از وظایفه مهمه است و از اموری است که سبب تعمیم و توسعه معارف و تبلیغات اسلامی می شود.

(مسأله ۲۱۴۶): اعانت ظلمه و کسانی که با دین و احکام دین، ضدیت و معاندت دارند و همراهی نمودن با آنها، در ظلم و ستم، تجاوز به

حریم دین و حرام است، و بر هر مکلّف لازم است با فرض تمکن از این منکرات نهی کند.

(مسأله ۲۱۴۷): بر مسلمانان لازم است که حقوق و روابط اجتماعی خود را طبق احکام اسلام، مرتب و منظم کنند و از بدع و سنتهای بیگانگان، جداً پرهیز نمایند.

(مسأله ۲۱۴۸): هر مسلمانی باید سعی کند روش و رفتار و اخلاق او، طبق تعالیم اخلاقی و فقهی اسلام باشد تا هم خودش سعادتمند گردد، و هم بر آبروی جامعه اسلامی بیفزاید.

(مسأله ۲۱۴۹): کسانی که متدیّن و ملتزم به احکام اسلام نیستند. و اهل نماز و روزه و تعهّد به وظایف شرعیه نمی باشند. لیاقت عهده داری مشاغل اجتماعی اسلامی و مناصب عمومی را ندارند، و اگر عهده دار شوند، غاصب و متجاوز به حقوق عمومی شناخته می شوند و در انتخابات ریاست جمهوری و وکلاء مجلس باید به اشخاص متعهّد باسلام، رأی دهند.

(مسأله ۲۱۵۰): وظیفه هر مسلمان است که در بهبودی امور و وضع معاش و اقتصاد مسلمانان اهتمام نمایند. و حدیث پیامبر اسلام را در نظر داشته باشد: "من اصبح ولم یهتمّ بامور المسلمین، فلیس بمسلم" کسی که شب را به روز آورد و اهتمام به امور مسلمانان نداشته مسلمان نیست.

(مسأله ۲۱۵۱): مسلمانان باید در بین خودشان با گذشت، و همکار با یکدیگر باشند و نسبت به کفار سخت و از دادن هر گونه اختیار و سلطه به آنها نسبت به امور مسلمین، اجتناب نمایند.

(مسأله ۲۱۵۲): حسن سلوک و رفتار مسلمانان با بیگانه و مسلمان، باید بر اساس تعالیم اسلام در نهایت اعتدال و خیرخواهی برای همه خلق باشد.

(مسأله ۲۱۵۳): مسافرت به بلاد کفار و نقاطی که انسان در آن نقاط

نمی تواند وظایف اسلامی خود را انجام دهد، جز در موارد ضرورت و ارشاد آنها جایز نیست.

(مسأله ۲۱۵۴): غصب اموال مردم، حرام است و حتی در دانه و هسته ای از مال کسی، بدون رضایت او نمی تواند تصرف کرد.

(مسأله ۲۱۵۵): ربا دادن و ربا گرفتن و هر گونه معاملات ربوی چه طرف، شخص باشد، یا مؤسسات، از قبیل بانگها و سایر شرکتها، حرام است.

(مسأله ۲۱۵۶): چون اقتصاد و تجارت جامعه مسلمانان در اثر غفلتهای که شده، وابسته به بانکها گردیده است تا بانکها وضع خود را با تعالیم اقتصادی اسلامی تطبیق نکرده اند، مسلمانان متمکّن با همکاری یکدیگر، مؤسسات قرض الحسنه اسلامی تأسیس کنند و این مخالفت علنی با احکام خدا را با اطاعت احکام او مبدّل سازند.

(مسأله ۲۱۵۷): مسلمانان باید در تجارت و معامله و کلیه مناسبات و روابط فیمابین خود و بیگانه، دستورات اسلام را از هر جهت، رعایت کنند و از غش و کم فروشی و خیانت و اجحاف خودداری نمایند.

(مسأله ۲۱۵۸): مزدوران و کارکنان ظلمه، که خود را به عنوان مبلّغ و مروّج دین، معرّفی می کنند و با اهل باطل و برنامه های باطله همکاری می نمایند، گناهشان از دیگران بیشتر است، و لازم است مسلمانها از آنها بپرهیزند و فریب ظاهر لباس و کلمات آنها را نخورند.

(مسأله ۲۱۵۹): مسلمان اگر بتواند جامعه و مملکت را در مسیر اجراء احکام اسلام قرار دهد، و احکام اسلام را اجرا سازد، باید اقدام کند و واجب است با کسانی که این نیت را دارند همکاری و تشریک مساعی نمایند.

(مسأله ۲۱۶۰): هیچ کس حق ندارد در مقام قضاوت به استناد قانونی، غیر از قانون اسلام خواه از امور جزائی باشد، یا حقوقی، کسی را

محکوم، یا حاکم سازد.

(مسأله ۲۱۶۱): هیچ فرد مسلمان نمی تواند بعنوان دستور مافوق، فرمان غیر شرعی او را اجراء نماید و او را در جلوگیری از شعائر اسلام و غصب حقوق و آزادیهای مشروعه و کارهای ضد اسلامی کمک و یاری نماید.

(مسأله ۲۱۶۲): ساختن مجسمه و نصب آنها در معابر و میادین حرام است.

(مسأله ۲۱۶۳): پوشیدن لباس مخصوص به مردها بر زنها و لباس مخصوص به زنها بر مردها حرام است اگر در محضر عام و نظاره کننده گان باشد، و اگر جهت ستر عورت در اتاق خلوت باشد و یا در زیر لباس خویش بپوشد دلیل بر حرمت آن نیست.

احکام دفاع:

(مسأله ۲۱۶۴): کسی که به قصد کشتن شخصی، ظلماً به او حمله کند بر آن شخص واجب است از خود دفاع کند. به هر طوری که می تواند هر چند منجر بشود به کشتن حمله کننده، و همچنین است اگر ظالم حمله به عرض کسی نماید برای زنا یا لواط یا کارهای دیگر.

(مسأله ۲۱۶۵): کسی که مورد حمله قرار بگیرد تسلیم شدن به حمله کننده حرام است. و اگر تسلیم شود گناهکار است، و اگر قدرت مقاومت و دفاع را به تنهای ندارد واجب است استمداد از دیگران، و اگر استمداد ممکن نباشد و بتواند فرار کند واجب است فرار نماید.

(مسأله ۲۱۶۶): آن چه در دو مسأله پیش گفته شد اختصاص به حمله نمودن به خود شخص ندارد، بلکه اگر ظالم حمله نماید که اولاد یا عیال بلکه خادم شخص را بکشد یا تجاوز نماید، همین حکم را دارد، یعنی دفاع واجب است.

(مسأله ۲۱۶۷): باید مدافعه ظالم به آسانترین وجه باشد. یعنی اگر به

زبان از بین برود، نمی تواند سیلی بزند و اگر به سیلی زدن از بین برود، نمی تواند جراحت بر او وارد بسازد. پس اگر تعدّی بدون موجب بنماید حرام و ضامن است.

(مسأله ۲۱۶۸): اگر ظالمی بخواهد مال کسی را بگیرد، می تواند دفاع کند اگر چه منجر به ضرب و جرح شود، ولی می تواند مال را به او بدهد و دفاع نکند.

(مسأله ۲۱۶۹): اگر کسی از پشت بام، یا سوراخی، یا پنجره ای، به عیالات کسی یا به عورت او نگاه کند، واجب است دفاع کند، به تفصیلی که در مسئله پیش گفته شد با مراعات آسانترین وجه یعنی اگر به صدا زدن و صیحه نمودن دفاع شد، نوبت با زدن به سنگ و چوب نمی رسد.

(مسأله ۲۱۷۰): معروفهای که واجب است امر کردن به آنها، ده چیز است. "اول" نماز "دوم" روزه "سوم" زکاة "چهارم" خمس "پنجم" حج "ششم" امر به معروف "هفتم" نهی از منکر "هشتم" تولّی یعنی دوست داشتن دوستان خدا و پیامبر و ائمه معصومین ((علیهم السلام))، "نهم" تبرّی "یعنی" دوری و بیزاری جستن از دشمنان خداوند و دشمنان معصومین ((علیهم السلام)) امر به این نه چیز واجب است. "دهم" جهاد ولی امر به جهاد وظیفه حضرت صاحب الامر (عج تعالی فرجه الشریف) و نائب ایشان که مجتهد جامع الشرائط است می باشد. ولی در زمان غیبت حتی مجتهد نمی تواند امر به جهاد ابتدائی بدهد. این است امر به جهاد با کفّار، و اما جهادی که جنبه دفاعی داشته باشد. مثل اینکه دشمن بر بلاد مسلمین و مرزهای آنان هجوم آورد. بر جمیع مسلمانان دفاع و دفع دشمن به هر وسیله که ممکن باشد از بذل مال و جان واجب است، و منوط به اذن حاکم شرع نیست. و اما جهاد با نفس که از آن در بعضی روایات تعبیر به جهاد اکبر شده

است. بر هر مکلّف دائماً واجب است. پس اگر نفس انسان میل به معصیت نماید واجب است با نفس جهاد کرد و او را از معصیت منصرف ساخت. چه شب باشد یا روز، در خفا باشد یا در حضور مردم. و اما محرماتی که نهی از ارتکاب آنها واجب است خیلی زیاد می باشد و اغلب مسلمانها می دانند، و نیاز به ذکر تفصیلی آنها نیست.

احکام خرید و فروش:

(مسأله ۲۱۷۱): شخصی کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش در موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد، چنانچه از حضرت صادق ((علیه السلام))روایت شده: کسی که می خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، خرید و فروش کند، به واسطه معامله های باطل و شبهه ناک به هلاکت می افتد.

(مسأله ۲۱۷۲): اگر انسان برای ندانستن مسأله نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

(مسأله ۲۱۷۳): کسی که مال ندارد و مخارجی بر او است مثل خرجی زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

مستحبّات خرید و فروش:

چهار چیز در خرید و فروش مستحب است:

"اول" آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد.

"دوم" آنکه در قیمت جنس سختگیری نکند.

"سوم" آنکه چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.

"چهارم" آنکه کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه:

(مسأله ۲۱۷۴): عمده معاملات مکروه از این قرار است:

"اول" ملک فروشی، مگر اینکه ملک دیگری با پول آن بخرد.

"دوم" قصابی.

"سوم" کفن فروشی.

"چهارم" معامله با مردمان پست.

"پنجم" معامله بین اذان صبح و اول آفتاب.

"ششم" آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

"هفتم" آنکه برای خرید جنسی که دیگری می خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات باطل و حرام:

(مسأله ۲۱۷۵): معاملات حرام شش است:

"اول" خرید و فروش عین نجس مثل مشروبات مسکر، و سگ غیر شکاری، و مردار، و خوک، و در غیر اینها در صورتی که بشود از آن استفاده حلال نمود مثلاً غائط را کود نماید و خون انسان را به انسان مریض تزریق کند. خرید و فروش آن جائز است اگر چه احتیاط در ترک خرید و فروش غائط است.

"دوم" خرید و فروش مال غصبی مگر اینکه صاحبش اجازه کند.

"سوم" بنا بر احتیاط خرید و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست مثل حیوانات درنده و حشرات.

"چهارم" معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مثل اسباب قمار.

"پنجم" معامله ای که در آن ربا باشد.

"ششم" فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که

آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می گویند، پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) فرموده: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می کند.

(مسأله ۲۱۷۶): فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد. ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است، مثلاً از قسم خوراکی است که می خواهد او را بخورد، باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید. ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگر چه مشتری با آن نماز بخواند زیرا که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس کافی است.

(مسأله ۲۱۷۷): اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است مثلاً روغن را برای خوردن بخواهد، لازم است فروشنده نجاست او را به مشتری بگوید. و همچنین است اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، ولی در معرض این باشد که خوراک یا بدن مشتری نجس شود که در این صورت نیز گفتن لازم است، زیرا که سبب شدن برای خوردن نجاست و همچنین سبب شدن برای نجاست بدن که موجب بطلان وضو یا غسل گردد جائز نیست.

(مسأله ۲۱۷۸): خرید و فروش دوای نجس خوردنی اگر چه جائز است ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند و همچنین است اگر خوردنی نباشد ولی در معرض این باشد که خوراک یا بدن مشتری آلوده به نجاست شود.

(مسأله ۲۱۷۹): خرید و فروش روغنهائی که از ممالک غیر اسلامی می آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانیست که به دستور شرع کشته شده چنانچه از دست کافر بگیرند یا از ممالک غیر اسلامی بیاورند محکوم به نجاست است و خرید و فروش آن جائز نیست و خوردنش حرام است.

(مسأله ۲۱۸۰): اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله باطل است.

(مسأله ۲۱۸۱): چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، یا از دست کافر گرفته می شود نجس است و خرید و فروش آن جائز نیست.

(مسأله ۲۱۸۲): روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جائز نیست. همچنانکه خرید و فروش آن باطل است.

(مسأله ۲۱۸۳): مشروبات مسکر معامله آنها حرام و باطل است.

(مسأله ۲۱۸۴): فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند، یا از مالکش اجازه حاصل کند.

(مسأله ۲۱۸۵): اگر خریدار جداً قاصد معامله است ولی قصد دارد بعد از مدتی قیمت جنس را بدهد قصد معامله تحقق یافته است و صحت آن خالی از اشکال نیست. و اگر قصد دارد اصلاً پول ندهد صحت معامله محل اشکال بلکه باطل است. و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد و احتیاط

این است که رضایت فروشنده را مجدداً تحصیل نماید.

(مسأله ۲۱۸۶): اگر خریدار بخواهد پول جنسی را که به ذمه خریده بعداً از مال حرام بدهد، معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد تا اینکه ذمه اش بریء گردد.

(مسأله ۲۱۸۷): خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است و بنا بر احتیاط سازهای کوچک که بازیچه بچه ها است نیز آن حکم را دارد و اما آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که به قصد استعمال در حرام نباشد خرید و فروش آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۱۸۸): اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام بلکه بنا بر احتیاط باطل است ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد ظاهر این است که معامله اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۸۹): ساختن مجسمه جاندار بلکه نقاشی نیز حرام است ولی خرید و فروش آن مانعی ندارد. اگر چه احوط ترک است.

(مسأله ۲۱۹۰): خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

(مسأله ۲۱۹۱): اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد و پولی که فروشند برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است بهم بزند ولی اگر آن را معین نکند. بلکه یک من روغن در ذمه بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن

روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۱۹۲): اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است. پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد.

(مسأله ۲۱۹۳): اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است. بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می باشد و در حدیث معتبر آمده است: که یک درهم ربا گناهش بیشتر است از هفتاد زنا با محارم: (مثل مادر و دختر و خواهر).

(مسأله ۲۱۹۴): اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی علاوه کند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم بفروشد اشکال ندارد. و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد.

(مسأله ۲۱۹۵): اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلاً ده عدد تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد، ولی چنانچه مثلاً ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد لازم است که

بین آنها امتیاز باشد مثلاً ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد زیرا که اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد خرید و فروش محقق نمی شود، بلکه واقع معامله قرض است اگر چه با لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و باطل است و از این قبیل است فروختن اسکناس نقداً به زیادتر از آن با مدت مثل صد تومان نقداً بدهد که صد و ده تومان بگیرد بعد از شش ماه. ولی اگر بین آنها امتیاز باشد مانعی ندارد مثل آنکه صد تومان را به جنس دیگر از اسکناس مثل دینار یا پوند یا دلار بفروشد در این صورت با تفاوت قیمت نیز اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۹۶): جنسی را که در غالب شهرها با وزن، یا پیمانه می فروشند و در بعضی شهرها با شماره معامله می کنند، احتیاط واجب آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند. و در صورتی که شهرها مختلف باشند و چنین غلبه ای در بین نباشد حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است.

(مسأله ۲۱۹۷): اگر چیز را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

(مسأله ۲۱۹۸): جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد، اگر از یک چیز عمل آمده باشد باید در معامله زیادی نگیرد، مثلاً اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد، ربا و حرام است و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس آن معامله کند نمی تواند زیادی بگیرد.

(مسأله ۲۱۹۹): جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر مثلاً یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز

اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم دهد چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می باشد.

(مسأله ۲۲۰۰): معامله ربا چه با مسلمان چه با کافر حرام است بلی اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست یا از کافری که در پناه اسلام است و ربا گرفتن در شریعتش جائز باشد ربا بگیرد اشکال ندارد و بنا بر احتیاط واجب پدر و فرزند و زن و شوهر نیز نمی توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار:

(مسأله ۲۲۰۱): برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

"اول" آنکه بالغ باشند.

"دوم" آنکه عاقل باشند.

"سوم"آنکه سفیه نباشند ـ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده، صرف نکنندـ

"چهارم" آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند مثلاً اگر به شوخی بگوید مال خود را فروختم. معامله باطل است.

"پنجم" آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

"ششم" آنکه جنس و عوض را که می دهند مالک باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مسأله ۲۲۰۲): معامله با بچه نابالغ، که مستقل در معامله باشد باطل است، ولی اگر معامله با ولی باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد معامله صحیح است و همچنین است اگر طفل وسیله باشد که جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگر چه ممیز نباشد معامله صحیح است چون واقعاً دو نفر بالغ با هم معامله کرده اند، ولی باید

فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند، که طفل جنس یا پول را به صاحب آن می رساند. و همچنین معامله با طفل ممیز در محقرات مثل یک بسته سبزی خوردن، یک دانه سیگار و مانند آنها، صحیح است.

(مسأله ۲۲۰۳): اگر از بچه نابالغ در صورتی که معامله با آن صحیح نیست چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته در صورتی که مال خود بچه باشد به ولیّ او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد یا از صاحبش رضایت بخواهد. و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد.

(مسأله ۲۲۰۴): اگر کسی با بچه ممیز در صورتی که معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود. ظاهر این است که می تواند از بچه بعد از بلوغش یا از ولیّ او مطالبه نماید. و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد.

(مسأله ۲۲۰۵): اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند چنانچه بعد از معامله راضی شود مثلاً بگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

(مسأله ۲۲۰۶): اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانکه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند معامله باطل است.

(مسأله ۲۲۰۷): پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر، و وصی جد پدری بر طفل می توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم در صورتی که ضرورت اقتضا کند می تواند مال دیوانه یا طفل یا مال کسی را که غائب است بفروشد. بلکه اگر ضرورت نباشد، ولی مصلحت آنها در فروش و معامله باشد، می تواند انجام دهد.

(مسأله ۲۲۰۸): اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله صحیح است، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله ملک مشتری است، و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند.

(مسأله ۲۲۰۹): اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، به قصد اینکه پول آن، مال خودش باشد، چنانکه صاحب مال معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول مال مالک می شود نه مال غاصب.

شرایط جنس و عوض آن:

(مسأله ۲۲۱۰): جنسی را که می فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

"اول" آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

"دوم" آنکه بتوانند آن را تحویل دهند، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی که فرار کرده آن را با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلاً با یک فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است.

"سوم" خصوصیاتی را که در جنس و عوض است و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند.

"چهارم" آنکه ملک، مطلق باشد، پس مالی را که انسان وقف کرده فروش آن جائز نیست مگر در چند مورد که خواهد آمد و همچنین است مالی را که گرو گذاشته باشد.

"پنجم" خود جنس را بفروشد، نه منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت

یکساله خانه را بفروشد، صحیح نیست ولی چنانچه خریدار بجای، پول منفعت ملک خود را بدهد مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن، نفعت یکساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد:

(مسأله ۲۲۱۱): جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

(مسأله ۲۲۱۲): چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به این طور که اگر می خواهد مثلاً ده من گندم بفروشد با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد.

(مسأله ۲۲۱۳): اگر یکی از شرطهای که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند تصرف آنها اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۱۴): معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.

(مسأله ۲۲۱۵): هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند به طوری اختلاف پیدا شود، که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک تر است برسانند. و همچنین است اگر واقف شرط

کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

(مسأله ۲۲۱۶): خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره مال مستأجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع به کیفیت می تواند معامله خودش را بهم بزند.

صیغه خرید و فروش:

(مسأله ۲۲۱۷): در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

(مسأله ۲۲۱۸): اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد مال خود را ملک او کند معامله صحیح و هر دو مالک می شوند.

خرید و فروش میوه ها:

(مسأله ۲۲۱۹): فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۲۰): فروختن میوه ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که چیزی را از حاصل زمین مانند سبزیها با آن بفروشد، یا با مشتری شرط کنند که میوه

را پیش از دانه بستن بچیند، یا میوه بیشتر از یک سال را به او بفروشند.

(مسأله ۲۲۲۱): اگر خرما را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی عوض آن را خرمای همان درخت قرار ندهند اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کسی دیگر داشته باشد در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را خرمای درخت قرار دهند اشکال ندارد، ولی خرمائی را که عوض می دهند بیشتر یا کمتر از خرمای تخمین زده نباشد.

(مسأله ۲۲۲۲): فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۲۳): اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگر غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه:

(مسأله ۲۲۲۴): اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارد، سند و مدرک زمین و خانه و کلید آن را به مشتری تسلیم کند که بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارد که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند.

(مسأله ۲۲۲۵): در معامله نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده

معامله باطل است.

(مسأله ۲۲۲۶): اگر جنسی را نسیه بفروشد پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

(مسأله ۲۲۲۷): اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

(مسأله ۲۲۲۸): اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمت که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۲۹): کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن:

(مسأله ۲۲۳۰): معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد، و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را می گیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

(مسأله ۲۲۳۱): اگر پولی را که از جنس طلا یا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را از جنس دیگر یا پول طلا یا نقره بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنس که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

(مسأله ۲۲۳۲): معامله سلف هفت شرط دارد:

"اول" خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است.

"دوم" پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می تواند معامله را بهم بزند.

"سوم" مدت را کاملاً معین کنند و اگر بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملاً معلوم نشده معامله او باطل است.

"چهارم" وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل بدهد.

"پنجم" جای تحویل جنس را معین نماید، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

"ششم" وزن یا پیمانه آن را معین کنند، و جنس را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند. اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن

اهمیت ندهند.

"هفتم" چیزی را که می فروشند چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می شود عوض آن از آن جنس نباشد، مثلاً گندم را به گندم سلفاً نمی توان فروخت.

احکام معامله سلف:

(مسأله ۲۲۳۳): انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد، ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می شود پیش از تحویل گرفتن آن جائز نیست مگر اینکه به سرمایه اش بفروشد.

(مسأله ۲۲۳۴): در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده در موعدش بدهد، مشتری باید قبول کند، و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.

(مسأله ۲۲۳۵): اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند.

(مسأله ۲۲۳۶): اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۳۷): اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود و آن را نتواند تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را بهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد و بنا به احتیاط واجب نمی تواند آن را بفروشنده بقیمت بیشتر بفروشد.

(مسأله ۲۲۳۸): اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی

تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، بنا بر احتیاط واجب معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره:

(مسأله ۲۲۳۹): اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد، سکه دار باشد یا بی سکه در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.

(مسأله ۲۲۴۰): اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

(مسأله ۲۲۴۱): اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است.

(مسأله ۲۲۴۲): اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد، و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد، و از یکدیگر جدا شوند اگر چه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال بدست او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۴۳): اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است. ولی فروختن خاک نقره را به طلا، و خاک طلا را به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند:

(مسأله ۲۲۴۴): حق بهم زدن معامله را خیار گویند و خریدار و

فروشنده در دوازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند.

"اول" آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را "خیار مجلس" گویند.

"دوم" آنکه مشتری یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر، مغبون شده باشد که آن را "خیار غبن" گویند.

"سوم" در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند که آن را "خیار شرط" گویند.

"چهارم" یکی از دو طرف معامله، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود که آن را خیار "تدلیس" گویند.

"پنجم" یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود یا شرط کند مالی را که می دهد بطور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد، که در این صورت شرط کننده می تواند معامله را بهم بزند و آن را "خیار تخلف شرط" گویند.

"ششم" در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را "خیار عیب" گویند.

"هفتم" معلوم شود مقداری از جنس را که معامله کرده اند، بطور مشاع با مال دیگری مشترک است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود تقسیم فعلاً میسور نیست. گیرنده می تواند معامله را بهم بزند، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد و آن را "خیار شرکت" گویند.

"هشتم" صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید بعد معلوم شود طوری که گفته، نبوده است، که در این صورت طرف می تواند معامله را بهم بزند و آن را "خیار رؤیت" گویند.

"نهم" اگر مشتری پول جنسی را که خریده و شرط نکرده که در

پرداخت پول تأخیر کند تا سه روز ندهد، اگر فروشنده جنس را تحویل نداده باشد می تواند معامله را بهم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند و آن را "خیار تأخیر" گویند.

"دهم" کسی که حیوان را خریده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند و آن را "خیار حیوان" گویند.

"یازدهم" فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت می تواند معامله را بهم بزند و آن را "خیار تعذّر تسلیم" گویند.

"دوازدهم" خیار تبعض صفقه مثل اینکه شخصی مال خود و مال کسی دیگر را که جدا از مال اوست یکجا بفروشد و بعد مالک آن اطلاع پیدا کند و معامله را رد کند. در اینجا مشتری می تواند معامله را بهم بزند، زیرا بیع در تمام مبیع نافذ نشد. و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مسأله ۲۲۴۵): اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند، و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۴۶): در معامله بیع شرط که مثلاً خانه صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت

پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.

(مسأله ۲۲۴۷): در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه نماید و اگر خریدار بمیرد، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

(مسأله ۲۲۴۸): اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۴۹): اگر خریدار بفهمد مالی را که خریده عیبی دارد مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را بهم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد مثلاً در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی که مانع از ردّ است نموده باشد در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشد می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان را از فروشنده بگیرد.

(مسأله ۲۲۵۰): اگر فروشنده بفهمد در عوضی که مالش را به آن فروخته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته می تواند معامله را بهم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می تواند تفاوت قیمت سالم

و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

(مسأله ۲۲۵۱): اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال عیبی در آن پیدا شود خریدار می تواند معامله را بهم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیب پیدا شود فروشنده می تواند معامله را بهم بزند. ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جائز نیست مگر اینکه طرفین به آن راضی شوند.

(مسأله ۲۲۵۲): اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد لازم نیست فوراً معامله را بهم بزند، و بعداً هم حق بهم زدن معامله را دارد و همچنین است حکم در سایر خیارات.

(مسأله ۲۲۵۳): هر گاه پس از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را بهم بزند و همچنین است در مورد سائر خیارات.

(مسأله ۲۲۵۴): در چهار صورت خریدار به واسطه عیب که در مال است نمی تواند معامله را بهم بزند. یا تفاوت قیمت بگیرد.

''اول'' آنکه موقع خریدن عیب مال را بداند.

''دوم'' آنکه به عیب مال راضی شود.

''سوم'' در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم.

''چهارم'' آنکه فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد.

(مسأله ۲۲۵۵): اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، و پس از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود نمی تواند معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش ازگذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند آن را پس بدهد. و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد، و در آن مدت مال عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۵۶): اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند.

مسائل متفرقه:

(مسأله ۲۲۵۷): اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید باید تمام چیزهائی را که بواسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعداً مشتری بفهمد می تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۵۸): اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است، و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر بطور جعاله باشد و بگوید این جنس را به زیادتر از آن قیمت اگر

فروختی، زیادی مال خودت باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۵۹): اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم، مشتری می تواند معامله را بهم بزند. و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

(مسأله ۲۲۶۰): اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۶۱): قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت:

(مسأله ۲۲۶۲): اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

(مسأله ۲۲۶۳): اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثلاً چند دلاک با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۶۴): اگر دو نفر با هم شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفاده جنسی

که هر کدام خریده اند با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریک جنسی را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است.

(مسأله ۲۲۶۵): کسانی که بواسطه شرکت با هم شریک می شوند باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتواند در مال خود تصرف نمایند پس سفیه، کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، اگر شرکت نماید صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۶۶): اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا بیشتر کار نمی کند، بیشتر منفعت ببرد شرط باطل است. اگر چه اظهر این است که شرکت آنان صحیح است و به نسبت مال، منفعت بین آنها تقسیم می شود مگر آنکه اذن در تصرف مال مشترک مقید به این شرط باشد که در این صورت اصل شرکت باطل است.

(مسأله ۲۲۶۷): اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر یا بیشتر آن از یکی از آنان باشد شرکت صحیح است ولی منفعت و ضرر بین آنها به نسبت مال تقسیم می شود، مگر اینکه اذن در تصرف مال مشترک مقید به این شرط باشد که شرکت نیز باطل است.

(مسأله ۲۲۶۸): اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو

برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

(مسأله ۲۲۶۹): اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهائی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند.

(مسأله ۲۲۷۰): اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

(مسأله ۲۲۷۱): شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنسی را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد، و مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد.

(مسأله ۲۲۷۲): شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند یا آنکه قراردادی نکرده باشند، و بر خلاف معمول معامله کند در این دو صورت معامله نسبت به حصه شریک فضولی است پس چنانچه اجازه نکند می تواند عین مالش را و در صورت تلف عین، عوض مالش را بگیرد.

(مسأله ۲۲۷۳): شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۲۷۴): شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۲۲۷۵): اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند.

(مسأله ۲۲۷۶): هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند مگر آنکه تقسیم ضرر معتنابه به شرکاء داشته باشد.

(مسأله ۲۲۷۷): اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

(مسأله ۲۲۷۸): اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال او است. ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید مثلاً بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

(مسأله ۲۲۷۹): اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله، مقیّد بصحت شرکت نباشد به این معنی که اگر می دانستند شرکت درست نیست، بتصرف در مال یکدیگر راضی بودند معامله صحیح است. و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است و اگر این طور نباشد در صورتی که کسانی که بتصرف دیگران راضی نبوده اند بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر بقصد مجانی کار نکرده باشد، می تواند، مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی با حفظ نسبت شریکهای دیگر بگیرد در صورتی که مزد زحمت بیش از فائده حاصله نباشد و الاّ همان فائده حاصله را مزد زحمت حساب کند.

احکام صلح:

(مسأله ۲۲۸۰): صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال، یا منفعت مال خود را باو واگذار نماید یا از طلب، یا حقی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

(مسأله ۲۲۸۱): کسی که مالش را به دیگری صلح می کند، باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته باشد، و کسی او را مجبور نکرده باشد و باید سفیه هم نباشد.

(مسأله ۲۲۸۲): لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است.

(مسأله ۲۲۸۳): اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفندها را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است بلکه اگر گوسفندها را یکساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آنها استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد صحیح است و مقتضای احتیاط واجب در هر دو مورد این است که روغن را قید نکند از همان گوسفندها باشد.

(مسأله ۲۲۸۴): اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح نماید در صورتی صحیح است که او قبول کند، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

(مسأله ۲۲۸۵): اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند چنانچه، طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح نماید مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقداری بدهی خود را باو بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

(مسأله ۲۲۸۶): اگر بخواهند چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است بیکدیگر صلح نمایند، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

(مسأله ۲۲۸۷): اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنان یکی باشد مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلاً یکی ده کیلو برنج و دیگر دوازده کیلو گندم طلبکار باشد، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد.

(مسأله ۲۲۸۸): اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را بمقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. و این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلا و یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می شود، و اما در غیر آنها برای طلبکار جائز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد

چنانچه در مسأله "۲۴۳۰" خواهد آمد.

(مسأله ۲۲۸۹): اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۹۰): تا وقتی که خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد، و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند یا اینکه شرط شده باشد که مثلاً مال مصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید، در این صورت می تواند صلح را بهم بزند و همچنین در بقیه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می تواند صلح را بهم بزند مگر در صورتی که یکی از طرفین مغبون باشد که بهم زدن صلح بواسطه غبن محل اشکال است.

(مسأله ۲۲۹۱): اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بدون رضای طرف مقابل بگیرد اشکال دارد، و اگر طرفین راضی باشند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۹۲): هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من چیزی را که به تو صلح کردم مثلاً وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید، و همچنین است اگر شرط کند تا زنده هستم در مال مصالحه تصرف بتوانم.

احکام اجاره:

(مسأله ۲۲۹۳): اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۹۴): انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد یا مالی را برای او اجاره کند.

(مسأله ۲۲۹۵): اگر ولیّ، یا قیّم بچه، مال او را اجاره دهند، یا خود او را اجیر دیگری نمایند اشکال ندارد و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهند، بعد از آنکه بچه بالغ شد می تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی هر گاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی کرد، بر خلاف مصلحت بچه بود نمی تواند اجاره مال خود را بهم بزند ولی نفوذ اجاره خود بچه بعد از بلوغش محل اشکال است. مقتضای احتیاط این است که اجاره را بهم نزند.

(مسأله ۲۲۹۶): بچه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد می تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نمایند.

(مسأله ۲۲۹۷): اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را بتو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم اجاره صحیح است، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک بقصد اینکه ملک خود را اجاره دهد، به مستأجر واگذار کند و او هم بقصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد.

(مسأله ۲۲۹۸): اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

(مسأله ۲۲۹۹): کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.

(مسأله ۲۳۰۰): اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آن اجاره دهد، مگر آنکه اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد مثل اینکه زنی منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعداً شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش به شوهر اجاره دهد. و اگر مالک شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد، ولی اگر بخواهد بزیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد، باید، در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد، یا بغیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد، و بنا بر احتیاط وجوبی، کشتی حکم خانه را دارد.

(مسأله ۲۳۰۱): اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد مگر بنحوی که در مسأله قبل گذشت، و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می تواند زیادتر بگیرد، و همچنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

(مسأله ۲۳۰۲): اگر غیر خانه و دکان و اطاق و کشتی و اجیر چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده

نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۳۰۳): اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد افغانی اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد افغانی اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست افغانی اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرائط مالی که آن را اجاره می دهند:

(مسأله ۲۳۰۴): مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

"اول" آنکه معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را بتو اجاره دادم درست نیست.

"دوم" مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد.

"سوم" تحویل دادن آن ممکن باشد پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

"چهارم" آنکه استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.

"پنجم" استفاده ای که مال را برای آن، اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.

"ششم" چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد و اگر مال کسی دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

(مسأله ۲۳۰۵): اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده

کنند در صورتی که میوه اش فعلاً موجود نباشد صحیح است و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

(مسأله ۲۳۰۶): زن می تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند:

(مسأله ۲۳۰۷): استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد:

"اول" آنکه حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب، و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.

"دوم" آنکه آن عمل در نظر شرع بطور مجانی واجب نباشد پس اجیر شدن برای فرائض یومیه یا تجهیز اموات جائز نیست. و بنا بر احتیاط معتبر است که پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد. مثل اینکه بگوید: این سنگ را اگر بلند کردی برایت فلان مبلغ پول می دهم.

"سوم" اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فائده داشته باشد استفاده ای که مستأجر باید از آن بکند معین نمایند مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کند که فقط سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده های آن.

"چهارم" مدت استفاده را معین نمایند، و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را بطور مخصوصی بدوزد، کافیست.

(مسأله ۲۳۰۸): اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

(مسأله ۲۳۰۹): اگر خانه ای را مثلاً یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

(مسأله ۲۳۱۰): اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده افغانی است اجاره صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۱۱): اگر به مستأجر بگوید خانه را ماهی ده افغانی بتو اجاره دادم، یا بگوید خانه را یک ماه به ده افغانی به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدری بنشینی اجاره آن ماهی ده افغانی است در صورتی که ابتداء مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است.

(مسأله ۲۳۱۲): خانه ای را که غریب و زوار در آن منزل می کنند و معلوم نیست چقدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک افغانی بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند، اجاره نسبت به غیر از شب اول صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد، می تواند آنها را بیرون کند. و غریب و زوار هر وقت بخواهد، می تواند بیرون رود.

مسائل متفرقه اجاره:

(مسأله ۲۳۱۳): مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند باید وزن آن معلوم باشد، و اگر از چیزهائی است که مثل پولهای رائج با شماره معامله می کنند باید شماره آن معین باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره

دهنده آن را ببیند یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید.

(مسأله ۲۳۱۴): اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلاً موجود نیست قرار دهد اجاره صحیح نیست و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد، و همچنان است اگر مال الاجاره کلّی در ذمّه باشد.

(مسأله ۲۳۱۵): کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد پیش از انجام عمل، حق مطالبه اجرت را ندارد.

(مسأله ۲۳۱۶): هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

(مسأله ۲۳۱۷): اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباس اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

(مسأله ۲۳۱۸): اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد مثلاً اگر خانه ای را یک ساله به صد افغانی اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه افغانی است، باید پنجاه افغانی را بدهد و اگر دو صد افغانی است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل مطلق آن بوده و از اجاره معمولی خانه اطلاع داشته باشند لازم

نیست بیش از صد افغانی بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دو صد افغانی را بپردازد و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.

(مسأله ۲۳۱۹): اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد نباید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۳۲۰): هر گاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

(مسأله ۲۳۲۱): اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۳۲۲): اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است، و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد. و در هر دو صورت اجرت را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

(مسأله ۲۳۲۳): اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست. ولی اگر بواسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

(مسأله ۲۳۲۴): اگر کسی بچه ای را ختنه کند و آن بچه بمیرد ضامن است خواه مقداری که بریده بیشتر از معمول باشد یا نه، مگر اینکه ختنه کننده به ولیّ گفته باشد اگر تلف شود یا ضرر باو برسد من ضامن نیستم، و

ولیّ قبول کرده باشد، و در این صورت اگر مقدار معمول بریده باشد، و تلف شود ضامن نیست، و همچنین است اگر ضرری باو برسد. و اگر بیشتر از مقدار معمول بریده باشد و ضرری به آن بچه برسد ضامن است.

(مسأله ۲۳۲۵): اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است ولی اگر بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد، بواسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

(مسأله ۲۳۲۶): هر گاه دکتر به مریض بگوید که اگر ضرری بتو برسد ضامن نیستم و مریض قبول کرده باشد، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد دکتر اگر چه بدست خود دوا داده باشد ضامن نیست.

(مسأله ۲۳۲۷): مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند.

(مسأله ۲۳۲۸): اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.

(مسأله ۲۳۲۹): اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم زند. و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را

یک ماهه به ده افغانی اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده افغانی باشد، می تواند پانزده افغانی را از غصب کننده بگیرد.

(مسأله ۲۳۳۰): اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول، از غصب کننده بگیرد.

(مسأله ۲۳۳۱): اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره بهم نمی خورد، و مستأجر باید مال الاجاره را بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

(مسأله ۲۳۳۲): اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره، ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد، و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند.

(مسأله ۲۳۳۳): اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره بطور خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می شود و می تواند اجاره مدت گذشته را بهم بزند و "اجرت المثل" یعنی اجرت معمولی آن مدت را بدهد.

(مسأله ۲۳۳۴): اگر خانه ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقداری از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از

بین برود اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره تمام مدت را بهم بزند و برای استفاده ای که کرده اجرت المثل بدهد.

(مسأله ۲۳۳۵): اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد اجاره باطل نمی شود ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلاً دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. و اگر مالک فعلی، آن اجاره را امضاء کند صحیح می شود و وجه اجاره مدتی که بعد از مردن مالک اولی باقی مانده به مالک فعلی راجع می شود.

(مسأله ۲۳۳۶): اگر صاحب کار بنّاء را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّاء کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می باشد.

(مسأله ۲۳۳۷): اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند چنانچه با چیز دیگری رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جعاله:

(مسأله ۲۳۳۸): جعاله آنست که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معین بدهد، مثلاً بگوید هر کسی گمشده مرا پیدا کند ده افغانی به او می دهم و به کسی که این قرار را می گذارد "جاعل" و به کسی که کار را انجام می دهد "عامل" می گویند، و فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و

کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معیّن باشد می تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی شود.

(مسأله ۲۳۳۹): جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید، بنا بر این جعاله آدم سفیه: کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۴۰): کاری را که "جاعل" می گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فائده یا از واجباتی که شرعاً لازم است مجاناً آورده شود نباشد پس اگر بگوید هر کسی شراب بخورد، یا در شب به جای تاریک برود یا نماز واجب خود را بخواند ده افغانی به او می دهم، "جعاله" صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۴۱): اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجا است و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معین نکند مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند، ده کیلو گندم به او می دهم، باید خصوصیات آن را کاملاً معیّن نماید.

(مسأله ۲۳۴۲): اگر "جاعل" مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کسی بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

(مسأله ۲۳۴۳): اگر "عامل" پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقی مزد گرفتن ندارد.

(مسأله ۲۳۴۴): پیش از آنکه "عامل" شروع به کار کند، "جاعل" می تواند "جعاله" را به هم بزند.

(مسأله ۲۳۴۵): بعد از آنکه "عامل" شروع به کار کرد، اگر "جاعل" بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد، و احتیاط در راضی نمودن عامل ترک نشود.

(مسأله ۲۳۴۶): "عامل" می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر "جاعل" شود، باید آن را تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم و دکتر جرّاحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به "جاعل" ندارد و اگر چشم معیوب شود، ضامن است.

(مسأله ۲۳۴۷): اگر "عامل" کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای "جاعل" فائده ندارد عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر "جاعل" مزد را برای تمام کردن "عمل" قرار بگذارد مثلاً بگوید هر کسی لباس مرا بدوزد، ده افغانی به او می دهم ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، "جاعل" باید مزد مقداری را که انجام شده به "عامل" بدهد اگر چه احتیاط این است که بطور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

ملحقات اجاره: احکام سرقفلی:

(مسأله ۲۳۴۸): کسانی که خانه، یا دکان، یا غیر آنها را از صاحبانش اجاره می کنند مدت اجاره که بسر رسید حرام است، بدون اذن صاحب محل در آنجا اقامت کنند، و باید فوراً محل را با عدم رضایت صاحبش تخلیه کنند، و اگر نکنند غاصب، و ضامن محل، و ضامن اجرت معمولی آن هستند، و برای آنان به هیچ وجه حقی شرعاً ثابت نیست، چه مدت اجاره آنها کوتاه

باشد یا طولانی و چه بودن آنان در مدت اجاره موجب زیاد شدن ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از محل موجب نقص در تجارتشان باشد یا نه.

(مسأله ۲۳۴۹): اگر مستأجر سابق که مدت اجاره اش گذشته است چیزی بعنوان سرقفلی از شخص دوم که محل را به او اجاره داده است بگیرد حرام است، و اگر آنچه را که گرفته است تلف شود ضامن است.

(مسأله ۲۳۵۰): اگر کسی از مستأجر سابق که مدت اجاره اش گذشته است آن محل را اجاره کند باطل است، مگر به اجازه صاحب محل و توقفش در آن محل، حرام و غصب است، و نمازش در آنجا باطل است و اگر به آن محل خسارت وارد شود یا تلف شود ضامن است و مادامی که سکنی نموده است اجرت معمولی محل را به صاحبش بپردازد.

(مسأله ۲۳۵۱): اگر محلی را از مالکش اجاره کند و در ضمن عقد اجاره با او شرط کند که مدت بیست سال مثلاً یا سی سال قیمت اجاره را بالا نبرد، و شرط کند که حق داشته باشد محل را به دیگری بعنوان اجاره تحویل دهد و مالک حق نداشته باشد قیمت اجاره را بالا برد و اگر شخص سوم به چهارم اجاره دهد قیمت اجاره مقدار قیمت اول باشد، جائز است از برای مستأجر که محل را به دیگری تحویل دهد و مقدار سرقفلی از او بگیرد و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می تواند بحسب قرارداد تحویل دهد و از او سرقفلی بگیرد.

(مسأله ۲۳۵۲): اگر مستأجر در ضمن عقد اجاره بر موجر شرط کند که مال الاجاره را تا هر مدتی که او در محل بماند زیاد نکند و حق اخراج او را از محل نداشته باشد، و حق داشته باشد به مقداری که اجاره نموده در سالهای بعد از او اجاره نماید و بر موجر لازم باشد که اجاره به او بدهد می تواند مبلغی از او بگیرد یا از غیر او برای اسقاط حق خود یا برای تخلیه محل، و این

گونه سرقفلی حلال است.

(مسأله ۲۳۵۳): مالک می تواند در حین اجاره دادن ملک خویش سرقفلی از مستأجر بگیرد و ملک را به او اجاره دهد، و اگر مستأجر حق اجاره دادن بغیر داشته باشد می تواند جهت تخلیه محل از او سرقفلی بگیرد ولی مقتضای احتیاط آن است که اگر مدت اجاره خودش باقی باشد باید کاری در آن از قبیل اصلاح و تعمیر و یا ترمیم انجام داده باشد.

(مسأله ۲۳۵۴): اگر اجاره دهنده محل، حق فسخ برای خود بگذارد و اجاره گیرنده قبول کند بشرط اینکه هر وقت اجاره را فسخ کردی مقداری سرقفلی برایم بدهی و اجاره دهنده قبول کند صحیح است و سرقفلی حلال و بلامانع است.

(مسأله ۲۳۵۵): اگر مستأجر محلی را در مدتی اجاره کند و بر اجاره دهنده شرط کند که هر وقت محل را تخلیه کند اجاره دهنده مبلغی را بعنوان سرقفلی برای اجاره کننده بدهد و موجر قبول کند مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۵۶): در بعضی کشورها دولت قانونی جعل کرده که مالک حق ندارد مستأجر را از محل اخراج کند، و بر اساس این قانون اگر مستأجر برای تخلیه محل سرقفلی از مالک یا مستأجر دیگر بگیرد آن سرقفلی حرام است و همچنین بعد از تمام شدن مدت اجاره، مانده مستأجر بآن محل بدون رضایت مالک حرام است و نمازش در آنجا باطل.

احکام هبه (بخشش):

(مسأله ۲۳۵۷): هبه، تملیک مجّانی چیزی است به دیگری، پس هبه کننده مثلاً به طرف می گوید: "وَهَبْتُکَ هذا الکِتابَ" و طرف می گوید "قَبِلْتُ" و لازم نیست صیغه آن به عربی باشد بلکه بهر زبانی باشد کافی است. مثلاً اگر هبه کننده به فارسی بگوید "این کتاب را به شما بخشیدم" و طرف هم بگوید

"قبول کردم" هبه صحیح است بلکه صیغه هم لازم نیست. پس اگر هبه کننده به قصد هبه کتاب را به او بدهد و او هم به همین قصد بگیرد هبه صحیح است.

(مسأله ۲۳۵۸): در هبه کننده چند شرط معتبر است:

"اول" اینکه بالغ باشد.

"دوم" اینکه عاقل باشد.

"سوم" سفیه و یا محجور از تصرف در مال نباشد.

"چهارم" مالک یا صاحب اختیار مال باشد. پس هبه مال غیر بدون اذن یا اجازه او صحیح نیست.

"پنجم" هبه از روی قصد و اختیار باشد پس هبه ای که از روی اکراه و اجبار باشد صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۵۹): کسی که چیزی به او بخشیده می شود اگر صغیر یا دیوانه باشد قبول خود او کافی نیست بلکه باید ولیّ او از طرف او قبول کند.

(مسأله ۲۳۶۰): در هبه قبض لازم است پس مادامی که هبه کننده مال را تحویل طرف نداده مال طرف نشده و تحویل دادن اموال غیر منقول از قبیل زمین و خانه و امثال آن، به رفع ید نمودن واهب و تسلیم نمودن سند و مدرک و کلید خانه تحقّق پیدا می کند. و اگر هبه برای دیوانه یا صغیر باشد ولیّ آنها تحویل می گیرد، و اگر خود ولیّ مثل پدر یا جد به آنها چیزی را ببخشد کافی است خودش قصد تحویل گرفتن برای آنها را بنماید.

(مسأله ۲۳۶۱): لازم نیست قبض فوراً انجام شود، بلکه هر وقت حاصل شد از آن وقت، مال ملک طرف می شود، و اگر هبه کننده پس از خواندن صیغه و پیش از قبض بمیرد یا فاقد شرائط شود هبه باطل می شود و مال به ورثه هبه کننده منتقل می گردد. و همچنین است اگر طرف، پیش از تحویل گرفتن مال بمیرد.

(مسأله ۲۳۶۲): بهتر است چیزی را که انسان به کسی می بخشد آن

مال را نادیده بگیرد و در آن رجوع نکند، ولی در عین حال هر یک از طرفین می تواند هبه را به هم بزند، پس هبه کننده می تواند در مال خود رجوع کند مگر در چند مورد:

"اول" اینکه هبه کننده در عوض هبه چیزی از طرف گرفته باشد.

"دوم" اینکه چیزی را قربةً الی الله به کسی هبه کند.

"سوم" اینکه هبه به یکی از خویشان متعارفی باشد، و بنا بر احتیاط واجب زن و شوهر هم اگر چیزی به یکدیگر هبه کنند آن را به هم نزنند.

"چهارم" مالی را که هبه کرده به حال خود باقی نمانده باشد، مثل اینکه آن را تلف کرده یا صورت آن را بکلی تغییر داده، مثلاً پارچه را بریده و دوخته است، یا اینکه آن را به دیگری منتقل کرده باشد.

"پنجم" اینکه یکی از طرفین بمیرد، پس اگر هبه کننده بعد از صیغه و قبض بمیرد ورثه او حق ندارند هبه را به هم بزنند و اگر طرف بمیرد مال به ورثه او منتقل می شود.

(مسأله ۲۳۶۳): اگر انسان از کسی طلب دارد و او را بریء الذمه کند او بریء الذمه می شود و انسان نمی تواند آن را به هم بزند.

بخت آزمائی (لاتری):

(مسأله ۲۳۶۴): بلیطهای بخت آزمائی که متعارف شده است به مبلغ معینی می فروشند و پس از آن با قرعه کشی به اشخاص که قرعه به نام آنان بیرون بیاید مبلغ معین می دهند، خرید و فروش آنها جائز نیست و باطل است و پولی را که در مقابل بلیط می گیرند، حرام و شخص گیرنده ضامن است. و مبلغی که از قرعه کشی بدست می آید، حرام و شخص گیرنده ضامن واقعی آن مبلغ است.

(مسأله ۲۳۶۵): فرقی نیست در حرام بودن پول بلیط بین آنکه بلیط

را بخرند و یا بلیط بگیرند و پولی بدهند به امید آنکه قرعه به اسم آنان بیرون بیاید، در هر دو صورت پول بلیط و پولی که از قرعه به دست می آید حرام و موجب ضمان است، و این عمل یک نحو قمار است.

(مسأله ۲۳۶۶): ممکن است اسم بلیط بخت آزمائی را عوض کنند و اسم دیگری بالای آن بگذارند چون عمل، همان عمل است موجب حلّیت نمی شود.

(مسأله ۲۳۶۷): اگر فرضاً یک شرکت یا مؤسسه ای پیدا شود و برای اعانت به مؤسسات خیریه از قبیل بیمارستان یا مدارس اسلامی بلیطهائی منتشر کند، و مردم هم برای اعانت به این مؤسسات مبلغی بدهند، و آن شرکت از مال خودش، یا وجوهی که از انتشار بلیط بدست می آید، با اجازه تمام پول دهندگان مبلغی به اشخاصی که قرعه به نام آنان بیرون می آید بدهد مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۶۸): در بخت آزمائی پول بلیطهای که بدست شرکتها می آید، و پول قرعه کشیها که بدست اشخاص می آید مجهول المالک است، و اگر می توانند صاحبان آنها را پیدا کنند، باید به صاحبانش رد کنند، و اگر نمی شود، باید از طرف صاحبان آنها صدقه بدهند، و احتیاط لازم آن است که از مجتهد جامع الشرائط اجازه بگیرند و صدقه بدهند ولی اگر پول را ثمن بلیط قرار ندهند بلکه هبه کنند و بلیط را مجاناً بگیرند در این صورت قرعه انداختن و پول که بقرعه قبض می شود حلال است و باید صاحب شرکت اعلان کند که ما فقط پول هبه را قبض می کنیم نه غیر آن را.

(مسأله ۲۳۶۹): اگر از قرعه کشی مال زیادی به دست آورد و با فقیری قرار گذارد که به او صدقه بدهد و فقیر مقداری بردارد و باقی را به او رد کند، و بخواهد به این حیله حلال کند، جایز نیست و حلال نمی شود، ولی اگر بدون قید و شرط به فقیر داد، و فقیر مقداری که مناسب شأن و حالش هست با رضایت به او ردّ کند اشکال ندارد.

احکام مزارعه:

(مسأله ۲۳۷۰): مزارعه آنست که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

(مسأله ۲۳۷۱): مزارعه چند شرط دارد:

"اول" آنکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرفی بزنند مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع قبول نماید.

"دوم" صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

"سوم" مالک و زارع از تمام حاصل زمین سهمی نصف یا ثلث یا ربع مثلاً ببرند پس اگر مثلاً شرط کنند که آنچه اول یا آخر می رسد مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است.

"چهارم" سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلاً ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند.

"پنجم" مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت بدست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند کافی است.

"ششم" زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما

بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

"هفتم" اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند.

"هشتم" مالک، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند مزارعه باطل است.

"نهم" خرجی را که هر کدام آنان باید بکند معین نمایند. ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست آن را معین نمایند.

(مسأله ۲۳۷۲): اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیز باقی می ماند مزارعه صحیح است.

(مسأله ۲۳۷۳): اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر به چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند.

(مسأله ۲۳۷۴): اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلاً آب زمین قطع شود، مزارعه به هم می خورد، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

(مسأله ۲۳۷۵): اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون

رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند و بعید نیست که اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند نیز بدون رضایت یکدیگر نمی توانند معامله را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن معامله مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند. می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را به هم بزنند.

(مسأله ۲۳۷۶): اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی خورد، و وارثشان به جای آنان است ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم می خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او، ارث می برند ولی نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین او باقی بماند.

(مسأله ۲۳۷۷): اگر بعد از زراعت بفهمد که مزارعه باطل بوده چنانچه تخم، مال مالک بوده حاصلی هم که بدست می آید مال او است و مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده باو بدهد، و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرجهای را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد دادن زیادی واجب نیست.

(مسأله ۲۳۷۸): اگر تخم، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمد که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در بین زمین بماند اشکال ندارد. و اگر مالک راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و

زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند و نیز مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد.

(مسأله ۲۳۷۹): اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک با زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد، حاصل سال دوم مال مالک زمین است.

احکام مساقات و مغارسه:

(مسأله ۲۳۸۰): اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است تا مدت معینی به آن کسی واگذار کند که تربیت نماید. و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می گویند.

(مسأله ۲۳۸۱): معامله مساقات در درختهائی که میوه نمی دهد مثل بید و چنار صحیح نیست و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اشکال دارد اگر چه صحت آن خالی از قوت نیست.

(مسأله ۲۳۸۲): در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

(مسأله ۲۳۸۳): مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز مالک باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند.

(مسأله ۲۳۸۴): مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین

کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می آید صحیح است.

(مسأله ۲۳۸۵): باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل، و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد کیلو از میوه ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می کند معامله باطل است.

(مسأله ۲۳۸۶): باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی نمانده باشد معامله صحیح نیست، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد، بلکه اگر کاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد صحت معامله محل اشکال است ولی اگر آبیاری در نمو میوه مؤثر باشد مساقات صحیح است.

(مسأله ۲۳۸۷): معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنا بر احتیاط صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۸۸): درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است.

(مسأله ۲۳۸۹): دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند به هم زدن معامله اشکال ندارد. و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را به هم بزند.

(مسأله ۲۳۹۰): اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی خورد و

ورثه اش به جای او هستند.

(مسأله ۲۳۹۱): اگر کسی که تربیت درختها باو واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد، و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می کند و اگر قرارداد کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، با مردن او معامله به هم می خورد.

(مسأله ۲۳۹۲): اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است. و میوه مال مالک می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد، ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد دادن زیادی لازم نیست.

(مسأله ۲۳۹۳): اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعداز تربیت هم مال او است و می تواند آنها را بکند ولی گودالهائی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته با صاحب زمین بدهد و مالک هم می تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسطه کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود، چیزی بر صاحب زمین نیست بلی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آن پیدا شود باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و

صاحب درخت نمی تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره، درختها را در زمین باقی بگذارد و همچنین صاحب زمین نمی تواند صاحب درختها را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند.

کسانی که از تصرف در مال خود ممنوعند:

(مسأله ۲۳۹۴): بچه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:

"اول" روئیدن موی درشت در زیر شکم (عانه).

"دوم" بیرون آمدن منی.

"سوم" تمام شدن پانزده سال قمری در مرد، و تمام شدن نه سال قمری در زن.

(مسأله ۲۳۹۵): روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.

(مسأله ۲۳۹۶): دیوانه، و مفلس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است، و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، نمی توانند در مال خود تصرف نمایند.

(مسأله ۲۳۹۷): کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۹۸): انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی شود برساند. و اظهر اینست که اگر مال خود را به کسی

ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند تصرف او صحیح است.

احکام وکالت:

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید، تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید و پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرّف کند، نمی تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید.

(مسأله ۲۳۹۹): در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

(مسأله ۲۴۰۰): اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.

(مسأله ۲۴۰۱): موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در وکیل و موکل بلوغ نیز معتبر است.

(مسأله ۲۴۰۲): کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشوئی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

(مسأله ۲۴۰۳): اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن

کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

(مسأله ۲۴۰۴): اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آنکه خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد. ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

(مسأله ۲۴۰۵): وکیل می تواند از وکالت کنار، شود اگر چه موکل غائب باشد.

(مسأله ۲۴۰۶): وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

(مسأله ۲۴۰۷): اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید. و اگر وکیل او بمیرد، یا موکّل او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی شود.

(مسأله ۲۴۰۸): اگر وکیل با اجازه موکّل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکّل و وکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند. و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود، وکالت دومی باطل می شود.

(مسأله ۲۴۰۹): اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد هر کدام به تنهائی در آن کار اقدام کند، هر یک از آنان می تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل نمی شود ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهائی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند نمی توانند به تنهائی اقدام کنند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می شود.

(مسأله ۲۴۱۰): اگر وکیل یا موکّل بمیرد، وکالت باطل می شود، و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود و اگر یکی از آنها دیوانه یا بیهوش شود در زمان دیوانگی یا بیهوشی وکالت اثری ندارد، اما بطلان وکالت بنحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بیهوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد. محل اشکال است، و احوط آن است که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بیهوشی بدون مراجعه به موکل عمل وکالت را انجام ندهد.

(مسأله ۲۴۱۱): اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد. بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

(مسأله ۲۴۱۲): اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که باو اجازه داده اند تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود نباید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۴۱۳): اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید. و آن مال از بین برود، ضامن است پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۴۱۴): اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض:

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) روایت شده که هر کس

به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند. و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد. و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد بهشت بر او حرام می شود.

(مسأله ۲۴۱۵): در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

(مسأله ۲۴۱۶): هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.

(مسأله ۲۴۱۷): اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه نکند. ولی اگر مدت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۴۱۸): اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

(مسأله ۲۴۱۹): اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

(مسأله ۲۴۲۰): کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

(مسأله ۲۴۲۱): کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید طلب او را از طرف صاحبش به فقیر

بدهد. و بنا بر احتیاط از حاکم شرع اجازه بگیرد و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط واجب آن است که طلب او را به سیّد فقیر ندهد.

(مسأله ۲۴۲۲): اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی رسد.

(مسأله ۲۴۲۳): اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد، ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار بغیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۲۴): اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

(مسأله ۲۴۲۵): اگر کسی قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلاً یک کیلو گندم بدهد و شرط کند که یک کیلو و نیم بگیرد یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقدار جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند که یک تومان را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است، و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای، نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می باشد ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.

(مسأله ۲۴۲۶): ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است ولی کسی که قرض ربائی گرفته ظاهر اینست که مالک می شود اگر چه اولی اینست که در

آن تصرف نکند، و چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا هم نداده بودند، صاحب پول راضی بوده که گیرنده قرض در آن پول تصرف کند، قرض گیرنده می تواند در آن بدون اشکال تصرف نماید.

(مسأله ۲۴۲۷): اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند احتیاط واجب اینست که در حاصلی که از آن به دست می آید تصرف نکند.

(مسأله ۲۴۲۸): اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که به قرض ربائی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهد پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم احتیاط واجب آنست که در این صورت آن لباس را در نماز و غیر نماز نپوشد.

(مسأله ۲۴۲۹): اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می گویند.

(مسأله ۲۴۳۰): اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود افغانی بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار افغانی بگیرد، ربا و حرام است ولی کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد، یا عملی انجام دهد اشکال ندارد. و اما در اسکناسهای معمولی که از قسم شمردنیها است بغیر جنس آن به بیشتر بفروشد اشکال ندارد مثلاً قیمت هر تومان نقداً هشت افغانی باشد و آن را تا دو ماه به ده افغانی بفروشد اشکال ندارد. و اما اگر هزار تومان را مثلاً تا یک ماه به هزار و صد تومان بفروشد اگر چه در صورت فروش است ولی در واقع قرض است و جایز نیست. و رباء قرضی در آن داخل شده است.

(مسأله ۲۴۳۱): اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره

یا کشیمنی و پیمانه ای نیست، می تواند آن را به شخص بدهکار به کمتر فروخته و وجه آن را نقداً بگیرد بنا بر این در زمان حاضر برات یا سفته های که طلبکار از بدهکار گرفته است می تواند آنها را به کمتر از طلب خود که در عرف آن را نزول کردن گویند بفروشد و باقی وجه را نقداً بگیرد، زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی شود. ولی فروختن آن را به غیر بدهکار اشکال دارد، احوط ترک آن است.

احکام حواله دادن:

(مسأله ۲۴۳۲): اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله با شرائطی که بعداً گفته می شود درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

(مسأله ۲۴۳۳): بدهکار و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، و معتبر است نیز بدهکار و طلبکار مفلس نباشند، بلی اگر حواله بر شخص بریء باشد، حواله دهنده اگر چه مفلس باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۳۴): حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست، در صورتی درست است که او قبول کند، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنس بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

(مسأله ۲۴۳۵): موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی که از او قرض نکرده بنا بر احتیاط واجب نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض

می دهد از آن کس بگیرد.

(مسأله ۲۴۳۶): حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلاً ده سیر گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند حواله درست نیست.

(مسأله ۲۴۳۷): اگر بدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می باشد.

(مسأله ۲۴۳۸): طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

(مسأله ۲۴۳۹): اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست، حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

(مسأله ۲۴۴۰): بعد از آنکه حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی توانند حواله را به هم بزنند، و هر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعداً فقیر شود طلبکار هم نمی تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است ولی اگر نداند که فقیر است و بعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد طلبکار می تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

(مسأله ۲۴۴۱): اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده در

صورتی که قبول او در صحت حواله معتبر باشد یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند می توانند حواله را به هم بزنند.

(مسأله ۲۴۴۲): اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده، داده است می تواند چیزی را که داده از او بگیرد، و اگر بدون خواهش او داده و قصدش این بوده که عوض آن را نگیرد یا اینکه او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن:

(مسأله ۲۴۴۳): رهن آنست که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد.

(مسأله ۲۴۴۴): در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.

(مسأله ۲۴۴۵): گرو دهنده و کسی که مال را گرو می گیرد باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد معنای مفلس و سفیه در مسأله (۲۳۹۵) گذشت.

(مسأله ۲۴۴۶): انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کسی دیگر را با اجازه او گرو بگذارد صحیح است.

(مسأله ۲۴۴۷): چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.

(مسأله ۲۴۴۸): استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است

که آن را گرو گذاشته است. ولی در صورتی که گرو دهنده اجازه تصرّف و انتفاع را برای گرو گیرنده بدهد، می تواند در آن تصرف نموده انتفاع ببرد.

(مسأله ۲۴۴۹): طلبکار نمی تواند مالی را که گرو گرفته، بدون اجازه بدهکار، ملک کسی کند، مثلاً ببخشد یا بفروشد، ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد بدهکار اجازه نماید اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۴۵۰): اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشد، و همچنین است در صورتی که بی اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضاء کند یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازه طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد و در صورتی که بی اجازه قبلی او باشد و بعد از فروش هم اجازه نکند آن چیز به گرو بودن خود باقی می ماند و اگر اجازه کند بگرو بودن باقی نمی ماند.

(مسأله ۲۴۵۱): اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشته باشد می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد. و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی باو ندارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد. و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

(مسأله ۲۴۵۲): اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهائی که مانند اثاثیه، محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگر چه خانه و اثاثیه باشد، طلبکار میتواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن:

مسأله ۲۴۵۳): اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست.

(مسأله ۲۴۵۴): ضامن و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه و مفلس نباشد، ولی این شرطها در بدهکار نیست مثلاً اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد صحیح است.

(مسأله ۲۴۵۵): هر گاه کسی ضمانت می نماید چنین بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد، من می دهم، به این معنی که بالفعل عهده دار قرض شود که در صورت ندادن بدهکار، بتواند از ضامن مطالبه نماید. بعید نیست که این ضمانت صحیح باشد.

(مسأله ۲۴۵۶): اگر کسی بخواهد از دیگری قرض نماید و شخصی به قرض دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم، بعید نیست در صورتی که قرض گیرنده اداء نکند طلبکار بتواند از ضامن مطالبه کند.

(مسأله ۲۴۵۷): در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخص بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را

می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد، همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده سیر گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است، یا ضامن پول، صحیح نیست.

(مسأله ۲۴۵۸): اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد. نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۴۵۹): اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.

(مسأله ۲۴۶۰): ضامن و طلبکار بنا بر احتیاط نمی توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

(مسأله ۲۴۶۱): هر گاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

(مسأله ۲۴۶۲): اگر انسان در موقعی که ضامن می شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار چگونگی را نمی دانسته و بعد از التفات بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند، اشکال ندارد. و در صورتی که ضامن پیش از اینکه طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد به هم زدن ضمانت اشکال دارد و احتیاط واجب آن است که به هم نزند.

(مسأله ۲۴۶۳): اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد.

(مسأله ۲۴۶۴): اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید ولی

اگر به جای جنس که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده کیلو گندم بدهکار است و ضامن ده کیلو برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت:

(مسأله ۲۴۶۵): کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست به دست او بدهد و به کسی که اینطور متعهد می شود کفیل می گویند.

(مسأله ۲۴۶۶): کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند، که من متعهدم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

(مسأله ۲۴۶۷): کفیل باید بالغ و عاقل و مختار و قادر باشد، پس کفالت صبی و دیوانه و مُکرَه و عاجز از احضار کفیل، باطل است.

(مسأله ۲۴۶۸): یکی از هفت چیز، کفالت را به هم می زند.

"اول" کفیل بدهکار را به دست طلبکار بدهد "دوم" طلب طلبکار داده شود "سوم" طلبکار از طلب خود بگذرد "چهارم" بدهکار بمیرد. "پنجم" طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند "ششم" کفیل بمیرد. "هفتم" طلبکار طلب خود را به حواله به کسی واگذار کند.

(مسأله ۲۴۶۹): اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را بدست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت):

(مسأله ۲۴۷۰): اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم بقصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می شود عمل نماید.

(مسأله ۲۴۷۱): امانتدار و کسی که مال را امانت می گذارد باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد صحیح نیست. ولی جایز است بچّه ممیزی با اذن ولی مالش را نزد کسی، امانت بگذارد و اما امانت گذاشتن نزد بچه صحیح نیست.

(مسأله ۲۴۷۲): اگر از بچه چیزی را بدون اذن صاحبش بطور امانت قبول کند. باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولیّ در امانت گذاشتن بچه اجازه نداده باشد، لازم است آن مال را به ولیّ او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد و همچنین است حال اگر امانتگذار دیوانه باشد.

(مسأله ۲۴۷۳): کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند.

(مسأله ۲۴۷۴): اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود، و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده، ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

(مسأله ۲۴۷۵): کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد

می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

(مسأله ۲۴۷۶): اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۴۷۷): کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۴۷۸): کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید اتفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست ولی اگر آن را در جای بگذارد که مأمون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۴۷۹): اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به جای دیگر ببری و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ضامن است.

(مسأله ۲۴۸۰): اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر یا مثل محلی اولی است ببرد و چنانچه مال

در آنجا تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۴۸۱): اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۴۸۲): اگر صاحب مال بمیرد، امانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبردادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم، راست می گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۴۸۳): اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه ها بدهد ضامن سهم دیگران است.

(مسأله ۲۴۸۴): اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال، اطلاع دهد یا امانت را به او برساند.

(مسأله ۲۴۸۵): اگر امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد لازم نیست وصیّت کند وگرنه باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم

صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

(مسأله ۲۴۸۶): اگر امانتدار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، مرض او خوب شود. و یا بعد از مدتی پشیمان شود و به آنچه گفته شد عمل کند.

احکام عاریه:

(مسأله ۲۴۸۷): عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد.

(مسأله ۲۴۸۸): لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.

(مسأله ۲۴۸۹): عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلاً آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده به عاریه دادن راضی باشد.

(مسأله ۲۴۹۰): چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

(مسأله ۲۴۹۱): اگر دیوانه و بچه و مفلس و سفیه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولیّ در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد، و همچنین است اگر خود بچه با اجازه ولیّ مال خود را عاریه دهد.

(مسأله ۲۴۹۲): اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند

و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست. ولی چنانچه شرط کند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۴۹۳): اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۴۹۴): اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

(مسأله ۲۴۹۵): اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند، مثلاً دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد.

(مسأله ۲۴۹۶): کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد، و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد.

(مسأله ۲۴۹۷): عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار یا ظرف طلا و نقره به جهت استعمال، باطل است، و اما عاریه دادن به جهت زینت نمودن خالی از اشکال نیست و احتیاط در ترک است.

(مسأله ۲۴۹۸): عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

(مسأله ۲۴۹۹): اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست. ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل یا ولیّ او آن را به جائی ببرد، اگر چه جائی باشد که صاحبش معمولاً به آنجا می برده مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است.

(مسأله ۲۵۰۰): اگر چیزی نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلاً ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید، و اما اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد لازم نیست نجس بودنش را اطلاع دهد.

(مسأله ۲۵۰۱): چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد.

(مسأله ۲۵۰۲): اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی شود.

(مسأله ۲۵۰۳): اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

(مسأله ۲۵۰۴): اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

(مسأله ۲۵۰۵): اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید. ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام نکاح (ازدواج):

بواسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم (ازدواج موقت). عقد دائم آنست که مدت زناشوئی در آن معین نشود و همیشگی باشد و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آنست که مدت زناشوئی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند ولی باید مدت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر زیادتر نباشد که در این صورت عقد دائمی خواهد بود. و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می نامند.

احکام عقد:

(مسأله ۲۵۰۶): در زناشوئی چه دائم، و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

(مسأله ۲۵۰۷): وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

(مسأله ۲۵۰۷): زن و مرد تا یقین نکند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام کافی است.

(مسأله ۲۵۰۹): اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روز او را به عقد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روز به عقد آن مرد درآورد. ولی اگر معلوم باشد که زن،

روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

(مسأله ۲۵۱۰): یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد:

(مسأله ۲۵۱۱): اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید "زَوَّجْتُکَ نَفْسِی عَلی الْصِّداقِ المَعْلُومْ" یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: "قَبِلْتُ الْتَّزْوِیجَ هکَذا" یعنی قبول کردم ازدواج را همان نحو که ایجاب کردی، عقد صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد "احمد" و اسم زن، "فاطمه" باشد و وکیل زن بگوید "زَوَّجتُ مُوَکِّلَکَ اَحَمَد، مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ. عَلی الصَّداقِ الْمَعْلُومِ" پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید "قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی اَحْمَدَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم" صحیح می باشد و بنا بر احتیاط واجب باید لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن "زوّجت" می گوید مرد هم "قبلت التّزویج" بگوید.

(مسأله ۲۵۱۲): اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم بخوانند بعد از آنکه مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید "زَوَّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ المَعْلُومَةِ عَلَی المَهرِ المَعْلُومِ" بعد بدون فاصله مرد بگوید "قَبِلْتُ": هکذا صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید "زَوَّجتُ مُوَکِّلَتِی مُوَکِّلَکَ فِی المُدَّةِ المَعلُومَةِ عَلَی المَهرِ

المَعلُوم" پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید "قَبِلتُ التَّزْوِیجَ لمُوَکِّلِی هکَذا" صحیح می باشد.

شرائط عقد:

(مسأله ۲۵۱۳): عقد ازدواج چند شرط دارد: "اول" آنکه بنا بر احتیاط به عربی صحیح خوانده شود. و اگر خود مرد و زن نتواند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، چنانچه ممکن باشد، بنا بر احتیاط واجب کسی را که می تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد خودشان می توانند به غیر عربی بخوانند، اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت و قبلت را بفهماند.

"دوم" مرد و زن، یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند، زن به گفتن "زوّجتکَ نفسی" قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن "قَبِلتُ التَّزویج" زن بودن او را برای خود قبول بنماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند به گفتن "زوجت و قبلت" قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند.

"سوم" کسی که صیغه را می خواند بنا بر احتیاط باید بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند، یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

"چهارم" اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آنها صیغه را می خوانند در موقع عقد زن و شوهر را معین کنند مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر مردی بگوید "زَوَّجْتُکَ اِحْدی بَناتِی" یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را، و او بگوید "قَبِلْتُ" یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد دختر را معین نکرده اند عقد باطل است.

"پنجم" زن و مرد به ازدواج راضی باشند ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است.

(مسأله ۲۵۱۴): اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

(مسأله ۲۵۱۵): کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید، می تواند عقد را بخواند.

(مسأله ۲۵۱۶): اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد آن عقد را اجازه نمایند عقد صحیح است.

(مسأله ۲۵۱۷): اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد اجازه نمایند، عقد صحیح است و بهتر آن است که دوباره عقد را بخوانند.

(مسأله ۲۵۱۸): پدر و جدّ پدری می توانند برای فرزند پسر یا دختر نابالغ یا دیوانه خود که با حال دیوانگی بالغ شده است تزویج کنند، و بعد از آنکه آن طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده اند مفسده ای نداشته، نمی تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده ای داشته می تواند آن را امضاء یا رد نماید، ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

(مسأله ۲۵۱۹): دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد بنا بر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد. و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

(مسأله ۲۴۲۰): اگر دختر باکره نباشد یا اینکه باکره باشد ولی اجازه گرفتن از پدر و یا جدّ پدری به جهت غائب بودن یا غیر آن ممکن نباشد، و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد اجازه پدر و جد لازم نیست.

(مسأله ۲۵۲۱): اگر پدر، یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

(مسأله ۲۵۲۲): اگر پدر، یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته پدر یا جد او باید مهر زن را بدهد.

عیبهائی که بواسطه آنها می شود عقد را به هم زد:

(مسأله ۲۵۲۳): اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب را که ذکر می شود دارد، می تواند عقد را بهم بزند.

"اول" دیوانگی "دوم" مرض خوره. "سوم" مرض برص. "چهارم" کوری "پنجم" زمین گیر بودن و در حکم آن است شلی که شل بودن او واضح باشد. "ششم" افضاء یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد. "هفتم" آنکه گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانعی نزدیکی شود.

(مسأله ۲۵۲۴): اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او یکی از چهار عیب را داشته باشد، می تواند عقد را فسخ کند:

"اول" دیوانگی چه پیش از عقد باشد، و یا بعد از عقد، نزدیکی کرده باشد، یا بعد از آن دیوانه شود.

"دوم" آلت مردی نداشته باشد، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود.

"سوم" شوهر خصی باشد، یعنی تخمهایش را کشیده باشند، در صورتی که امر را بر آن زن مشتبه کرده باشند و در غیر صورت اشتباه، احوط

طلاق دادن است.

"چهارم" مرضی دارد که نمی تواند وطی و نزدیکی نماید هر چند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی عارض شده باشد، در تمام این صور بدون طلاق می تواند عقد را بهم بزند. ولی در صورتی که شوهر نمی تواند نزدیکی نماید. لازم است که زن رجوع به حاکم شرع یا وکیل او نماید. و حاکم شوهر را یک سال مهلت می دهد و چنانچه شوهر نتوانست به آن زن یا زنی دیگر نزدیکی کند، پس از آن زن می تواند عقد را به هم بزند، و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود. و زن عقد ازدواج را فسخ کند فسخ اثری ندارد، اگر چه احتیاط مستحب این است که شوهر او را طلاق دهد.

(مسأله ۲۵۲۵): اگر بواسطه آنکه مرد نمی تواند وطی و نزدیکی کند زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد، ولی اگر بواسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

عدّه ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است:

(مسأله ۲۵۲۶): ازدواج با زنهائی که با انسان محرم هستند مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن، حرام است.

(مسأله ۲۵۲۷): اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می شوند.

(مسأله ۲۵۲۸): اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پائین روند، چه در وقت عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می شوند.

(مسأله ۲۵۲۹): اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد تا وقتی که آن زن در عقد او است بنا بر احتیاط واجب با دختر او ازدواج نکند.

(مسأله ۲۵۳۰): عمه و خاله انسان و عمه و خاله پدر، و عمه و خاله پدر پدر، یا مادر پدر و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر، یا پدر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند.

(مسأله ۲۵۳۱): پدر و جدّ شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پائین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

(مسأله ۲۵۳۲): اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد یا صیغه، تا وقتی که آن زن در عقد او است، نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

(مسأله ۲۵۳۳): اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی تواند خواهر او را عقد نماید ولی در عده طلاق بائن می تواند با خواهر او ازدواج نماید و در عده متعه احتیاط واجب آن است که ازدواج نکند.

(مسأله ۲۵۳۴): انسان نمی تواند بدون اجازه زن خود با خواهرزاده و برادرزاده او ازدواج کند، ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن اجازه نماید، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۵۳۵): اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده یا خواهرزاده او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

(مسأله ۲۵۳۶): اگر انسان پیش از آنکه دخترخاله خود را بگیرد با مادر آن زنا کند، دیگر نمی تواند با آن ازدواج نماید، و بنا بر احتیاط واجب دختر عمه نیز این حکم را دارد.

(مسأله ۲۵۳۷): اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و

پس از نزدیکی با آنان، با مادرشان زنا کند، موجب جدائی آنها نمی شود، و اما اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید احتیاط واجب آن است که در این صورت از ایشان، به طلاق دادن جدا شود.

(مسأله ۲۵۳۸): اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احوط آنست که با دختر او ازدواج نکند، بلکه اگر زنی را عقد نماید و پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا کند احتیاط واجب آنست که از آن زن با طلاق جدا شود ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید بی شبهه لازم نیست از آن زن جدا شود.

(مسأله ۲۵۳۹): زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر درآید، مرد مسلمان هم نمی تواند با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند ولی صیغه کردن زنهای اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد، و بنا بر احتیاط واجب عقد دائمی با آنها ننماید و بعضی از فرق از قبیل خوارج و غلات و نواصب که خود را مسلمان می دانند در حکم کافراند، و مرد و زن مسلمان نمی توانند با آنها به طور دائم یا انقطاع ازدواج نمایند.

(مسأله ۲۵۴۰): اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است، زنا کند آن زن بنا بر احتیاط بر او حرام می شود، و اگر با زنی که در عدّه متعه، یا طلاق بائن، یا عدّه وفات است، زنا کند بعداً می تواند او را عقد نماید، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند، و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عده متعه و عده وفات در احکام طلاق، گفته خواهد شد.

(مسأله ۲۵۴۱): اگر با زنی بی شوهری که در عده نیست زنا کند بعداً می تواند آن زن را برای خود عقد نماید ولی احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید. و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند نیز این احتیاط مراعات شود.

(مسأله ۲۵۴۲): اگر زنی را که در عده دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام است آن زن بر او حرام ابدی می شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

(مسأله ۲۵۴۳): اگر زنی را که در عده دیگری است برای خود عقد کند، و با او نزدیکی کند، آن زن بر او حرام ابدی می شود اگر چه نمی دانسته که آن زن در عده است یا نمی دانسته که عقد زن در عده حرام است.

(مسأله ۲۵۴۴): اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود، و بعداً هم نباید او را برای خود عقد کند، و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد. ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

(مسأله ۲۵۴۵): زن شوهردار اگر زنا کند بر مرد زنا کننده بنا بر احتیاط حرام ابدی می شود. ولی بر شوهر خود حرام نمی شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد.

(مسأله ۲۵۴۶): زنی را که طلاق داده اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدت او را بخشیده یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند موقع عقد شوهر دوم عدّه شوهر اول تمام بوده، یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۲۵۴۷): مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است اگر چه لواط کننده بنا بر احتیاط واجب و لواط دهنده بالغ نباشند ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شوند.

(مسأله ۲۵۴۸): اگر با مادر یا خواهر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن پسر لواط کند، آنها بر او حرام نمی شود، مگر اینکه آن ازدواج به طلاق یا مانند آن بهم بخورد و لواط کننده بخواهد دوباره با آنها ازدواج کند در این صورت احتیاط واجب آن است که با آنها ازدواج ننماید، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر لواط بعد از ازدواج و پیش از نزدیکی، تحقق یابد که باید از زن بطلاق جدا شود.

(مسأله ۲۵۴۹): اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است و چنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند.

(مسأله ۲۵۵۰): اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است واجب است که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

(مسأله ۲۵۵۱): اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است به جا نیاورد، زنش و زنان دیگر بر او حرام می شوند و نیز اگر زن طواف نساء نکند شوهرش و مردان دیگر بر او حرام می شوند، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند حلال می شوند.

(مسأله ۲۵۵۲): نزدیکی با دختری که بالغ نشده حرام است ولی اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی کند، احتیاط واجب آن است که او را طلاق دهد، و بعد از بلوغ نیز با او ازدواج نکند. و اگر او را افضاء کرده باشد. (افضا آن است که راه بول و حیض و یا راه غائط و حیض یکی شده باشد) علاوه بر مهر، دیه افضا را نیز بدهد، و نفقه او را هم تا آن زن زنده است بدهد.

(مسأله ۲۵۵۳): زنی را که سه مرتبه طلاق داده اند بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با شرائطی که در احکام طلاق گفته می شود، با مرد دیگری

ازدواج کند بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوم، و گذشتن مقدار عده او، شوهر اول، می تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

(مسأله ۲۵۵۴): وارد نمودن منی شوهر در رحم زوجه او بدون جماع، با بعضی وسائل امروزی، با اجازه زوجه اشکال ندارد. و باید مباشر شوهر یا زوجه باشد. و اگر بچه متولد شود، مال همان مرد و زن است و تمام احکام فرزند بر آن مترتب است.

(مسأله ۲۵۵۵): جائز نیست داخل نمودن منی اجنبی را در رحم اجنبیه، چه با اجازه زن باشد، یا بدون اجازه، و چه با اجازه شوهر باشد یا بدون اجازه، حتی اگر شوهر هم نداشته باشد، حرام است.

(مسأله ۲۵۵۶): اگر منی مرد اجنبی را، داخل رحم اجنبیه نماید و معلوم شود بچه از آن منی است، پس اگر از روی شبهه بوده مثل اینکه مرد گمان می کرده زن خودش می باشد و زن هم گمان می کرده منی شوهرش می باشد. و بعد از عمل معلوم شود که از شوهر نیست. فرزند از همان زن و صاحب منی می باشد. و تمام احکام فرزند را دارد، و اگر از روی علم و عمد باشد محل اشکال است. و باید احتیاط در تمام مسائل مراعات شود. و اشکالی نیست که اگر دختر باشد، با پدر که صاحب منی است، و با بقیه محارمش، اگر بعقد صحیح می بود ازدواج نمی تواند، و اگر پسر باشد با مادر و بقیه محارمش، ازدواج نمی تواند و باید در تمام مسائل دیگر از جمله ارث احتیاط کند.

احکام عقد دائم:

(مسأله ۲۵۵۷): زنی که عقد دائمی شده احتیاط در آن است که بدون اجازه شوهر برای کارهای جزئی نیز از خانه بیرون نرود هر چند با حق شوهر منافات نداشته باشد و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم

نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند، و تهیه غذا و لباس و منزل زن مادامی که بدون عذر از منزل او بیرون نرفته بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانائی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

(مسأله ۲۵۵۸): اگر زن در کارهائی که در مسأله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند حق همخوابی ندارد و گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل نیز ندارد. و اما مهر او بدون اشکال از بین نمی رود.

(مسأله ۲۵۵۹): مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

(مسأله ۲۵۶۰): مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد و یا اینکه زن مریض باشد و معالجه آن احتیاج به سفر داشته باشد باید شوهر، مخارج سفرش را بدهد.

(مسأله ۲۵۶۱): زنی که خرج او بر عهده شوهر است و شوهر خرج او را نمی دهد بنا بر احتیاط با اجازه حاکم شرع می تواند خرجی خود را بدون اجازه شوهر از مال او بردارد، و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست. و نقفه او دین بذمّه شوهر، می ماند.

(مسأله ۲۵۶۲): اگر دختر پدرش را در تعیین مهر وکیل بگیرد و پدر مهر دخترش را، مثلاً صد هزار تومان قرار دهد، و داماد قبول کند، می تواند دختر مقداری از آن را برای پدر هبه کند و آن حرام نیست.

(مسأله ۲۵۶۳): مرد اگر دو زن داشته باشد و نزد، یکی از آنها یک شب بماند، واجب است، نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند، و در غیر این صورت ماندن نزد زن واجب نیست، بلی لازم است او را به طور کلی متارکه ننماید و احوط اینست که مرد در هر چهار شب، یک شب نزد زن

دائمی خود بماند.

(مسأله ۲۵۶۴): شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه با عیال دائمی جوان خود نزدیکی را ترک کند، ولی این حکم در زن پیر مطابق احتیاط است.

(مسأله ۲۵۶۵): هر چیزی که زن و شوهر به آن راضی شوند مهر واقع می شود. اگر چه تعلیم یک سوره قرآن باشد. ولی چیز حرام را مثل شراب و خنزیر نمی شود مهر قرار داد، و اگر چیزی حرام را مهر قرار دهد، عقد صحیح است و مهر باطل و اگر نزدیکی نموده باشد، می تواند زن مهر یکی از زنهای را که مثل او هست از شوهر بگیرد.

(مسأله ۲۵۶۶): اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهائی که مثل او هستند بدهد و اما در متعه چنانچه مهر را معین نکنند عقد باطل می شود.

(مسأله ۲۵۶۷): اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدت معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانائی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد. ولی اگر پیش از گرفتن مهر، به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

(مسأله ۲۵۶۸): آنچه در بعضی بلاد، مرسوم است که مالی را از داماد بعنوان شیربها یا بعنوان دیگری می گیرند و به داماد می گویند تا فلان مبلغ را ندهی کار شما را راه نمی اندازم، حرام است و به منزله دختر فروشی است.

متعه (ازدواج موقت):

(مسأله ۲۵۶۹): صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

(مسأله ۲۵۷۰): احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهار ماه با

متعه خود نزدیکی را ترک نکند.

(مسأله ۲۵۷۱): زنی که صیغه می شود اگر چه در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

(مسأله ۲۵۷۲): زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی بر شوهر ندارد.

(مسأله ۲۵۷۳): زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد. و از شوهر ارث نمی برد، و شوهر هم از او ارث نمی برد، مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هر که شرط کرده ارث می برد.

(مسأله ۲۵۷۴): زنی که صیغه شده اگر چه نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آنکه نمی دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی کند.

(مسأله ۲۵۷۵): زنی که صیغه شده چنانچه بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، و به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین برود، بیرون رفتن او حرام است و بنا بر احتیاط در صورتی که حق شوهر از بین نرود، نیز بدون اجازه او از خانه بیرون نرود.

(مسأله ۲۵۷۶): اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود درآورد، یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی که آن زن فهمید، اگر اجازه نماید آن عقد صحیح، وگرنه باطل است.

(مسأله ۲۵۷۷): برای محرم شدن، می تواند پدر یا جدّ پدری، دختر نابالغ خود را یک ساعت یا بیشتر به عقد کسی درآورد ولی باید آن عقد برای

دختر نفعی داشته باشد. و اما اگر برای پسر نابالغ جهت محرم شدن در زمانی که به طور کلی قابلیت استمتاع را نداشته باشد زنی را عقد نمایند محل اشکال است مگر در صورتی که مصلحت صغیر در آن باشد مثلاً اگر صغیر احتیاج به تربیت داشته باشد و زن بگوید در صورتی او را تربیت می کنم که شوهرم باشد.

(مسأله ۲۵۷۸): اگر پدر یا جدّ پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود و چنانچه بعداً معلوم شود که در موقع عقد، آن دختر زنده نبوده عقد باطل است. و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

(مسأله ۲۵۷۹): اگر مرد مدت صیغه زن را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد. و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف مهر را بدهد. و احتیاط مستحب آن است که تمام مهر را بدهد.

(مسأله ۲۵۸۰): مرد می تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد، یا اینکه دوباره صیغه نماید.

احکام نگاه کردن:

(مسأله ۲۵۸۱): نگاه کردن مرد به بدن زنان نامحرم و دختری که نه ساله نشده ولی خوب و بد را می فهمد و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذت، چه بدون آن حرام است. و نگاه کردن به صورت ودستهای آنان اگر به قصد لذت باشد حرام است. بلکه احتیاط واجب آن است که بدون قصد لذت هم به آنها نگاه نکند. و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می باشد.

(مسأله ۲۵۸۲): اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دستهای زنهای مسلمان که به نهی کردن قبول نمی کنند و مبتذلات هستند و زنهای کفار و جاهائی از بدن که عادت آنها به پوشانیدنش نیست نگاه کند در صورتی که نترسد به حرام بیفتد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۵۸۳): زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند. و بهتر آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده، ولی خوب و بد را می فهمد بپوشاند.

(مسأله ۲۵۸۴): نگاه کردن به عورت دیگری حتی به عوت بچه ممیّزی که خوب و بد را می فهمد حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد. ولی زن و شوهر و کنیز و مولایش می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(مسأله ۲۵۸۵): مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذت نداشته باشند، می توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند. و در حکم عورت است مابین ناف و زانوهای آنها علی الاحوط.

(مسأله ۲۵۸۶): مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

(مسأله ۲۵۸۷): مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد. و اگر زن نامحرمی را بشناسد بنا بر احتیاط نباید به عکس او نگاه کند.

(مسأله ۲۵۸۸): اگر زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عورت او نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد و مقتضای احتیاط واجب آن است که اجنبی و اجنبیه از تنقیه کردن یکدیگر و آب کشیدن عورت یکدیگر

به هر نحو که باشد پرهیز کنند. ولی در حال ضرورت اشکال ندارد.

(مسأله ۲۵۸۹): اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند.

(مسأله ۲۵۹۰): اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشوئی:

(مسأله ۲۵۹۱): کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد.

(مسأله ۲۵۹۲): اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده و بکارتش به نزدیکی مردی با او از بین رفته بنا بر احتیاط، نمی تواند عقد را به هم بزند ولی می تواند با ملاحظه نسبت، تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده اند بگیرد.

(مسأله ۲۵۹۳): ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست و دیگری هم نمی تواند وارد شود در صورتی که احتمال فساد برود حرام است، و نمازشان هم در آنجا محل اشکال است، ولی اگر طوری باشد که کسی دیگر بتواند وارد شود، یا بچه ای که خوب و بد را می فهمد در آنجا باشد یا احتمال فساد نرود اشکال ندارد.

(مسأله ۲۵۹۴): اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

(مسأله ۲۵۹۵): مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر یا معاد، یا از فرقه های خوارج و ناصبی و غلات بوده باشد و یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند مثل واجب بودن نماز و روزه در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است، انکار کند مرتد می شود، و احکامی که در مسائل آینده ذکر می شود بر او مترتب است.

(مسأله ۲۵۹۶): اگر زن پس از ازدواج به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می گردد. و چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عدّه ندارد. و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد اما اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد، عدّه نگهدارد و مشهور آن است که اگر در بین عدّه، مسلمان شود عقد او به حال خود باقی می ماند ولی این حکم محل اشکال است و البته احتیاط در تجدید عقد، ترک نشود و معنای یائسه در مسأله (۴۷۹) گذشت.

(مسأله ۲۵۹۷): مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود، زنش بر او حرام می شود. و باید به مقدار عده وفات که در احکام طلاق گفته می شود عده نگهدارد.

(مسأله ۲۵۹۸): مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده اگر بعد از ازدواج مرتد شود، عقد او باطل می گردد، و چنانچه با زنش نزدیکی نکرده یا اینکه زن یائسه باشد عدّه ندارد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، و زن او در سن زنهای باشد که حیض می بیند باید آن زن به مقدار عدّه طلاق که در احکام طلاق گفته می شود عدّه نگهدارد، و مشهور آن است که اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسلمان شود عقد او به حال خود باقی می ماند ولی این حکم نیز محل اشکال است و البته احتیاط در تجدید عقد، ترک نشود.

(مسأله ۲۵۹۹): اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

(مسأله ۲۶۰۰): اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد، شوهر بعدی می تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

(مسأله ۲۶۰۱): اگر زنی از زنا آبستن شود، در صورتی که خود آن زن یا مردی که با او زنا کرده، یا هر دوی آنان مسلمان باشند، برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند.

(مسأله ۲۶۰۲): اگر کسی با زنی زنا کند، چنانچه بعد از استبراء بنحو که در مسأله "۲۵۴۱" گفته شد او را عقد کند و بچه ای از آنان پیدا شود در صورتی که نداند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال زاده است.

(مسأله ۲۶۰۳): اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد ولی اگر زن می دانسته که در عدّه است و تزویج در عدّه جایز نیست شرعاً بچه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند.

(مسأله ۲۶۰۴): اگر زن بگوید یائسه ام نباید حرف او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می شود.

(مسأله ۲۶۰۵): اگر بعد از آنکه انسان با زنی که گفت شوهر ندارم ازدواج کرد، و بعداً کسی بگوید آن زن شوهر داشته چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، نباید حرف آن کس را قبول کرد.

(مسأله ۲۶۰۶): تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده، پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند، و احوط و اولی آنست که دختر را تا هفت سال از

مادرش جدا نکند.

(مسأله ۲۶۰۷): مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغ است یعنی مکلف شده عجله کنند، از حضرت صادق ((علیه السلام)) روایت شده که یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

(مسأله ۲۶۰۸): اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد واجب است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

(مسأله ۲۶۰۹): کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه ای پیدا کند آن بچه حلال زاده است.

(مسأله ۲۶۱۰): هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن، با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

(مسأله ۲۶۱۱): زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عدّه وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگهدارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهای که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عدّه ندارد.

احکام شیر دادن:

(مسأله ۲۶۱۲): اگر زنی بچه ای را با شرائطی که در مسأله (۲۶۲۱) گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این عده محرم می شود:

"اول" خود زن و آن را مادر رضاعی، می گویند.

"دوم" شوهر زن که شیر مال او است، و او را پدر رضاعی می گویند.

"سوم" پدر و مادر آن زن، هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند.

"چهارم" بچه هائی که از آن زن به دنیا آمده اند یا بعد به دنیا می آیند.

"پنجم" بچه های اولاد آن زن هر چه پائین روند، چه از اولاد او بدنیا آمده، چه اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند.

"ششم" خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

"هفتم" عمو و عمّه آن زن، اگر چه رضاعی باشند.

"هشتم" دائی و خاله آن زن، اگر چه رضاعی باشند.

"نهم" اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است هر چه پائین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند.

"دهم" پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند.

"یازدهم" خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است، اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

"دوازدهم" عمو و عمّه و دائی و خاله شوهری که شیر مال او است، هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند. و نیز عده دیگری هم که در مسائل بعد گفته می شود، به واسطه شیر دادن محرم می شوند.

(مسأله ۲۶۱۳): اگر زنی بچه ای را با شرائطی که در مسأله (۲۶۲۱) گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهائی که از آن زن به دنیا آمده اند ازدواج کند. ولی جائز است با دخترهای رضاعی آن زن، ازدواج کند اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند. و نیز نمی تواند دخترهای شوهری را که شیر مال او است اگر چه دخترهای رضاعی او باشند برای خود عقد نماید و در هر دو صورت چنانچه یکی از آنها فعلاً زن او باشد عقد او باطل می شود.

(مسأله ۲۶۱۴): اگر زنی بچه ای را با شرائطی که در مسأله (۲۶۲۱)

گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان، ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی شوند.

(مسأله ۲۶۱۵): اگر زنی بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود و نیز خویشان آن زن، به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده محرم نمی شوند.

(مسأله ۲۶۱۶): اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن نزدیکی نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

(مسأله ۲۶۱۷): اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

(مسأله ۲۶۱۸): انسان نمی تواند با دختری که مادر، یا مادربزرگ او آن دختر را شیر کامل داده ازدواج کند. و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید. و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر، یا مادر بزرگ، یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود.

(مسأله ۲۶۱۹): با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان او را شیر کامل داده نمی شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده، یا برادر زاده، یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

(مسأله ۲۶۲۰): اگر زنی بچه دختری خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، و همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر زنی بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی شود.

(مسأله ۲۶۲۱): اگر زن پدر دختری بچه شوهر آن دختر را به شیر

پدرش شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر چه از زن دیگر باشد.

شرائطی شیردادن که علت محرم شدن است:

(مسأله ۲۶۲۲): شیردادنی که علت محرم شدن است نه شرط دارد:

"اول" بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فائده ندارد.

"دوم" شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی شود.

"سوم" بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

"چهارم" شیر خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

"پنجم" شیر از یک شوهر باشد، پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن، شیر که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زائیدن، از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زائیدن از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

"ششم" بچه به واسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند، بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

"هفتم" پانزده مرتبه یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته می شود شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روئیده است، بلکه اگر ده مرتبه هم

به او شیر دهند، در صورتی که بین آن ده مرتبه هیچ فاصله حتی به طعام دادن نباشد احتیاط واجب آن است که کسانی که به واسطه شیر خوردن او به او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم، به او ننمایند.

"هشتم" دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زائیدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود و مقتضای احتیاط ترک نظر محرمانه بین آن بچه، بعد از بلوغ، و بین محارم رضاعی او می باشد.

"نهم" شیر از زایمان باشد، نه به واسطه مکیدن طفلی، شیر در پستان زنی شوهردار یا بی شوهر پیدا شود و شیر بدهد و مکرّر مشاهده شده است که در اثر مکیدن طفل حتی از پستان بعضی از زنهای پیر، شیر پیدا شده است، و چنین رضاعی موجب محرمیت، نمی شود.

(مسأله ۲۶۲۳): باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کسی دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن و در بین پانزده مرتبه شیر کسی دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند یا کمی صبر کند که از زمان اولی که پستان در دهان می گیرد، تا وقتی سیر می شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۲۴): اگر زن از شیر شوهر خود بچه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم بچه دیگر را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند، اگر چه بهتر آن است که با هم ازدواج نکنند.

(مسأله ۲۶۲۵): اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

(مسأله ۲۶۲۶): اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنها با شرائطی که گفته شد بچه را شیر دهند، همه آن بچه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند.

(مسأله ۲۶۲۷): اگر کسی دو زن شیرده دارد و یکی از آنان بچه ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه به کسی محرم نمی شود.

(مسأله ۲۶۲۸): اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند.

(مسأله ۲۶۲۹): انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زنهای که به واسطه شیر خوردن خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده اند ازدواج کند. و نیز اگر با پسر لواط کند، نمی توانند دختر و خواهر و مادر و مادربزرگ آن پسر را که رضاعی هستند یعنی به واسطه شیر خوردن دختر و خواهر و مادر او شده اند، برای خود عقد کند.

(مسأله ۲۶۳۰): زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

(مسأله ۲۶۳۱): انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند. و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده مقتضای احتیاط بطلان هر دو عقد است. و اگر در یک وقت نبوده، عقد "اولی" صحیح و عقد "دومی" باطل می باشد.

(مسأله ۲۶۳۲): اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعداً گفته می شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی شود، اگر چه بهتر آنست که

احتیاط کنند.

"اول" برادر و خواهر خود را.

"دوم" عمو و عمه و دائی و خاله خود را.

"سوم" اولاد عمو و اولاد دائی خود را.

"چهارم" برادرزاده خود را.

"پنجم" برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

"ششم" خواهرزاده خود یا خواهرزاده شوهرش را.

"هفتم" عمو و عمه و دائی و خاله شوهرش را.

"هشتم" نوه زن دیگر شوهر خود را.

(مسأله ۲۶۳۳): اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به او محرم نمی شود ولی احتیاط مستحب آنست که از ازدواج با او خودداری نماید.

(مسأله ۲۶۳۴): مردی که دو زن دارد، اگر یکی از دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی شود.

آداب شیر دادن:

(مسأله ۲۶۳۵): برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر اوست و سزاوار است که مادر برای شیردادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوبست که شوهر مزد بدهد، و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

(مسأله ۲۶۳۶): مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم

عقل، یا غیر دوازده امامی، یا بد صورت، یا بد خلق، یا زنازاده باشد. و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که شیرش از بچه ای است که از زنا بدنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیردادن:

(مسأله ۲۶۳۷): مستحب است از زنها جلوگیری کنند که هر بچه ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

(مسأله ۲۶۳۸): کسانی که بواسطه شیر خوردن، خویشی پیدا می کنند مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند و حق های خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

(مسأله ۲۶۳۹): در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

(مسأله ۲۶۴۰): اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین نرود، زن می تواند بدون اجازه شوهر، بچه کسی دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام می شود مثلاً اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهرش می شود و بر او حرام می گردد.

(مسأله ۲۶۴۱): اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیرخواری را مثلاً دو روزه برای خود صیغه کند. و در آن دو روز با شرائطی که در مسأله (۲۶۲۲) گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد وقتی که پانزده مرتبه شیر دهد، مثلاً آن دختر، دختر رضاعی برادر می شود و بر او حرام ابدی می شود و زن برادر مادرزن او می شود و محرم می شود.

(مسأله ۲۶۴۲): اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیر خوردن آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید شیر مادر او را خورده چنانچه تصدیق او ممکن باشد و علم به دروغ گفتن او نباشد، نمی تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد.

(مسأله ۲۶۴۳): اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

(مسأله ۲۶۴۴): شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود: اول خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا می کند. "دوم" شهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرائط شیر دادن را هم بگویند مثلاً بگویند ما دیده ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سایر شرطها را که در مسأله (۲۶۲۲) گفته شد شرح دهند.

(مسأله ۲۶۴۵): اگر شک کنند به مقداری که علت محرم شدن است بچه شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده بچه به کسی محرم نمی شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

احکام طلاق

(مسأله ۲۶۴۶): مردی که زن خود را طلاق می دهد، باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد پس اگر صیغه طلاق را مثلاً به شوخی بگوید صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۴۷): زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می شود.

(مسأله ۲۶۴۸): طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

"اول" آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

"دوم" معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهرش در حال حیض طلاقش بدهد بعد بفهمد آبستن بوده احتیاط واجب آنست که دوباره او را طلاق دهد.

"سوم" مرد بواسطه غائب بودن یا حبس بودن نتواند بفهمد که زن او از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

(مسأله ۲۶۴۹): اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

(مسأله ۲۶۵۰): کسی که می داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غائب شود مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند و بعد طلاق بدهد.

(مسأله ۲۶۵۱): اگر مردی که غائب است بخواهد زن خود را طلاق دهد چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه های دیگر می باشد که در شرع معین شده، باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند.

(مسأله ۲۶۵۲): اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود ولی زنی را که نه سالش تمام نشده یا آبستن است اگر بعد از نزدیکی طلاق دهد اشکال ندارد. و همچنین است اگر یائسه باشد (معنای یائسه در مسأله ۴۷۹ گذشت).

(مسأله ۲۶۵۳): اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بود، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره او را طلاق دهد.

(مسأله ۲۶۵۴): اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولاً بعد از آن پاکی خون می بیند و دوباره پاک می شود صبر کند و احتیاط واجب آنست که آن مدت کمتر از یکماه نباشد.

(مسأله ۲۶۵۵): اگر مرد بخواهد زن خود را که بواسطه اصل خلقت یا مرضی حیض نمی بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

(مسأله ۲۶۵۶): طلاق باید به صیغه عربی صحیح و کلمه طلاق خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، باید بگوید "زَوْجَتِی فاطِمَةُ

طالِقٌ" یعنی زن من فاطمه رها است و اگر دیگری را وکیل کند آن وکیل باید بگوید: "زَوْجَةُ مُوَکِّلِی فاطِمَةُ طالِقٌ" و در صورتی که زن معین باشد ذکر نام او لازم نیست.

(مسأله ۲۶۵۷): زنی که صیغه شده، مثلاً یک ماهه یا یکساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود. یا مرد مدت را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید: مدت را بتو بخشیدم و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عده طلاق:

(مسأله ۲۶۵۸): زنی که نه سالش تمام نشده، و زن یائسه عده ندارند، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

(مسأله ۲۶۵۹): زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست و شوهرش با او نزدیکی کند اگر طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگهدارد و عده زن آزاد آن است که بعد از آنکه شوهرش در پاکی طلاقش داد، بقدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید عده او تمام می شود و می تواند شوهر کند. ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او، طلاقش بدهد عده ندارد، یعنی می تواند بعد از طلاقش فوراً شوهر کند.

(مسأله ۲۶۶۰): زنی که حیض نمی بیند اگر در سن زنهای باشد که حیض می بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگهدارد.

(مسأله ۲۶۶۱): زنی که عده او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عده

نگهدارد. و اگر در بین ماه طلاقش بدهد، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عده نگهدارد، تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عده نگهدارد، و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عده نگهدارد، تا به مقداری که از ماه اول عده نگهداشته سی روز شود.

(مسأله ۲۶۶۲): اگر زن آبستن را طلاق دهند، عده اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است بنا بر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق، بچه او بدنیا آید عده اش تمام می شود.

(مسأله ۲۶۶۳): زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر صیغه شود مثلاً یک ماهه یا یک ساله شوهر کند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او ببخشد باید عده نگهدارد پس اگر حیض می بیند باید به مقدار دو حیض عده نگهدارد و شوهر نکند و اگر حیض نمی بیند، چهل و پنج روز از شوهر کردن خودداری نماید و در صورتی که آبستن باشد احتیاط واجب آن است که به هر کدام از زائیدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عده نگهدارد.

(مسأله ۲۶۶۴): ابتداء عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند، یا نداند پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

عده زنی که شوهرش مرده:

(مسأله ۲۶۶۵): زنی که شوهرش مرده در صورتی که آزاد است اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد یعنی از شوهر کردن

خودداری نماید اگر چه یائسه یا صغیره باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبستن باشد باید تا موقع زائیدن عده نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه اش به دنیا آید باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این عده را عده وفات می گویند.

(مسأله ۲۶۶۶): زنی که در عده وفات می باشد حرام است لباس الوان بپوشد و سرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب می شود بر او حرام است.

(مسأله ۲۶۶۷): اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است باید از شوهر دوم جدا شود و بنا بر احتیاط در صورتی که آبستن باشد تا مقدار زائیدن برای شوهر دوم عده طلاق و بعد برای شوهر اول عده وفات نگهدارد و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول عده وفات و بعد برای شوهر دوم عده طلاق نگهدارد.

(مسأله ۲۶۶۸): ابتدای عده وفات در صورتی که شوهر زن غائب یا در حکم غائب باشد از موقعی است که زن از مرگ شوهرش مطلع شود.

(مسأله ۲۶۶۹): اگر زن بگوید عده ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود، "اول" آنکه بنا بر احتیاط مورد تهمت نباشد، "دوم" از طلاق یا مردن شوهرش بقدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عده ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی:

(مسأله ۲۶۷۰): طلاق بائن آن است که بعد از طلاق مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است: "اول" طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد. "دوم" طلاق زنی که

یائسه باشد. "سوم" طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد"چهارم" طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند. "پنجم" طلاق خُلع و مبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد. و غیر اینها طلاق رجعی است به این معنی تا وقتی زن در عده است، شوهرش می تواند به او رجوع نماید.

(مسأله ۲۶۷۱): کسی که زنش را طلاق رجعی داده است حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که از جمله آنها فحاشی یا رفت و آمد نمودن با اجانب است، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهائی غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن:

(مسأله ۲۶۷۲): در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند.

"اول" حرفی که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار دهد.

"دوم" کاری کند و به آن کار قصد رجوع کند و ظاهر این است که به نزدیکی کردن رجوع محقّق می شود اگر چه قصد رجوع نداشته باشد.

(مسأله ۲۶۷۳): برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد خودش رجوع کند، رجوعش صحیح است، ولی اگر بعد از تمامی عدّه مرد بگوید که در عدّه رجوع نموده ام لازم است اثبات نماید.

(مسأله ۲۶۷۴): مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، این مصالحه اگر چه

صحیح است و لازم است که رجوع ننماید ولی حق رجوع او از بین نمی رود و در صورتی که رجوع کند طلاقی که داده موجب جدائی نمی شود، و مالی را که جهت مصالحه گرفته است، باید به زوجه برگرداند.

(مسأله ۲۶۷۵): اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با پنج شرط به شوهر اول حلال می شود یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید.

"اول" آنکه عقد شوهر دوم همیشگی باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند بعد از آنکه از او جدا شد شوهر اول نمی تواند او را عقد کند.

"دوم" شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند و احتیاط واجب آنست که نزدیکی از جلو زن باشد.

"سوم" شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

"چهارم" عدّه طلاق یا عدّه وفات شوهر دوم تمام شود

"پنجم" بنا بر احتیاط واجب شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع:

(مسأله ۲۶۷۶): طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست، و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد طلاق خلع گویند.

(مسأله ۲۶۷۷): اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد پس از بذل می گوید: "زَوْجتِی فاطِمَةُ خلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ" و بنا بر احتیاط مستحب نیز بگوید: "هِیَ طالِقْ" یعنی زنم فاطمه

را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم، او رها است و در صورتی که زن معین باشد بردن نامش در اینجا و در طلاق مبارات نیز لازم نیست.

(مسأله ۲۶۷۸): اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد وکیل، صیغه طلاق را اینطور می خواند، "عَنْ مُوَکِّلَتِی فاطِمَه بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوکِّلِی مُحَمَّدِ لِیَخْلَعَها عَلَیهِ" پس از آن بدون فاصله می گوید "زَوجَةُ مُوَکِّلِی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِقُ" و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیزی دیگری را بشوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید به جای کلمه "مهرها" آن چیز را بگوید مثلاً صد تومان داده باید بگوید "بَذَلْتُ مِأَةَ تُومان".

طلاق مبارات:

(مسأله ۲۶۷۹): اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

(مسأله ۲۶۸۰): اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید، "بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقُ" یعنی من و زنم فاطمه در مقابل بذل کرده او از هم جدا شدیم پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید "عَنْ قِبَلِ مُوَکِّلِی بارَأَتُ زَوجَتَهُ فاطِمَةُ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِق" در هر دو صورت اگر به جای کلمه "علی ما بَذَلَتْ"، بما بذلت بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۸۱): صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۸۲): اگر زن در بین عدّه طلاق خلع و یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد(مسأله ۲۶۸۳): مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق:

(مسأله ۲۶۸۴): اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد باید عده نگهدارد.

(مسأله ۲۶۸۵): اگر با زنی که می داند عیالش نیست زنا کند، چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، لازم نیست عدّه نگهدارد.

(مسأله ۲۶۸۶): اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود طلاق و عقد آن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.

(مسأله ۲۶۸۷): هر گاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد این شرط باطل است، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد صحیح است و در صورتی که شرط حاصل شود و خود را طلاق دهد طلاق صحیح است.

(مسأله ۲۶۸۸): زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد دیگری را شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

(مسأله ۲۶۸۹): پدر و جد پدری دیوانه می توانند زن او را طلاق بدهند.

(مسأله ۲۶۹۰): اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند

اگر چه مقدار از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند چنانچه صلاح بچه باشد می تواند مدت آن زن را ببخشد ولی زن دائمی او را نمی تواند طلاق دهد.

(مسأله ۲۶۹۱): اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که عدالت آنان نزدش ثابت نشده می تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه اش برای خود یا برای کسی دیگر عقد کند، اگر چه احتیاط مستحب آنست که از ازدواج با آن خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند و اما اگر بداند هر دو شاهد یا یکی از آنها فاسق است. نمی تواند آن زن را برای خود، یا کسی دیگر عقد کند.

(مسأله ۲۶۹۲): اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق دهد چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلاً بعد از یکسال بگوید یکسال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می تواند چیزهائی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهائی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید.

احکام غصب:

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مالی یا حق کسی مسلّط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود. از حضرت پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق بر گردن او می اندازند.

(مسأله ۲۶۹۳): اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی را برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید.

(مسأله ۲۶۹۴): چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

(مسأله ۲۶۹۵): مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند هر یک از صاحب مال و طلبکار می تواند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نماید و چنانچه آن چیز را از او بگیرد، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرد، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

(مسأله ۲۶۹۶): اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

(مسأله ۲۶۹۷): اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

(مسأله ۲۶۹۸): اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۶۹۹): هر گاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهائی می توانسته آن را غصب نماید، هر کدام آنان ضامن نصف آن است.

(مسأله ۲۷۰۰): اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

(مسأله ۲۷۰۱): اگر شخصی مثلاً گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد بگوید آن را مثل اولش می سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید، و نیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

(مسأله ۲۷۰۲): اگر چیزی را غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلاً طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد و همچنین بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۷۰۳): اگر چیزی را غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری، واجب است آن را به صورت اولش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره

ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

(مسأله ۲۷۰۴): اگر در زمین که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهائی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد. و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

(مسأله ۲۷۰۵): اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

(مسأله ۲۷۰۶): اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد و احتیاط مستحب

آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته، بدهد.

(مسأله ۲۷۰۷): اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد ولی چیزی را که می دهد باید

خصوصیات نوعی و سنخیّش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است. مثلاً اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده نمی تواند از قسم پست تر بدهد.

(مسأله ۲۷۰۸): اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

(مسأله ۲۷۰۹): اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.

(مسأله ۲۷۱۰): اگر چیزی را که می فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کند بدون وزن معامله نمایند معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مالی غصبی است، و باید آن را به همدیگر برگردانند، و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۷۱۱): هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۷۱۲): خیابانهائی که جدیداً احداث می شود و خانه و املاک مردم در مسیر آن قرار می گیرد و دولت به جبر و اعمال زور آنها را خراب و خیابان کشی می کند، ظاهر اینست که پس از خیابان کشی عبور از

آنجاها جایز باشد، چون عرفاً در حکم مالی است که تلف شده باشد و به عبور کردن از آنجا تصرف در اموال مردم گفته نمی شود و مانند کوزه و یا ظرف شکسته و خرد شده می باشد، که صاحبان آن املاک، نسبت به آنها اولویت دارند و این اولویت مانع از تصرف دیگران نمی شود و اما آنچه از آثار و مصالح آن املاک باقی می ماند از ملک مالک خارج نشده است و در صورتی که دولت آنها را غصب کرده باشد، خرید و فروش آنها جایز نیست.

(مسأله ۲۷۱۳): مساجدی که در مسیر خیابانها قرار می گیرد و جزو خیابان می شود، ظاهر اینست که بعد از خیابان شدن از عنوان مسجد بودن خارج می شود بنا بر این باید در اینگونه موارد مابین احکام مربوطه به عنوان مسجدیت که تابع صدق عنوان مسجد بودن و صدق نکردن آن است و بین احکام وقف تفصیل قائل شد از جمله احکام مسجد این است که حرام است نجس کردن مسجد و واجب است برطرف کردن نجس از مسجد و جائز نیست شخص جنب و یا زن حائض وارد مسجد شوند و دیگر احکامی که تابع عنوان مسجد بودن او است، این قبیل احکام با برطرف شدن عنوان مسجدیت برداشته می شود اگر چه احتیاط مستحب آنست که با رفتن عنوان مسجدی، آن احکام باز رعایت شود. و از احکام وقف بودن این است که جایز نیست تصرف کردن در محل وقف از سنگ و چوب و خود زمین و غیره و جایز نیست خرید و فروش آنها مگر اینکه با اجازه حاکم شرع یا وکیل او که آنچه پس از خراب شدن قابل فروش بوده باشد، بفروشند و مبلغ آن را در نزدیکترین مسجد دیگری مصرف نمایند و یا خود مواد باقی مانده بنا را در مسجد دیگر نزدیک آن مصرف نمایند و از این بیان حکم مدارس و حسینیه هائی که در مسیر خیابانها قرار می گیرند و خراب می شوند، معلوم گردید در صورتی که وقف بوده باشند با خراب کردن آنها زمین و مواد، بنا از

وقفیت، خارج نمی شود و تصرف در آنها خرید و فروش آنها جایز نیست مگر با اجازه حاکم شرع و یا وکیل او که پس از فروش پول آنها را در نزدیکترین مدرسه یا حسینیه دیگری مصرف کنند و یا خود مواد باقی مانده را در این گونه محلها با رعایت نزدیکترین آنها بکار ببرند.

(مسأله ۲۷۱۴): جایز است عبور و مرور از زمین مساجدی که در خیابان واقع شده و همچنین جایز است عبور از زمینهای مدارس دینی و حسینیه های که در خیابان واقع شده اند.

(مسأله ۲۷۱۵): آنچه از زمین مساجدی که بعد از خیابان کشیدن باقی مانده است اگر به اندازه ای باشد که می شود از آنها برای نماز و سایر عبادات استفاده کرد، تمام احکام مساجد بر آن باقی مانده، مترتب است و اگر شخصی متجاوزی آنجا را دکان و محل کار و یا خانه قرار دهد، آیا جایز است استفاده از آن بهمان نحوی که قرارداد شده است؟

در این مورد باید تفصیل قائل شد که اگر استفاده از آن با مسجد بودن منافات ندارد مانند خوردن و خوابیدن در آن محل، در این صورت این نوع استفاده ها بی شبهه جایز است چون مانع از استفاده در جهت مسجدیت مانند اقامه نماز جماعت و مجالس وعظ و تبلیغ از طرف غاصب می باشد و با بودن این مانع و عدم امکان استفاده در جهات مسجدیت; استفاده در جهات دیگر مانع ندارد و مانند اینست مسجدی که در یک محل، متروک قرار گرفته و از آن استفاده مسجدی نمی شود، مانع ندارد که زمین آن مسجد محل زراعت و یا کسب قرار داده شود، ولی جایز نیست در آن محل کارهای منافی با مسجدیت انجام داد، مانند اینکه محل بازی و یا محل لهو و لعب و مانند اینها قرار گیرد، و اگر متجاوزی آن مسجد را محل برای کاری که منافات با مسجدیت دارد قرار داده باشد استفاده از آنجا برای آن نوع کارها جایز نیست.

(مسأله ۲۷۱۶): قبرستانهای مسلمانها اگر در مسیر خیابان قرار گیرد چنانچه زمین آن قبرستان ملک کسی بوده باشد حکم آن حکم املاک شخصی است که قبلاً گفته شد و اگر وقف کرده باشد، حکم آن نیز گفته شد و این در صورتی است که عبور و مرور از آن زمینها موجب هتک و بی حرمتی بمرده های مسلمانان نشود و اگر راه قرار دادن و عبور از آنها موجب هتک بوده باشد، عبور از آنها جایز نیست. و اگر نه ملک کسی بوده و نه وقف می باشد زمین بایر و بدون مالک بوده قبرستان شده است، در صورتی که هتک مرده ها نشود، تصرف در آنها جایز است. و از این جا حکم مصالح باقی مانده از آنها بعد از خرابی معلوم می گردد که در فرض اول تصرف در آنها و خرید و فروش آنها بدون اجازه مالک جایز نیست و در صورت دوم تصرف در آنها احتیاج باجازه متولی وقف دارد و پول آنچه فروخته شود، باید مصرف نزدیکترین قبرستان بشود. و در فرض سوم در زمین قبرستان بدون احتیاج به اجازه کسی تصرف در آن جایز است. و اما مصالح قبرها از قبیل لوحه سنگ و چوب و آجر، که در بالای قبرها بکار رفته باشد، اگر مالکان آنها معلوم باشند، تصرف در آنها متوقف به اجازه مالکان می باشد، و اگر معلوم نباشند مجهول المالک است، تصرّف در آنها متوقّف به اجازه حاکم شرع می باشد.

احکام تشریح:

(مسأله ۲۷۱۷): جایز نیست بدن مرده مسلمان را تشریح کردن و اگر تشریح کنند، بر گردن تشریح کننده دیه لازم می شود بطوری که تفصیل آن در کتاب دیات بیان شده است.

(مسأله ۲۷۱۸): تشریح کردن مرده ای کافر و مشکوک الاسلام به انواع تشریح جائز است، و فرق نمی کند تشریح بدن کافر یا مشکوک الاسلام در بلاد اسلامی بوده باشد یا غیر اسلامی.

(مسأله ۲۷۱۹): اگر زنده ماندن یک مسلمانی متوقف شود به تشریح بدن مرده مسلمانی و تشریح بدن غیر مسلمان و یا مشکوک الاسلام ممکن نباشد و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن فرد مسلمان نباشد، در این صورت جایز است که بدن مرده مسلمان را تشریح کنند و نسبت به لزوم پرداخت دیه در چنین صورتی در باب دیات ذکر شده است.

(مسأله ۲۷۲۰): بریدن عضوی از اعضاء بدن مرده مسلمان مانند چشم و یا عضو دیگر به منظور پیوند زدن آن عضو به بدن شخصی زنده دیگر، جایز نیست، اگر چه قطع کننده ملتزم شود که دیه آن عضو را به ورثه مرده بپردازد، ولی چنانچه زنده ماندن یک فرد مسلمان متوقف گردد که عضو بدن مرده مسلمانی را ببرند و باو پیوند زنند، بریدن آن عضو جائز است. ولی قطع کننده باید دیه آن را بپردازد و در هر دو صورت پیوند زدن عضو قطع شده به بدن دیگری اشکال ندارد و پس از پیوند چون جزو بدن شخص زنده می گردد، احکام بدن زنده بر او جاری است. و ظاهر اینست که جایز باشد شخصی در حال حیات خود وصیت کند که پس از مردن او عضوی از اعضاء او را قطع کنند و بدیگری پیوند زنند و در این صورت بریدن عضو

آن میت دیه ندارد.

(مسأله ۲۷۲۱): اگر شخصی راضی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضاء او را بریده و به بدن دیگری پیوند زنند چنانچه عضوی که برضایت خود او بریده می شود از اعضاء رئیسه بوده باشد که بریدن آن صدمه ای بحیات او می زند و یا نقص و عیبی در او ایجاد می کند، بریدن آن عضو جایز نیست. و اگر با بریدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی شود مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روئیده می شود، در این صورت بریدن آن عضو به رضایت خود او جایز است و می تواند برای بریدن آن عضو مبلغی نیز دریافت کند.

(مسأله ۲۷۲۲): تبرع کردن خون به بیمارانی که احتیاج به تزریق خون دارند، جایز بلکه راجح است و گرفتن مبلغی در مقابل دادن خون مانعی ندارد ولی در هر دو صورت باید دادن خون به صاحب آن، ضرر جانی نداشته باشد.

(مسأله ۲۷۲۳): بریدن عضوی از بدن مرده کافر و یا مشکوک الاسلام، به منظور پیوند زدن آن ببدن شخصی مسلمان جایز است و پس از پیوند زدن، چون جزو بدن مسلمان می شود، احکام بدن مسلمان بر او جاری است و همین طور جایز است عضوی از اعضاء بدن حیوان نجس العین را به بدن شخص مسلمان پیوند بزند، و چون پس از پیوند زدن جزو بدن مسلمان می گردد، احکام بدن مسلمان بر آن عضو جاری است، و نماز خواندن با آن عضو نیز جایز است ولی این در صورتی است که حیاة بآن حلول کند و اگر حیاة حلول نکند جواز نماز با آن از جهت اضطرار می باشد.

(مسأله ۲۷۲۴): جایز نیست نطفه و منی مرد اجنبی را بزنی اجنبیه تلقیح و تزریق نمایند، و فرق نمی کند که عمل تلقیح بوسیله شخص اجنبی انجام بگیرد یا بوسیله خود شوهر زن، و اگر عمل تلقیح انجام شود و زن تلقیح

شده حامله و بچه دار گردد، آن بچه مال صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است و از یکدیگر ارث هم می برند و فقط آنچه در مورد ارث استثناء شده است، بچه ای است که از زنا تولید شده باشد و در عمل تلقیح گرچه خود عمل حرام می باشد، ولی زنا تحقق پیدا نکرده است و همچنین زنی که بوسیله تلقیح بچه دار شده باشد، مادر آن بچه است و احکام اولاد بر او جاری است و از این قبیل است اگر زنی بطور مساحقه نطفه شوهر خود را بفرج زن دیگر بریزد و آن زن از این نطفه حامله و بچه دار شود، آن بچه مال صاحب نطفه است و آن زن هم مادر آن بچه است و احکام اولاد بر او جاری است.

(مسأله ۲۷۲۵): گرفتن نطفه مردی در صورتی که مقدمات حرام نداشته باشد و گذاشتن آن نطفه در رحم مصنوعی و تربیت کردن آن به منظور تولید بچه جایز است و چنانچه از این راه بچه ای تولید گردد، آن بچه مال صاحب نطفه است و احکام پدر و فرزندی بین آنها برقرار می شود ولی این مجرد فرض و دور از واقعیت می باشد، زیرا تولید بدون تخمک زن امکان ندارد. و اگر نطفه مرد و تخمک زن را در رحم مصنوعی تربیت کنند، فرزند مال همان مرد و زن می باشد.

(مسأله ۲۷۲۶): تلیقیح نمودن نطفه شوهر بزن او، توسط شوهر یا زن وی جائز است، و بچه که از آن متولد شود حکم بقیه اولاد را دارد، ولی تلقیح نمودن توسط غیر آنها در صورتی که مستلزم نظر و یا لمس حرام باشد جائز نیست.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند:

(مسأله ۲۷۲۷): مال گمشده که از قسم حیوان نیست چنانچه انسان پیدا کند و نشانه ای نداشته باشد که بواسطه آن صاحبش معلوم شود، و قیمت آن کمتر از یک درهم (۱۲/۶) نخود نقره سکه دار باشد احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد و تملّک نکند. اگر چه بنا بر اقوی تملک آن جائز است. ولی مالی که در حرم مکه معظمّه پیدا شود، احتیاط در این است که برندارد، و اگر برداشت بعد از تعریف و پیدا نشدن صاحب آن، از طرف او صدقه دهد.

(مسأله ۲۷۲۸): اگر مالی پیدا کند که قیمت آن از یک درهم کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد اینکه ملک خودش است بردارد. و واجب است که هر وقت صاحبش پیدا شد، در صورتی که تلف نشده خود مال را و در صورتی که تلف شده، عوض آن را به او بدهد.

(مسأله ۲۷۲۹): هر گاه چیزی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که بواسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن اثنی عشری نیست یا کافری است که اموالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار یک درهم برسد باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یکسال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

(مسأله ۲۷۳۰): اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد، بگوید که از طرف او، اعلان کند.

(مسأله ۲۷۳۱): اگر تا یک سال اعلان کند، و صاحب مال پیدا نشود

در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد می تواند آن را برای خود بردارد یا برای صاحبش نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد یا از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد احتیاط واجب آن است که تصدق کند.

(مسأله ۲۷۳۲): اگر بعد از آنکه یکسال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد و مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده تعدّی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست، ولی اگر برای خود برداشته باشد ضامن است. و اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، صاحبش مخیّر است بین آنکه به صدقه راضی شده، یا عوض مالش را مطالبه کند و ثواب صدقه برای تصدق کننده باشد.

(مسأله ۲۷۳۳): کسی که مال را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

(مسأله ۲۷۳۴): اگر دیوانه یا بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او می تواند اعلان نماید و پس از آن برای او تملک و یا از طرف صاحبش تصدق کند. بلکه اگر آن چیز را از بچه یا دیوانه گرفته باشد، واجب است اعلان کند.

(مسأله ۲۷۳۵): اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۷۳۶): اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۷۳۷): اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم می رسد در جائی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند از روز اول آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد و لازم نیست صبر نماید تا سال تمام شود.

(مسأله ۲۷۳۸): اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یکسال اعلان نماید.

(مسأله ۲۷۳۹): لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است.

(مسأله ۲۷۴۰): اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه های آن را بگوید، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال او است، و لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

(مسأله ۲۷۴۱): اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

(مسأله ۲۷۴۲): هر گاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود باید با اجازه حاکم شرع، یا وکیل او قیمت آن را معین کند و بفروشد و پولش را نگهدارد. و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد.

(مسأله ۲۷۴۳): اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، بی شبهه اشکال ندارد والاّ حکم مغصوب را دارد.

(مسأله ۲۷۴۴): اگر کفش شخصی را ببرند، و کفش دیگری بجای آن

بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد، می تواند به جای کفش خودش بردارد. و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد والاّ حکم مجهول المالک نسبت به زیادی قیمت جاری است، و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالک بر آن کفش جاری خواهد بود، مگر آنکه بداند صاحب آن کفش از آن اعراض کرده است که در این صورت، می تواند تملک کند.

(مسأله ۲۷۴۵): اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالک "صاحب آن نامعلوم" باشد و گمشده بر آن مال صدق نکند، لازم است صاحب آن را جستجو کند، و پس از مأیوس شدن از پیدا شدن صاحبش آن را به فقراء صدقه بدهد و احوط این است که با اجازه حاکم شرع تصدق کند، و اگر بعداً صاحبش پیدا شود ضمانی ندارد ولی اگر اطمینان داشته باشد که صاحبش به تصرف در آن راضی است می تواند تصرف کند.

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات:

(مسأله ۲۷۴۶): اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می شود سر ببرند، وحشی باشد یا اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوانی که انسان با آن وطی "نزدیکی" کرده و گوسفندی که شیر خوک خورده و همچنین حیوانی که نجاستخوار شده، اگر به دستوری که در شرع معین نموده اند آن را استبراء نکرده باشند، بعد از سربریدن گوشت آنها حلال نیست.

(مسأله ۲۷۴۷): حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته می شود آنها را شکار کنند پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که بواسطه تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود.

(مسأله ۲۷۴۸): حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنا بر این بچه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود، و اگر آهو و بچه اش را که نمی تواند فرار کند، با یک تیر شکار نماید آهو حلال و بچه اش حرام است.

(مسأله ۲۷۴۹): حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد اگر به خودی خود بمیرد پاک است ولی گوشت آن را نباید بخورد، و ماهی که در آب بمیرد پاک است، ولی خوردن آن حرام.

(مسأله ۲۷۵۰): حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار،

مرده آن پاک است ولی با سر بریدن حلال نمی شود.

(مسأله ۲۷۵۱): سگ و خوک به واسطه سر بریدن و شکار کردن پاک نمی شود و خوردن گوشت آنها هم حرام است و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ، که درنده و گوشتخوار است اگر به دستوری که گفته می شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است ولی گوشت آن حلال نمی شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

(مسأله ۲۷۵۲): فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی مانند سوسمار که در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجس اند، بلکه اگر سر آنها را ببرند یا آنها را با اسلحه شکار نمایند پاک شدن آنها محل اشکال و احوط اجتناب است.

(مسأله ۲۷۵۳): اگر از شکم حیواند زنده بچه مرده ای بیرون آید، یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سربریدن حیوانات:

(مسأله ۲۷۵۴): دستوری سربریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را بطور کامل ببرند، و اگر آنها را بشکافند کافی نیست، و معروف این است که بریدن این چهار رگ در خارج واقع نمی شود، مگر اینکه از زیر برآمدگی گلو ببرند. و آن چهار رگ عبارت است از مجرای نفس و مجرای خوردن و دو رگ کلفتی که در دو طرف مجرای نفس می باشد.

(مسأله ۲۷۵۵): اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند فائده ندارد، اما در صورتی که چهار رگ را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی بطور معمول پشت سر هم نباشد، آن حیوان پاک

و حلال است اگر چه احتیاط مستحب آن است که پشت سر هم ببرند.

(مسأله ۲۷۵۶): اگر گرگ گلوی گوسفندی را بطوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن گوسفند حرام می شود، ولی اگر مقداری ازگردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند در صورتی که گوسفند زنده باشد و بدستوری که گفته می شود سر آن را ببرند حلال و پاک می باشد.

شرائط سربریدن حیوان:

(مسأله ۲۷۵۷): سربریدن حیوان چند شرط دارد:

"اول" کسی که سر حیوان را می برد چه مرد باشد، چه زن، باید مسلمان باشد، و بچّه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می تواند سر حیوان را ببرد. و اما کسی که از کفار یا از فرقه هائی است که در حکم کفاراند مانند غلاّت و خوارج و نواصب نمی توانند سر حیوان را ببرد، و اگر ببرند حرام می شود.

"دوم" سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد، یا ضرورتی مقتضی سربریدنش شود، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز می شود سر آنها را برید.

"سوم" در موقع سربریدن، صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است. یا نتواند حیوان را رو به قبله کند اشکال ندارد و احتیاط مستحب آن است که برنده سر (کشنده ـ ذابح) نیز

رو به قبله باشد.

"چهارم" وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید بسم الله کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

"پنجم" حیوان بعد از سربریدن حرکتی بکند، اگر چه مثلاً چشم یا دُم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند و این حکم در صورتی است که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد والاّ لزومی ندارد و نیز واجب آن است که به اندازه معمول آن حیوان، خون از بدنش بیرون آید.

"ششم" آنکه بنا بر احتیاط واجب سر حیوان را در غیر پرندگان، پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکنند. بلکه خود این کار فی نفسه حتی در پرندگان محل اشکال است، ولی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو، سر جدا شود اشکالی ندارد و ذبیحه حلال است. و همچنین بنا بر احتیاط رگ سفیدی را که از مهره های گردن تا دُم حیوان امتداد دارد و او را نخاع می گویند عمداً قطع نکند.

"هفتم" آنکه کشتن از مذبح باشد و بنا بر احتیاط وجوبی جائز نیست کارد را پشت گردن فرو نموده و به طرف جلو بیاورد که گردن از پشت بریده شود.

دستور کشتن شتر:

(مسأله ۲۷۵۸): اگر بخواهند شتری را بکُشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با شرائطی که برای سربریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه اش فرو کند.

(مسأله ۲۷۵۹): وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند،

بهتر آن است که شتر ایستاده باشد ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۷۶۰): اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند گوشت آن حلال و بدن آن پاک است. و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند حلال و پاک می باشد.

(مسأله ۲۷۶۱): اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستوری شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم زدن جان بدهد حلال می شود، و رو به قبله بودن آن لازم نیست ولی باید شرطهای دیگری را که برای سربریدن حیوانات گفته شد دارا باشد.

چیزهائی که موقع سربریدن حیوانات مستحب است:

(مسأله ۲۷۶۲): چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:

"اول" موقع سر بریدن گوسفند، دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند، و موقع سربریدن گاو، چهار دست و پایش را ببندند و دُم آن را باز بگذارند و موقع کشتن شتر در حال نشستگی دو دست آن را از پائین تا زانو یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند، و مستحب است مرغ را بعد از سربریدن، رها کنند تا پر و بال بزند.

"دوم" پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

"سوم" کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهائی که در کشتن حیوانات مکروه است:

(مسأله ۲۷۶۳): چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

۱ـ پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.

۲ـ در جائی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

۳ـ در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

۴ـ خود انسان چهارپائی را که پرورش داده است، بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه:

(مسأله ۲۷۶۴): اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

"اول" آنکه اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند پاک نمی شود و خوردن آن هم حرام است، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

"دوم" کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است مانند غلاّت و خوارج، و نواصب حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

"سوم" اسلحه را برای شکار کردن حیوان بکار برد و اگر مثلاً جائی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

"چهارم" در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی شود ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

"پنجم" وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد، و چنانچه به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان رانبرد تا بمیرد، حرام است.

(مسأله ۲۷۶۵): اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو، نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

(مسأله ۲۷۶۶): اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست، بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطه تیر بوده، حلال نمی باشد.

(مسأله ۲۷۶۷): اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوان را شکار کند شکار حلال است و مال خود او می شود ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۷۶۸): اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهای که در مسأله (۲۷۶۴): گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند، و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان

جان داده باشد هر دو قسمت حلال است و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازه سربریدن وقت نباشد، اما اگر به اندازه سربریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال وگرنه آنهم حرام می باشد.

(مسأله ۲۷۶۹): اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال وگرنه آن قسمت هم حرام می باشد.

(مسأله ۲۷۷۰): اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچه زنده ای از آن بیرون آید چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال وگرنه حرام می باشد.

(مسأله ۲۷۷۱): اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدن روئیده باشد پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری:

(مسأله ۲۷۷۲): اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

"اول" سگ بطوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت جلوگیری کنند بایستد، و نیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر عادت به خوردن خون

شکار داشته باشد یا اتفاقاً از شکار بخورد اشکال ندارد.

"دوم" صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است. بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

"سوم" کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان یا بچه مسلمانی باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است مانند غالی و خارجی و ناصبی یعنی شخصی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر ((صلی الله علیه وآله)) می کند، سگ را بفرستد شکار آن سگ حرام است.

"چهارم" وقت فرستادن سگ، نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

"پنجم" شکار بواسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.

"ششم" کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سربریدن وقت باشد، و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست.

(مسأله ۲۷۷۳): کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه مثلاً به واسطه بیرون آوردن کارد و مانند آن وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، حلال نمی شود، ولی در این حال اگر سگ را وادار کند که آن حیوان را بکشد حلال می شود.

(مسأله ۲۷۷۴): اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند

چنانچه همه آنها دارای شرطهائی که در مسأله (۲۷۷۲) گفته شد بوده اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است.

(مسأله ۲۷۷۵): اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاکیزه است. و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دو آنها حلال و پاک می باشد.

(مسأله ۲۷۷۶): اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است و نیز اگر یکی از سگهائی را که فرستاده اند به طوری که در مسأله (۲۷۷۲) گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می باشد.

(مسأله ۲۷۷۷): اگر باز، یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست. ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی و ملخ:

(مسأله ۲۷۷۸): اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند، و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است، و چنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد، مگر اینکه در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است. و ماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرد و بیرون آب جان دهد حرام است.

(مسأله ۲۷۷۹): اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود، و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

(مسأله ۲۷۸۰): کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان

باشد و در موقع گرفتن آن نام خدا را ببرد ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد یا از راه دیگری یقین داشته باشد که زنده از آب گرفته شده است.

(مسأله ۲۷۸۱): ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد اگر چه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد، بنا بر این کنسرو ماهی که از بلاد کفر می آورند اگر احراز نشود که ماهی آن زنده از آب گرفته یا در آب مرده است خوردن آن جایز نیست.

(مسأله ۲۷۸۲): خوردن ماهی زنده جائز است و اولی خودداری کردن است.

(مسأله ۲۷۸۳): اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردنش جائز است، ولی اولی آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

(مسأله ۲۷۸۴): اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد. خوردن قسمتی را که بیرون مانده خالی از اشکال نیست. و احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خودداری کنند.

(مسأله ۲۷۸۵): اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن آن، حلال است. و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد، و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته ام حرام است، مگر اینکه یقین حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهد، که راست می گوید.

(مسأله ۲۷۸۶): خوردن ملخی که بال درنیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها:

(مسأله ۲۷۸۷): خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است، و بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است، و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد حرام است. و همچنین هر مرغی که چینه دان و سنگدان و خارپشت پا ندارد، مگر آنکه معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن او است که در این صورت حلال است و خوردن گوشت پرستو و هدهد مکروه است.

(مسأله ۲۷۸۸): اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می باشد.

(مسأله ۲۷۸۹): بعضی از اجزاء حیوانات حلال گوشت بی اشکال حرام، و بعضی بنا بر احتیاط واجب، حرام است و مجموع آنها پانزده چیز است: ۱ـ خون ۲ـ فضله ۳ـ نری ۴ـ فرج ۵ـ بچه دان ۶ـ غدد که آن را دشول می گویند ۷ـ تخم که آن را دنبلان می گویند ۸ـ چیزی که در مغز کله است و بشکل نصف نخود می باشد ۹ـ مغز حرام که در میان تیره پشت است ۱۰ـ پی که در دو طرف تیره پشت است ۱۱ـ زهره دان ۱۲ـ سپرز (طحال) ۱۳ـ بول دان "مثانه" ۱۴ـ حدقه چشم ۱۵ـ آنچه در مغز سُم است و به آن ذات الاشاجع می گویند. ولی ظاهر اینست که در پرندگان، به جز خون و فضله و زهره دان و سپرز و دنبلان از چیزهائی که ذکر شد وجود ندارد.

(مسأله ۲۸۹۰): خوردن بول شتر برای استشفاء حلال است، و اجتناب از بول سایر حیوانات حلال گوشت و همچنین سائر چیزهائی که طبع از آنها تنفر دارد بنا بر احتیاط واجب است.

(مسأله ۲۷۹۱): خوردن خاک حرام است، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه اشکال ندارد و خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء ((علیهم السلام)) برای استشفاء جائز است و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب مثلاً حل نمایند که مستهلک شود و بعداً آن آب را بیاشامد.

(مسأله ۲۷۹۲): فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهن آمده حرام نیست و فرو بردن غذائی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می آید اشکال ندارد.

(مسأله ۲۷۹۳): خوردن چیزی که موجب مرگ می شود یا برای انسان ضرر کلی دارد حرام است.

(مسأله ۲۷۹۴): خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی آنها را وطی "نزدیکی" کند خود و نسل آنها حرام می شوند و بول و سرگین آنها نجس می شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگری بفروشند و بر واطی لازم است قیمتش را به صاحبش بدهد و اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می شود و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است و همچنین است نسل آنها، و باید فوراً آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده، پول آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۷۹۵): بزغاله و بره شیرخوار اگر از خوک به مقداری که گوشت و استخوان آنها قوت بگیرد شیر بخورند خود و نسل آنها حرام می شوند و در صورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد لازم است استبراء شوند و پس از آن حلال می گردند و استبراء آن این است که هفت روز از پستان بز یا گوسفند شیر بخورند و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند و حیوان نجاستخوار نیز خوردن گوشتش حرام است و چنانچه

استبرائش نمایند حلال می شود و کیفیت استبراء آن در مسأله (۲۶۳) بیان شد.

(مسأله ۲۷۹۶): آشامیدن شراب حرام است و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است. از حضرت امام جعفر صادق ((علیه السلام)) روایت شده است که فرمودند: شراب ریشه بدیها و منشاء گناهان است و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد و در آن موقع خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی دارد، و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتیهای آشکار رو نمی گرداند، و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می رود، و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند، و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می کنند، و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می آید، و آب دهان او به سینه اش می ریزد، و فریاد تشنگی او بلند است.

(مسأله ۲۷۹۷): نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

(مسأله ۲۷۹۸): بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

آداب غذا خوردن:

(مسأله ۲۷۹۹): آداب غذا خوردن چند چیز است:

"اول" هر دو دست را پیش از غذا بشوید.

"دوم" بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

"سوم" میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه

دست بکشد و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همینطور تا به میزبان برسد.

"چهارم" در اول غذا بسم الله بگوید ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بسم الله مستحب است.

"پنجم" با دست راست غذا بخورد.

"ششم" با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

"هفتم" اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هر کسی از غذای جلو خودش بخورد.

"هشتم" لقمه را کوچک بردارد.

"نهم" سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد.

"دهم" غذا را خوب بجود.

"یازدهم" بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

"دوازدهم" انگشتها را بلیسد.

"سیزدهم" بعد از غذا خلال نماید ولی با چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

"چهاردهم" آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد ولی اگر در بیابان غذا بخورد مستحب است آنچه می ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

"پانزدهم" در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

"شانزدهم" بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

"هفدهم" در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

"هیجدهم" میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهائی که در غذا خوردن مذموم است:

(مسأله ۲۸۰۰): چند چیز در غذا خوردن مذموم است:

"اول" در حال سیری غذا خوردن.

"دوم" پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می آید.

"سوم" نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

"چهارم" خوردن غذای گرم.

"پنجم" فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد.

"ششم" بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن.

"هفتم" پاره کردن نان با کارد.

"هشتم" گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

"نهم" پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیز در آن نماند.

"دهم" پوست کندن میوه.

"یازدهم" دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملاً آن را بخورد.

آداب آشامیدن:

(مسأله ۲۸۰۱): آداب آشامیدن چند چیز است:

"اول" آب را بطور مکیدن بیاشامد.

"دوم" در روز ایستاده آب بخورد.

"سوم" پیش از آشامیدن آب بسم الله و بعد از آن الحمد لله بگوید.

"چهارم" به سه نفس آب بیاشامد.

"پنجم" از روی میل آب بیاشامد.

"ششم" بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبدالله ((علیه السلام)) و اصحاب ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

چیزهائی که در آشامیدن مذموم است:

(مسأله ۲۸۰۲): زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذاهای چرب و در شب به حالی ایستاده مذموم است. و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جائی که دسته آن است مذموم می باشد.

احکام نذر و عهد:

(مسأله ۲۸۰۳): نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

(مسأله ۲۸۰۴): در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است.

(مسأله ۲۸۰۵): نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار خود نذر کند، بنا بر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۰۶): شخص مفلّس و آدم سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند) اگر مثلاً نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۰۷): اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی تواند در صورتی که وفا به نذرش منافی با حق شوهر باشد نذر کند بلکه بدون اذن شوهر در این صورت نذر زن منعقد نمی شود.

(مسأله ۲۸۰۸): اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهر نمی تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید مگر اینکه در ظرف عمل، وفا به نذر منافی به حق شوهر باشد که در این صورت بعید نیست بتواند بهم بزند.

(مسأله ۲۸۰۹): اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازه او نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند ظاهر این است که نذرش منحل می شود.

(مسأله ۲۸۱۰): انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنا بر این کسی که مثلاً نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود نذر او صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۱۱): اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحب را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۱۲): اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر او صحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید مثلاً برای اینکه دود مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد.

(مسأله ۲۸۱۳): اگر نذر کند نماز واجب خود را در جائی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً به واسطه اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند، نذر او صحیح است.

(مسأله ۲۸۱۴): اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همانطور که نذر کرده بجا آورد پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد یا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد کفایت نمی کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

(مسأله ۲۸۱۵): اگر نذر کند که روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند

و مقدار خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد در صورتی که یک نماز، یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد نذر خود را انجام داده است.

(مسأله ۲۸۱۶): اگر نذر کند روز معین را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد و در صورتی که عمداً روزه نگیرد باید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد و اظهر این است که کفاره اش کفاره مخالفت یمین است چنانکه خواهد آمد ولی در آن روز بنا بر احتیاط واجب اختیاراً نمی تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد و اگر ضرورت باشد سفر مانعی ندارد و چنانچه در سفر باشد و اقامه هیچ محذوری نداشته باشد احتیاط آن است که قصد اقامه کرده روزه بگیرد و در صورتی که از جهت سفر ضروری یا از جهت عذر دیگری مثل مرض یا حیض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کند.

(مسأله ۲۸۱۷): اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد.

(مسأله ۲۸۱۸): اگر نذر کند که تا وقت معین عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفّاره بدهد.

(مسأله ۲۸۱۹): کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا غفلت، آن عمل را انجام دهد، کفّاره بر او واجب نیست. ولی بعداً هر وقت از روی اختیار آن را

بجا آورد، باید کفّاره بدهد.

(مسأله ۲۸۲۰): اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّن مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۲۸۲۱): اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد و ترکه از او باقی مانده باشد، احتیاط واجب آن است که از ثلث میت آن را صدقه دهند.

(مسأله ۲۸۲۲): اگر نذر کند به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

(مسأله ۲۸۲۳): اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرت ابی عبدالله ((علیه السلام)) مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۸۲۴): کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده لازم نیست آنها را بجا آورد.

(مسأله ۲۸۲۵): اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند باید آن را بنا بر احتیاط در تعمیر و روشنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

(مسأله ۲۸۲۶): اگر برای خود امام ((علیه السلام)) چیزی نذر کرد، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، بهتر آن است که به مصرفی برساند که نسبتی با امام ((علیه السلام))داشته باشد مانند زوار فقیر یا به مصارف حرم آن امام از قبیل تعمیر و مانند آن برساند و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند.

(مسأله ۲۸۲۷): گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد، در صورتی که قصد انتفاع از آن را داشته باشد مال خود اوست و اگر قصد کند که این گوسفند با تمام منافعی که از او حاصل می شود نذر باشد، باید شیر و بچه بمصرف نذر برسد، و اگر ناذر از منافع غفلت داشته باشد، احتیاط واجب این است که منافع را به مصرف نذر برساند، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می شود جزء نذر است جزماً.

(مسأله ۲۸۲۸): هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

(مسأله ۲۸۲۹): اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود او است و نذر آنان اعتبار ندارد.

(مسأله ۲۸۳۰): هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کاری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

(مسأله ۲۸۳۱): در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و مشهور آن است که کاری را که عهد می کند انجام دهد باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی که متعلق عهد مرجوح شرعی نباشد آن عمل را انجام دهد.

(مسأله ۲۸۳۲): اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفاره بدهد یعنی شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند.

احکام قسم خوردن:

(مسأله ۲۸۳۳): اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند باید کفاره بدهد یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

(مسأله ۲۸۳۴): قسم چند شرط دارد:

"اول" کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد قسم بخورد پس قسم خوردن بچه، دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد.

"دوم" کاری را که برای انجام آن قسم می خورد باید حرام یا مکروه نباشد و کاری را که قسم می خورد ترک کند، باید واجب یامستحب نباشد و اگر قسم بخورد کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد. و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن بهتر از ترکش نباشد.

"سوم" به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود مانند (خدا) و (الله) و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید ذات مقدس حق در نظر می آید مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد. صحیح است بلکه احتیاط وجوبی در غیر این صورت هم عمل به قسم است.

"چهارم" قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد

کند صحیح نیست. ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

"پنجم" عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود قسم او بهم می خورد. و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد.

(مسأله ۲۸۳۵): اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۳۶): اگر فرزند بدون اجازه پدر، و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می توانند قسم آنان را به هم بزنند، و احوط آن است که تا پدر و شوهر قسم شان را منحل نکرده به آن عمل کنند، و اما بنده و کنیز، ظاهر این است که قسم شان بدون اجازه مولی منعقد نمی شود.

(مسأله ۲۸۳۷): اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید، و قسمی که آدم وسواسی می خورد، مثل اینکه می گوید والله الآن مشغول نماز می شوم، و به واسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفّاره ندارد.

(مسأله ۲۸۳۸): کسی که قسم می خورد که حرف من راست است چنانچه راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمانی دیگری را از شرّ ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود بهتر این است که توریه نماید مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده ام و قصد کند که پنج دقیقه پیش ندیده ام.

احکام وقف:

(مسأله ۲۸۳۹): اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند، و کسی هم از آن ملک ارث نمی برد، ولی در بعضی موارد که در مسأله "۲۲۱۵ و ۲۲۱۴" گفته شد فروختن آن اشکال ندارد.

(مسأله ۲۸۴۰): لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید خانه خود را وقف کردم، و کسی که خانه برایش وقف شده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید قبول کردم وقف صحیح است بلکه وقف به عمل نیز محقق می شود مثلاً چنانچه حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد، و یا جائی را به قصد مسجد بودن بسازد، و در اختیار نمازگزاران بگذارد وقفیت محقق می شود، و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی که برای عموم وقف کند یا مثلاً بر فقراء یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی در صحت وقف لازم نیست.

(مسأله ۲۸۴۱): اگر ملکی را برای وقف معین کند پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف واقع نمی شود.

(مسأله ۲۸۴۲): کسی که مالی را وقف می کند، باید از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست. و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد، و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد وقف صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۴۳): وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولی او بدهند ولی اگر چیزی

را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.

(مسأله ۲۸۴۴): ظاهر این است که در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نباشد و وقفیّت به مجرّد وقف نمودن محقق می شود.

(مسأله ۲۸۴۵): وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنا بر این سفیه یعنی (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند) چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۴۶): اگر مالی را برای بچه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحت آن محل اشکال، و لازم است رعایت احتیاط نمایند. ولی اگر برای اشخاصی که فعلاً موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعداً به دنیا می آیند وقف نماید و اگر چه در موقعی که وقف محقق می شود در شکم مادر هم نباشد مثلاً چیزی را برای اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است.

(مسأله ۲۸۴۷): اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عاید آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نماید صحیح نیست، ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

(مسأله ۲۸۴۸): اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند، و اگر معین نکند چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد اختیار با خود آنان است. و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است. و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

(مسأله ۲۸۴۹): اگر ملکی را مثلاً بر فقراء یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

(مسأله ۲۸۵۰): اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند، که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی شود. ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند، و در بین مدت اجاره بمیرند، چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می شود. و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد.

(مسأله ۲۸۵۱): اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود مگر آنکه عنوانی را قصد کرده باشد که آن عنوان از بین برود مثل اینکه باغ را برای تنزّه وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می شود و به ورثه واقف برمی گردد.

(مسأله ۲۸۵۲): ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

(مسأله ۲۸۵۳): اگر متولی وقف، خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد، می تواند به جای او متولی امینی معین نماید.

(مسأله ۲۸۵۴): فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

(مسأله ۲۸۵۵): اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

(مسأله ۲۸۵۶): اگر ملکی را وقف کند که عاید آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همانطور مصرف کنند. و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیز زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند. و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

احکام وصیت:

(مسأله ۲۸۵۷): وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد یا اینکه چیزی از مال اور ا به کسی تملیک یا صرف در خیرات و مبرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است، قیّم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند.

(مسأله ۲۸۵۸): کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می تواند وصیت کند بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است.

(مسأله ۲۸۵۹): اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند بلکه اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهائی را نوشته است که بعداً مطابق آن وصیت کند بعید نیست که برای وصیت کافی باشد.

(مسأله ۲۸۶۰): کسی که وصیت می کند باید عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و وصیت بچه ده ساله برای ارحامش جائز است و اعتبار سفیه نبودن در نفوذ وصیت محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که عمل به وصیت او ترک نشود.

(مسأله ۲۸۶۱): کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمّی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن آن پیدا می شود، یا خود را بقصد خودکشی از بلندی پرت کند، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست.

(مسأله ۲۸۶۲): اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد در صورتی که آن وصیت را قبول کند اگر چه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می شود بلکه ظاهر این است که قبول اصلاً معتبر نباشد، و فقط رد، مانع از نفوذ وصیت است.

(مسأله ۲۸۶۳): وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند یا آنکه به آنها اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد ولی اگر بدهی او معلوم باشد، وصیت کردن لازم نیست.

(مسأله ۲۸۶۴): کسی که نشانه های مرگ در خود می بیند، اگر خمس و زکاة و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد، و اگر نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

(مسأله ۲۸۶۵): کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضاء دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، باز هم واجب است وصیت نماید. و اگر قضای نماز وروزه او به تفصیلی که در باب نماز قضاء گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورد.

(مسأله ۲۸۶۶): کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد. و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیّم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی

که بدون قیّم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، برای آنان باید قیّم امینی معین نماید.

(مسأله ۲۸۶۷): وصی باید عاقل باشد، و احوط این است که بالغ نیز باشد و لازم است وصیّ مسلمان، مسلمان باشد و در اموری که راجع به شخص موصی نیست لازم است مورد اطمینان باشد.

(مسأله ۲۸۶۸): اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معیّن می نماید، و اگر یکی قبول نکند، به جای او شخص دیگری را معین می نماید.

(مسأله ۲۸۶۹): اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آنکه قیّمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل نماید.

(مسأله ۲۸۷۰): اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلاً خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می شود.

(مسأله ۲۸۷۱): اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

(مسأله ۲۸۷۲): اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری را به کسی دیگر بدهند باید مالی را که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند چنانچه در مسأله (۲۳۹۸) گذشت ولی مالی را که وصیت کرده از ثلث خارج کنند.

(مسأله ۲۸۷۳): اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عاید آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

(مسأله ۲۸۷۴): اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند. و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

(مسأله ۲۸۷۵): کسی را که انسان وصیت می کند چیزی به او بدهند لازم نیست درحال وصیت وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند و اگر موجود نباشد در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیت باشد صرف می کنند ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح و الاّ باطل است و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می کنند.

(مسأله ۲۸۷۶): اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت

حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد باید وصیت او را انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی بواسطه شدت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیت کند بنا بر احتیاط باید وصیت او را قبول نماید.

(مسأله ۲۸۷۷): اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

(مسأله ۲۸۷۸): اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را بجای او معیّن می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

(مسأله ۲۸۷۹): اگر وصی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می کند.

(مسأله ۲۸۸۰): اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده، مثلاً میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقراء فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده ضامن نیست.

(مسأله ۲۸۸۱): هر گاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آنکه وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

(مسأله ۲۸۸۲):حجّی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکاة و مظالم، ادا کردن آنها واجب می باشد، باید از اصل مال میت بدهند اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

(مسأله ۲۸۸۳): اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاة و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برساند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است.

(مسأله ۲۸۸۴): اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است، که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده اند، و تنها راضی بودن آنها کافی نیست. و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است. و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند، وصیت فقط در حصه آنهائی که اجازه نموده اند صحیح و نافذ است.

(مسأله ۲۸۸۵): اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

(مسأله ۲۸۸۶): اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکاة یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او به اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهد که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است.

(مسأله ۲۸۸۷): اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

(مسأله ۲۸۸۸): اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند و اگر یک زن عادله شهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیت کند، و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

(مسأله ۲۸۸۹): اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میّت مرا قیّم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد، که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

(مسأله ۲۸۹۰): اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد. و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا ردّ نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را ردّ نکرده اند می توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد، وگرنه حقی به آن چیز ندارد.

احکام ارث:

(مسأله ۲۸۹۱): کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:

دسته اول ـ پدر، مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پائین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند.

دسته دوم ـ جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادربزرگ، و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند.

دسته سوم ـ عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و دائی ها و خاله های میت زنده اند اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میّت عموی پدری و پسرعموی پدر و مادری داشته باشد ارث به پسرعموی پدر و مادر می رسد و عموی پدری ارث نمی برد.

(مسأله ۲۸۹۲): اگر عمو و عمه و دائی و خاله خود میّت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دائی و خاله پدر و مادر میت، ارث می برند، و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند، و اگر اینها هم نباشند، عمو، عمه و دائی و خاله جدّ و جدّه میت، ارث می برند، و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می برند.

(مسأله ۲۸۹۳): زن و شوهر به تفصیلی که بعداً گفته می شود، از یکدیگر ارث می برند.

ارث دسته اول:

(مسأله ۲۸۹۴): اگر وارث میّت فقط یک نفر از دسته اول باشد مثلاً

پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می رسد، و اگر پسر و دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

(مسأله ۲۸۹۵): اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد، ولی اگر میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میّت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی برند، ولی بواسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند.

(مسأله ۲۸۹۶): اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میّت دو برادر یا چهار خواهر و یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد، اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد مال را شش قسمت می کنند پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند و در نتیجه مال میّت را (۲۴) قسمت کنند (۱۵) قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر می دهند.

(مسأله ۲۸۹۷): اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت را اخذ می کند و اگر دو پسر و یا بیشتر باشند آن را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد.

(مسأله ۲۸۹۸): اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می نماید.

(مسأله ۲۸۹۹): اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر، با پسر و دختر باشد مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(مسأله ۲۹۰۰): اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر و یک دختر باشد مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می برد.

(مسأله ۲۹۰۱): اگر وارث میّت فقط پدر یامادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(مسأله ۲۹۰۲): اگر میت اولاد نداشته باشد نوه پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر میت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد سهم دختر میت را می برد مثلاً اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دسته دوم:

(مسأله ۲۹۰۳): دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند جدّ یعنی پدربزرگ و جدّه یعنی مادربزرگ، وبرادر، و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان ارث می برند.

(مسأله ۲۹۰۴): اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد

همه مال به او می رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد. مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می برد.

(مسأله ۲۹۰۵): اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(مسأله ۲۹۰۶): اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است، همه مال به او می رسد، و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

(مسأله ۲۹۰۷): اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(مسأله ۲۹۰۸): اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد برادر و خواهر پدری

ارث نمی برد و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(مسأله ۲۹۰۹): اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(مسأله ۲۹۱۰): اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(مسأله ۲۹۱۱): اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می شود می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری، یا پدری کم می شود مثلاً اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر

و مادری می دهند.

(مسأله ۲۹۱۲): اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد، بنا بر مشهور هر پسری دو برابر دختر می برد. و بنا به قول دیگر تقسیم بالسویه می باشد، و احتیاط واجب در رجوع به صلح است.

(مسأله ۲۹۱۳): اگر وارث میت فقط یک جدّ یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و با بودن جدّ میت، پدر جدّ او ارث نمی برد و اگر وارث میت فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می برد. و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(مسأله ۲۹۱۴): اگر وارث میت فقط یک جدّ، یا جدّه پدری و یک جدّ یا جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می برد.

(مسأله ۲۹۱۵): اگر وارث میت جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و دو قسمت آن را به جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد.

(مسأله ۲۹۱۶): اگر وارث میت فقط زن و جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می شود می برد. و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می دهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد. و اگر وارث میت شوهر و جدّ و جدّه

باشد، شوهر نصف مال را می برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند.

(مسأله ۲۹۱۷): در اجتماع برادر با خواهر یا برادرها و خواهرها با جدّ یا جدّه یا اجداد یا جدّات هفت صورت است:

"اول" اینکه هر یک از جدّ یا جدّه و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود، اگر چه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند.

"دوم" اینکه همه آنها از طرف پدر باشند و همه شان یا ذکور، یا اناث باشند. در این صورت مال بین آنها نیز به طور مساوی تقسیم می شود. و اگر مختلف باشند پس هر یک ذکری دو مقابل انثی می برد.

"سوم" اینکه اجداد یا جدّات بعضی از آنها پدری باشد و بعضی مادری چه اینکه همه شان ذکور باشند یا اناث یا مختلف و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدّات یک سوم از ترکه است و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود، اگر چه مختلف باشند. از جهت ذکورت و انوثت و از برای خویشان پدری از آنها دو سوم از ترکه است که به هر ذکوری دو مقابل انثی داده می شود و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور و یا همه اناث باشند به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

"چهارم" اینکه جدّ یا جدّه از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یک ششم از مال را می برد و اگر متعدد باشند یک سوم را بطور مساوی بینشان تقسیم می نمایند و باقی مانده، مال جدّ یا جدّه است و اگر جدّ و جدّه هر دو باشند، جدّ دو مقابل جدّه می برد.

''پنجم'' اینکه جدّ یا جدّه از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود در این صورت از برای جدّ یا جدّه یک سوم است، اگر چه یکی باشد، و دو سوم آن از برای برادر است اگر چه نیز یکی باشد، و اگر با آن جدّ یا جدّه، خواهر از طرف پدر باشد، در صورتی که یکی باشد نصف را می برد و اگر متعدد باشد دو سوم را می برند، و در هر صورت از برای جدّ و یا جدّه یک سوم است، و بنا بر این اگر خواهر یکی شد یک ششم از ترکه زائد از فریضه می ماند و احتیاط واجب در آن مصالحه است.

''ششم'' اینکه اجداد یا جدّات بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد، چه اینکه یکی باشد یا متعدد در این صورت از برای جدّ یا جدّه مادری یک سوم است و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگر چه اختلاف داشته باشند از حیث ذکورت و انوثت، و از برای جدّ یا جدّه پدری و برادر یا خواهر پدری دو سوم باقی از ترکه است، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و بدون اختلاف بطور مساوی قسمت می شود، و اگر با آن اجداد یا جدّات، برادر یا خواهر مادری باشد از برای جدّ یا جدّه مادری، با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگر چه از حیث ذکورت و انوثت اختلاف داشته باشند و از برای جدّ و یا جدّه پدری دو سوم است و بینشان در صورت اختلاف با تفاضل والاّ به طور مساوی تقسیم می شود.

''هفتم'' اینکه برادرها یا خواهرها بعض از آنها پدری و بعض از آنها مادری و با آنها جدّ یا جدّه پدری باشد در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد و یک سوم از آن است اگر متعدد باشند، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود. و از برای برادر یا خواهر پدری با جدّ یا جدّه پدری باقی آن ترکه است و به طور مساوی بین آنها تقسیم

می شود در صورتی که اختلاف از حیث ذکورت و انوثت نداشته باشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می شود، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جدّ یا جدّه مادری باشد از برای جدّ یا جدّه مادری با برادر یا خواهر مادری تماماً یک سوم است و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می شود.

(مسأله ۲۹۱۸): در صورتی که میت برادر یا خواهر دارد برادرزاده یا خواهرزاده از او ارث نمی برد، ولی این حکم در جائی که ارث برادرزاده یا خواهرزاده با برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست. مثلاً اگر میت برادر پدری و جدّ مادری داشته باشد برادر پدری دو ثلث و جدّ مادری یک ثلث ارث می برد، و در این صورت اگر میت پسر برادر مادری نیز داشته باشد پسر برادر با جدّ مادری در ثلث شریک می باشند.

ارث دسته سوم:

(مسأله ۲۹۱۹): دسته سوم عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می برند.

(مسأله ۲۹۲۰): اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدری و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند، و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، مشهور اینست که عمو دو برابر عمه می برد مثلاً اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمه می دهند و چهار

قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و قول خلاف مشهور آنست که قسمت بین عمو و عمه نیز به طور مساوی باشد ولی احتیاط واجب آن است که در قسمت صلح نمایند.

(مسأله ۲۹۲۱): اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری یا عمو و عمه مادری باشند، ظاهر آنست که مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

(مسأله ۲۹۲۲): اگر وارث میت عمو و عمه باشند و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی برند و مشهور اینست که اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری می دهند و اگر هم عمو و عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند و قول خلاف مشهور آنست که در هر دو صورت عمو و عمه مادری مثل عمو و عمه های دیگر باشند و مال بین همه آنها به طور مساوی تقسیم شود. ولی احتیاط واجب در هر دو صورت آنست که در قسمت مصالحه کنند.

(مسأله ۲۹۲۳): اگر وارث میت فقط یک دائی، یا یک خاله باشد همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

(مسأله ۲۹۲۴): اگر وارث میت فقط یک یا چند دائی، و خاله مادری، و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد دائی و خاله پدری ارث نمی برد و بعید نیست بقیه در تقسیم با همدیگر مساوی باشند ولی

احتیاط در صلح ترک نشود.

(مسأله ۲۹۲۵): اگر وارث میت یک یا چند دائی یا یک یا چند خاله یا دائی و خاله و یک یا چند عمو، یا یک یا چند عمّه و یا عمو و عمه باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی یا خاله یا هر دو، بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می برد.

(مسأله ۲۹۲۶): اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشد چنانچه عمو و عمه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی یا خاله می برد و از بقیه بنا بر مشهور دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می دهند بنا بر این مال را نه قسمت می کنند سه قسمت را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند و قول مخالف مشهور این است که بقیه بین عمو و عمه به طور مساوی تقسیم شود ولی احوط این است که تقسیم بین عمو و عمه با تصالح باشد.

(مسأله ۲۹۲۷): اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت آن را به دائی یا خاله می دهند و دو قسمت دیگر را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه، مادری می دهند و پنج قسمت دیگر را بین عمو و عمه تقسیم می کنند و عمو دو برابر عمه می برد.

(مسأله ۲۹۲۸): اگر وارث میت چند دائی و چند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود دو سهم آن را به دستوری که گفته شد بین عمو و عمه قسمت می کنند و یک سهم آن را دائی ها و خاله ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند.

(مسأله ۲۹۲۹): اگر وارث میت دائی یا خاله مادری و چند دائی و

خاله پدری و مادری یا پدری تنها در صورتی که پدری و مادری نباشد و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میت یک دائی یا یک خاله مادری دارد یک سهم دیگری آن را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دائی و خاله پدر مادری یا پدری می دهند که بنا بر احتیاط باید در تقسیم آن با هم صلح کنند. و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی ها و خاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به دائی و خاله پدر مادری یا پدری می دهند که بنا بر احتیاط در تقسیم آن با هم صلح می کنند.

(مسأله ۲۹۳۰): اگر میت عمو و عمه و دائی و خاله نداشته باشد مقداری که به عمو و عمه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود.

(مسأله ۲۹۳۱): اگر وارث میت عمو و عمه و دائی و خاله پدر و عمو و عمه و دائی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می شود، یک سهم آن را عمو و عمه و دائی و خاله مادر میت بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت، یک قسمت را دائی و خاله پدر میت بطور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دو قسمت دیگر آن را عمو و عمه پدر میت با هم در تقسیم صلح نمایند.

ارث زن و شوهر:

(مسأله ۲۹۳۲): اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر

اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.

(مسأله ۲۹۳۳): اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر ارث نمی برد نه از خود زمین و نه از قیمت آن و نیز از هوائی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی برد، ولی از قیمت آنها ارث می برد و همچنین است درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.

(مسأله ۲۹۳۴): اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آنها ارث نمی برد مانند زمین خانه مسکونی، تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهائی که زن از قیمت آنها ارث می برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف کنند.

(مسأله ۲۹۳۵): اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

(مسأله ۲۹۳۶): مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است.

(مسأله ۲۹۳۷): اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال بشرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زنهای او قسمت می شود، اگر چه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد.

(مسأله ۲۹۳۸): اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد.

(مسأله ۲۹۳۹): اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می برد. و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد زن از او ارث می برد. ولی اگر بعد از گذشتن عدّه یا در عدّه طلاق بائن، یکی از آنان بمیرد دیگری از او ارث نمی برد.

(مسأله ۲۹۴۰): اگر شوهر در حال مرض، عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد:

"اول": آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط این است که صلح نمایند.

"دوم": بواسطه بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

"سوم": شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، بواسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد.

(مسأله ۲۹۴۱): لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است مگر آنکه آن را هبه کرده باشد که مال زن می شود.

مسائل متفرقه ارث:

(مسأله ۲۹۴۲): قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباسهای را که پوشیده مال پسر بزرگتر است و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آنست که پسر بزرگتر در آنها

با ورثه دیگر صلح کند.

(مسأله ۲۹۴۳): اگر پسر بزرگ میّت، بیش از یکی باشد. مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

(مسأله ۲۹۴۴): اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرض کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می رسد، به نسبت به قرض او بدهند مثلاً اگر همه دارائی او شصت تومان است، و به مقدار بیست تومان آن از چیزهائی است که مال پسر بزرگتر است، و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد.

(مسأله ۲۹۴۵): مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی برد.

(مسأله ۲۹۴۶): اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد از او ارث نمی برد. ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد ولی ارث بردن او از دیه قتل که بعداً گفته می شود محل اشکال است.

(مسأله ۲۹۴۷): هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود سهم یک پسر را کنار می گذارد و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می کنند ولی اگر احتمال بدهند بیشتر از یکی است مثلاً احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه حامله باشد، و ورثه راضی نباشند که سهم حمل محتمل را کنار بگذارند، نسبت به زائد از سهم یک پسر را با وثوق و اطمینان به حفظ سهم زائد، جائز است بین ورثه تقسیم کنند.

احکام حدود

(اول ـ حد زنا)

(مسأله ۲۹۴۸): اگر مکلّف، با یکی از محارم نسبی خود مثل مادر، خواهر، دختر، دختر برادر، دختر خواهر، عمه، خاله، و امثال آنها، زنا کند، مشهور بین فقها این است که باید کشته شود، ولی نصّ صحیح دلالت دارد که با شمشیر به گردنش بزنند و در بعضی روایات دیگر افزوده اگر زنده ماند حبس کنند تا بمیرد. و در اخبار بسیار وارد شده که انجام دادن یکی از حدها باعث می شود اینکه مردم کار نامشروع نکنند، و دنیا و آخرت انسان را حفظ می کند و منفعتش برای مردم از باریدن چهل روز باران بیشتر است.

(مسأله ۲۹۴۹): اگر جرمی که موجب حد باشد نزد حاکم شرع ثابت شود، باید فوراً حد را جاری کند زیرا تأخیر اقامه حد یک ساعت هم جائز نیست. (مسأله ۲۹۵۰): اگر مکلف زنی را با زور و عنف مجبور به زنا کند، حدّش کشتن است و مقتضای احتیاط آن است که با شمشیر به گردنش بزنند تا هر جا رسید. و در این حکم فرق بین محصن و غیر محصن نیست.

(مسأله ۲۹۵۱): اگر مرد کافر (هر قسم از اقسام کفار باشد) با زن مسلمان زنا کند، حدّش کشتن است، و اگر توبه کند و مسلمان شود حد ساقط نمی شود.

(مسأله ۲۹۵۲): اگر مرد بالغ عاقل که زوجه دائمی یا کنیز مملوک دارد و با او نزدیکی کرده باشد و در اختیارش باشد هر وقت بخواهد نزدیکی می تواند اگر با زنی که بالغه و عاقله است، زنا کند، باید او را سنگسار نمایند. ولی اگر پیرمرد باشد، اول باید صد تازیانه زده شود، بعد سنگسار شود.

(مسأله ۲۹۵۳): اگر زن بالغه عاقله آزاد که شوهر با او نزدیکی کرده و در اختیار او است یعنی مسافر نیست، زنا دهد، اگر پیرزن باشد اول صد

تازیانه زده می شود بعد سنگسار می شود و اگر جوان است تنها سنگسار می شود.

(مسأله ۲۹۵۴): مشهور بین فقهاء آن است که اگر مرد ببیند کسی با زن او زنا می کند، چنانچه نترسد که به او ضرری بزنند، می تواند هر دو را بکشد. این حکم خالی از اشکال نیست. ولی آن زن به شوهر حرام نمی شود.

(مسأله ۲۹۵۵): اگر مرد که زن ندارد، سه مرتبه زنا کند، و در هر مرتبه به حکم حاکم شرع صد تازیانه زده شود، در مرتبه چهارم که زنا کند، حدّش کشتن است.

(مسأله ۲۹۵۶): اگر مردی با زنی ازدواج دائمی نموده ولی با او نزدیکی نکرده زنا کند، اول باید صد تازیانه بزنند، بعد سرش را بتراشند، و تا مدت یک سال او را تبعید کنند، ولی اگر زنی که شوهر دائمی دارد، و با او نزدیکی نکرده زنا دهد صد تازیانه زده می شود. و تبعید و سرتراشیدن در او نیست.

(مسأله ۲۹۵۷): زنا به دو طریق ثابت می شود:

"اول" شهادت چهار مرد عادل که بگویند نفس عمل را دیدیم، و اگر یک نفر، یا دو نفر، یا سه نفر دیده باشند، نباید اظهار کنند والاّ حد قذف زده می شوند.

(مسأله ۲۹۵۸): اگر چهار نفر مرد عادل بگویند زن و مرد اجنبی را در خانه خلوت یکجا دیدیم که روی یکدیگر را بوسه می کردند، و یا هر دو تا را زیر یک لحاف دیدیم، زنا ثابت نمی شود، بلی در فرض اول حاکم شرع هر چه صلاح بداند تعزیر می کند، و در فرض دوم، هر کدام را نود و نه تازیانه می زنند. و در این حکم، فرق بین مردی که زن داشته باشد یا نداشته باشد، و زن شوهر داشته باشد یا نداشته باشد نیست.

"دوم" اقرار نمودن به زنا چهار مرتبه، و بنا بر احتیاط، باید در چهار مجلس باشد. و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند حاکم شرع او را تعزیر می کنند.

(دوم ـ حد لواط)

(مسأله ۲۹۵۹): اگر مرد مکلّف در حال اختیار با مرد یا پسری لواط کند حد او بنا بر مشهور کشتن است، و فرق بین محصن و غیر محصن نیست. و حاکم شرع در قتل مخیر است بین کشتن با شمشیر، و سوزانیدن در آتش، و بستن دست و پای او و پرت نمودن از بالای کوه، یا هواپیما، یا ساختمان مرتفع، و یا اینکه دیوار را بر بالای او خراب کنند یا سنگسار نمایند. ولی مقتضای احتیاط تفصیل است بین محصن که باید کشته شود و غیر محصن که باید صد تازیانه زده شود و اما لواط دهنده اگر بالغ و عاقل و مختار باشد حدّش کشتن است. و فرق بین محصن و غیر محصن نیست، و اگر طفل باشد کشته نمی شود و باید تأدیب شود.

(مسأله ۲۹۶۰): اگر مقدمات عمل را انجام داده باشند و دخول صورت نگرفته باشد، باید هر کدام را صد تازیانه بزنند.

(مسأله ۲۹۶۱): ثابت شدن لواط مثل زنا، یا با قرار، چهار مرتبه، در چهار مجلس می باشد، و یا به شهادت دادن چهار مرد عادل که به نفس عمل شهادت دهند.

(مسأله ۲۹۶۲): اگر مکلّف، پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع از سی تازیانه، تا نود و نه تازیانه، هر مقدار صلاح می داند به او می زند. و در روایت آمده است که: (خداوند دهانه ای از آتش به دهان او می زند، و ملائکه آسمان و زمین، و ملائکه رحمت و غضب لعنش می کنند، و خداوند جهنم را برایش مهیا می کند.) ولی اگر پشیمان شود و توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد.

(مسأله ۲۹۶۳): اگر مکلّفی مرد و زن را برای زنا، و یا مرد و پسر را

برای لواط بهم برساند حدّش این است که هفتاد و پنج تازیانه باید به او بزنند چه مرد باشد یا زن. و مشهور بین فقها این است که اگر مرد باشد بعد از آن سرش را می تراشند و در کوچه و بازار می گردانند و بعد تبعیدش می کنند. ولی این حکم ثابت نیست.

(مسأله ۲۹۶۴): اگر شخص بالغ عاقل بخواهد با زنی زنا کند و یا با پسری لواط نماید، و بدون اینکه بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد، کشتن او جائز است.

(مسأله ۲۹۶۵): نزدیکی کردن با حیوانات حرام است، و حاکم شرع فاعل را تعزیر می کند، و حکم حیوان که با او نزدیکی شده، در باب خوردنیها گذشت.

(سوم ـ حدّ قذف)

(مسأله ۲۹۶۶): اگر شخصی بالغ و عاقل به زن، یا مردی که مسلمان و بالغ و عاقل و آزاد و عفیف باشند نسبت زنا یا لواط دهد حدش هشتاد تازیانه است که بدستور حاکم شرع از روی لباس زده می شود.

(مسأله ۲۹۶۷): اگر مکلّف بمرد یا زن مسلمان غیر از قذف فحشهای دیگر بدهد مثل اینکه بگوید سگ، یا خوک یا دزد یا میمون و امثال اینها به او اهانت و اذیت نماید، و او به حاکم شرع شکایت کند و تقاضای مجازات نماید حاکم شرع دستور می دهد که او را تعزیر و تأدیب کنند.

(چهارم ـ حدّ شرب خمر و مست کننده ها)

(مسأله ۲۹۶۸): اگر مسلمان بالغ عاقل عمداً یکی از مشروبات مست کننده را بخورد هر چند کم باشد و مست نکند حدّش زدن هشتاد تازیانه بدستور حاکم شرع می باشد، و اگر دو مرتبه بخورد و در هر مرتبه حد به او

جاری شده باشد، در مرتبه سوم کشته می شود، و کفّار ذمی اگر علناً مشروب خواری بنمایند مثل مسلمان حد بر آنها جاری می شود.

(مسأله ۲۹۶۹): بدن مشروبخوار مرد را بجز عورت برهنه نموده حد را بر او جاری می کنند و از زدن تازیانه بصورت و عورتش باید پرهیز کنند.

(مسأله ۲۹۷۰): خوردن شراب به دو طریق ثابت می شود:

۱ـ اقرار نمودن به شرب خمر دو مرتبه.

۲ـ شهادت دو مرد عادل که همان بیّنه شرعیه می باشد.

(مسأله ۲۹۷۱): بعض فقها استمناء را در عداد موجبات حد قرار داده اند و حال آنکه برای آن حدّی بالخصوص تعیین نشده است و حاکم شرع دستور می دهد که استمنا کننده را تعزیر کنند، و اگر قدرت بر ازدواج ندارد جائز است از بیت المال برای او زن بیاورند.

(پنجم ـ حدّ سرقت "دزدی"):

(مسأله ۲۹۷۲): شرائط برای اجراء حدّ سرقت و دزدی ده چیز است:

۱ـ اینکه دزد بالغ باشد.

۲ـ عاقل باشد.

۳ـ دزدی را با اختیار خویش انجام داده باشد و از روی اکراه و اجبار نباشد.

۴ـ مال دزدی حد اقل مقدار ربع دینار: (چهار و نیم نخود طلای سکه دار یا چیزی دیگری که این ارزش را داشته باشد).

۵ـ اینکه اعتقاد داشته باشد آن چیز را که دزدی می کند مال مردم است پس اگر بخیال اینکه مال خودش است بردارد بعد معلوم شود مال او نبوده حد جاری نمی شود اگر چه ضامن می باشد.

۶ـ اینکه مالی را که دزدی می کند خودش شریک نباشد پس اگر از

مال غنیمت جنگی چیزی را دزدی کند که بیش از سهمیه خودش نباشد حد جاری نمی شود.

۷ـ مال دزدی را از جای محفوظ و دربسته بیرون آورده باشد مثل اینکه قفل را شکسته باشد یا باز کند یا در را باز کرده باشد یا بشکند و یا دیوار را سوراخ کرده باشد و یا از بالای دیوار عبور کرده باشد و مال را ببرد پس اگر کسی دیگر در را باز کند و او مال را ببرد، و یا در اماکن عمومی از قبیل حمام و مسجد مالی را ببرد حد جاری نمی شود ولکن تعزیر می شود.

۸ـ مال را دزد مخفیانه ببرد پس اگر ظالم نیرومند مال را از حرز با شکستن در، یا قفل و یا سوراخ نمودن دیوار علناً ببرد حد بر او جاری نمی شود ولی تعزیر می شود.

۹ـ اینکه دزدی از روز اضطرار صورت نگرفته باشد، پس اگر شخصی عائله مند اطفالش گرسنه باشند، و هیچ راهی برای سدّ جوع آنها بجز از دزدی نداشته باشد و مال را بدزدد، دستش قطع نمی شود.

۱۰ـ دزد پدر صاحب مال نباشد، پس اگر پدر، مال پسر را بدزدد دستش قطع نمی شود. ولی اگر پسر مال پدر را بدزدد، دستش قطع می شود.

(مسأله ۲۹۷۳): اگر کسی قفل را شکست یا دیوار را سوراخ نموده وارد خانه شود و پیش از بردن مال دستگیر شود، دستش بریده نمی شود ولی اگر مال را از در، یا سوراخ بیرون کرده باشد، و دستگیر شود دستش قطع می شود.

(مسأله ۲۹۷۴): اگر کسی از جیب یا آستین کسی، مال را بدزدد، پس اگر از جیب بالا (رو) دزدی کرده دستش قطع نمی شود، و اگر از جیب پائین (زیر) بدزدد، حد بر او جاری می شود.

(مسأله ۲۹۷۵): در دزدی حکم حاکم شرع باید پس از مراجعه و تقاضای صاحب مال باشد، پس اگر پیش از مراجعه بحاکم شرع دزد را عفو

کند و یا مال را باو ببخشد و یا بفروشد حکم حاکم شرع باجراء حد محل ندارد. ولی پس از مراجعه به حاکم شرع و حکم او باجراء حد، عفو یا فروش یا بخشش مال را، بدزد، اثر ندارد باید دست دزد بریده شود.

(مسأله ۲۹۷۶): دزدی بدو راه ثابت می شود: ۱ـ اقرار نمودن دزد بدزدی، و مقتضای احتیاط این است که دو مرتبه اقرار بنماید. ۲ـ شهادت دادن دو مرد عادل باینکه مالی را دزدی نموده است.

(ششم ـ حدّ محارب)

(مسأله ۲۹۷۷): اگر شخصی بالغ و عاقل توانا، با سلاح برهنه: شمشیر، نیزه، کارد، تفنگ، بمب، بمنظور اخلال در نظم اجتماعی و ترسانیدن مردم و سلب امنیت، و یا ترور اشخاص و غارت اموال مردم علناً بآنان حمله کند، محارب و مفسد است، مرد باشد یا زن، در شهر باشد یا صحرا، شب باشد، یا روز. در دریا باشد یا فضا. و همچنین است اگر مسلحانه بخانه یا مغازه و محل کار مردم هجوم آورد چه اینکه هدفش غارت اموال باشد یا تجاوز بعرض و ناموس مردم.

(مسأله ۲۹۷۸): جزاء محارب در قرآن عظیم الشأن و احادیث معصومین ((علیهم السلام)) این است که او را بکشند، یا بدار آویزان کنند، یا دست راست و پای چپ او را قطع کنند، و یا از وطنش تبعید نمایند.

(مسأله ۲۹۷۹): اگر محارب زن باشد، احتیاط آن است که جزاء او مناسب با جرمش باشد، پس اگر با سلاح حمله کرده و کسی را کشته او را بکشند، یا به دار آویزان کنند، و اگر مال مردم را غارت کرده، مال را از او بگیرند و دست راست و پای چپ او را قطع کنند، و اگر کسی را مجروح ساخته باشد بعد از قصاص جراحت، تبعیدش نمایند.

(مسأله ۲۹۸۰): اگر محارب هم مال مردم را غارت کرده و هم شخص مسلمان را کشته پس از گرفتن مال دست راست و پای چپش را قطع کنند و بعد او را بکشند، اگر چه در اینجا تنها کشتن هم کفایت می کند.

(مسأله ۲۹۸۱): اگر محارب با سلاح حمله کرده ولی کاری انجام داده نتوانسته اگر چه کشتنش جائز است ولی بهتر است او را تبعید کنند و تا یک سال نگذارند بوطنش برگردد، و در محلّی که تبعید شده بنویسند و اعلام کنند که با او معاشرت نکنند، و در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار دهند.

(مسأله ۲۹۸۲): در عصر حاضر با وسعت شهرها و کثرت وسائل نقلیه و افراد غیر متعهد و لاابالی، تبعید مؤثر نخواهد بود، بناء بر این عمل باخبار که دلالت دارد بر اینکه نفی بمعنی حبس است ارجح است.

(هفتم ـ حدّ مرتد)

(مسأله ۲۹۸۳): مسلمان بالغ و عاقل که در حال غضب و عصبانیت شدید نباشد از اسلام خارج شود مرتد گفته می شود و آن بر دو قسم است: مرتد فطری و ملّی مرتد ملّی، آن است که از پدر و مادر کافر متولد شده باشد و بعد از بلوغ و عقل مسلمان شده باشد، دوباره از دین اسلام خارج شود و کفر را اختیار کند.

(مسأله ۲۹۸۴): مرتد ملّی مرد باشد یا زن اموالش بملکش باقی می ماند و اگر مرد باشد و زوجه مسلمان داشته باشد در صورتی که زوجه اش غیر مدخوله و یا بسنّ یأس رسیده باشد نکاحشان باطل می شود.

(مسأله ۲۹۸۵): اگر مرتد ملّی با همسرش نزدیکی کرده باشد و یائسه نباشد باید عدّه نگهدارد پس اگر مرتد پیش از انقضاء عده همسر توبه کند، همسرش باو بر می گردد و نیاز بعقد جدید ندارد.

(مسأله ۲۹۸۶): اگر مرتد ملی توبه نکرده و عدّه همسرش منقضی شد حکم بجدائی همسرش از هنگام ارتداد می شود.

(مسأله ۲۹۸۷): بنا بر احتیاط از مرتد ملی تا سه روز تقاضا می شود که توبه کند. اگر توبه نکرد بعد از سه روز حاکم شرع حکم به اعدامش می نماید.

(مسأله ۲۹۸۸): اگر مرتد ملّی زن باشد او را باید حبس کنند و در زندان به او سختگیری نموده در وقت نمازها او را بزنند تا توبه کند اگر توبه کرد آزاد می شود و اگر توبه نکرد در زندان می ماند تا بمیرد.

(مسأله ۲۹۸۹): مرتد فطری آن است که در حین ولادتش پدر و مادر هر دو یا یکی از آنها مسلمان باشد و بعد از گرایش به اسلام به کفر برگردد.

(مسأله ۲۹۹۰): اگر مرتد فطری مرد باشد بمجرد کافر شدن، همسرش از او جدا می شود و باید عده وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد و بعد از آن شوهر کردنش مانع ندارد.

(مسأله ۲۹۹۱): مرتد فطری اگر مرد باشد اموالش بعد از اداء دیونش همه انتقال به ورثه پیدا می کند، و بعد از اداء دیون بین ورثه تقسیم می شود، و حاکم شرع حکم به اعدامش می کند.

(مسأله ۲۹۹۲): اگر مرتد فطری مرد باشد و توبه کند و به اسلام برگردد، توبه اش قبول نمی شود به این معنا که اعدامش ساقط نمی شود و زوجه به او بر نمی گردد واموالش از ورثه به او بازگشت نمی کند، ولی چون خداوند توبه پذیر است معصیت ارتداد را بواسطه توبه می بخشد و اگر اعدام نشود بنا بر اقوی می تواند زوجه مسلمان اختیار کند و اگر اموالی بدست بیاورد مالک می شود.

(مسأله ۲۹۹۳): اگر مرتد فطری زن باشد اعدام نمی شود و اموالش به ملکش باقی می ماند و اگر یائسه نباشد و شوهر با او نزدیکی کرده باشد

عدّه نگه می دارد و اگر در بین عده توبه کند زوجیتش باقی می ماند و تمام احکام آن مثل احکام زن مرتد ملّی است.

(مسأله ۲۹۹۴): اگر کسی ادعاء نبوت و پیغمبری کند، و یا به پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه وآله)) و یا یکی از ائمه معصومین ((علیهم السلام)) و یا حضرت زهرا ((علیها السلام)) دشنام دهد بر هر کس که بشنود و بتواند، واجب است او را بکشد مگر اینکه بر جان یا مال یا ناموس خود یا مسلمان دیگر بترسد.

احکام تعزیرات:

(مسأله ۲۹۹۵): اگر مسلمانی که به حد تکلیف رسیده یکی از محرماتی را مرتکب شود که درباره آن حدّی از طرف شارع مقدس تعیین نشده است و یا یکی از واجبات را ترک کند حاکم شرع بمقداری که صلاح می داند دستور می دهد تا او را تأدیب کنند و مقدار تأدیب باید بمقدار حد نرسد و البته کمتر از چهل تازیانه باشد.

(مسأله ۲۹۹۶): اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد ولیّ شرعی او که پدر و جد است می تواند او را تأدیب کند ولی باید متوجه باشد که موجب دیه نشود، و اگر ولیّ طفل او را به مدرسه بفرستد و برای معلّمش اجازه تأدیب بدهد معلم هم می تواند تأدیب کند ولی باید موجب دیه نشود.

(مسأله ۲۹۹۷): حاکم شرع بنا بر اظهر می تواند در مقام حکم به علم خود عمل کند ولی در حدود، که به اندک شبهه اقامه نمی شود حتی الامکان باید احتیاط مراعات شود، و در حد قذف و سرقت اقامه حد بعد از تقاضای مقذوف و صاحب مال می شود، و بدون تقاضای آنها نمی شود اقامه حد نمود.

احکام قصاص:

(مسأله ۲۹۹۸): اگر مکلّف در حال اختیار به ناحق عمداً مسلمان بالغ عاقل را بکشد ورثه مقتول حق دارند بعنوان قصاص قاتل، را بکشند و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است.

(مسأله ۲۹۹۹): اگر شخص مکلّف مکلّف دیگر را امر کند که فلان مسلمان را بناحق بکشد باید از آمر هر کسی که باشد اطاعت نکند و قتل را انجام ندهد اگر چه خوف آن باشد که ظالم خودش را بکشد. ولی اگر امر

ظالم را امتثال کند و مسلمان را بقتل برساند ورثه مقتول می توانند قاتل را قصاص کنند و امّا آمر را در زندان نگهدارند تا بمیرد.

(مسأله ۳۰۰۰): اگر ظالمی شخصی مسلمانی را نگهدارد و ظالمی دیگری او را بقتل برساند، قاتل بحکم شرع قصاص می شود و نگهدارنده به زندان انداخته می شود تا بمیرد.

(مسأله ۳۰۰۱): اگر پدر پسرش را ظلماً به قتل برساند قصاص نمی شود باید دیه برای ورثه فرزند بپردازد. ولی خود قاتل میراث نمی برد و اگر فرزند پدرش را بکشد قصاص می شود. و همچنین است اگر مادرش را بکشد و اگر مادر فرزند را بکشد مشهور جواز قصاص مادر است ولی احتیاط در این است که ورثه مقتول از مادر دیه، بگیرند و او را قصاص نکنند.

(مسأله ۳۰۰۲): اگر چند نفر، مسلمانی را ظلماً بکشند بقسم که همه در ضربه زدن به او شریک باشند، ورثه مقتول می توانند همه را قصاص کنند. ولی مقدار دیه زائد هر یک را به ورثه شان بپردازند: مثلاً اگر سه نفر یک مسلمان را بکشند و ورثه مقتول بخواهند همه را قصاص کنند باید دو ثلث دیه هر کدام را به ورثه شان بپردازند. و اگر قاتل سه نفر باشند، و یا اولیاء بخواهند یکی را قصاص کنند از آن دو قاتل دیگر از هر کدام ثلث دیه را می گیرند و آن دو ثلث را به ورثه شخصی که قصاص شده بدهند، و در همچنین موارد بهتر است قصاص نکنند و دیه بگیرند.

(مسأله ۳۰۰۳): اگر مردی زنی را بکشد ورثه مقتول می توانند قاتل را قصاص کنند، ولی باید نصف دیه مرد را به ورثه آن مرد بدهند، چون دیه زن نصف دیه مرد است.

(مسأله ۳۰۰۴): اگر زنی مردی را بکشد ورثه مرد می توانند آن زن را

قصاص کنند ولی بعد از قصاص نمی توانند نصف دیه مرد را از ورثه زن مطالبه کنند از جهت اینکه غیر قصاص کردن قاتل، حقّ دیگری بر او ندارند.

(مسأله ۳۰۰۵): اگر بچه نابالغ یا دیوانه، کسی را به قتل برساند قصاص نمی شوند، ولی دیه مقتول را از خویشان پدری قاتل باید بگیرند و به ورثه مقتول بدهند.

(مسأله ۳۰۰۶): اگر بالغ عاقل، دیوانه را بکشد، قصاص نمی شود، باید دیه مقتول را بدهد، بلکه اگر بالغ عاقل، طفل نابالغ را به قتل برساند قصاص کردن اشکال دارد، باید دیه بگیرند، و در قصاص کردن قاتل جنین که روح در او دمیده شده باشد اشکال قویتر است، و همچنین است اگر قاتل کور باشد، و مقتضای احتیاط در این موارد دیه گرفتن است.

(مسأله ۳۰۰۷): فرق بین اقسام قتل نیست با گلوله تفنگ بکُشد، یا شکمش را پاره کند، یا سرش را ببرد یا از جای بلند او را پرت کند یا به دریا غرق کند یا به چاه بیندازد، حتی اگر از دادن آب و نان منع کند تا اینکه بمیرد، قتل صدق می کند و قاتل قصاص می شود.

اقسام قتل:

(مسأله ۳۰۰۸): قتل بر سه قسم است. (اول) قتل عمد، و آن قتلی است که از روی علم و عمد صادر شود، مثل اینکه کسی را با گلوله به سینه اش یا به سرش بزند و یا سرش را جدا کند و یا شکمش را پاره کند و امثال اینها، و ملحق می شود به آن زدن انسان را با آلت کشنده اگر چه قصد کشتن را نداشته باشد مثلاً با سنگ بزرگ بر سرش بزند، یا شکمش را پاره کند، یا با تفنگ به سینه اش بزند و قصد کشتن را هم نداشته باشد، قتل عمدی گفته می شود.

(مسأله ۳۰۰۹): حکم قتل عمدی در درجه اول قصاص است ولی ورثه مقتول می توانند قاتل را عفو کنند یا دیه بگیرند بهر مقدار که توافق بین ورثه و قاتل شود.

(دوم) قتل شبیه عمد است و آن در صورتی است که قاتل قصد کشتن را نداشته باشد و به آلت که کشنده نیست بزند، ولی منجر به قتل شود، مثل اینکه با سیلی یا تازیانه به قصد تأدیب، یا تشفّی بزند و منجر به مرگ شود.

(مسأله ۳۰۱۰): در قتل شبیه عمد ورثه مقتول حق قصاص را ندارند و مخیرند بین عفو، یا گرفتن دیه.

(سوم) قتل خطایی و آن در صورتی است که قاتل قصد کشتن را نداشته و حتی قصد انجام دادن کاری را نسبت به مقتول نیز نداشته باشد مثل اینکه قصد شکار آهو داشته باشد، و آن را هدف قرار دهد، ولی خطأً گلوله به انسان اصابت کند و او را بکشد.

(مسأله ۳۰۱۱): در قتل خطاء محض، ورثه مقتول حق قصاص قاتل را ندارند، بلکه حق دیه گرفتن از او را نیز ندارند، و دیه این قتل بر عاقله یعنی خویشاوندان پدری قاتل است مثل پدر، برادر، عمو، فرزندان عمو، و فرزندان برادر، و جدّ پدری، و امثال اینها، و این در صورتی است که قتل خطاء به بیّنه شرعیه ثابت شود.

(مسأله ۳۰۱۲): اگر قتل خطائی به اقرار قاتل ثابت شود دیه بر عاقله نیست بلکه بر خود قاتل می باشد.

(مسأله ۳۰۱۳): دیه قتل خطائی را، بر عاقله، حاکم شرع طبق مراتب ارث تقسیم می کند. و اگر قاتل عاقله نداشته باشد، یا قدرت بر اداء دیه نداشته باشند یا دیوانه باشند و یا کافرباشند خود قاتل باید دیه را بپردازد، و اگر قدرت نداشته باشد، دیه از بیت المال مسلمین، ادا می شود.

(مسأله ۳۰۱۴): در جراحتهای خطأی اگر دیه آن نصف یا ثلث یا ربع یا خمس یا عشر یا نصف عشر باشد، باید عاقله بپردازد، و اگر کمتر باشد بنا بر اظهر، خود جارح بپردازد.

(مسأله ۳۰۱۵): در قتل عمد، و شبیه عمد، اگر قاتل فرار کند، دیه بدستور حاکم شرع از مال او گرفته می شود، و اگر مال نداشته باشد از اقرب فالاقرب او طبق طبقات ارث گرفته می شود، و اگر اقارب او تمکن مالی نداشته باشند از بیت المال مسلمین اداء می شود، چون خون مسلمان ضایع نمی شود.

احکام دیه:

(مسأله ۳۰۱۶): اگر کسی که بالغ و عاقل است عمداً و بناحق مسلمانی را بکشد، در صورتی که مقتول، مرد یا پسر باشد ولیّ کشته می تواند قاتل را عفو کند، یا بکشد. ولی اگر مقتول کافر باشد قاتل او را که مسلمان است نمی توان کُشت. و اگر مقتول مسلمان، زن یا دختر باشد اگر چه می شود قاتل مسلمان او را کُشت ولی اگر قاتل مرد باشد باید نصف دیه او را به ولیّ او بدهند، و اگر قاتل دیوانه یا نابالغ باشد مطلقاً دیه باید بدهند، و دیه آن بر عاقله است که معنای آن در مسأله (۳۰۱۱) گذشت و نیز ولیّ می تواند به مقداری که طرفین راضی شوند از قاتل دیه بگیرد. و در صورتی که رضایت آنها به دیه ای باشد که در شرع معین شده است، چون تقدیرات شرعی در دیه مختلف است، اختیار تعیین آن با قاتل است، و می تواند هر کدام که برای او آسانتر است، اختیار نماید. بنا بر این می تواند قیمت نقره را که از سایر اقسام دیه کمتر است، بدهد، و آن به مقدار (۵۲۵) مثقال نقره سکه دار می شود.

(مسأله ۳۰۱۷): دیه ای که قاتل باید بدهد در صورتی که مقتول مرد و

مسلمان و آزاد باشد یکی از شش چیز است:

"اول" در قتل عمدی صد شتر که داخل سال ششم شده باشند. و در قتل خطائی محض و شبه عمد سن شترها کمتر از این است.

"دوم" دو صد گاو.

"سوم" هزار گوسفند.

"چهارم" دو صد حله و هر حله دو پارچه است و اولی اینست که از پارچه ای یمن باشد.

"پنجم" هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود است.

"ششم" ده هزار درهم که هر درهمی ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار است.

و اگر مقتول، زن و مسلمان و آزاد باشد، دیه او در هر یک از این شش چیز نصف دیه مرد است و اگر مقتول کافر ذمّی باشد در صورتی که مرد باشد دیه او هشتصد درهم، و در صورتی که زن باشد دیه او چهارصد درهم است و اگر کافر غیر ذمّی باشد دیه ندارد و دیه مقتولی که غلام یا کنیز باشد قیمت او است در صورتی که بیشتر از دیه آزاد نباشد. و در صورتی که قتل عمدی هم باشد، نمی شود قاتل آزاد را برای او کشت.

(مسأله ۳۰۱۸): دیه چند چیز، مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مسأله پیش گفته شد.

"اول" آنکه دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد، و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

"دوم" دو گوش کسی را ببرد، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود. و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد، و اگر نرمه گوش او را ببرد احوط اینست که با او صلح نماید.

"سوم" تمام یا نرمه بینی کسی را ببرد.

"چهارم" زبان کسی را از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت مخارج حروفی که به جهت قطع زبان از بین رفته است ملاحظه نماید و دیه تمام را نسبت به مخارج حروف تقسیم کنند، و نسبت آن مقدار را بدهد. و اولی این است که با مقداری که در ملاحظه مساحت: یعنی نصف، یا ثلث یا ربع و مانند اینها واجب می شود، ملاحظه نموده، هر کدام بیشتر است آنان را بدهد.

"پنجم" تمام دندانهای کسی را از بین ببرد و در صورتی که بعضی از دندآنهارا از بین ببرد و صاحب دندان مرد باشد باید برای هر دندانی از دندانهای جلوی که دوازده عدد است، پانصد درهم دیه بدهد، و برای هر یک از دندانها دیگر که هیجده عدد است، دو صد و پنجاه درهم بدهد و اگر زن باشد دیه آن تا به مقداری که به ثلث دیه نرسد، با دیه مرد مساوی است، و در صورتی که به ثلث برسد دیه دندانهای او نصف دیه دندانهای مرد است.

"ششم" هر دو دست کسی را از بند جدا کند، و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن مثل او را بدهد.

"هفتم" ده انگشت کسی را ببرد، و دیه انگشت ابهام ثلث دیه دست و دیه سایر انگشتها سدس است و دیه در زن اگر به ثلث برسد، نصف دیه مرد است.

"هشتم" هر دو پستان زنی را ببرد، و اگر یکی از آنها را ببرد، باید نصف دیه کشتن مثل او را بدهد.

"نهم" هر دو پای کسی را تا مفصل یا همه ده انگشت پا را ببرد و دیه هر انگشت پا مثل دیه آن انگشت از دست است.

"دهم" تخم های مردی را از بین ببرند.

"یازدهم" طوری به کسی آسیب برساند، که عقل او از بین برود. و اگر پشت کسی را طوری بشکند که دیگر علاج نشود، باید تمام دیه را بدهد اگر

چه احوط این است که رجوع به صلح شود.

(مسأله ۳۰۱۹): اگر اشتباهاً کسی را بکشد باید علاوه بر دیه که در مسأله (۳۰۱۷) گفته شد خود قاتل یک بنده آزاد کند، و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر این را هم نتواند، شصت فقیر را سیر کند، و اگر عمداً و بناحق بکشد، در صورت عفو یا گرفتن دیه باید دو ماه روزه بگیرد. و شصت فقیر را سیر کند، و یک بنده را آزاد نماید.

(مسأله ۳۰۲۰): کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند، ضامن است. و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود، یا به کسی دیگر صدمه بزند، ضامن می باشد.

(مسأله ۳۰۲۱): اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، و آن سقط آزاد و محکوم به اسلام باشد چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود می باشد، و اگر علقه یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال. و اگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال. و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد دیه او هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیه او پنجصد مثقال شرعی طلای سکه دار است، و در جمیع این صور اگر عوض هر یک مثقال طلا، ده درهم نقره بدهد کافی است.

(مسأله ۳۰۲۲): اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد، به وارث بچه بدهد. و به خود زن چیزی از آن نمی رسد.

(مسأله ۳۰۲۳): اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن و بچه را بدهد.

(مسأله ۳۰۲۴): اگر پوست سر، یا صورت مردی را پاره کند، باید

یک صدم دیه انسان را که در مسأله (۳۰۱۷) گفته شد به او بدهد و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید دو صدم بدهد، و اگر خیلی از گوشت را پاره کند باید سه صدم بدهد، و اگر به پرده نازک استخوان برسد، چهار صدم، و اگر استخوان نمایان شود پنج صدم و اگر استخوان بشکند ده صدم و اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده صدم و اگر به پرده مغز سر برسد باید سی و سه صدم بدهد.

(مسأله ۳۰۲۵): اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگری بزند به طوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکّه دار که هر مثقال ۱۸ نخود است بدهد و اگر کبود شود، سه مثقال و اگر سیاه شود، باید شش مثال شرعی طلای سکه دار بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسی را به واسطه زدن سرخ، یا کبود، یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

(مسأله ۳۰۲۶): اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزند، یا چیزی از بدن آن را ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۳۰۲۷): اگر انسان سگ شکاری کسی را یا سگی که نگهبانی خانه را می کند، یا سگ گله کسی را، یا سگی که پاسبانی زراعت را می کند، بکشد، باید قیمت او را بدهد. و اگر قیمت سگ شکاری کمتر از چهل درهم باشد لازم است چهل درهم بدهد.

(مسأله ۳۰۲۸): اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری که ضرر زده به صاحب مال، یا زراعت بدهد.

(مسأله ۳۰۲۹): اگر فروشنده دوا اشتباهاً دوائی را به خریدار بدهد، و مریض آن را بخورد و ضرری به او برسد فروشنده ضامن است، و باید دیه بدهد و همچنین است، اگر اشتباهاً آمپولی را بدهد، و برای مریض ضرر

برساند ضامن است.

(مسأله ۳۰۳۰): اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود دیه مال طفل است و اگر مرده، باید به ورثه او بدهد. و چنانچه مثلاً پدر بچه به قدری او را بزند که بمیرد، دیه او را ورثه دیگرش می برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی رسد.

احکام سفته:

(مسأله ۳۰۳۱): مشهور فرموده اند در کلیه معاملات که بنحو معاوضه (داد و ستد) باشد لازم است هر یک از دو طرف معاوضه، مالیت (قیمت و ارزش) داشته باشد زیرا که اگر یکی از دو طرف مالیت نداشته باشد معامله سفهی و باطل خواهد بود (مثلاً) اگر کسی یک دانه جورا که مالیت ندارد به یکصد افغانی بفروشد معامله باطل است، ولی ظاهر این است که اگر در معامله غرض شخصی باشد معامله در نزد عقلاء سفهی نمی شود (مثلاً) شخصی طالب خط پدرش باشد و آن خط نزد کسی است و ارزش ندارد، چنانچه آن شخص خط پدر خود را به قیمتی بخرد این معامله سفهی نخواهد بود، علاوه بر اینکه دلیلی بر بطلان معامله سفهی نیست بلکه معامله سفیه باطل است.

(مسأله ۳۰۳۲): مالیت مال دو قسم است: یکی آنکه مال ذاتاً دارای منافع و خواصی است که مردم به جهت آن منفعت یا خاصیت به آن رغبت می نمایند و بدین جهت قیمت و ارزش پیدا می کند، مانند خوردنیها، آشامیدنیها، فرشها، ظرفها، اقسام جواهرات و مانند اینها، دیگری آنکه ذاتاً ارزش و مزیت ندارد بلکه ارزش و قیمتش اعتباری است، مثل تمبرهای پست و غیره که دولت برای آنها قیمت معین کرده است از یک افغانی یا کمتر

یا بیشتر و آنها را در پست خانه برای مراسلات و در گمرکات و دادسراها برای چسباندن به اظهارنامه ها و در محاضر رسمی برای اسناد معاملات و غیر اینها قبول می نماید، و از این جهت ارزش و مالیت پیدا می کند و هر وقت دولت بخواهد که آنها را از مالیت بیندازد روی آنها مهر باطله زده و از اعتبار ساقط می نماید.

(مسأله ۳۰۳۳): اجناسی که مورد معامله و یا قرض واقع می شوند دو قسم اند:

۱ـ مکیل و موزون (پیمانه و کشیمنی).

۲ـ غیر مکیل و موزون.

قسم اول: آن است که قیمت و ارزشش روی پیمانه یا کشش قرار گرفته مثل برنج، گندم، جو، طلا، نقره و مانند اینها.

قسم دوم: آنست که قیمتش فقط بشماره مانند تخم مرغ یا به ذراع است مانند پارچه و فرش، حال چنانچه در باب قرض هر جنس را به دیگری قرض بدهیم بشرط زیاده ربا بوده و آن قرض حرام می شود خواه مکیل و موزون باشد یا غیر آن، در باب معامله هم اگر مکیل و موزون را به هم جنس خود خرید فروش نمائیم با زیاده معامله باطل و حرام خواهد بود. و اما اگر غیر مکیل و موزون را به هم جنس خود به زیاده معامله کنیم ربا نخواهد بود. و در نتیجه این مسئله به میان می آید که هر گاه کسی صد عدد تخم مرغ را بدیگری قرض دهد تا مدت دو ماه مثلاً به صد و ده عدد ربا می شود ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده تا به مدت دو ماه بفروشد چنانچه فرق بین ثمن و مثمن باشد ربا نشده و معامله صحیح است، در صورتی که نتیجه یکی است ولی عنوان فرق کرده اگر عنوان قرض باشد ربا است. و اگر خرید و فروش باشد ربا نیست و در این جا باید معلوم باشد که واقع قرض غیر از واقع

فروش است به این معنی که قرض عبارت است از اینکه انسان مالی را به دیگری بدهد به این قصد که آن مال در ذمه گیرنده باشد و فروش آنست که مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد. پس در فروش لازم است که مال فروخته شده، غیر از عوض او باشد و از اینجا معلوم می شود که اگر مثل صد عدد، تخم مرغ را به صد و ده عدد در ذمه بفروشد بایستی بین آنها امتیاز باشد، مثل اینکه صد عدد تخم مرغ بزرگ را به صد و ده عدد متوسط بفروشد زیرا که اگر امتیاز بین آنها به وجهی نباشد بیع محقق نشده بلکه در واقع قرض بوده و به صورت بیع است و همچنین است اگر سفته یا چک که مثلاً مشتمل بر صد هزار تومان باشد بعد از شش ماه و آن را بفروشد به هشتاد هزار تومان نقد نتیجه این است که هشتاد هزار تومان بمن بدهید من صد هزار تومان بعد از شش ماه می دهم، چون بین مبیع و ثمن هیچ فرقی نیست مگر به زیاده و نقصان پس در قرض ربوی داخل است اگر چه به صورت بیع معامله شده است. و از این جهت معامله حرام خواهد شد و از این بیان واضح می شود اگر کسی هزار افغانی را به هزار و دوصد افغانی تا دو ماه مثلاً بفروشد ربا قرضی در آن می آید و همچنین است پول پاکستانی به پاکستانی و یا پول کشورهای دیگر و این معامله در صورت، فروش است و در واقع قرض.

(مسأله ۳۰۳۴): تمامی پولهای کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا لیره های انگلیسی یا دلارهای آمریکائی یا ریالهای ایرانی و امثال اینها مالیت دارند زیرا که از طرف هر یک از دولتها نسبت به پولهای کاغذی خود قیمتی معین کرده اند، که در تمام مملکت قبول و رائج است بدین جهت مالیت پیدا نموده و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می نمایند. و معلوم است که این پولها مکیل و موزون نیستند و از این جهت معاوضه این پولها به هم جنس خود یا زیاده ربا نیست، (مثلاً) اگر ده هزار افغانی طلب را به کس

دیگر به نُه هزار افغانی نقد معامله نمائیم ربا نمی شود چنانکه مرحوم آیت الله یزدی اعلی الله مقامه در ملحقات عروة در مسألة (۵۶) تصریح نموده و می فرماید: "اسکناس، معدود است و از جنس غیر نقدین (طلا و نقره) می باشد و دارای قیمت معینه ای است و حکم نقدین بر او جاری نمی شود پس جائز است فروش بعضی از آنها را به بعض دیگر با زیاده، در صورتی که معامله نقد به نقد باشد یا دین ثابت در ذمه را به کمتر از آن به پول نقد بفروشد. و همچنین جاری نمی شود بر آن حکم صرف که وجوب قبض در مجلس است."

(مسأله ۳۰۳۵): سفته های ریالی که در بین مردم معامله می شود خود سفته ها مالیت نداشته و مورد معامله نیست، و مورد معامله ریالهائی است که این سفته ها سند اثبات آنهاست، مثلاً زید یک خروار گندم را به دو هزار ریال فروخته و برای آن سفته دو ماهه می گیرد، آن وقت این طلب را می فروشد به یکصد ریال کمتر یعنی به یکهزار و نهصد ریال نقد، و سفته برای اثبات دوهزار ریال طلب است، و شاهد بر اینکه این سفته مالیت ندارد این است که شما یک خروار گندم را که می فروشی به دوهزار ریال اگر مشتری آن وجه را به شما داد ذمه اش بری می شود، ولی اگر سفته داد ذمه اش بریء نمی شود و به شما مقروض است. باز هم مشتری ذمه اش مشغول است. و باید وجه گندم را بپردازد. اما اگر دوهزار ریال وجه نقد به فروشنده داده بود و آن گم شود، یا بسوزد، از کیسه فروشنده رفته و به مشتری هیچ مربوط نیست.

(مسأله ۳۰۳۶): سفته ای که به بانک یا غیر بانک فروخته شود در صورتی که حقیقت داشته باشد و جائی خالی نباشد مثل کسی جنس را به دیگری فروخته به معادل صد هزار افغانی طلب، سفته گرفته همان صد هزار افغانی طلب خود را به بانک و غیر بانک به عنوان معامله و تملیک واگذار

کردن و در مقابل وجه گرفتن با نقیصه که به نسبت مدت طلب واگذاری از مقدار وجه کم می نماید اشکال دخول ربا در معامله می آید چنانچه گذشت.

(مسأله ۳۰۳۷): سفته های که حقیقت ندارد ومجامله ای است اگر بخواهد با بانک غیر اهلی معامله کند مبلغ کمتری را که بانک به او می پردازد می تواند برای خود به عنوان مجهول المالک با اجازه حاکم شرع قبول نماید وقتی که در عوض بانک تمام مبلغ سفته را به خواست او یا معمولاً که برگشت به خواست اوست از دهنده سفته وصول کند او ضامن تمام آن مبلغ برای دهنده می شود که به او بپردازد و موجب ربائی برای آن دو نخواهد صورت گرفت. و اگر بخواهد با بانک اهلی معامله نماید از برای فرار از ربا طرقی است، دو طریق آن در مسأله (۳۰۴۰) ذکر می شود.

(مسأله ۳۰۳۸): سفته های وعده ای که به بانکها اهلی یا غیر بانکها فروخته می شود معمولاً در مقابل وجه نقد فروخته می شود، ولی آن وجه نقد باید از جنس سفته نباشد، اگر سفته مشتمل بر تومان است، وجه نقد باید پول پاکستانی یا عراقی یا هندی باشد.

(مسأله ۳۰۳۹): سفته های را که می فروشند دولت، قانونی وضع کرده که به موجب آن قانون اگر سفته دهند در سر رسید سفته وجه را نپردازد، بانکها یا خریدارهای دیگر این اختیار را دارند که به هر کدام از فروشنده یا امضاء کنندگان سفته مراجعه نموده و وجه سفته را از او مطالبه و سفته را به او در مقابل معادل وجه سفته بدون کسر واگذار نمایند و فروشنده یا امضاء کننده گان هم ملزم اند که در صورت مطالبه بانک یا خریدار دیگر، وجه را بپردازند. و این الزام و التزام را همه یا اغلب آنهائی که سفته می دهند و یا امضاء می کنند می دانند، و معاملات سفته و بنای عمل روی این شرط که او را شرط ضمنی گویند بوده. پس بنا بر این سفته هائی که روی این شرط عمل

می شود، نسبت به کسانی که این الزام را می داند، شرط ضمنی و لازم المراعاة است و این شرط نظیر شرط ثبت معاملات غیر منقول است که دولت هر معامله غیر منقولی را که به ثبت نرسد قابل اجراء نمی داند و همه مردم در خرید و فروش به ثبت دادن ملزم می باشند چنانکه هیچ کس از ثبت دادن امتناع نباید بنماید، چون بنای عمل به آن شرط است. و چنانکه گذشت این گونه شرطها را که عمل روی او انجام می شود، شرط ضمنی گویند.

(مسأله ۳۰۴۰): مرسوم در بانکها این است که یک امضاء را نمی خرند ولی اشخاصی هستند که یک امضاء را هم معامله می کنند و چون عموماً این اشخاص وجه می دهند و سفته می گیرند و غالباً بعنوان قرض است و در قرض، زیاده ربا است لهذا معاملات مزبور حرام و زیاده ربا است، ولی اگر خواسته باشند معامله شان صحیح باشد و زیاده ای که می گیرند ربا نباشد چند راه دارد، و دو راهش که آسانتر از بقیه است ذکر می شود.

۱ـ آنکه وجه را که می دهد به عنوان معامله، منتقل نماید نه بعنوان قرض و استقراض (مثلاً) صد هزار ریال نقد را بفروشد به پانصد دینار عراقی و عده ای، به مدّت معین.

۲ـ آنکه یک جعبه کبریت یا یک طاقه دستمال یا چیز دیگری را بفروشد به ده هزار ریال به شرط اینکه صد هزار ریال تا مدت ـ مثلاً ـ یک سال بدون منفعت قرض بدهد و یا اینکه کسی که قرض گرفته است و مدت آن سرآمده و می خواهد تمدید نماید طلبکار یک جعبه کبریت را به مقروض می فروشد به هزار ریال به شرط اینکه طلب خود را تا مدت یک ماه بدون منفعت تمدید نماید و این چاره جوئی به این نحو برای تجدید و تمدید مدت به ملاحظه این است که جائز نیست ابتداء در مقابل تجدید یا تمدید مدت، طلبکار چیزی از بدهکار بگیرد. و توهّم اینکه این معامله صوری است، زیرا

که هیچ کس یک جعبه کبریت را که قیمتش یک ریال است به هزار ریال نمی خرد، توهّم بی جائی است زیرا که احدی بدون جهت چنین معامله ای نمی کند اما در صورتی که صد هزار ریال قرض دادن بدون منفعت تا یک سال ضمیمه شود همه می خرند و در این موضوع چند روایت در کتاب وسائل الشیعه، ابواب احکام عقود، نقل فرموده اند و ما برای رفع شبهه یک روایت از آن را در اینجا نقل می نمائیم.

شیخ طوسی قدس الله روحه به سند صحیح از محمد بن اسحاق بن عمار که موثق است روایت نموده می گوید به حضرت موسی بن جعفر ((علیهما السلام)) عرض کردم "ویکون لی علی الرجل دراهم، فیقول اخّر بها وانا أربحک فأبیعه جبة تقوم علی بألف درهم بعشرة آلاف درهم ـ او قال: بعشرین الفاً و أُءَخِّرُهُ بالمال؟ قال لا بأس[۳].

"ترجمه": من چند درهم از شخصی طلبکارم و آن شخص خواهش می کند او را مهلت دهم و به من منفعتی برساند من جبه ای را که قیمتش هزار درهم است به او به ده هزار درهم ـ یا بیست هزار درهم می فروشم و طلب خود را تأخیر می اندازم؟ حضرت فرمودند عیبی ندارد.

[۳] ـ وسائل الشیعه جلد ۱۲ ب ۹ از ابواب احکام العقود ح ۴.

مسائل بانکی:

(مسأله ۳۰۴۱): اگر مسلمان در بانکهای غیر دولتهای اسلامی سپرده داشته باشد، بانک سود بر آن در نظر بگیرد اشکال ندارد و حلال است و نیاز به اجازه حاکم شرع هم نیست و فرق نیست بین اینکه شرط سود را در اول کرده باشد یا نه.

(مسأله ۳۰۴۲): یکی از کارهای بانک خرید و فروش ارزهای خارجی است و هیچ اشکالی در آن نیست چه اینکه غرض بدست آوردن سود باشد یا رفع احتیاجات مردم و فرق نمی کند اینکه معامله مدت دار باشد یا بدون مدت چون معامله بین ارز داخلی و خارجی می باشد و ربا در آن داخل نمی شود.

(مسأله ۳۰۴۳): بعضی اوقات بانک واسطه می شود بین بایع و مشتری در وارد کردن مال از کشورهای خارجی و یا صادر کردن مال به آن کشورها و عملهای بانکی را به نفع مشتری و یا بایع و یا به نفع هر دو انجام می دهد و کار مزد ۱۰٪ و یا ۲۰٪ کل بهای مورد سفارش را از سفارش کننده می گیرد و این کار مزد حلال است و اشکالی ندارد.

(مسأله ۳۰۴۴): پولی را که انسان در بانک بنحو سپرده ثابت یا غیر ثابت می گذارد اگر شرط سود و فائده را با بانک بنماید ربا و حرام است ولی ممکن است صاحب پول به چند نحو استفاده حلال بدست آورد:

۱ـ مالک پول، مسئول بانک را وکیل بگیرد در معامله با آن پول و در صورتی که بانک معامله کند و استفاده ببرد مالک را در آن شریک بانک می داند و بعنوان مصالحه مبلغی را به صاحب پول می دهد و این فائده حلال است.

۲ـ مالک پول را در بانک می گذارد و هیچ گونه شرط نمی کند ولی بانک پولهای را که از مالکین، بحساب سپرده قبض می کند راکد نمی گذارد

و با آنها معامله می کند و استفاده می برد و مبلغی را برای مالکین از منافع که بدست آورده می دهد و آن هم حلال است.

۳ـ مالک پول را در بانک بعنوان قرض الحسنه می گذارد ولی متاعی را که قیمت آن مثلاً ده هزار است به بیست هزار می فروشد به بانک و در این معامله بانک به مالک پول، که قرض دهنده است ده هزار منفعت حلال داده است و هیچ اشکالی ندارد.

۴ـ اینکه بانک برای قرض دهنده متاعی را که بیست هزار ارزش دارد به مبلغ ده هزار می فروشد و در اینجا قرض دهنده ده هزار منفعت حلال بدست آورده است.

(مسأله ۳۰۴۵): پولی را که انسان از بانک وام می گیرد اگر شرط سود دادن به بانک بنماید ربا و حرام است. ولی راه های است که انسان می تواند به بانک منفعت برساند که ربا نباشد و حلال است.

۱ـ شخص وام گیرنده صد هزار تومان از بانک می گیرد و می خواهد منزل بخرد، مثلاً قیمت منزل دو صد هزار تومان است نصف منزل را به قبض بانک می دهد و منزل مشترک است بین مالک و بانک واجرت نصف منزل را به بانک ماهانه یا سالانه می پردازد و هر وقت تمکن پیدا کند قیمت نصف منزل را به بانک می دهد و تمام منزل را به قبض و ملک خویش در می آورد.

۲ـ متاعی را وام گیرنده به کمتر از قیمت واقعی آن به بانک می فروشد و شرط می کند که مثلاً صد هزار تا یک سال برایم قرض الحسنه بدهد و بانک قبول می کند و در اینجا ربا نیست و بانک منفعت حلالی را بدست آورده است.

۳ـ عکس آن را انجام می دهد و وام گیرنده متاعی را به قیمت مضاعف از بانک می خرد و در ضمن آن شرط می کند که مبلغ صد هزار

بعنوان قرض الحسنه بانک برایش بدهد و این منفعت که عاید بانک می شود ربا نیست و حلال است.

۴ـ بانک می تواند صد هزار تومان یا افغانی را مثلاً به هزار دلار تا

مدت یک سال بفروشد در اینجا بانک سود بدست آورده و ربا نیست.

(مسأله ۳۰۴۶): راه های حلّیت مذکور اختصاص به معاملات بانکی ندارد در غیر بانک نیز جائز است.

(مسأله ۳۰۴۷): پول گرفتن از بانکهای دولتی که اموال مجهول المالک در آنها باشد، بدون اجازه حاکم شرع جائز نیست و اما اگر در بانک سپرده های ثابت یا در گردش و پول آب و برق و تلفن و گاز و امثال آنها باشد و انسان علم نداشته باشد که پولهای مجهول المالک در آن است نیاز به اجازه حاکم شرع ندارد.

(مسأله ۳۰۴۸): سفته و چک اگر مجامله ای و صوری نباشد بلکه دارای حقیقت باشد به این معنی که سفته دهنده در واقع مدیون سفته گیرنده باشد تا مدتی مثلاً دو ماه یا شش ماه یا یک سال، می تواند سفته یا چک را به مبلغی کمتر از آن نقداً به صاحب چک بفروشد و هیچ اشکالی ندارد. و اما اگر چک و سفته مجامله ای و صوری باشد به این معنی که امضاء کننده ای سفته و چک، بدهکار نیست و می خواهد بدوست خود خدمتی کرده باشد برایش سفته یا چک را امضاء کرده می دهد و سفته گیرنده اگر آن را به مبلغ کمتر بفروشد جایز نیست چون مأل آن گرفتن قرض است به مبلغ بیشتر و آن ربا است جزماً. توضیح این است که سفته را به مبلغ صد هزار تومان امضاء کرده بعد از شش ماه مثلاً و فرض این است که این مبلغ را امضاء کننده بدهکار نیست و سفته گیرنده می رود از شخصی در مقابل آن هشتاد هزار تومان مثلاً می گیرد و این مبلغ قرضی است که از آن شخص می گیرد و بعد از شش ماه

امضاء کننده سفته صد هزار به آن شخص می پردازد، و سفته گیرنده مبلغ مذکور را به صاحب امضاء می دهد، نتیجه این شد که او در مقابل هشتاد هزار تومان نقد، بعد از شش ماه صد هزار می دهد، و این ربای قطعی است ولی اگر طرف معامله بانکی باشد که اموال مجهول المالک در آن باشد می شود با اجازه حاکم شرع آن را تصحیح کرد چنانچه در مسأله (۳۰۳۷) گذشت.

(مسأله ۳۰۴۹): اگر شخصی مدیون است وقت آن رسیده و پول ندارد و اگر دین مبلغ صد هزار باشد به دائن بگوید شش ماه مهلت بده بیست هزار برایت نفع در نظر گرفته: یکصد و بیست هزار می دهم این حرام است و ربای قطعی است ولی دائن مثلاً فرشی داشته که ده هزار ارزش دارد مدیون بگوید این فرش را به سی هزار می خرم بشرطی که دین را تا شش ماه مهلت بدهی، و دائن قبول کند این معامله صحیح است و دائن در مقابل مهلت شش ماه بیست هزار استفاده کرده و حلال است.

(مسأله ۳۰۵۰): در فرض مذکور اگر مدیون متاعی دارد دارای ارزش سی هزار به دائن بگوید این متاع را به شما به ده هزار می فروشم بشرط که دین را شش ماه مهلت بدهی و دائن قبول کند صحیح است و ربا نیست.

(مسأله ۳۰۵۱): اگر انسان پول در بانک دارد می خواهد حواله بگیرد به یکی از شعبه های بانک، در شهرستان دیگر و بانک پولی بعنوان کار مزد می گیرد و حواله درست می کند آن کار مزد حلال است، و همچنین است اگر حواله به بانک خارجی درست کند گرفتن کارمزد حلال است.

(مسأله ۳۰۵۲): بانکها سالانه جهت تشویق مردم برای باز کردن شماره حساب و سپردن پولهای خود به بانکها قرعه کشی می کند هر یک از صاحبان حساب که اسمش به قرعه برآمد، مبلغی را برایش بعنوان جایزه می دهد و این قرعه اندازی را هنگام باز کردن حساب و سپردن پول اگر شرط

نکرده باشد حلال است. و اگر مال مجهول المالک در آن بانک باشد باید باذن حاکم شرع اخذ شود و اما اگر هنگام باز کردن حساب شرط قرعه اندازی را بنماید جائز نیست و قرعه کشی از جهت وفاء به آن شرط مشروعیت ندارد.

قراردادهای بیمه ای:

بیمه یک نوع قراردادی است بین بیمه گر (دولت یا شرکت) و بین بیمه کننده (شخص یا اشخاص) که بیمه کننده با پرداخت مبلغی بطور ماهیانه یا سالیانه بنام اقساط بیمه، و بیمه گر، طبق قرارداد خسارت هر نوع ضرر و زیانی که بر بیمه کننده وارد شود و در قرارداد ذکر شده باشد، از بیمه گر دریافت می کند.

(مسأله ۳۰۵۳): بیمه انواع و اقسام متعددی دارد: بیمه حیات و سلامت، بیمه اموال چه اموالی که از خارج خریداری شده باشد و یا موجود در انبارهای کالای شخصی و یا عمومی و یا اثاث البیت، بیمه خطر آتش سوزی و غرق در آب، و نقص حاصل در کالا و حصول عیب و خرابی در آن، و بیمه کشتیهای تجارتی و آنچه از این قبیل است، و بیمه اقسام دیگری نیز دارد و چون حکم آنها یکی است لزومی ندارد که تمام آنها ذکر شود.

(مسأله ۳۰۵۴): قرارداد بیمه چند رکن و پایه دارد:

۱ـ ایجاب از بیمه کننده یعنی انشاء عقد بیمه بر طبق بیمه نامه بوسیله بیمه کننده.

۲ـ قبول بیمه گر یعنی آنچه بیمه کننده انشاء کرد، او قبول کند.

۳ـ معلوم کردن آنچه بیمه می شود: حیات و سلامتی بدن، اموال، ماشین، و یا چیزهای دیگر.

۴ـ تعیین بیمه ماهیانه و یا سالیانه...

(مسأله ۳۰۵۵): لازم است در قرارداد بیمه تعیین آنچه که بیمه می شود و تعیین خطرهای احتمالی که آن چیز بخاطر آن خطرات بیمه می شود و همین طور لازم است اقساط بیمه و ابتداء و انتهاء و مدت بیمه تعیین گردد.

(مسأله ۳۰۵۶): می توان قرارداد بیمه را با تمام اقسام آن از باب عقد هبه معوضه تصحیح کرد به این معنی که بیمه کننده مبلغی را بطور ماهیانه یا سالیانه یا یکجا به بیمه گر هبه می کند و در ضمن عقد هبه به بیمه گر شرط می کند که در صورت پیش آمد و رخ داد هر نوع خسارتی که در بیمه نامه ذکر شده، باید بیمه گر آن را جبران کند و بر بیمه گر نیز واجب است به این شرط وفا کند و خسارت بیمه کننده را جبران کند، بنا بر این عقد بیمه به تمام اقسام آن یک نوع هبه معوضه، جایز و صحیح است.

(مسأله ۳۰۵۷): چنانچه بیمه گر در صورت پیش آمد خسارتی بر بیمه کننده از جبران آن خودداری کند و بشرط هبه عمل ننماید و خسارت نپردازد مرتکب خلاف شرع شده است و بیمه کننده خیار تخلف شرط دارد و می تواند قرارداد بیمه را فسخ کند و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده است، مسترد داشته و پس بگیرد.

(مسأله ۳۰۵۸): در صورتی که بیمه کننده به پرداخت اقساط بیمه کمّاً و کیفاً اقدام نکند، واجب نیست بر بیمه گر که خسارات وارده را جبران کند و بیمه کننده حق ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده است، مسترد بدارد و پس بگیرد.

(مسأله ۳۰۵۹): برای صحت قرارداد بیمه مدت معینی اعتبار نشده است که باید یکساله باشد یا دو ساله و یا بیشتر بلکه تابع است بآنچه طرفین بیمه گر و بیمه کننده اتفاق کرده باشند.

(مسأله ۳۰۶۰): اگر چند نفری جمع شوند و اتفاق کنند بر تأسیس شرکتی که سرمایه شرکت را بطور مشترک از مال خودشان بگذارند و هر یک از شرکاء و یا یکی از آنها در ضمن عقد شرکت، بر دیگران شرط کند که چنانچه پیش آمد ضرر و حادثه ای بر جان و یا مال و یا ماشین و یا چیز دیگر او وارد شود، با تعیین نوع حادثه، شرکت باید خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند، در صورت وقوع حادثه واجب است شرکت باین شرط عمل و خسارت او را جبران کند.

(مسأله ۳۰۶۱): بعد از تحقق عقد بیمه و دادن بیمه کننده اقساط را اگر خسارت هنگفت و زیاد، به مال بیمه شده وارد شود، بیمه گر حق ندارد بگوید، من نمی دهم یا توان و قدرت ندارم.

مسائل متفرقه:

(مسأله ۳۰۶۲): اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد، می تواند از صاحب درخت بگیرد.

(مسأله ۳۰۶۳): جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد، اگر مثلاً به واسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد، نمی تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد پس گرفتن آن اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۶۴): اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میّت نمایند ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت.

(مسأله ۳۰۶۵): اگر انسان غیبت مسلمانی را کند، احتیاط مستحب آن است که اگر مفسده ای پیدا نشود، از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید و چنانچه ممکن نباشد، باید برای او از خدا طلب آمرزش کند، و اگر به واسطه غیبتی که کرده توهین از آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است باید آن توهین را برطرف نماید.

(مسأله ۳۰۶۶): انسان نمی تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می داند خمس نمی دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

(مسأله ۳۰۶۷): آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام است، و اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخواند حرام است. ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۶۸): کشتن حیوانی که اذیت می رساند و مال کسی نیست اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۶۹): جایزه ای را که بانک به بعضی از کسانی که در

صندوق پس انداز پول دارد می دهد، چون برای تشویق مردم از خودش می دهد حلال است.

(مسأله ۳۰۷۰): اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آن را به نیت صاحبش به فقیر صدقه بدهد، و احوط این است که از حاکم شرع استجازه کند.

(مسأله ۳۰۷۱): سینه زدن در کوچه و بازار با اینکه زنها عبور می کنند اشکال ندارد ولی بنا بر احتیاط سینه زن باید، پیراهن پوشیده باشد و نیز اگر جلو جمعیت عزاداری بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد. ولی باید آلات لهو استعمال نشود.

(مسأله ۳۰۷۲): گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد برای زن مانعی ندارد هر چند زینت حساب شود و احتیاط واجب در مرد اجتناب از زینت دادن دندان است بطلا، و در غیر از زینت اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۷۳): استمناء یعنی با خود یا دیگری غیر زن و کنیزش کاری کند، که منی از او بیرون آید، حرام است.

(مسأله ۳۰۷۴): تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد بنا بر احتیاط واجب در حال اختیار حرام است.

(مسأله ۳۰۷۵): احتیاط واجب آن است که ولیّ بچه پیش از آنکه بچه بالغ شود او را ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است. که خود را ختنه کند.

(مسأله ۳۰۷۶): اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، فرزند آنان اگر بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

(مسأله ۳۰۷۷): اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند پدر او باید

خرجی او را بدهد، و اگر پدر ندارد یا نمی تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، مشهور آن است که جدّ پدری او باید خرجی او را بدهد. و اگر جدّ پدری ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد، یا نمی تواند خرج او را بدهد. باید مادر پدر، و مادر مادر، و پدر مادر، با هم خرجی او را بدهند. و اگر بعضی از اینها نباشند یا نتوانند باید بعضی دیگر خرجی او را بدهند و قول مشهور موافق احتیاط است.

(مسأله ۳۰۷۸): دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حق ندارند بدون اذن شریک دیگر، آن را بسازد و یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا به دیوار میخ بکوبد ولی کارهای که معلوم است شریک راضی است مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد، اما اگر شریک او بگوید به این کارها هم راضی نیستم، انجام اینها جایز نیست.

(مسأله ۳۰۷۹): نقاشی تمام بدن حیوان، یا انسان، هر چند مجسمه نباشد حرام است، ولی عکاسی فتوگرافی اشکال ندارد.

(مسأله ۳۰۸۰): نماز جمعه در عصر غیبت حضرت صاحب الامر (عجل الله فرجه الشریف) واجب تخییری است، و اگر کسی نماز جمعه را جامع الشرائط اقامه کند از نماز ظهر کفایت می کند اگر چه خواندن نماز ظهر بعد از آن موافق با احتیاط استحبابی است.

(مسأله ۳۰۸۱): در شبهای که نور مهتاب قوی است (از ۱۲ تا ۲۰) یا ۱۳ تا بیست و یا ۱۴ تا بیست به حسب اختلاف فصول احتیاط واجب آن است، که نماز صبح را به مجرد که اذان صبح گفته می شود نخوانند، و صبر کنند تا سفیده صبح از مشرق نمایان شود، و آن وقت بخوانند، ولی احتیاط

واجب، در ماه مبارک رمضان این است که بمجرد اذان صبح امساک کنند اگر چه سفیده صبح از جهت نور مهتاب نمایان نیست.

(مسأله ۳۰۸۲): وضو مستحب نفسی است و هر وقت که بقصد قربت وضو بگیرد و آن وضو باقی باشد بعد از داخل شدن وقت نماز، می تواند با آن وضو نماز بخواند، و اگر فاصله زیاد باشد تجدید وضو بعد از دخول وقت نماز مستحب است.

(مسأله ۳۰۸۳): معیار در بالغ شدن دختر و پسر ماه قمری است، و از هنگام ولادت دختر نه سال قمری، و از هنگام ولادت پسر پانزده سال قمری که بگذرد، روزه و نماز بر هر دو واجب می شود. و اگر کسی سنّ فرزندان خود را به سال شمسی حساب کرده و روزه و نماز را بر اساس آن انجام داده باشند باید سال شمسی را به قمری حساب کنند هر مقدار نماز و روزه که فوت شده باشد، قضاء آن را انجام دهند ولی کفاره روزه واجب نیست.

(مسأله ۳۰۸۴): اشخاصی که جهت طلب علم و یا کسب و کار از وطن اصلی خویش مهاجرت می نمایند و در حوزات علمیه یا غیر آن قصد اقامت طولانی می نمایند پنج سال، ده سال، پانزده سال، بیست سال مثلاً آنجا می مانند، آن محل اگر چه وطن محسوب نیست ولی حکم وطن را دارد پس اگر از مسافرت برگردند نماز را تمام نموده و روزه را بگیرند اگر چه قصد اقامت جدید نکنند.

(مسأله ۳۰۸۵): اشخاصی که مسکن و منزلشان در محلّی است مثل قم و محلّ کارشان در جای دیگر است مثل تهران و در آنجا به طبابت یا تعلیم یا تعلّم یا کارهای دیگر اشتغال دارند، و هر روز مسافرت می کنند حکمشان در نماز و روزه حکم کسی است که شغلش سفر می باشد پس باید نماز را تمام و روزه را بگیرند بنا بر این فرق نیست بین کسی که شغل و کارش سفر کردن

است مثل راننده ماشین و هواپیما و کشتیبان و چاروادار یعنی کسانی که اسب و اولاغ و یابو و امثال آن را به کرایه می دهند. و بین کسی که شغلش در سفر است مثل طبیب و معلّم و متعلّم و چوبدار یعنی چوپان.

(مسأله ۳۰۸۶): اگر پدر یا مادر به فرزند امر کند که مثلاً نماز را بجماعت بخوان، یا امر کند که روزه مستحبی را افطار نماید یا از مسافرت نهی کند در صورتی که مخالفت فرزند موجب اذیت پدر یا مادر شود مخالفتشان حرام است.

(مسأله ۳۰۸۷): اگر پدر با فرزندان یکجا به کسب و کار اشتغال داشته باشند خوب است در اول سهمیه هر کدام بحساب نصف، ثلث، ربع مثلاً معین باشد، تا هنگام قسمت منافع مبتلی بنزاع و تشاجر نشوند و همچنین اگر چند برادر بنحو شرکت کار کنند، و اگر در اول سهمیه ها را معین نکنند در اغلب موارد تشخیص سهمیه مشکل، و احتیاج به مصالحه می باشد.

(مسأله ۳۰۸۸): شخصی که با هواپیما مسافرت می کند، اگر می داند که وقت نماز تا هنگام فرود آمدن هواپیما باقی می ماند باید صبر کند و بعد از پیاده شدن نماز بخواند، و اگر وقت نماز تنگ است باید در هواپیما نماز بخواند، و اگر یقین یا گمان بجهت قبله دارد نماز را به همان جهت بخواند، وگرنه اگر می تواند به چهار سمت نماز بخواند و اگر نمی تواند به هر سمتی بخواند صحیح است.

(مسأله ۳۰۸۹): اگر شخصی روزه دار در ماه رمضان بعد از ظهر با هواپیما مسافرت کند، و بجائی برسد که ظهر نشده نمی تواند افطار کند زیرا او از محل خود بعد از ظهر مسافرت نموده، و بر چنین شخصی واجب است اینکه روزه بگیرد.

(مسأله ۳۰۹۰): اگر شخصی که شغلش مسافرت می باشد، و روزه در

سفر بر او واجب است، نیّت روزه بنماید و بعد از طلوع صبح ، با هواپیما سفر کند و در جای برسد که شب است امساک نمودن در شب بر او واجب نیست و باید بعد از طلوع صبح امساک کند.

(مسأله ۳۰۹۱): اگر با هواپیمای که سرعتش مقدار حرکت زمین است مسافرت کند از شرق به غرب، و ابتداء سفرش اول طلوع آفتاب باشد معلوم است تا بیست و چهار ساعت همه، روز است بلکه همه مسافرتش هنگام طلوع آفتاب است، و اگر ماه رمضان باشد و شغل این شخص مسافرت باشد آیا روزه گرفتن بر او واجب است یا نه؟ ظاهر واجب نبودن روزه است بجهت اینکه دلیل وجوب روزه چنین فرضی را شامل نمی شود. و اما نمازهای پنجگانه را در بیست و چهار ساعت بخواند و قضاء آن را نیز احتیاطاً انجام دهد، و قضاء روزه هم بر او واجب است، و در حال اختیار باید از چنین سفری پرهیز کند.

(مسأله ۳۰۹۲): اگر هنگام معامله قرار بگذارند که اگر بایع پشیمان شود ۲۰ درصد برای مشتری بدهد، و اگر مشتری پشیمان شود ۲۰ درصد برای بایع بدهد ممکن است این قرار بصورت شرعی درآید به این معنی که مثلاً خانه را به یک میلیون بفروشد و قرار بگذارند اگر بایع بعد از انجام معامله پشیمان شود همان خانه را از مشتری یک میلیون و دویست هزار بخرد، و اگر مشتری پشیمان شود همان منزل را به هشتصد هزار تومان برای بایع بفروشد. این قرارداد هیچ اشکالی شرعی ندارد.

(مسأله ۳۰۹۳): اگر انسان زمینی را احیا کند، در سر سال باید آن زمین را قیمت کند هر مقدار ارزش دارد مخارج احیا را کسر نموده خمس بقیه آن را بدهد.

(مسأله ۳۰۹۴): اگر انسان مالی را از کسی می خرد که خمس آن را

نداده است، برای مشتری جائز است در تمام آن مال تصرف کند و اجازه گرفتن از حاکم شرع در مقدار خمس آن مال مبنی بر احتیاط است. و همچنین است اگر کسی که خمس مال خود را نمی دهد مالی را به کسی هبه کند خمس آن مال به ذمّه هبه کننده است و برای موهوب له جائز است در تمام آن مال تصرف کند.

(مسأله ۳۰۹۵): اگر انسان از ارباح بین سال، خانه بخرد و در آن سکنی کند بلا اشکال خمس به آن تعلق نمی گیرد، ولی اگر آن منزل را بفروشد بجهت اینکه منزل بزرگتر بخرد باز هم به قیمت آن خمس تعلّق نمی گیرد، بلکه اگر تا سر سال قیمتش بماند خمس ندارد. ولی اگر آن را به قیمت زائد بر خریدش بفروشد، آن زائد را تخمیس کند بعد از رسیدن سر سال.

(مسأله ۳۰۹۶): اگر انسان ماشین را بخرد، تا اینکه برای امرار معاش با آن کار کند، و در آخر سال مثلاً بیست هزار تومان فائده نمود، ولی قیمت ماشین به مقدار پنج هزار تومان از جهت استهلاک تنزل کند، باید مقدار تنزل قیمت ماشین را از ربح کسر کند، و خمس پانزده هزار را بدهد. و همچنین است بقیه آلات و اسباب که در اثر استهلاک قیمتش تنزل کند.

(مسأله ۳۰۹۷): اگر از ارباح مکاسب مبلغی را بعنوان سرقفلی پیش از سر سال بدهد، وقتی که سر سال رسید باید خمس آن را بدهد، ولی اگر سرقفلی ترقّی کند در هر سال لازم نیست ترقی را حساب کند بلکه وقتی که دکان را می فروشد و سرقفلی زیاد می گیرد، هر مقدار زائد شود بر مقدار که خمس آن را داده، خمس آن را بدهد.

(مسأله ۳۰۹۸): اگر انسان مقدار پولی از ارباح مکاسب بدست آورده که اگر مصرف کند مؤنه یکساله او می باشد، و اگر آن را سرمایه قرار دهد از ارباح آن امرار معاش می تواند، احتیاط در خمس دادن از آن ترک نشود. مگر

اینکه تخمیس آن مستلزم حرج باشد.

(مسأله ۳۰۹۹): یکی از چیزهای که اکثر مکلّفین از آن غفلت دارند، جهر در قرائت نمازهای جهریّه است در بسیار از موارد دیده شده که قرائت در نماز مغرب و عشاء و صبح را تماماً یا مقدار آن را مخفی انجام می دهند، حتی بعضی طلاّب علوم دینیه. و باید توجّه داشته باشند، که اگر یک کلمه آن را عمداً مخفی قرائت کند نمازش باطل است.

(مسأله ۳۱۰۰): اگر سر سال انسان برسد، مبلغ هزار تومان فائده کرده و مقدار هزار تومان مدیون است: اگر دینش جهت مؤنه سال بوده، و یا از جهت مؤنه نبوده، خمس هزار تومان فائده را بدهد، و اگر دینش از جهت مؤنه سنوات قبل بوده، و ادا نکرده باشد، از فائده این سال کسر نمی شود، بلی اگر همین هزار تومان فائده این سال را پیش از رسیدن سر سال به طلبکار بدهد خمس ندارد اگر چه دینش از سنوات قبل باشد.

(مسأله ۳۱۰۱): ماهی هایی را که طبخ شده و دسته بندی شده اند و از بلاد کفر می آورند، اگر ثابت شود که زنده از آب بیرون کرده، ولی نداند از قسم حلال است یا حرام محکوم به حلیّت است. و اگر ثابت نشود که از آب زنده بیرون کرده اند حرام است.

(مسأله ۳۱۰۲): کفشهای چرمی را که از خارج می آورند، اگر احتمال بدهد حیوانش ذبح شرعی شده ولو از جهت این باشد که چرمهای بلاد مسلمانان را در بلاد کفر بعنوان تجارت می برند، محکوم به نجاست است و نماز با آن چرمها جائز نیست.

(مسأله ۳۱۰۳): ابتداء حساب مسافت در سفر برای صحرانشینها، خارج شدن از منزل است و برای اهل قریه، خارج شدن از قریه می باشد، و برای اهل شهر خارج شدن از سور شهر است، اگر سور داشته باشد، و اگر سور

نداشته باشد، خارج شدن از آخر خانه های شهر است.

(مسأله ۳۱۰۴): در شهرهای بزرگ مثل تهران و بغداد و کراچی و قاهره و امثال آنها، آیا ابتداء مسافت از آخر خانه های شهر است یا از آخر محلّه؟ ظاهر این است که آخر خانه های شهر باشد، زیرا تا از شهر خارج نشود مسافر گفته نمی شود، بنا بر این اگر کسی مثلاً تهران وطن یا محلّ اقامه اش باشد نماز را تمام می خواند و در ماه رمضان روزه می گیرد، اگر چه روزها از محلّه خود خارج شود، و در نقاط دیگر شهر گردش کند.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَوَّلاً وَآخِراً وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ بَدْءً وَخِتاماً.

تمّ بالخیر فی ۱۵ ج ۲-۱۴۱۴ / برابر با ۱۳۷۲/۹/۹.